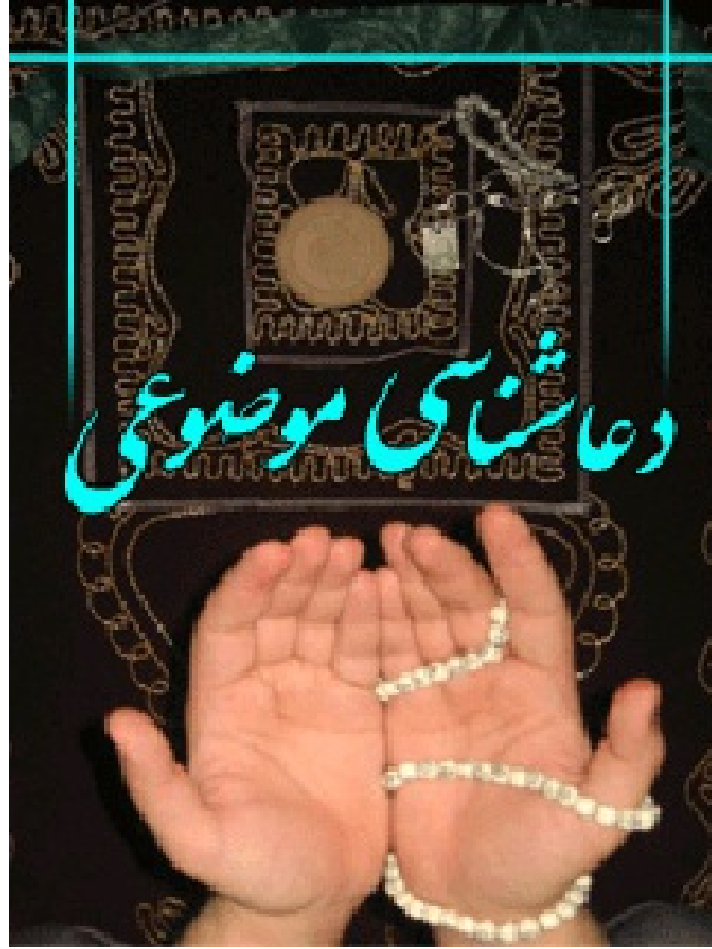


سَلَامٌ عَلَيْهَا
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دعاشناسی موضوعی

نویسنده:

علیرضا فراهانی منش

ناشر چاپی:

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|----|---|
| ۵ | فهرست |
| ۷ | دعاشناسی موضوعی (پژوهشی نوین در دعای جوشن کبیر) |
| ۷ | مشخصات کتاب |
| ۷ | مقدمه دفتر |
| ۷ | مقدمه مؤلف |
| ۸ | أَسْمَاءُ الْحُسْنَى |
| ۱۱ | اسم اعظم |
| ۱۴ | نقش و جایگاه دعا در زندگی |
| ۲۷ | شناخت و معرفت باری تعالی |
| ۳۰ | خداوند به انسان نزدیک است |
| ۳۴ | خداوند ، مونس دلها |
| ۳۸ | یاد خداوند ، بهترین یادها |
| ۴۵ | خداوند ، طیب قلبها |
| ۵۰ | هادی بودن خداوند متعال |
| ۶۲ | خداوند متعال ، برترین معبود |
| ۶۴ | اطاعت خداوند سبب نجات مؤمنین است |
| ۶۵ | خداوند ، صاحب تمام حسنات است |
| ۶۸ | قبول شدن توبه از سوی خداوند متعال |
| ۷۴ | خداوند بخشنده است |
| ۷۷ | عفو خداوند |
| ۸۱ | خداوند ، پوشاننده عیبها |
| ۸۲ | بازگشت همه چیز به سوی خداوند است |
| ۸۹ | خداوند سریع الحساب است |

- ۹۲ خداوند ، نویدبخش و بیم دهنده است
- ۹۴ خداوند شافع است
- ۹۷ عقاب پروردگار سخت است
- ۱۰۲ خداوند ، بهترین پاداش دهنده است
- ۱۰۴ خداوند صاحب تمام روزیها و نعمتهاست
- ۱۱۰ دامنه جود و بخشش خداوند
- ۱۱۳ خداوند ، کریمتر از هر کریم است
- ۱۱۷ دایمی بودن فضل خداوند
- ۱۲۱ بی نوشتها
- ۱۲۱ بی نوشتها ۱
- ۱۲۱ بی نوشتها ۲
- ۱۲۲ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

دعاشناسی موضوعی (پژوهشی نوین در دعای جوشن کبیر)

مشخصات کتاب

سرشناسه: فراهانی منش، علیرضا عنوان و نام پدیدآور: دعاشناسی موضوعی (پژوهشی نوین در دعای جوشن کبیر) / مولف علیرضا فراهانی منش. مشخصات نشر: قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی □ ۱۳۷۶ - مشخصات ظاهری: ج. فروست: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم؛ ۹۷۹. شابک: ۶۵۰۰ ریال: ۹۶۴-۴۷۰-۱۷۸-X یادداشت: کتابنامه. عنوان دیگر: پژوهشی نوین در دعای جوشن کبیر موضوع: دعای جوشن کبیر -- نقد و تفسیر موضوع: دعای جوشن کبیر. شرح موضوع: دعا -- فلسفه. شناسه افزوده: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. دفتر انتشارات اسلامی رده بندی کنگره: ۴۰۲/۴۸/۲۶۸/۴ف رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۷۴ شماره کتابشناسی ملی: م ۷۸-۲۶۷۲۲

مقدمه دفتر

بی شک، ((دعا و نیایش)) یک نوع عبادت و خضوع انسان در برابر خداوند تواناست و چونان عبادات دیگر، از اثر تربیتی فراوان برخوردار می باشد. با دقت در آیات و روایات مربوط به آن، درمی یابیم که دعا، انسان را به معرفت خداوند رهنمون می شود. ((دعا))، سبب می گردد تا بشر به نیازمندیهای خویش پی برده و در برابر ذات پاک و بی همتای پروردگار متعال، خضوع کند. ((دعا))، انسان را با نعمتهای الهی آشنا ساخته و رابطه ای عمیق و استوار میان بنده و خالقش ایجاد می نماید. ((دعا))، به کمک انسان شتافته و در دستیابی به خواسته هایش، وی را مدد می کند. ((دعا))، انسان را به مقامی می رساند که خویشتن را جز بنده خدا نمی بیند و غیر از فرمان او، اطاعت نمی کند. خلاصه: ((دعا))، خداشناسی، اعتماد به نفس، تقویت اراده و آرامش به انسان می بخشد و روح یأس و نومیدی را از او دور کرده و وی را فردی بلند همت، تلاشگر، هوشمند و امیدوار می سازد. تردیدی نیست، افرادی به هدف بالا و والای ((دعا)) دست می یابند که آن را شناخته و با شرایط مخصوصش به انجام رسانند. پر واضح است که شناخت ابعاد گوناگون دعا، نیاز به تخصص و بحثهای فراوان دارد و این نوشته بسیار کوتاه، تنها اشارتی است و بس. کتابی که اکنون در دست شما خواننده گرامی قرار دارد، شیوه ای جالب در بررسی گوشه هایی از دعای پر بار ((جوشن کبیر)) است که مؤلف محترم آن را با شیوه ((تفسیر دعا به دعا)) و دعا به قرآن عرضه می کند تا اینکه مؤمنان واقعی بهتر با مضامین عالی دعا آشنا شده به صراط مستقیم راه یابند. این دفتر، پس از بررسی و ویرایش، آن را چاپ و در اختیار علاقه مندان قرار می دهد، امیدواریم مورد قبول خداوند متعال قرار گیرد. در خاتمه، از خوانندگان محترم تقاضا داریم هرگونه انتقاد یا پیشنهادی که دارند به آدرس: قم: صندوق پستی ۷۴۹ - دفتر انتشارات اسلامی بخش فارسی ارسال دارند. سپاسگزاریم دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

مقدمه مؤلف

(... اذْعُونِي اِنَّهُ يَجِبُ لَكُمْ ...). (۱) ارتباط میان پروردگار متعال و انسان، صورتهای گوناگونی دارد. ((دعا)) یکی از خالصترین و عاطفی ترین ارتباطها در این زمینه به شمار می رود. به همین جهت، ملاحظه می کنیم که پروردگار متعال، خود در قرآن کریم به برقراری این نوع ارتباط، امر فرموده و با شیواترین عبارت، بشر را به سوی آن سوق داده است: (وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَابْتِئِنِّي قَرِيبًا إِنَّ جِبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ...). (۲) و از سوی دیگر ملاحظه می کنیم که اولیای بزرگ الهی، پاکترین

احساسات و والاترین معارف خود را در قالب ((دعا)) عرضه نموده اند. بنابراین، بر ماست که با غور در این دریای نور، به مقدار توان و استعداد خود، گهرهای آن را استخراج نموده و از فواید منحصر به فرد آن، بهره مند شویم. آنچه در این نوشتار بر صفحه کاغذ آمده است، کاوشی است بسیار مختصر در یکی از شریفترین ادعیه ای که به دست ما رسیده است؛ یعنی ((دعای شریف جوشن کبیر)). در شرافت این دعا همین بس که فرستنده آن، پروردگار متعال، آورنده آن، جبرئیل امین و گیرنده آن، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می باشد. بنابراین، از این جهت، این دعای عظیم الشان بی شباهت به قرآن کریم نیست، هرچند از لحاظ محتوا نیز، محتوای این دعا که شامل یک هزار اسم و صفت از پروردگار متعال می باشد به طور صریح یا غیر صریح، برگرفته از قرآن کریم می باشد. بنابراین، آشنایی با این دعا، یک نوع آشنایی اجمالی با قرآن کریم نیز محسوب می شود. شیوه ای که برای آشنایی با این دعا از آن استفاده شده عبارت است از روش دعا به دعا، به این معنا که ابتدا دعای جوشن کبیر، موضوع بندی شده و اسما و صفات مرتبط با یکدیگر، در یک بحث گنجانده شده است، آنگاه از دیگر ادعیه برای تبیین این بحث، استفاده شده است. این ادعیه همگی برگرفته از کتاب شریف مفاتیح الجنان می باشند؛ زیرا این کتاب در حال حاضر، رایجترین و آشناترین کتاب در زمینه ادعیه می باشد که دسترسی به آن نیز برای همگان ساده و آسان است. بنابراین، در این نوشتار، یک آشنایی اجمالی با کل مفاتیح الجنان نیز حاصل می شود. همچنین با ذکر آیات قرآنی مربوطه، تطابق و ارتباط ادعیه با قرآن کریم نیز تا اندازه ای روشن می شود. نکته ای که ذکر آن در اینجا ضروری است این است که مقداری کاوش در ابعاد گوناگون ادعیه، انسان را بر این باور راسخ می کند که تاءسیس رشته ای مستقل، تحت عنوان ((دعاشناسی))، توسط اهل فن، امری بسیار لازم و مفید می باشد که امید است صاحبان امکانات معنوی و مادی از هیچ تلاش خیری در این زمینه دریغ نورزند. به هر حال، کوزه شکسته های خود را به دست گرفته بر ساحل اقیانوس بی کران ((دعا)) می ایستیم تا به مقدار قابلیت و لیاقت خود، از این اقیانوس ژرف و عمیق، آب حیات برکشیم. ((رَبَّنَا وَفَقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى)). توضیح اینکه: عناوینی که برای هر یک از مباحث، انتخاب شده است، نشان دهنده موضوعی کلی می باشد که اسما و صفات الهی در پیرامون آن موضوع وارد شده است. به عبارت دیگر: این عناوین، خود از اسما و صفات الهی نمی باشند بلکه بیانگر موضوع کلی بحث می باشند. علیرضا فراهانی منش عید قربان

۱۴۱۶

أَسْمَاءُ الْحُسْنَى

(۵۶) ((یا مَنْ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى!)). ((ای کسی که بهترین نامها از آن اوست!)). (۵۶) ((یا مَنْ لَهُ الصِّفَاتُ الْعُلْيَا!)). ((ای کسی که برترین صفات برای اوست!)). (۷۶) ((یا مَنْ تَبَارَكَ اسْمُهُ!)). ((ای کسی که نامش با برکت است!)). (۷۶) ((یا مَنْ تَقَدَّسَتْ أَسْمَائُهُ!)). ((ای کسی که نامهایش پاک و منزّه است!)). قرآن کریم می فرماید: ((وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا...)). (۳) ((نیکوترین اسمها از آن خداوند است، پس او را به آن اسمها بخوانید...)). شناخت و معرفت نسبت به جهان هستی، از مهمترین وظایف انسان است. و در راس این شناختها، شناخت منشاء و خالق هستی یعنی ((پروردگار متعال)) قرار دارد. خالق جهان کیست؟ چگونه است؟ چه دارد و چه ندارد؟ چه کرده است و چه خواهد کرد؟ چه آفریده است؟ چگونه و بر چه اساسی آفریده است؟ هدف او از آفرینش چیست؟ رابطه او با آفریده هایش چگونه است؟ سرانجام این آفریده ها چیست؟ چه وظایفی برای این آفریده ها مقرر کرده است؟ علم او چقدر است؟ توان و قدرت او چه مقدار است؟ کمالات او چیست؟ انسان را چرا آفریده است و او را به کجا می برد؟ چه راهی برای انسان قرار داده است و چه چیزهایی به آدمی بخشیده است؟ با انسان چگونه و بر چه اساسی رفتار می کند؟ در دایره هستی، چه جایگاهی برای انسان قرار داده است؟ انسانها تا چه مقدار می توانند او را بشناسند؟ این سؤالات و صدها سؤال مشابه، مسایلی هستند که دانستن آنها برای انسان لازم است چه اینکه با یافتن پاسخ هر یک از این

سؤال، چراغی فرا روی انسان، روشن می شود و انسان را با هست و نیستها و بایدها و نبایدهای زندگی آشنا می کند. البته دستیابی به پاسخ این سؤال، کار ساده ای نیست، بلکه رسیدن به هر پاسخی، خود محتاج زحمت و تلاش خاصی می باشد. حال بینیم چه کسی می تواند به این سؤال پاسخ دهد و این پاسخها را از کجا باید گرفت؟ در پاسخ باید گفت از آنجایی که این سؤال الایات مربوط به آفریدگار هستی و ویژگیهای گوناگون او می باشد، پس بهترین پاسخ دهنده نیز خود اوست. به عبارت دیگر: مجموعه این پاسخها، اسامی و صفات پروردگار متعال را تشکیل می دهد و این اسامی و صفات را نیز باید از خود پروردگار عالمیان دریافت کرد، چه اینکه او خود آگاهترین موجود نسبت به خود است. ((یا مَنْ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى!)). ((ای کسی که بهترین نامها از آن اوست!)). ((یا مَنْ لَهُ الصِّفَاتُ الْعُلْيَا!)). ((ای کسی که برترین صفات برای اوست!)). همانگونه که در آیه شریفه آمده است، برترین و بهترین اسمها برای خداوند تبارک و تعالی می باشد. این اسما چه هستند و چرا بهترین و نیکوترین می باشند؟ در پاسخ باید گفت: پروردگار متعال، دارای اوصاف گوناگونی می باشد و این اسامی نیز در واقع بیانگر همان اوصاف الهی می باشند و از آنجایی که صفات الهی بهترین و نیکوترین می باشند، بنابراین، اسامی پروردگار متعال نیز این چنین هستند برای پی بردن به این صفات و اسمها باید به خود دارنده این اوصاف؛ یعنی پروردگار متعال مراجعه کرد و این اسمها را از او فراگرفت و آموخت. بدین جهت، پروردگار متعال در قرآن کریم به معرفی خود پرداخته است و به مناسبتهای گوناگون، اوصاف خود را بیان فرموده است: (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ). (۴) (... إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ). (۵) (... إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ). (۶) (... وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ). (۷) (... إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ). (۸) (... وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ). (۹) (... فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ). (۱۰) (... إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ). (۱۱) (... إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ). (۱۲) (... إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ). (۱۳) (... وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ). (۱۴) (... إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ). (۱۵) (... إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ). (۱۶) (... إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ). (۱۷) (... وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ). (۱۸) (... وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ). (۱۹) (هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى...). (۲۰) ترجمه آیات شریفه به ترتیب عبارت است از: ((اوست اول و آخر و آشکار و نهان و او به هر چیز داناست)). ((همانا که خداوند آمرزنده و مهربان است)). ((به درستی که پروردگار، توبه پذیر و حکیم است)). ((و خداوند شنوا و داناست)). ((به درستی که پروردگار بر هر چیزی قادر است)). ((و اوست خدای با عزت و حکمت)). ((به درستی که پروردگار بی نیاز و ستوده است)). ((همانا خداوند آگاه و باخبر است)). ((همانا خداوند شنوا و بیناست)). ((به درستی که خداوند برتر و بزرگتر است)). ((و خداوند بهترین روزی دهنده است)). ((به درستی که خداوند نیکوکاران را دوست می دارد)). ((به درستی که خداوند متجاوزین را دوست نمی دارد)). ((همانا پروردگار دارای عذابی سخت است)). ((و خداوند دارای فضل و بخششی بزرگ و عظیم است)). ((و خداوند افراد ستمکار را هدایت نمی کند)). ((اوست خداوند آفریننده و پدید آورنده جهان، نگارنده صورت (مخلوقات)، برای اوست نیکوترین اسمها...)). این گوشه ای از اسامی و صفات پروردگار متعال بود که ذکر شد. اما باید دانست که صفات الهی اختصاص به موارد مذکور ندارد، بلکه هر صفت نیکی که شایستگی پروردگار را داشته باشد برای خداوند متعال در بالاترین حدش وجود دارد. در واقع پروردگار متعال، دارنده و دهنده همه خوبیها و کمالات می باشد همانگونه که مبرا و منزّه از همه بدیها و نقایص می باشد. اما نکته ای که باید برای ما حایز اهمیت باشد، چگونگی رسیدن و دست یافتن به این اسما و صفات می باشد. هر چند الفاظ و کلمات این اسمها و اوصاف در قرآن کریم همچنین در روایات و ادعیه آمده است، اما الفاظ، فقط نشان دهنده مرتبه ای از حقیقت هستند و تمام حقیقت را نمی توان از ظاهر الفاظ بیرون کشید و درک کرد. به عبارت دیگر، صفات الهی حقیقتا لفظ نیستند تا بتوان با مراجعه به معانی آن الفاظ، آن صفات را درک کرد، بلکه حقیقت این اوصاف در نزد پروردگار متعال است و هم اوست که به هر کس که بخواهد از این اوصاف به مقدار لیاقت و قابلیتش، می بخشد. بنابراین، هدف اصلی انسان باید برای کسب این لیاقت و استعداد باشد و می توان گفت

مقصود اصلی انبیا نیز نشان دادن راه به دست آوردن این لیاقت بوده است. از مطالبی که تاکنون گفته شد می توان فهمید که رابطه ما به عنوان ((انسان)) با این اسما و صفات چیست و تاءثیر عملی شناخت این اوصاف الهی در زندگی ما کدام است؟ در واقع باید گفت که زندگی انسانی و الهی ما در گرو این معرفت و شناخت قرار دارد به طوری که بدون این معرفت، در ضلالت و ظلمت مطلق فرو خواهیم رفت؛ زیرا اگر تمام مقصد خود را خدای خود می دانیم و صراط مستقیم را صراطی می دانیم که منتهای آن پروردگار متعال است، پس چگونه می توانیم بدون شناخت مقصد به سوی آن حرکت کنیم و به آن برسیم؟ و آیا جز این است که هرچه شناخت ما به مقصد بیشتر باشد، حرکت ما مستقیم تر خواهد شد؟ پس در واقع می توان گفت که تمام باورهای فکری و اعتقادی ما و همچنین وظایف کرداری و عملی ما از شناخت این اسامی و صفات، سرچشمه می گیرد. در اینجا باید دانست که برای صفات الهی، تقسیمات مختلفی مانند ثبوتی و سلبی، ذاتی و فعلی، نفسی و اضافی وجود دارد. همچنین مباحثی مانند یکی بودن صفات با یکدیگر و یکی بودن آنها با ذات و... وجود دارد که فعلاً اینگونه مطالب، خارج از بحث ماست و در جای خود بیان شده است. اما اینک ما در این نوشتار، این اسامی و اوصاف مبارک را از دیدگاه ((دعا و ندا)) بررسی می کنیم؛ زیرا هنگام دعا کردن، ما باید بدانیم که چه کسی را و با چه خصوصیتی، مورد خطاب قرار داده و که را می خوانیم. به عبارت دیگر، همانگونه که در مبحث ((دعا)) آمده است، انسان نیازمند دعا به درگاه پروردگار متعال و طلب از آن بی نیاز مطلق است. و در دعا، انسان باید دعا شونده را بشناسد تا بتواند او را مورد خطاب قرار بدهد، حال هر مقدار که این شناخت و معرفت بیشتر باشد، دعای انسان حقیقی تر و به استجابت نزدیکتر خواهد بود. بنابراین، یکی از فواید مهم شناخت صفات پروردگار متعال، مخاطب قرار دادن خداوند متعال به واسطه این صفات هنگام دعا کردن است. و این مسأله ای است که پروردگار متعال در آیه شریفه: *وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا... (۲۱)* خود به آن امر نموده است. و برای همین است که ملاحظه می کنیم معصومین (علیهم السّلام) در ادعیه خود، خداوند متعال را با این صفات می خوانند و از او سؤال و تقاضا می کنند؛ مثلاً در دعای شریف ((مشلول)) که حضرت علی (علیه السّلام) آن را به جوانی تعلیم فرموده اند و مشتمل بر اسما و صفات فراوانی از پروردگار متعال است، حضرت، در پایان این دعا پس از خواندن خداوند متعال به آن اسما و صفات، چنین می فرماید: *((وَأَسئَلُكَ بِأَسْمَائِكَ الْحُسْنَى الَّتِي نَعْتَهَا فِي كِتَابِكَ فَقُلْتَ وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَقُلْتَ أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ. وَقُلْتَ وَأَإِذَا سئَلُكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ. بَادِيَ الدِّينِ أَسْرِفُوا عَلَي أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَأَنَا أَسئَلُكَ يَا إِلَهِي وَأَدْعُوكَ يَا رَبَّ وَأَرْجُوكَ يَا سَيِّدِي وَأَطْمَعُ فِي إِجَابَتِي يَا مَوْلَايَ كَمَا وَعَدْتَنِي وَقَدْ دَعَوْتُكَ كَمَا أَمَرْتَنِي فَأَفْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ يَا كَرِيمٍ)).* ((بارالها! از تو درخواست می کنم به نامهای نیکویت که آنها را در کتابت توصیف نمودی و فرمودی برای خداوند است نیکوترین اسمها، پس خداوند را به آن اسمها بخوانید. و نیز فرمودی بخوانید مرا تا استجابت کنم شما را. و فرمودی ای پیامبر! هنگامی که یکی از بندگانم از تو در باره من می پرسد پس بدانند که من نزدیک هستم و پاسخ کسی که مرا بخواند، می دهم. و نیز فرمودی ای بندگانم که بر خود ستم و زیاده روی نمودید! از رحمت خداوند ناامید نباشید، چه اینکه خداوند همه گناهان را می آمرزد، همانا که او آمرزنده و بخشنده است. و اینک خداوند از تو درخواست می کنم و پروردگارا تو را می خوانم، و ای آقای من! به تو امیدوارم. و ای مولای من! همانگونه که امر کردی دعا کردم و تو را خواندم و اکنون همانگونه که وعده دادی منتظر اجابت هستم. پس با من چنان کن که شایسته آنی ای کریم و بزرگوار!)). در همین رابطه ((دعای شریف جوشن کبیر)) را باید یکی از بزرگترین و معتبرترین دعاها در این زمینه دانست؛ چه اینکه اولاً- این دعا بر طبق روایت، از سوی پروردگار متعال برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرستاده شده است و ثانیاً مشتمل بر یک هزار اسم از اسامی مبارک پروردگار متعال می باشد. در این دعای مبارک، چیزی جز نامهای مقدس پروردگار متعال وجود ندارد؛ نامهایی که هر یک بیانگر صفتی از اوصاف عالی خداوند می باشد. شخص دعاکننده در این دعا، خداوند را به این اوصاف نیکویش می خواند و خواسته

خود را از او طلب می کند. این خواسته چیست؟ در پاسخ باید گفت: آنگونه که در روایت آمده است، در پایان هر فصلی از این دعا باید چنین گفت: ((سُبْحَانَكَ يَا لَإِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَوْثَ الْغَوْثَ خَلِّصْنَا مِنَ النَّارِ يَا رَبِّ))؛ یعنی خلاصی و آزادی از عذاب و آتش خواسته دعا کننده است. حال ببینیم چه چیزی موجب می شود که انسان، گرفتار آتش بشود؟ در پاسخ باید گفت: چیزی جز بدیها و زشتیها، انسان را گرفتار عذاب نمی کند. حال، دعاکننده بایان بهترین خوبیها و نیکیها که از آن خداوند متعال است، از خدای خود خواهد که باین خوبیها، بدیهای او را برطرف سازد تا از عذاب و آتش، خلاصی یابد و آزاد شود. به عبارت دیگر، انسان با ذکر کمالات پروردگار متعال، از خداوند می خواهد که به وسیله این کمالات، نقایص او را برطرف سازد تا از پستیها و ذلتها نجات یابد و به برتری و کمال نایل گردد. بنابراین، خواندن پروردگار متعال با اسماء الحُسنى، صرفاً یک خواندن نیست، بلکه این خواندن به منظور دستیابی به همه خوبیها و کمالات و رهایی از همه بدیها و نقایص می باشد. البته در این راه، هر کس به مقدار معرفتی که نسبت به این اسما و صفات دارد، کسب فیض می کند و بهره مند می شود. ((يَا مَنْ تَبَارَكَ اسْمُهُ!)). ((ای کسی که نامش با برکت است!)). قرآن کریم می فرماید: ((تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ)). (۲۲) ((با برکت است نام پروردگارت، آن صاحب جلال و بزرگواری)). این آیه، آخرین آیه از سوره مبارکه ((الرحمن)) می باشد. این سوره پس از ((بسم الله الرحمن الرحيم))، چنین آغاز می شود: ((الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ...)) (۲۳)؛ یعنی با نام ((رحمان)) شروع می شود. و پس از آن، خداوند متعال در بقیه آیات این سوره به ذکر نعمتهای دنیوی و اخروی خود می پردازد و آنها را بیان می کند. و سپس در پایان سوره می فرماید: ((تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ...))؛ یعنی خداوند تبارک و تعالی به سبب آنکه ((رحمان)) است، اینهمه خیر و برکت دنیوی و اخروی از او صادر شده است. پس ((رحمان))، اسمی است که حقیقت آن موجب صدور خیر و برکت فراوان می شود و رحمت و اسعه الهی را شامل همه موجودات می سازد. و این همان با برکت بودن این اسم است. ((يَا مَنْ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاءُهُ!)). ((ای کسی که نامهایش پاک و منزّه است!)). ((قداست)) به معنای پاک بودن و منزّه بودن است و از آنجایی که خداوند متعال، پاک و منزّه از هر گونه نقص و نیازی می باشد، بنابراین، اسمهایی هم که بر خداوند تبارک و تعالی دلالت می کنند، دارای حقیقتی مقدس می باشند. در قرآن کریم، در چند آیه، خداوند متعال ((قدوس)) نامیده شده است در آیه اول از سوره مبارکه جمعه، چنین آمده است: ((يَسْبُحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ)). ((تسبیح می گوید خدای را هر آنچه در آسمانها و زمین است؛ آن خدایی که حاکم، منزّه، مقتدر و حکیم است)). به هر حال، هر اسمی از خداوند متعال به گونه ای بر طهارت و پاکی پروردگار از نقایص دلالت می کند و از این جهت، آن اسم مقدس است.

اسم اعظم

قرآن کریم خود بانام مبارک پروردگار عالمیان آغاز می شود: ((بسم الله الرحمن الرحيم)) و این سرآغازی است برای همه سوره های قرآن کریم (بجز سوره براءت). همانگونه که اولین آیه ای هم که بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل شد، فرمان قرائت به اسم پروردگار را می دهد: ((اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ...)). (۲۴) پس اسم مقدس پروردگار متعال باید سرآغازی باشد برای همه کارها و تمام امور. و این آغاز به این معناست که ما می خواهیم کارها دارای محتوایی الهی باشند و از هر نقص و عیبی پاک و دور باشند. و اما در دعاها نیز در بسیاری موارد، سؤال و درخواست از خداوند تبارک و تعالی به واسطه اسمهای مبارک پروردگار متعال انجام می گیرد. عباراتی نظیر: ((اللَّهُمَّ إِنِّي أَسئَلُكَ بِاسْمِكَ...)) در دعاها فراوان است. که در حقیقت سؤال کننده متناسب با سؤال و درخواست خود، اسمی از اسمای مبارک پروردگار متعال را در نظر می گیرد و خداوند را به آن اسم می خواند و از او تقاضا می کند. درباره تعدد و کثرت اسمای پروردگار متعال، باید گفت: خداوند حقیقت واحدی است، اما به اعتبارات

گونگون و از جهات مختلف، اسامی متعددی بر پروردگار متعال صدق می کند که البته تمام این اسامی، ((احسن)) می باشند؛ مثلاً از این جهت که خداوند دیگر موجودات را آفریده است، او را ((خالق و آفریننده)) می نامیم، از آن جهت که به همه چیز آگاه است، او را ((عالم))، از آن جهت که تدبیر عالم به دست اوست، او را ((مدبر))، از آن جهت که بخشنده است، او را ((رحمان و رحیم))، از آن جهت که گناهان بندگان را می آمرزد، ((غفور))، از آن جهت که دارای مجازاتی سنگین است، ((شدیدالعقاب)) و از آن جهت که به بندگان نزدیک است، او را ((قرب)) و... می نامیم. پس خداوند متعال، کمال مطلق است که در بردارنده همه کمالات در حد اعلائی خود می باشد. به عبارت دیگر: همه اسمهای پروردگار متعال را می توان به یک اسم بازگشت داد که همان ((اسم اعظم)) پروردگار است و همه اسمها از آن سرچشمه گرفته اند. درباره تعداد اسمهای الهی نیز می توان گفت که خداوند متعال به اعتباری دارای یک اسم است که همان ((اسم اعظم)) می باشد و به اعتباری، دارای اسمهای بی شماری می باشد؛ زیرا هر اسم را می توان به تعداد فراوانی اسمهای جزئی تر تقسیم نمود؛ مثلاً خداوند متعال از آن جهت که دیگر موجودات را آفریده است، ((خالق)) نام دارد، اما این خلقت را می توان به هر مخلوقی نسبت داد و خداوند را به آن اسم نامید؛ مانند: ((خالق نور، خالق سماوات، خالق ارض، خالق بشر، خالق لوح و قلم و...)). البته برای خواندن پروردگار متعال، خصوصاً هنگام دعا کردن، بهترین راه آن است که انسان به ادعیه مبارکه معصومین (علیهم السّلام) مراجعه نماید؛ چه اینکه آن بزرگواران، بهتر از هر کس می دانند که برای هر کاری، خداوند را به چه اسمی و چگونه باید خواند. به عبارت دیگر، نامهایی را که زینده پروردگار متعال است، باید از خود او و از اولیای الهی اخذ کرد. حال بینیم آن بزرگان چگونه در دعاهای خود، خداوند متعال را به ((اسماء الحسنی)) می خوانند، می توان گفت که این خواندن به دو صورت انجام می شود. صورت اول آن است که: اسمهای مبارک پروردگار متعال صریحاً ذکر می شود؛ دعاهایی مانند ((جوشن کبیر، مشلول و مجیر)) از این دسته هستند. این دعاها مملوّ از اسماء الحسنای پروردگار است که دعا کننده با ذکر این اسامی مقدس، از خداوند متعال حاجات خود را می طلبد؛ مثلاً دعای شریف ((مشلول)) چنین آغاز می شود ((اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ... يَا مَلِكُ يَا قُدُّوسُ يَا سَلَامُ يَا مُؤْمِنُ...)). و در دعای شریف ((مجیر)) چنین آمده است: ((سُبْحَانَكَ يَا اللَّهُ تَعَالَيْتَ يَا رَحْمَنُ أَجْرْنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ...)). و در دعای شریف ((جوشن کبیر)) چنین آمده است: ((اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا كَرِيمُ يَا مُقِيمُ يَا عَظِيمُ يَا قَدِيمُ يَا عَلِيمُ يَا حَلِيمُ يَا حَكِيمُ)). همانطور که قبلاً گفته شد، ((معرفت)) به حقیقت این اسما و صفات و ((اخلاص)) در دعا، دو رکن اساسی برای خواندن دعا می باشند. و هر کسی بر حسب این میزان، از این ادعیه بهره مند می شود. البته باید توجه داشت که این نوع خواندن و خطاب قرار دادن پروردگار متعال، اختصاص به آن سه دعای مذکور ندارد، بلکه در لابلای ادعیه دیگر هم، اینگونه خطاب قرار دادن پروردگار متعال، فراوان است. صورت دوم آن است که: اسمهای مبارک پروردگار متعال صریحاً ذکر نمی شود بلکه خصوصیات و صفات این اسمها ذکر می شود و بر طبق این خصوصیات، خداوند خوانده می شود. در دعای جوشن صغیر چنین آمده است: ((أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي وَضَعْتَهُ عَلَى السَّمَاءِ فَاسْتَقَلَّتْ وَعَلَى الْأَرْضِ فَاسْتَقَرَّتْ وَعَلَى الْجِبَالِ فَرَسَتْ وَعَلَى اللَّيْلِ فَظَلَمَتْ وَعَلَى النَّهَارِ فَاسْتَبَارَتْ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَالْمُحَمَّدِ وَأَنْ تُفَضِّلَنِي لِي حَوَائِجِي كُلِّهَا وَتَعْفِرَ لِي ذُنُوبِي كُلِّهَا صَغِيرَهَا وَكَبِيرَهَا...)). ((بارالها! از تو سؤال و درخواست می کنم به واسطه اسمت؛ اسمی که به سبب آن، آسمان را بنیان نهادی و زمین را آرام و قرار بخشیدی و کوهها را استوار و شب را ظلمانی و روز را روشن نمودی، به چنین اسمی از تو می خواهم که بر محمد و آل محمد درود فرستی و همه حاجتهای مرا برآورده سازی و همه گناهان کوچک و بزرگم را ببخشی و...)). همانگونه که ملاحظه می شود و قبلاً نیز گفته شد، اسم پروردگار متعال صرفاً یک لفظ و کلمه نیست، بلکه حقیقتی است که چنین اموری از آن برمی آید. و در ((دعای سمات)) نیز درباره برخی از خصوصیات اسم اعظم پروردگار متعال، چنین است: ((اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ

الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَعَزُّ الْأَجَلُّ الْأَكْرَمُ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى مَغَالِقِ أَبْوَابِ السَّمَاءِ لِفَتْحِ الرَّحْمَةِ انْفَتَحَتْ وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى مَضَائِقِ أَبْوَابِ الْأَرْضِ لِلْفَرَجِ انْفَرَجَتْ وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى الْعُسْرِ لِلْيُسْرِ تَيْسَّرَتْ وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى الْأَمْوَاتِ لِلنُّشُورِ انْتَشَرَتْ وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى كَشْفِ الْبُئْسَاءِ وَالضَّرَائِ انْكَشَفَتْ)). (بارالها! به بزرگترین اسمت از تو درخواست می کنم؛ بزرگترین اسمی که عزیزترین و باشکوهترین و گرامیترین اسم تو است؛ آن اسمی که هرگاه برای گشوده شدن درهای بسته آسمان، به آن اسم خوانده شوی، درهای رحمت آسمان، باز می شوند، و هنگامی که به آن اسم برای رفع تنگناهای روی زمین خوانده شوی، این تنگناها و مشکلات برطرف می شوند. و هنگامی که به آن اسم برای تبدیل سختی به آسانی و راحتی خوانده شوی، سختیها، آسان شوند. و چون برای زنده شدن مردگان، به آن اسم خوانده شوی، مردگان زنده شوند، و چون برای برطرف شدن شداید و مصایب به آن اسم خوانده شوی، این گرفتاریها، برطرف شوند)). بنابراین، در این دعا ما در واقع از خداوند می خواهیم که به وسیله حقیقت اسم اعظمش که چنین اموری از آن ساخته است، حاجتهای ما را برآورده سازد. هرچند در اینجا جای هیچگونه مثال و تشبیهی نیست، اما بد نیست برای تقریب ذهن به چند مثال عرفی و عقلایی بپردازیم. فرض می کنیم برای رفع برخی از نیازمندیهای خود به نزد شخصی مراجعه می کنیم. معلوم است که این شخص دارای اوصاف فراوانی است، از قبیل اینکه فرزند کیست، در کجا متولد شده است، در چه زمینه هایی و چه مقداری علم و آگاهی دارد، دارای چقدر ثروت است، قدرت بدنی او چه مقدار است، از نظر اخلاقی چه اوصافی دارد و... حال در اینجا ما بر طبق نیازی که داریم، این شخص را به صفتی از اوصافش که متناسب با نیاز ما می باشد، می خوانیم و از او تقاضای کمک و یاری می نماییم؛ مثلاً اگر نیاز ما در زمینه های مالی باشد، در این صورت اوصاف مالی و ثروتی او را مطرح می کنیم و مثلاً چنین می گوئیم: شمایی که دارای فلان مقدار زمین و خانه هستید، شما که فلان مقدار اندوخته دارید، شما که وضع درآمدتان چنان است و... و یا مثلاً اوصاف اخلاقی او را در این زمینه مطرح می کنیم: شما که همیشه به فکر محرومان هستید، شما که همیشه بخشنده بوده اید، شما که پدری آنچنان بخشنده داشتید، شما که این قدر دل رحم و مهربان هستید و... و یا اگر مثلاً در زمینه های علمی به شخص عالمی نیاز داریم، چنین می گوئیم: شما که دارای چنان تحصیلاتی هستید، شما که دارای چنان تالیفاتی می باشید، شما که چنان اساتیدی داشته اید، شما که در فلانجا تحصیل کرده اید، شما که روزانه این مقدار مطالعه دارید، شما که این قدر به ترویج علم علاقه دارید، شما که همیشه حلال مشکلات علمی بوده اید، شما که این قدر دانش پژوهان را دوست دارید و... در واقع منظور ما از مطرح کردن این اوصاف، آن است که اولاً به آن شخص بگوئیم ما به وجود چنین اوصافی در او آگاهی و اعتقاد داریم و ثانياً بگوئیم داشتن چنین اوصافی، اقتضا می کند که آن شخص، فلان کار را انجام بدهد و مثلاً فلان مشکل را حل بکند. یا فلان چیز را به ما بدهد. در اینجا نیز واضح است که آنچه به کار می آید، حقیقت این اوصاف است نه الفاظ آنها؛ یعنی اگر شخص فاقد علم باشد، صد بار هم اگر او را عالم خطاب کنیم و به این اسم او را بخوانیم، اثری نخواهد داشت و چیزی از علم او نصیب ما نخواهد شد؛ زیرا اصلاً علمی در او نیست. بله، اگر حقیقت علم در او باشد، آنگاه خواندن او به اسم ((عالم)) می تواند چاره ساز باشد. حال گاهی اوقات شخص دارای اسم و صفتی است که تمام کمالات او را می رساند و نمودار همه کمالات او به حساب می آید؛ مثلاً کسی که حکومت و سلطنت مملکتی را عهده دار است، اسامی و صفات گوناگونی را در این زمینه دارا می باشد؛ به عنوان مثال او فرمانده تمام نیروهای مسلح است، عزل و نصب کننده مقامات دولتی است، بخشنده نشانها و مدالها به افراد است. بخشنده و عفو کننده زندانیان و مجرمین است، بخشنده هدایای با ارزش به افراد گوناگون است، و... اما وقتی که گفته می شود: ((سلطان)) تمام این کمالات و اختیارات در ذهن مجسم می شود. بنابراین، اسم ((سلطان))، را برای چنین شخصی می توان به عنوان ((اسم نمودار همه کمالات)) مطرح کرد؛ یعنی بقیه اسامی و اوصاف او از این اسم و صفت ناشی می شوند و سرچشمه می گیرند این مثال از آن جهت گفته شد که تا اندازه ای مفهوم ((اسم اعظم)) معلوم شود. مطلب دیگر آنکه: با وجود چنین اوصافی در خداوند متعال، دیگر چه نیازی به خواندن خداوند و دعا

کردن به درگاه او هست؟ و چرا خداوند به واسطه این اسما و صفات، همه نیازمندیهای انسان را به او نمی بخشد و مسایل گوناگون او را حل نمی کند؟ هرچند پاسخ این سؤال در مبحث دعا آمده است، اما در اینجا باید به نحو اختصار گفت که خداوند متعال با هرکسی بر اساس قابلیت و لیاقتی که دارد، رفتار می کند. و نقش دعا آن است که موجب می شود انسان لیاقت کسب برخی از بخششهای الهی را (بر طبق کیفیت دعایی که انجام داده است) پیدا کند و به آنها دست یابد. به عبارت دیگر، همین الان هم خداوند متعال بر طبق اوصاف خود با ما معامله می کند؛ مثلاً کسی که الان گناهکار و مجرم است، خداوند بر اساس شدیدالعقاب بودنش، با او رفتار می کند نه بر اساس رحیم بودنش. مطلب دیگر، درباره شناخت و معرفت اسما و اوصاف پروردگار متعال است. در این باره باید گفت: مرتبه ای از این شناخت و معرفت، مختص ذات مقدس الهی است. در پایان ((دعای سمات)) و پس از ذکر برخی از اسمای الهی، چنین آمده است: ((اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذَا الدُّعَاءِ وَبِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ الَّتِي لَا يَعْلَمُ نَفْسٌ بِهَا وَلَا يَعْلَمُ بِاطْنِهَا غَيْرُكَ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَفَعَلُ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَلَا تَفْعَلُ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ)). (بارالها! به حق این دعا و به حق این اسمهایی که تفسیر و باطن آنها را کسی جز تو نمی داند، بر محمد و آل محمد درود فرست و با من چنان کن که تو سزاوار آنی نه آنگونه که من سزاوار آنم)). و در دعای ((شب عرفه)) چنین آمده است: ((أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَخْرُوجِ فِي خَزَائِكَ الَّذِي اسْتِثْنَيْتَهُ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ لَمْ يَطْهَرْ عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِكَ لِأَنَّ مَلَكًا مَقْرَبًا وَلَا نَبِيًّا مُرْسَلًا وَلَا عَبْدًا مُضِي طَفِي)). (و درخواست می کنم از تو، به آن اسمی از تو که در گنجینه های تو وجود دارد، آن اسمی که در علم غیب برای خود انتخاب نمودی و به خود اختصاص دادی، به طوری که احدی از خلق بر آن اسم آگاه نیست، نه ملک مقرب، نه نبی مرسل و نه هیچ بنده برگزیده ای)). (در ضمن باید دانست که در این دعا یعنی دعای شب عرفه، اسامی پروردگار متعال بیشتر به صورت دوّمی که قبلاً بیان شد، آمده است و از این لحاظ شایان توجه است) و در دعای امام حسین (علیه السلام) در روز عرفه، در این باره چنین آمده است: ((يَا مَنَّا لَا يَعْلَمُ كَيْفَهُوَالَا هُوَ! يَا مَن لَا يَعْلَمُ مَا هُوَ إِلَّا هُوَ! يَا مَن لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ!)). (ای کسی که نمی داند او چگونه است مگر خود او! ای کسی که نمی داند او چیست مگر خود او! ای خدایی که او را نمی شناسد مگر خود او!). البته مراتبی دیگر از این معرفت و شناخت برای همگان وجود دارد و هرکس می تواند به مرتبه ای از مراتب این شناخت و معرفت، به مقدار توان، استعداد و لیاقت خود، دست یابد و نایل شود. در پایان، سخن را با کلامی از مولای متقیان امیر مؤمنان (علیه السلام) در ((دعای کمیل)) به آخر می رسانیم: ((يَا مَنِ اسْمُهُ دَوَاءٌ وَذِكْرُهُ شِفَاءٌ!)). (ای کسی که نام مقدست دوا (همه عیوب و نقصهای) ماست و یادت شفای (همه بیماریهای روحی و قلبی) ماست!). چرا نامت دوا نباشد در حالی که همه خوبیها و کمالات در آن است و چرا یادت شفا نباشد در حالی که این یاد، حضور همان خوبیها و کمالات در قلب آدمی است.

نقش و جایگاه دعا در زندگی

(۶۴) ((يا سامع الدعاء!)). ((ای شنونده دعا!)). (۹) ((يا سامع!)). ((ای شنونده!)). (۶۹) ((يا سميع!)). ((ای شنوا!)). (۲) ((يا سامع الأصوات!)). ((ای شنونده صداها!)). (۶۳) ((يا مَن يَسْمَعُ أَيْنَ الْوَاهِنِينَ!)). ((ای کسی که ناله ضعیفان و درماندگان را می شنود!)). (۹۹) ((يا مَن لَا يَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ!)). ((ای کسی که هیچ شنیدنی او را از شنیدن دیگر باز نمی دارد!)). (۹۶) ((يا مَن هُوَ لِمَنْ دَعَا مُجِيبٌ!)). ((ای کسی که جواب دهنده است برای هر آن کسی که او را بخواند!)). (۲) ((يا مُجِيبَ الدَّعَوَاتِ!)). ((ای پاسخ دهنده به دعاها و خواندن آنها!)). (۴۴) ((يا مُجِيبُ!)). ((ای پاسخ دهنده!)). (۸۹) ((يا ضامن!)). ((ای ضمانت کننده!)). (۱۴) ((يا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ!)). ((ای پاسخ دهنده به دعای درماندگان!)). (۵۱) ((يا نِعَمَ الْمُجِيبِ!)). ((ای بهترین پاسخ دهنده!)). (۳۹) ((يا خَيْرَ الْمِدْعُوينَ!)). ((ای بهترین خواننده شده!)). (۳۶) ((يا داعي!)). ((ای دعوت کننده و خواننده!)). ((يا خَيْرَ دَاعٍ وَمِدْعُو!)). ((ای بهترین خواننده و خواننده شده!)). (۹۵) ((يا خَيْرَ مُجِيبٍ

و مُجَابٍ!)). (ای بهترین پاسخ دهنده و پاسخ گیرنده!). (۵۷) ((يَا مَسْئُولُ!)). (ای درخواست شونده!). (۳۹) ((يَا خَيْرَ الْمَسْئُولِينَ!)). (ای بهترین درخواست شونده!). (۸۶) ((يَا أَكْرَمَ الْمَسْئُولِ شَيْئَلٍ!)). (ای بهترین کسی که مورد درخواست قرار می گیرد!). (۹۹) ((يَا مَنْ لَا يُعْلِطُهُ سؤَالٌ عَن سؤَالٍ!)). (ای کسی که هیچ درخواستی او را از خواسته ای دیگر باز نمی دارد!). (۲) ((يَا مُعْطَى الْمَسْئَلَاتِ!)). (ای بخشنده خواسته ها!). معنای دعا ((دعا)) چیست؟ چه نیازی به آن هست؟ از کجا سرچشمه می گیرد؟ چگونه باید دعا کرد؟ به درگاه چه کسی باید دعا کرد؟ دعا چه چیزی می تواند به انسان بدهد و او را تا کجا می تواند برساند؛ جایگاه دعا در میان سایر کارهای انسان کجاست؟ و... این سؤالات و دهها سؤال مشابه از اموری هستند که بررسی آنها در این بحث لازم به نظر می رسد. ((دعا)) به معنای خواندن و خطاب قرار دادن است. و اصطلاحاً به خواندنی گفته می شود که به وسیله آن، موجودی از خداوند متعال چیزی را بطلبد و درخواست بنماید. اگر بخواهیم منشاء و سرچشمه دعا کردن را در یک کلمه خلاصه کنیم، باید بگوییم این منشاء عبارت است از ((نیاز)). این نیاز است که آدمی را به سوی دعا می کشاند و او را به طرف درخواست از موجودی برتر و عالتر سوق می دهد. این نیاز است که موجب می شود انسان، دست نیاز به سوی بی نیازی که قادر به برآورده کردن تمام نیازها است، بلند کند و از او تقاضای برآورده شدن نیاز خود را بنماید. در واقع نیازهای انسان موجب می شوند که آدمی برای برآورده کردن آنها به هر کار ممکن روی بیاورد و یکی از این کارها عبارت است از تقاضا و درخواست از کسی که بتواند، آن نیازها را برآورده بسازد و معلوم است که در این رابطه، انسان همواره به بالاترین و مقتدرترین موجودی که می شناسد و به او ایمان دارد، روی می آورد. در اینجا به دو سؤال مهم و اساسی می رسیم: اول اینکه: نیازهای انسان کدام است؟ و دوم آنکه: چگونه می توان این نیازها را برآورده ساخت؟ نوع پاسخی که انسان به این دو سؤال می دهد، روشها و عملکردهای آدمی را در زندگی مشخص و معین می سازد. در واقع می توان گفت که انسان بر اساس پاسخی که به این دو سؤال می دهد؛ زندگی می کند و به کار و تلاش و فعالیت خود شکل و جهت می بخشد. بنابراین، ((نیاز شناسی)) یکی از وظایف مهم انسان به حساب می آید. وظیفه ای که هرگونه کوتاهی در آن می تواند انسان را برای همیشه به تباهی و نابودی بکشاند. البته انسان به صورت فطری و طبیعی، بسیاری از نیازهای خود را می شناسد و بر اساس تواناییهای موجود، در راه برآورده سازی آنها تلاش و کوشش می کند. اما در این رابطه، انسان با دو مشکل اساسی مواجه است؛ یکی اینکه: انسان معمولاً قادر به درک نیازهای ((ظاهری و مادی)) خود می باشد و از درک نیازهای عالی ((روحی)) و ((معنوی))، عاجز است. و دیگر آنکه: انسان در بسیاری از موارد، طرق صحیح و مشروع برآورده کردن نیازهای خود را نمی داند، بر این اساس، پروردگار متعال پیامبران و انبیا را با برنامه ای بسیار دقیق و منظم، به نام ((دین)) برای بشر فرستاده تا نیازمندیهای بشریت و راههای برطرف نمودن آنها را بیان و آشکار نمایند. حال ببینیم نقش ((دعا)) در این رابطه چیست؟ گفته شد که انسان برای رسیدن به اهداف خود و برطرف کردن نیازمندیهای خویش، باید تلاش و فعالیت نماید، دعا در واقع، بخشی از این فعالیت گسترده و تلاش همه جانبه است. فعالیتهای انسان برای برطرف کردن نیازهای خود، معمولاً در سه حوزه اصلی، صورت می گیرد. ۱- به دست آوردن. ۲- نگاهداشتن. ۳- به کار بردن. در هر سه مورد، دعا کردن، دارای نقشی بسیار مهم و ارزنده است که اینک به طور اختصار به آن اشاره می شود: ۱- به دست آوردن: با وجود تمام قدرت و توانی که پروردگار متعال در اختیار بشر قرار داده است، باز هم انسان در بسیاری موارد، موجودی ضعیف و ناتوان به حساب می آید. برای همین انسان باید به وسیله دعا خود را به توانای مطلق نزدیک سازد و از او که دارای قدرتی بی انتهاست یاری و کمک بطلبد و مطمئن باشد که آن خالق توانا، هرگز مخلوق ناتوان خود را تنها نخواهد گذاشت، چه اینکه خود فرموده: ((... اُدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ...)). (۲۵) ((بخوانید مرا، استجابت می کنم شما را)). سخن در به دست آوردن احتیاجات و ناتوانیهای انسان در این زمینه است. این مسأله که آدمی چه چیزی را باید به دست آورد و چگونه باید به دست آورد، از مهمترین مسایل زندگی انسان می باشد، به همین خاطر، آدمی باید

در این زمینه از تمام امکانات خود، بهره گیر، باید فکر و استعداد خود را با تمام ظرفیت به کار اندازد، باید از افکار دیگران خصوصاً از افکار و راهنمایی بزرگان و اهل فن استفاده نماید و در راس همه، باید از تعالیم حیاتبخش الهی و هدایت پیشوایان دینی استفاده نماید، ولی با وجود این همه، باز هم بسیاری از اوقات، انسان نمی تواند آن طور که باید و شاید، به هدف مطلوب برسد، حال یا به این دلیل که فکر آدمی توان تشخیص مسایل را نداشته است، یا راهنمایی دیگران به خطا رفته است، یا به اهل فن دسترسی نداشته است، یا تعالیم الهی را خوب درک نکرده است، یا در مرحله اجرا و عمل با مشکلات و مسایل لاینحلی مواجه می شود و یا...، اینجاست که آدمی باید با دلی امیدوار و قلبی خاضع و خاشع، دست دعا به درگاه پروردگار یکتا بلند کند و از آن ذات مقدس و مقتدر، تقاضای یاری و کمک بنماید؛ مثلاً گاهی یک محصل و دانش پژوه در یک انتخاب مهم و سرنوشت ساز دچار تردید و سردرگمی می شود: آیا اساساً به کار علمی پردازم بهتر است یا به کار دیگری روی بیاورم؟ آیا به سراغ کدام رشته علمی بروم بهتر است؟ آیا این رشته را در کدام مرکز علمی فرا بگیرم؟ و یا در امر مهم ازدواج، آیا در حال حاضر ازدواج نمایم بهتر است یا زمانی دیگر؟ آیا ازدواج با فلان شخص بهتر است یا با فرد دیگری؟ و یا مثلاً در امر تجارت: آیا کدام رشته تجاری مناسبتر است؟ آیا انجام فلان معامله به صلاح است یا خیر؟ آیا فلان راه کسب درآمد صحیح است یا خیر؟ در تمام این موارد ممکن است انسان با تکیه بر تجارب و دانستیهای خود و دیگران، انجام کاری را کاملاً درست پندارد و آن را انجام بدهد، اما پس از مدتی متوجه می شود که مرتکب خطا شده است. و از جهات مختلف، خسارات زیادی بر او وارد شده است. بنابراین، چاره ای نیست جز اینکه انسان به قدرتی مافوق طبیعی که حاکم و مسلط بر تمام هستی است، روی بیاورد و از او مدد بطلبد. البته نیازهای آدمی اختصاص به موارد ذکر شده ندارد، بلکه در بعضی موارد که نیازهای روحی و معنوی انسان مطرح می شود، ((دعا)) دارای نقشی به مراتب مهمتر و حیاتی تر است. در این موارد است که رسیدن به مراتب بالای انسانیت، پی بردن به حقایق هستی و ارتباط با هستی بخش، بیرون آمدن از ظلمتها و ضلالتها و رهسپار شدن به سوی نور، رهایی از کردار و اخلاق زشت و شیطانی و کسب صفات الهی و نورانی و...، واقعا بدون دعا و تقاضا از پروردگار متعال، امری محال و غیرممکن است. و به همین دلیل، ملاحظه می کنیم بسیاری از ادعیه معصومین (علیهم السّلام) در زمینه های اخلاقی و روحی و معنوی آمده است. و اینجاست که بسیاری از ما انسانهای ظاهربین و مادیگرا از دعا غافل می شویم. ما انسانهای دنیاگرا وقتی که به نیازهای مادی و دنیوی خود رسیدیم، دیگر خود را بی نیاز می دانیم و نیازی نمی بینیم تا به سراغ دعا کردن برویم، بلکه باید گفت این نوع بی نیازی موجب می شود که انسان سر به طغیان بردارد و در برابر هیچ حقیقتی سر فرود نیاورد. همانگونه که قرآن کریم می فرماید: (كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ) (۲۶) ((به درستی که انسان هنگامی که خود را بی نیاز و مستغنی ببیند، طغیان می کند)).

۲- نگاهداشتن: دومین مورد از موارد دعا کردن، مرحله نگاهداری و حفظ کردن است. بسیاری از افراد در مرحله کسب و به دست آوری، بسیار فعال و موفق هستند، اما پس از به دست آوردن، در حفظ و نگاهداری از دستاوردها، چندان موفق نیستند. این بدان علت است که آنان، به دست آوردن را مرحله پایانی کار تلقی می کنند و دچار یک نوع خوش خیالی و غفلت می شوند و بنابراین، کارها و وظایفی را که برای حفاظت و نگاهداری از دستاوردها لازم است آن طور که باید و شاید، انجام نمی دهند، در حالی که این مرحله نیز بایدها و نبایدهای خاص خود را دارد. در این مرحله نیز انسان نباید از هیچ تلاشی و کوششی برای ((حفظ داشته های)) خود دریغ نماید. هرگونه کوتاهی در این زمینه، موجب از دست دادن دستاوردهایی می شود که سرمایه های انسان محسوب می شوند، از دست دادنی که جز اندوه و تأسف، چیزی برای آدمی باقی نمی گذارد. پس در این مورد هم باید از تمام امکانات معقول و مشروع استفاده نمود، اما در این مورد هم انسان محتاج کمکهای الهی می باشد. چه بسیار اوقات که با وجود استفاده از همه امکانات، باز هم انسان قادر به حفظ داشته های خود نمی باشد، پس باید دست نیاز به درگاه الهی بلند کند و از پروردگار متعال یاری بطلبد. برای همین، ملاحظه می کنیم که یک دسته از ادعیه معصومین (علیهم السّلام) در این زمینه وارد

شده است؛ یعنی برای حفظ جان، مال، آبرو و اولاد و...، اما در اینجا هم حفظ سرمایه های روحی و معنوی در اولویت خاصی قرار دارند، بنابراین، باید توجه آدمی هم به حفظ اینگونه داشته ها و سرمایه ها بیشتر و افزونتر باشد؛ مثلاً وقتی که انسان به هدایت الهی دست یافت، باید در حفظ آن کوشا باشد تا مبادا آن را از دست بدهد و دچار ضلالت بشود. برای همین در دعاهای قرآنی چنین آمده است: ((رَبَّنَا لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا...)). (۲۷) ((پروردگارا! پس از آنکه ما را هدایت نمودی قلب ما را بر مگردان (ما را گرفتار ضلالت مکن)). همچنین انسان باید در حفظ ایمان و اعتقادات کوشا باشد، چه بسا بر اثر حادثه ای، عقیده انسان از دست برود و یا در ایمان او خلل ایجاد شود؛ پس برای حفظ ایمان و عقیده هم باید از خداوند متعال یاری طلبید. و خلاصه اینکه انسان باید دوام و بقای هر خوبی و خیری را، چه مادی باشد و چه معنوی، از خداوند متعال خواستار باشد. ۳- به کار بردن و استفاده کردن: سومین مورد از موارد دعا، عبارت است از دعا کردن برای کاربرد و استفاده صحیح از آنچه خدای متعال به انسان عنایت کرده است. این مورد نیز مورد مهم و حساسی می باشد. چه بسا خداوند متعال چیزهای بسیار خوبی را به انسان عطا کرده باشد، ولی بر اثر استفاده نابجا و نادرست، از آنها جز بدی و شر، چیزی نصیب انسان نشود؛ مثلاً مال، ثروت، سلامتی، عمر، علم و... از نعمتهای بزرگ پروردگار متعال هستند، اما استفاده نامشروع و نادرست از این امور، باعث غرق شدن انسان در گرداب فساد و زشتی می شود و آدمی را به تباهی و هلاکت می کشاند. پس در اینجا هم انسان باید در کنار به کار بستن تمام اصول و قواعد و استفاده از تعالیم و دستورات الهی، صادقانه و خالصانه از خداوند متعال درخواست یاری و کمک نماید و با دعا به درگاه قدس الهی، صمیمانه خواستار موفقیت در این زمینه باشد. چه اینکه هرگونه انحراف و کجروی در این زمینه، موجب صدمات و خسارات سنگینی در دنیا و آخرت برای انسان می شود؛ یعنی سرمایه هایی که باید موجب ترقی و تکامل انسان باشند، موجب سقوط و تنزل انسان می شوند. به همین علت یک دسته از ادعیه معصومین (علیهم السلام) در این زمینه آمده است یعنی در زمینه کاربرد و استفاده صحیح از داراییها و سرمایه های مادی و معنوی؛ مثلاً ((علم)) یکی از سرمایه های بزرگ آدمی به حساب می آید، اما اگر این علم به گونه ای باشد که فایده ای از آن نصیب انسان نشود، نبود آن بهتر است؛ به عنوان مثال کسی که از علم خود برای فخرفروشی به دیگران یا برای تحقیر دیگران استفاده می کند، نه تنها فایده ای از این علم، نصیب او نمی شود بلکه به خود و دیگران ضرر هم می رساند. برای همین در دعاهای آمده است که: ((اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ... مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ)). (۲۸) ((بارالها! از علمی که نفعی در آن نیست به تو پناه می برم...)). همچنین حیات و زندگی که سرمایه اصلی انسان به شمار می رود، در صورتی برای انسان مفید است که انسان از زندگی خود در راه صحیحی استفاده نماید، اما اگر زندگی انسان در طریقی شیطانی و باطل واقع شود، چیزی جز زیان دنیوی و اخروی نصیب آدمی نمی گردد. به همین جهت، در دعای مکارم الاخلاق چنین آمده است: ((وَعَمْرُنِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذِلْمَةٍ فِي طَاعَتِكَ فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَاقْبِضْ نِي إِلَيْكَ)). ((پروردگارا! تا زمانی که من عمر عنایت کن که عمرم در راه اطاعت از تو صرف می شود، پس هنگامی که زندگی و عمرم چراگاه شیطان گردید جانم را به سوی خود بستان)). بنابراین، ما باید همیشه از خداوند متعال بخواهیم که راههای درست و مشروع استفاده از آنچه را که داریم به ما نشان دهد و به ما توفیق آن را بدهد که از همه هستی و داراییهای خود در راه خداوند و در طریق حق، استفاده نماییم. از مطالبی که تا به اینجا بیان شد، نکته دیگری نیز معلوم می شود و آن اینکه: علت اینکه عده ای به سراغ دعا نمی روند آن است که نیازهای خود را برآورده شده می بینند و دیگر احتیاجی به دعا کردن احساس نمی کنند. در حالی که اگر اندکی تفکر و تعقل نمایند، خود را سر تا پا نیازمند خواهند دید. در واقع، دستیابی این افراد به برخی از نیازها آنچنان چشم و گوش و دل آنها را پر کرده است که دیگر قادر به درک و احساس بسیاری از نیازهای اساسی و ریشه ای خود نیستند. عده ای دیگر نیز با وجود آنکه نیازهای خود را احساس و درک می کنند، اما چون ایمان و اعتقاد آنان به خداوند اندک است، در نتیجه برآورنده ای برای نیازهای خود، نمی شناسند تا به سراغ او بروند و از او درخواست نمایند. ((يا سَامِعَ الدَّعَاءِ!!)). ((ای شنونده دعا!!)). ((یا

سامع!)) . ((ای شنونده!)) . ((یا سامع الأصوات!)) ((ای شنونده صداها!)) . ((یا سميع!)) . ((ای شنوا!)) . خداوند متعال شنونده دعاست . (... إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدَّعَاءِ) . (۲۹) ((همانا که پروردگارم شنونده دعاست)) . البته پروردگار عالمیان ، عالم به همه چیز است و چیزی در جهان هستی بر او پوشیده نیست . و دعای بندگان نیز یکی از آنهاست . اما منظور از ((شنونده دعا بودن)) آن است که خداوند متعال توجه و عنایت خاصی به دعای بندگان خود دارد و به اصطلاح با چشم دیگری به آن می نگرد و نظر دیگری به آن دارد . و این به خاطر ارتباط خاصی است که دعا بین بندگان و خداوند متعال ایجاد می کند . به طوری که می توان گفت این نوع ارتباط خاص روحی و معنوی از هیچ طریق دیگری حاصل نمی گردد . پیوندی که از راه دعای حقیقی بین خالق و مخلوق ایجاد می شود از خالصترین و صادقترین پیوندها می باشد . صفا و جلایی که قلب و روح آدمی از راه دعا به دست می آورد ، از راه دیگری به دست نمی آید قابلیت و لیاقتی که دعا به انسان می بخشد و او را مستحق بخششهای عظیم الهی می کند منحصر به فرد است . برای همین ، خداوند متعال به بندگان خود فرمان ((ادعونی ؛ بخوانید مرا)) داده است تا بندگان را از این طریق ، قابلیت رسیدن به کمالات عالیه عنایت فرماید . و از سوی دیگر ((یا سامع الدعاء)) ، تذکر و تنبیهی است برای ما بندگان که بدانیم برای دعای ما شنونده ای هست ؛ آن هم شنونده ای که برترین و بالاترین موجود است و همه موجودات دیگر از او هستی گرفته اند . لحظه ای درنگ و تامل در این مسأله انسان را به تفکری عمیق فرو می برد و او را به سوی دعای پروردگار خویش سوق می دهد . در واقع علت اینکه بسیاری از ما انسانها کمتر به دعا رو می آوریم آن است که ایمان ما به شنونده دعا ، ضعیف است ، در حالی که اگر مطمئن باشیم خداوند متعال شنونده دعای ماست ، با شتاب و اطمینان بیشتری به سوی دعا خواهیم رفت ، کماینکه در درخواست از هموعان خود و رساندن پیام نیازمندیهای خود به گوش آنان ، از هیچ تلاشی دریغ نمی ورزیم ؛ زیرا به شنیدن آنها ایمان داریم . البته اولیای الهی به این مطلب ایمان کامل دارند . حضرت زکریا پس از آنکه به درگاه خداوند دعای کند و تقاضای فرزندمی نماید ، چنین می فرماید : (... إِنَّكَ سَمِيعُ الدَّعَاءِ) . (۳۰) ((بارالها ! به درستی که تو شنونده دعا هستی)) . همانگونه که حضرت ابراهیم (علیه السلام) نیز چنین می فرماید : (... إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدَّعَاءِ) . (۳۱) ((به درستی که پروردگارم شنونده دعاست)) . در مورد ((سمیع و سامع)) بودن پروردگار متعال باید توجه داشت که این صفت ، اختصاصی به دعاندارد بلکه دعا هم یکی از موارد آن است . بنابراین ، خداوند متعال در همه موارد ، سمیع و بصیر است کما اینکه در قرآن کریم این صفت در موارد گوناگونی ذکر شده است که در تمام این موارد ، منظور آن است که خداوند متعال نسبت به همه امور ، آگاه و عالم است و شاید به همین جهت باشد که صفت سمیع در قرآن کریم ، معمولاً با صفت ((علیم)) ذکر شده است . گفته شد که شنیدن دعا از سوی خداوند متعال به این معناست که پروردگار ، توجه و عنایت خاصی به دعای بندگان خود دارد . در این مورد ، در ((مناجات شعبانیه)) چنین آمده است : ((اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاسْمِعْ دَعَائِي إِذَا دَعَوْتُكَ وَاسْمِعْ نِدَائِي إِذَا نَادَيْتُكَ وَأَقْبِلْ عَلَيَّ إِذَا نَجَيْتُكَ)) . ((بارالها ! بر محمد و آل او درود فرست و هنگامی که تو را می خوانم و دعا می کنم ، دعای مرا گوش کن و بشنو ، و هنگامی که تو را صدا می زنم و ندا می کنم ، ندای مرا گوش بنما و هنگامی که با تو مناجات می کنم ، به من رو آور و توجه نما)) . واضح است که خداوند متعال از دعا و ندای بنده خود غافل نیست و آنها را می شنود ، اما منظور حضرت آن است که پروردگارا ! دعای مرا نشنیده به حساب میاور و آن را رد نکن ، بلکه با نظر لطف و مرحمت به دعای من بنگر و با فضل خودت به آن ترتیب اثر بده . در عمل دهم از ((اعمال شب نیمه شعبان)) نیز چنین آمده است : ((فَيَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ ! اجْعَلْنِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ مِمَّنْ نَظَرَتْ إِلَيْهِ فَرَحِمْتَهُ وَسَمِعَتْ دَعَاءَهُ فَأَجَبْتَهُ)) . ((ای کسی که جز تو الهی نیست ! مرا در این شب از کسانی قرار بده که به آنان نظر افکندی ، پس رحمت خود را شامل آنان نمودی و مرا از کسانی قرار ده که دعایشان را شنیدی پس پاسخ آنان را دادی)) . یعنی یکی از نتایج شنیده شدن دعا از سوی خداوند ، دادن پاسخ از سوی خداوند متعال به آن دعاست به هر حال ، شنیدن دعا از سوی پروردگار متعال ، نعمت و توفیقی بزرگ برای انسان است کما اینکه اگر خداوند دعای انسان را نشنیده بگیرد و به آن توجه ننماید ،

به دنبال نداشته باشد چه سودی می بخشد؟ اگر دعا برای برآوردن نیاز است، پس باید پاسخی هم به دنبال داشته باشد. حال بینیم چرا خداوند متعال پاسخ دعا کنندگان خود را می دهد؟ در پاسخ باید گفت، رحمت بی کران و فضل بی پایان الهی، اقتضا می کند که خدای هستی بخش، خواسته دعا کنندگان خود را به آنان ببخشد. خدایی که اصل هستی را بدون درخواست، به آدمی بخشیده است، چرا نیازهای دیگر را به انسان ندهد و او را از سرچشمه فیض خود بی نیاز نسازد؟ ممکن است گفته شود چرا خداوند متعال همه چیزها را بدون دعا و درخواست و تلاش به انسان نبخشیده است؟ در پاسخ باید گفت: داشتن هر چیزی ((لیاقت و قابلیت)) خاصی را طلب می کند و تلاش و کوشش آدمی، موجب می شود که انسان به آن قابلیت برسد و مستحق داشتن آن چیز بشود و این امر از حکمت باری تعالی ناشی می شود. ((دعا)) نیز تلاش خاصی است که به آدمی ((لیاقت و قابلیت)) دستیابی به اموری را می دهد. به هر حال، این از جهالت و غفلت انسان است که انسان از دعا به درگاه چنین خداوندی بازماند و از این وسیله مهم و حیاتی که در بسیاری موارد جایگزینی هم ندارد، استفاده نکند. البته باید دانست که دعا کردن به درگاه خداوند متعال و دادن پاسخ از سوی حضرت حق، دارای شرایط و ضوابطی است که به طور اختصار به آن اشاره می شود: ۱- شرایط دعا کننده از مطالبی که قبلاً بیان شد تا اندازه ای این شرایط معلوم می شود: الف - معرفت به خداوند: دعا کننده باید نسبت به خداوند متعال، دارای ((معرفت)) باشد. و این بدان خاطر است که ((دعا))، عبارت است از ((خواندن و خطاب)) قرار دادن. و در خطاب و خواندن، آدمی باید مخاطب خود را بشناسد، حال هر مقدار که این شناخت و معرفت بیشتر باشد، دعای انسان هم حقیقت بیشتری پیدا می کند؛ یعنی انسان بهتر می فهمد که باید چه بگوید و چگونه بگوید. در واقع علت بسیاری از دعا نکردها و نخواستنهای ما انسانها از خداوند متعال، کم معرفتی و بی معرفتی ما نسبت به خداوند متعال است. البته انسان در هر مرتبه ای از معرفت که باشد می تواند به درگاه الهی دعا کند و باید هم این کار را انجام بدهد. و همین معرفت را هم باید از خود خداوند تقاضا و درخواست نمود. ب - امید به خدا: دعا کننده باید با ((امید و اطمینان کامل)) دعا کند، نه با شک و تردید و سوءظن. در دعای ((ابی حمزه ثمالی)) چنین می فرماید: ((وَأَعْلَمُ أَنَّكَ لِلزَّاجِي بِمَوْضِعِ اجَابَةٍ)). ((بارالها! می دانم که تو برای کسی که به تو امیدوار است در مقام و موضع اجابت هستی)). و در اعمال ((بیست و هفتم رجب)) چنین آمده است: ((وَأَسْئَلُكَ بِكُلِّ دَعْوَةٍ دَعَاكَ بِهَا رَاجٍ بَلَّغْتَهُ أَمَلَهُ)). ((پروردگارا! با دعا و خواندنی از تو تقاضا و طلب می کنم که یک فرد امیدوار تو را آنگونه دعا کرد و تو هم او را به آرزویش رساندی)). ج - ترک گناه: شرط دیگر آنکه دعا کننده باید از اعمال و گناهی که موجب عدم استجابت دعا می شوند پرهیز نماید. چه اینکه گناه در واقع مخالفت با پروردگار متعال است، حال ما چگونه انتظار داریم با کسی مخالفت کنیم، اما او با ما موافقت نماید. بنابراین، هر مقدار که انسان کمتر اهل گناه باشد و گناهان کمتری بر دوش او باشد، دعایش به هدف استجابت نزدیکتر خواهد شد، لذا انسان باید هم از گناه پرهیز نماید و هم گناهان سابق خود را به گونه ای پاک و برطرف نماید. بدین جهت حضرت علی (علیه السلام) در دعای کمیل چنین می فرماید: ((إِنَّ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْسِبُ الدُّعَاءَ)). ((پروردگارا! گناهی را بر من ببخش که موجب حبس و بالا نرفتن دعا می شوند)). و در جای دیگر از همان دعا چنین می فرماید: ((يَا سَيِّدِي! فَأَسْئَلُكَ بِعِزَّتِكَ أَعْنُ لَا يَحْجُبُ عَنْكَ دُعَائِي، سُوءَ عَمَلِي وَفِعَالِي)). ((ای آقا و مولای من! به عزتت قسم! از تو می خواهم که بدی کردار و رفتارم موجب پوشیده شدن دعای من از تو نشود)). ۲- شرایط دعا شونده برای آنکه دعای آدمی به هدف ((استجابت)) برسد و انسان به مطلوب خود دست یابد، لازم است از کسی تقاضا کند و به درگاه کسی دعا نماید که شایسته این کار باشد. مهمترین شرط دعا شونده آن است که ((قدرت استجابت)) دعا را داشته باشد. در غیر این صورت، دعا کردن، امری عبث و بیهوده خواهد شد. بهترین و بالاترین موجود در این زمینه کسی است که بالاترین قدرت را داشته باشد و بالاترین قدرت از آن پروردگار قادر متعال است. اوست که: ((عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)) (۳۲) پس باید دست دعا به سوی خالق هستی بخش بلند کرد و خواسته خود را از او طلب نمود. آنکه خود بی نیاز و همه هستی به او نیازمند است. حضرت زین العابدین

امام سجاد (علیه السلام) در ((دعای ابی حمزه ثمالی)) چنین می فرماید: ((الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا-أَدْعُو غَيْرَهُ وَلَوْ دَعَوْتُ غَيْرَهُ لَمْ يَسْتَجِبْ لِي دَعَائِي)). ((حمد و سپاس پروردگاری را که غیر او را نخوانم چه اینکه اگر غیر او را بخوانم، هرگز دعایم را مستجاب نخواهد کرد)). و در دعای مشلول آمده است: ((يَا مُفْتَحَ الْأَبْوَابِ! يَا مَنْ حَيْثُ مَا دُعِيَ أَجَابَ!)). ((ای بازکننده درها! ای کسی که وقتی خوانده می شود، پاسخ می دهد!)). و در اعمال مشترک ماه رجب چنین آمده است: ((لِكُلِّ مَسْئَلَةٍ مِنْكَ سَمْعٌ حَاضِرٌ وَجَوَابٌ عَتِيدٌ)). ((پروردگارا! برای هر درخواستی از تو، گوش شنوا و پاسخی آماده وجود دارد)). البته باید دانست که خداوند حکیم بر اساس حکمت خود، دعاهایی را مستجاب می فرماید که ((لیاقت استجابت)) را داشته باشند. همانگونه که هر انسان عاقلی هم، تنها به درخواستهایی پاسخ مثبت می دهد که شایستگی پاسخ را داشته باشند. حال بینیم درخواست و تقاضا از غیر خداوند چگونه است؟ در پاسخ باید گفت: افراد دیگر، یا افرادی الهی هستند و یا افرادی غیر الهی. و تقاضا از آنان هم یا تقاضایی است در طول تقاضای از خداوند و یا تقاضایی است مستقل از خداوند. پس اگر آن افراد، الهی باشند و تقاضای از آنان هم در طول تقاضای از خداوند متعال باشد، نه تنها هیچ اشکالی ندارد بلکه در جای خود، لازم و ضروری هم می باشد؛ مانند دعا به درگاه ائمه معصومین (علیهم السلام) و اولیای الهی. اما اگر تقاضای از دیگران، مستقل از تقاضای از خداوند متعال باشد به طوری که انسان دیگران را در عرض خداوند متعال قرار بدهد، این مسأله نوعی شرک و کفر به حساب می آید؛ چه آن افراد الهی باشند یا غیر الهی. و اما تقاضا از افراد غیر الهی، در صورتی که انسان چاره ای دیگر نداشته باشد و چاره منحصر در آن باشد نیز اشکالی ندارد. به شرطی که هدف انسان، هدفی الهی باشد نه غیر الهی؛ مانند آموزش برخی از رشته های مورد نیاز علمی در نزد کفار. و یا خرید بعضی از تجهیزات ضروری از آنان. این نوع تقاضا نیز در واقع در طول درخواست از خداوند متعال قرار می گیرد و دیگران فقط یک وسیله محسوب می شوند؛ یعنی در اینجا هم دعا و درخواست اصلی ما از خداوند متعال است، اما در مرحله عمل و اجرا، ممکن است خداوند متعال چنین افرادی را وسیله برطرف ساختن نیاز ما قرار بدهد. تمایز نیازهای مادی و معنوی در اینجا بهتر است برای آنکه خصوصیات دعا شونده و کسی که انسان از او درخواست و تقاضایی می نماید، بهتر روشن و آشکار شود، نیازهای مادی و معنوی را از یکدیگر جدا کنیم؛ پروردگار متعال بشر را به گونه ای خلق کرده است که بسیاری از نیازهای مادی او بدون دعا و درخواست، بلکه با اسباب و وسایلی که خداوند متعال در اختیار او قرار داده است، برطرف می شود. متأسفانه این امر موجب می شود که ما انسانهای ظاهرین و دنیاگرا، از خداوند متعال غافل شویم و به ماسوای او به نظر استقلاللی نگاه کنیم. غافل از اینکه این اسباب و وسایل را چه کسی، آفریده و در اختیار ما قرار داده است. غافل از اینکه این وسایل باچه هدفی به ما رسیده و در چه راهی باید از آنها استفاده کرد. غافل از اینکه نیازهای ما در نیازهای مادی خلاصه نمی شوند بلکه این نیازها مقدمه ای هستند برای رسیدن به اهدافی بالاتر و والاتر. و غافل از اینکه... اما در مورد نیازهای روحی و معنوی، قضیه این چنین نیست، بلکه برطرف کردن این نوع نیازها مستلزم ارتباط خاص و مستقیمی با پروردگار متعال می باشد: طهارت قلب و روح را چه کسی می تواند به آدمی ببخشد؟ دل آرام و قلب مطمئن، چگونه به دست می آید؟ پی بردن به رازهای هستی و دستیابی به معرفت حقیقی، چگونه حاصل می شود؟ خروج از ظلمت به سوی نور چگونه است و به دست چه کسی است؟ بخشش گناهان و رهایی از آنها در اختیار و توان چه کسی است؟ در همان نیازهای مادی چه کسی توفیق صحیح به دست آوردن، صحیح حفظ کردن و صحیح استفاده کردن را به انسان می دهد؟ بینش صحیح برای صحیح زندگی کردن را چه کسی به انسان می دهد؟ جهان پس از مرگ، از آن کیست و چه کسی می تواند آمادگی برای آن جهان را به انسان ببخشد؟ سعادت دنیا و آخرت را چه کسی به انسان نشان می دهد و آن را به آدمی می بخشد؟ و... خلاصه، وقتی که به مجموع نیازهای مادی و معنوی نگاه می کنیم، یک دعا شونده و اجابت کننده حقیقی بیشتر نمی یابیم؛ قادر متعالی که هستی از او و در اختیار اوست. پروردگاری که همه خوبیها از او و همه سعادتها به دست اوست. ۳- شرایط دعا دعای انسان به درگاه پروردگار متعال نیز خود باید دارای شرایطی

باشد: اول آنکه: دعا باید دارای ((محل و مورد)) باشد؛ مثلاً اگر انسان در کنار آب قابل استفاده ای قرار داشته باشد، نمی تواند دعا کند که خدایا! آبی به من برسان. به عبارت دیگر انسان برای رسیدن به اهداف خود و برطرف ساختن نیازهای خویش، باید از تمام امکانات و اسباب و وسایل خدادادی استفاده نماید و سعی نکند دعا را جایگزین آنها کند. و این نکته ظریف و دقیقی است که بسیاری در آن دچار افراط یا تفریط می شوند. عده ای آنچنان به اسباب و وسایل، معتقد می شوند که گویی هر کاری را می توان با آنها انجام داد و به چیز دیگری نیاز ندارند. و عده ای نیز به گمان خود آنچنان به دعا روی می آورند که بسیاری از امکانات و روشهای معقول و مشروع را فراموش می کنند، در حالی که همان خدایی که دعا کردن را برای آدمی قرار داده و انسان را امر به آن نموده است، انجام بسیاری از امور دیگر را هم برای انسان لازم کرده و انسان را به سوی انجام آنها فرا خوانده است. و اصولاً باید گفت لازمه استجاب دعا، انجام دادن بعضی از کارها و ترک نمودن بعضی دیگر از کارها می باشد؛ مثلاً وقتی که به سیره پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله نگاه می کنیم، ملاحظه می کنیم موقعی که دشمنی قصد آن حضرت را می کرد و جنگی پیش می آمد این چنین نبود که آن حضرت و بقیه مسلمانها به خانه خود یا به مساجد بروند و فقط دعا کنند که خدایا! دشمن را از ما برطرف فرما، بلکه آنها از تمام قوا و امکانات خود استفاده می کردند، تمام تجهیزات نظامی خود را به کار می بردند، از همه روشها و نقشه های جنگی استفاده می کردند و... و آنگاه با دلی خاضع و خاشع به درگاه پروردگار می آمدند و عرض می کردند: خدایا! نصرت از تو است، ما با تمام امکانات و تجهیزات، چیزی نیستیم، خدایا! تو غلبه و نصرت را نصیب ما و شکست و ذلت را نصیب دشمن فرما. آنگاه ملاحظه می کنیم که در بسیاری از جنگها، پیروزیهای نصیب مسلمانان شده که از لحاظ ظاهری هیچگونه تناسبی با امکانات و تجهیزات آنان نداشته است. به هر حال، ((در آمیختن دعا و سایر امکانات با یکدیگر))، کاری دقیق و ظریف است که خود به معرفت و بینش خاصی نیاز دارد. دوم آنکه: دعا باید ((خالص)) باشد؛ یعنی خواندن خداوند متعال حقیقی باشد نه ظاهری. در ((دعای روز یکشنبه)) چنین آمده است: ((وَأَخْلِصْ لِمَكَ دَعَائِي تَعَرُّضًا لِلْإِجَابَةِ)). ((برای تو دعایم را خالص کرده ام، باشد که به اجابت برسد)). سوم آنکه: انسان باید ((زمان و مکان)) را در دعا رعایت نماید، هر چند خواندن پروردگار متعال، اختصاص به زمان و مکان خاصی ندارد، اما این خواندن و دعا کردن در بعضی از زمانها و مکانها، بسیار مناسبتر و شایسته تر است. و این بدان خاطر است که پروردگار متعال به بعضی از زمانها و مکانها شرافت و برکت خاصی بخشیده و رحمت و فضل مخصوصی در آنها مقرر فرموده است؛ مثلاً در طول سال، ایامی مانند شب و روز جمعه، اعیاد مبارکه اسلامی، ولادت اولیای الهی، ماه مبارک رمضان و... از اهمیت ویژه ای برخوردار هستند، همانطور که بعضی از مکانها مانند کعبه و مسجد الحرام، مسجد النبی، محل دفن اولیای الهی، مکانهایی که حوادث خاصی در آنها اتفاق افتاده است و... دارای شرافت و ویژگی خاصی برای دعا کردن می باشند. به عنوان مثال در دعای شب بیست و یکم ماه رمضان - که از شبهای مبارک و بزرگ قدر محسوب می شود - چنین آمده است: ((اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَالْمُحَمَّدِ وَأَقْسِمْ لِي... دَعَاءٌ تَبْسِطُ لِي بِهِ الْإِجَابَةَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَفِي هَذِهِ السَّاعَةِ السَّاعَةِ السَّاعَةِ)). ((بارالها! بر محمد و آل محمد درود فرست و در این شب و در همین ساعت... دعا و خواندنی قسمت و نصیب من گردان که به وسیله آن اجابت را بر من ارزانی فرمایی)). و در دعای امام حسین (علیه السلام) در روز عرفه چنین آمده است: ((اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا فِي هَذَا الْوَقْتِ مِمَّنْ سَيَلِّكَ فَأَعْطَيْتَهُ)). ((بارالها! مرا در این وقت (روز عرفه) از کسانی قرار بده که از تو درخواست نمودند، پس تو هم عطا نمودی)). و در مورد ((مکان دعا)) در عمل پانزدهم از اعمال حرم مطهر حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) چنین می خوانیم: ((اللَّهُمَّ... وَقَدْ جِئْتُ إِلَى مَوْضِعِ الدَّعَاءِ وَضَمَانِكَ الْإِجَابَةَ)). ((بارالها!... من به مکانی آمده ام که مخصوص دعا کردن است و تو استجاب دعا را در این مکان (یعنی حرم مطهر حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) ضمانت نموده ای)). البته باید توجه کرد که رعایت زمان و مکان در درخواست از دیگران نیز، در عرف عقلا، امری رایج می باشد. ((یا ضامن!)). ((ای تضمین کننده!)). یکی از مواردی که پروردگار متعال

ضمانت کننده آن است، پاسخ دادن به دعای بندگان خود است که در آیه شریفه (... اُدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ ...) (۳۳) ذکر شده است. آنچه مسلم است این است که هیچگونه خللی در ضمانت پروردگار متعال راه ندارد، بلکه اگر کوتاهی باشد، از جانب ماست. بنابراین، بر ماست که از این ضمانت الهی، نهایت حسن استفاده را نماییم و از دعای خالصانه به درگاه او کوتاهی نکنیم. و در واقع دعا را جزئی از اعمال و کردار زندگی خود قرار بدهیم. درباره ضمانت پروردگار متعال برای استجاب دعا، در ((دعای کمیل)) چنین آمده است: ((فَانْكُ . . . اَمْرَتَهُمْ بِدَعَائِكَ وَضَمِنْتَ لَهُمُ الْاِجَابَةَ فَاِلَيْكَ يَا رَبِّ نَصَبْتُ وَجْهِي ! وَالَيْكَ يَا رَبِّ مَدَدْتُ يَدِي فِعَزَّتْكَ اَسْتَجِبْ لِي دَعَائِي وَبَلِّغْنِي مُنَايَ وَلَا تَقْطَعْ مِنْ فَضْلِكَ رَجَائِي !)). ((پروردگارا! . . . تو بندگان را به خواندن خودت امر نموده ای و استجاب را برای آنان ضمانت کرده ای، پس پروردگارا! رو به جانب تو نموده ام و به سوی تو دست نیاز دراز کرده ام، پس به عزت قسم! دعایم را مستجاب کن و مرا به آرزویم برسان و امیدم را از فضل خودت قطع مکن)). ((یا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ !)). ((ای پاسخ دهنده به دعای درماندگان!)). یکی از دعاهایی که پروردگار متعال پاسخ آن را می دهد، دعای افرادی است که ((مضطر)) شده اند و هیچ چاره ای برای خود نمی یابند، همانگونه که در قرآن کریم، پروردگار متعال در معرفی خود چنین می فرماید: ((اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ اِذَا دَعَا وَيَكْشِفُ السُّوءَ . . .)). (۳۴) ((چه کسی است هنگامی که بیچارگان او را می خوانند، پاسخ آنان را می دهد و بدیها را از آنان برطرف می سازد؟)). می توان گفت یکی از علل استجاب دعای مضطربین، صداقت و اخلاصی است که در آنان وجود دارد؛ یعنی حالت اضطرار، حالت روحی و قلبی آنان را به گونه ای نموده است که خدای خود را خالصانه دعا می کنند و واضح است که دعای خالصانه هم به هدف استجاب می رسد. حال بینیم ((اضطرار)) چیست و از آن کیست؟ ((اضطرار)) همان حالت درماندگی است که انسان برای خود راه چاره ای نمی یابد و در طول زندگی، طبعاً هرکسی کم و بیش در مواردی به آن مبتلا می شود. اما سخن را بالاتر از این می توان بردومی توان چنین گفت که ((اضطرار)) یکی از مراتب بلند انسانهای با معرفت است. به عبارت دیگر: مردان الهی دارای آنچنان خواسته های والا و بالایی هستند که برای رسیدن به آنها خود را کاملاً درمانده و مضطرب می بینند، اینجاست که خالصانه دل به دعا برداشته و از حضرت حق تقاضای یاری می کنند در دعای ((یستشیر)) حضرت چنین می فرمایند: ((اَنْتَ الْمُجِيبُ وَاَنَا الْمُضْطَرُّ؛)) (بارها! تو اجابت کننده هستی و من مضطرب می باشم)). در واقع مشکل ما این است که نسبت به چنین خواسته هایی آگاهی و معرفت نداریم و در نتیجه برای رسیدن به آنها هم، اضطراری را احساس نمی کنیم. اما وقتی که به ادعیه معصومین - سلام الله علیهم اجمعین - مراجعه می کنیم، ملاحظه می کنیم که آن انسانهای با عظمت، چگونه در مقابل پروردگار خویش، اظهار عجز و درماندگی می کنند. در ((مناجات شعبانیه)) چنین آمده است: ((فَقَدْ هَرَبْتُ اِلَيْكَ وَوَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْكَ مُسْتَكِينًا لَكَ مُتَضَرِّعًا اِلَيْكَ)). ((خدایا! به سوی تو گریخته ام و در مقابل تو ایستاده ام در حالی که به تو نیازمندم و به سوی تو ناله و تضرع می کنم . . .)). ((یا نِعْمَ الْمُجِيبُ !)). ((ای بهترین پاسخ دهنده !)). از گفته های قبل تا اندازه ای معنای این جمله روشن می شود: خداوند متعال بهترین پاسخ دهنده است؛ زیرا پاسخهایی به انسان می دهد که هیچ موجودی قادر به دادن آنها نیست؛ پاسخهایی به آدمی می دهد که انسان را به کمال و سعادت ابدی می رساند؛ پاسخهایی که انسان را از سایر پاسخ دهندگان، بی نیاز می سازد. خداوند متعال پاسخ دهنده ای است که در ازای پاسخ خود، بر انسان، منت نمی گذارد و چشمداشتی هم به او ندارد. پاسخ دهنده ای است که بهتر از دعای انسان، پاسخ می دهد و . . . ((یا خَيْرَ الْمِدْعُوينَ !)). ((ای بهترین خواننده شده !)). و خداوند بهترین دعا شونده است، از آن جهت که در هر زمان و مکانی، می توان او را خواند. از آن جهت که برای هر کار کوچک و بزرگی و سخت و آسانی، می توان به درگاه او دعا کرد، از آن جهت که دعا به درگاه او چیزی از انسان کم نمی کند و شخصیت انسان را تحقیر نمی کند، بلکه نفس دعا به درگاه او بر کمالات و خوبیهای انسان اضافه می کند، از آن جهت که این دعا شونده بر استجاب هر دعایی قادر است و . . . ((یا داعی !)) ((ای دعوت کننده !)). ((یا خَيْرَ دَاعٍ وَمِدْعُوٍّ !)). ((ای بهترین دعوت کننده و دعوت شونده !)). ((یا خَيْرَ

مُجِيبٌ وَمُجَابٍ!)). ((ای بهترین پاسخ دهنده و پاسخ گیرنده!)). پروردگار متعال فقط ((دعا شونده و خواننده شده)) نیست، بلکه خود نیز ((دعوت کننده و خواننده)) است. و در مقابل، همانگونه که ((پاسخ دهنده)) است، ((پاسخ گیرنده)) نیز می باشد. قبلاً درباره ((مدعو و مجیب)) بودن خداوند؛ یعنی خواننده شدن و پاسخ دادن خداوند متعال بحث شد. اینک ببینیم ((داعی بودن و مجاب بودن)) یعنی ((دعوت کردن و پاسخ گرفتن)) پروردگار چگونه است. پروردگار متعال، دعوت کننده و انسان، پاسخ دهنده است. دعوت کردن به سوی چه چیزی و پاسخ دادن به چه چیز؟ خداوند متعال در سوره انفال، آیه ۲۴ چنین می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...)). ((ای ایمان آورندگان! هنگامی که پروردگار و پیامبر، شما را به سوی چیزی که شما را زنده می کند فرا می خوانند، استجابت نمایید...)). پس دعوت خدا و پیامبر به سوی یک نوع ((زندگی)) می باشد و پاسخ ما نیز باید رفتن به سوی این زندگی باشد. این زندگی، کدام زندگی است؟ معلوم است که خالق متعال، زندگی مادی و طبیعی را قبلاً به آدمی بخشیده است. و به دست آوردن دوباره آن، معنا ندارد، پس معلوم می شود انسان فاقد آن زندگی است که خدا و رسول، انسان را به سوی آن دعوت نموده اند و معلوم می شود که آن زندگی در مرتبه ای از علو و برتری قرار دارد که تا آدمی به آن نرسد، زنده محسوب نمی شود. به عبارت دیگر: در منطق قرآن کریم برای موجودی مانند انسان، زندگی مادی و طبیعی، حیات حقیقی به شمار نمی رود، بلکه زندگی واقعی همان است که پروردگار متعال انسان را به سوی آن راهنمایی و دعوت نموده است و وقتی که انسان به آن زندگی برسد، دارای احساسات و ادراکات تازه ای می شود و به علوم و معارف جدیدی دست می یابد. در آن زندگی، انسان به رشد حقیقی می رسد و از مرگ حقیقی نجات می یابد. پس خداوند بهترین پاسخ گیرنده است به این جهت که پاسخ دادن به خداوند مستلزم رفتن به سوی حیات حقیقی و دستیابی به آن است. بنابراین، باید گفت که ((خواندن و پاسخ دادن)) پروردگار متعال با انسان فرق اساسی و بنیانی دارد: ما خدا را می خوانیم تا خداوند به ما چیزی بدهد و نیاز ما برطرف شود و خداوند هم پاسخ ما را می دهد تا خواسته ما برآورده شود و به نیاز خود برسیم. اما هنگامی که خداوند ما را می خواند، باز هم برای آن است که چیزی نصیب ما بشود و ما به کمالی دست بیابیم و هنگامی هم که ما پاسخ خداوند را می دهیم، باز هم برای آن است که خود محتاجیم و می خواهیم از بدیها و نقایص، خارج بشویم. پس در هر صورت، خداوند متعال بخشنده است و ما نیازمند و محتاج. فرق دیگر آنکه: خواندن ما ممکن است به سوی نقایص و بدیها باشد و خود ندانیم، اما خواندن پروردگار به سوی خوبیها و کمالات است، هرچند باز هم ممکن است ما درک نکنیم. از مطالب گفته شده، همچنین معلوم شد که خواندن و دعوت کردن خداوند به آن معنای مصطلح یعنی ((دعا کردن برای رفع نیاز))، معنا ندارد؛ زیرا در خداوند نقصی و نیازی نیست تا چیزی از کسی طلب نماید. ((یا مَسْئُولُ!)). ((ای درخواست شونده!)). ((یا خَيْرِ الْمَسْئُولِينَ!)). ((ای بهترین درخواست شونده!)). ((یا اَكْرَمَ مَسْئُولٍ سُئِلَ!)). ((ای گرامیترین درخواست شونده ای که از او درخواست می شود!)). این جملات با جملاتی که قبلاً درباره دعا گفته شد، قریب المعنی می باشند؛ چه اینکه انسان معمولاً همراه دعا از خداوند ((سؤال)) و ((درخواست)) می کند و معمولاً هر سؤال و تقاضایی را هم به وسیله دعا مطرح می کند. به عبارت دیگر: غرض از ((خواندن خداوند))، ((خواستن از خداوند)) می باشد؛ یعنی ما خدا را می خوانیم تا به ما توجه نماید و آنگاه خواسته ما را برآورده سازد به همین دلیل، جملاتی که در مورد سؤال، در ((ادعیه)) معصومین (علیهم السّلام) آمده با جملاتی که در مورد ((دعا)) آمده است، شبیه یکدیگر می باشند؛ مثلاً در ((دعای کمیل))، حضرت امیر مؤمنان (علیه السّلام) چنین می فرماید: ((اللّهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُكَ سِئَالَ خَاصِّعٍ مَّتَدَلِّلٍ خَاشِعٍ...)). ((پروردگارا! من از تو سؤال و درخواست می کنم باحالت خضوع و خشوع و افتادگی...)). و در نماز حضرت رضا (علیه السّلام) چنین آمده است: ((اَسْئَلُكَ يَا خَسَمَنَسْئَلُوْا خَيْرَ مَنْ دُعِيَ وَيَا اَجْوَدَ مَنْ اَعْطِيَ وَيَا خَيْرَ مُرْتَجَى)). ((از تو سؤال می کنم ای بهترین سؤال شونده! و ای بهترین دعا شونده! و ای بخشنده ترین عطا کننده! و ای بهترین کسی که به او امید هست!)). و در ((دعای مشلول)) است: ((اَسْئَلُكَ بِكُلِّ مَسْئَلَةٍ سَأَلْتُكَ بِهَا اَحَدًا

مِمَّنْ رَضِيَتْ عَنْهُ فَحَتَمَتْ لَهُ عَلَى الْاِجَابَةِ)). (پروردگارا! از تو سؤال و درخواست می کنم با هر سؤالی که یکی از بندگان مورد رضایت از تو کرد و تو هم اجابت را برای او مسلم کردی)). به هر حال، به همان دلایلی که قبلاً در مورد دعا گفته شد، خداوند متعال بهترین و کریمترین ((مسئول و درخواست شونده)) است. ((يا مَنْ لَا يُعْلِطُهُ سُؤْلُ عَنِّ سَوْءًا!)). ((ای کسی که هیچ خواسته ای او را از خواسته ای دیگر باز نمی دارد!)). این جمله نیز شبیه جمله: ((يا مَنْ لَا يَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنِّ سَمْعًا!)) می باشد. ((يا مُعْطِيَ الْمَسْئَلَاتِ!)). ((ای بخشنده خواسته ها و نیازها!)). و این جمله نیز با جمله: ((يا مُجِيبَ الدَّعَوَاتِ!)) قریب المعنی است. در نماز حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) چنین آمده است: ((يا مُنْزِلَ نِعْمَتِي! يا مُفْرَجَ كُرْبَتِي! وَايا قَاضِيَ حَاجَتِي! اَعْطِنِي مَسْئَلَتِي بِلا اِلْهالا اَنْتَ!)). (ای فرو فرستنده نعمت ای باز کننده گرفتاریها و ای برآورنده حوائج، قسم به اینکه الهی جز تو نیست! درخواستم را بر من عطا کن)). دعا از دیدگاه آیات و ادعیه اینک جنبه های دیگری از بحث ((دعا)) را از دیدگاه آیات و ادعیه بررسی می کنیم تا ان شاء الله این بحث در حد خود، کامل شود. پروردگار متعال از قول حضرت ابراهیم (علیه السلام) در قرآن کریم چنین می فرماید: (... رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دَعَاءِ). (۳۵) (... پروردگارا! دعایم را قبول کن و بپذیر)). این سخن حضرت ابراهیم (علیه السلام) پس از آن است که ایشان به درگاه الهی دعا نموده و از خدای خود چند چیز را طلب نموده اند. به عبارت دیگر: انسان قبولی دعا را هم باید از خود خداوند طلب نماید؛ یعنی چنین گمان نکند که چون ما دعا کردیم، پس کار تمام است و مقصود حاصل می شود؛ زیرا اگر دعای انسان به درگاه الهی قبول نشود، آدمی به مقصود خود نخواهد رسید. نکته دیگر در این زمینه آن است که آدمی باید در مورد قبولی و استجاب دعا، همه جوانب قضیه را در نظر داشته باشد تا دچار سوء تفاهم و سردرگمی نشود؛ مثلاً گاهی اوقات با وجود رعایت شرایط دعا، باز هم استجابتی حاصل نمی شود؛ زیرا تقاضای انسان به جهاتی به مصلحت او نبوده است هر چند خود او نداند. این مسأله نباید خدای ناکرده موجب ناامیدی یا دلسردی انسان بشود. به عبارت دیگر: انسان نباید خداوند را به خاطر خواسته خود بخواد به طوری که اگر خواسته اش برآورده نشد، از خداوند فاصله بگیرد و دور شود. بلکه باید خواسته خود را به خاطر خداوند بخواد و خداوند را فوق همه خواسته ها قرار بدهد. در اینجا باید گفت که برخی از خواسته ها همیشه به مصلحت انسان می باشند، لذا دعا در مورد آنها به هدف استجابت نزدیکتر است؛ مثلاً ایمان کامل، اخلاق الهی و انسانی، هدایت، عمل صالح، سعادت هردو جهان و... از اموری می باشند که امکان ندارد به مصلحت انسان نباشند، بنابراین، اگر دیگر شرایط دعا رعایت شود، استجابت در این موارد، حتمی تر است. نکته دیگر آنکه: چه بسا گاهی اوقات، دعای انسان قبول و مستجاب می شود اما انسان به دلایلی از آن غافل است؛ مثلاً انسان دچار یک مشکل و گرفتاری می شود و گمان می کند که حل این مشکل به انجام فلان کار است، پس به درگاه الهی دعا می کند و برطرف شدن مشکل خود را می طلبد و انتظار دارد که برای حل این مشکل، فلان کاری که مورد نظر او بوده، اتفاق بیفتد در حالی که ممکن است حل این مشکل وابسته به انجام امور دیگری باشد که انسان از آن غافل است؛ مثلاً انسان به درگاه الهی دعا می کند و از خداوند طلب سعادت و خوشبختی می کند و در نزد خود گمان می کند سعادت مند شدن به آن است که در فلان کار، موفق شود و چون توفیقی در آن کار پیدا نمی کند، گمان می کند دعایش مستجاب نشده است، در حالی که امکان دارد خداوند توفیق انجام کارهای دیگری را نصیب او کرده باشد که به مراتب از کار مورد نظر او بهتر می باشند اما او از آنها غافل است. و این به خاطر دلبستگی و عشقی است که او نسبت به آن کار مورد نظر دارد در حالی که در دعا باید انسان خود را تسلیم خواست پروردگار نماید و خواست الهی را بر خواست خود مقدم بدارد. نکته دیگر، درباره دعا به درگاه اولیای عظیم الشان الهی می باشد. باید دانست که پروردگار متعال در میان مخلوقات خود، موجوداتی را خلق نموده که از مقام و منزلتی خاص برخوردار می باشند. به عبارت دیگر: این افراد، اشعه های خاصی از نور قدس پروردگار می باشند. بنابراین، دعا و درخواست از درگاه این بزرگواران، چیزی مستقل از دعا به درگاه الهی نمی باشد؛ چه اینکه این بزرگان در واقع دری از درهای رحمت و فیض بی کران الهی می باشند. در

((زیارت حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) در نیمه رجب)) چنین می خوانیم: ((أَشْهَدُ أَنَّكَ تَسْمَعُ الْكَلَامَ وَتَرُدُّ الْجَوَابَ)).
 ((گواهی می دهم که شما سخن را می شنوید و پاسخ می دهید)). و در عمل شانزدهم از اعمال حرم مطهر آن سید شهیدان چنین آمده است: ((يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! أَشْهَدُ أَنَّكَ تَشْهَدُ مَقَامِي وَتَسْمَعُ كَلَامِي وَأَنَّكَ حَيٌّ عِنْدَ رَبِّكَ تُزَوِّقُ فَاسِئَلِ رَبِّكَ فِي قَضَائِهِ حَوَائِجِي)). ((یا اباعبدالله! گواهی می دهم که شما شاهد جایگاه من هستی و سختم را می شنوی و نزد خدای خود، زنده و روزی داده می شوی، پس از خدای خود و خدای من برآورده شدن حوائج من را خواستار باش)). و در یکی دیگر از اعمال آن حرم مطهر همانگونه که قبلاً گفته شد چنین آمده است: ((اللَّهُمَّ... وَقَدْ جِئْتُ إِلَى مَوْضِعِ الدَّعَاءِ وَضَمَانِكَ الْإِجَابَةَ)). ((بارالها!... من به جایگاه دعا که اجابتش را در اینجا تضمین نموده ای، آمده ام)). و در زیارت حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) در روز عرفه چنین آمده است: ((اللَّهُمَّ... وَأَقْبَلْنِي بِهِمْ مُفْلِحًا مُنْجِحًا مُسْتَجَابًا دَعَائِي)). ((بارالها!... به سبب محمد و آل محمد، مرارستگار و کامروان ما و دعایم را مستجاب فرما)). و در دعای بعد از زیارت حضرت امام رضا (علیه السلام) آمده است: ((وَأَبْلِغْ أُمَّتِي سِلَامِي وَدَعَائِي وَشَفِّعْهُمْ فِي جَمِيعِ مَا سَأَلْتُكَ)). ((پروردگارا! سلام و دعایم را به امامان برسان و ایشان را در تمام چیزهایی که از تو درخواست نمودم، شفیع قرار ده)). و در عمل چهاردهم از اعمال حرم مطهر حضرت امام حسین (علیه السلام) چنین آمده است: ((لَمْ يَتَوَسَّلِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ بِوَسِيلَةٍ هِيَ أَعْظَمُ حَقًّا وَلَا- أَوْجَبُ حُزْمَةً وَلَا- أَحِلُّ قَدْرًا عِنْدَهُ مِنْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ)). ((متوسل شدگان به خداوند متعال به وسیله ای که از شما اهل بیت حقی بزرگتر و احترامی واجب تر و منزلتی بالاتر داشته باشد، توسل نجسته اند)). و در زیارت حضرت ولیعصر صاحب الزمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - چنین آمده است: ((أَسْأَلُكُمْ مَوْلَايَ! أَنْ تَشِيئَ لِي اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي صِلَاحِ شَأْنِي وَقَضَائِهِ حَوَائِجِي)). ((ای مولای من! از تو می خواهم که صلاح مرا و برآورده شدن حاجت‌هایم را از خداوند تبارک و تعالی خواستار باشی)). و در دعای شریف ندبه آمده است: ((وَهَبْ لَنَا رَأْفَتَهُ وَرَحْمَتَهُ وَدَعَائَهُ... وَاجْعَلْ... دَعَائِنَا بِهِ مُسْتَجَابًا)). ((پروردگارا! رحمت و رافت و دعای حضرت صاحب را نصیب ما گردان... و به سبب آن حضرت، دعا‌های ما را مستجاب فرما)). در اینجا باید دانست که دعا به درگاه الهی با هر کلام و بیانی جایز است و انسان می تواند هر آنچه را که در دل دارد، با خدای خود در میان بگذارد، اما اگر آدمی پروردگار متعال را به روش اولیای الهی و با بیان آنان بخواند، بسیار مناسب تر و شایسته تر می باشد. چه اینکه آنان که اهل معرفت هستند و خدای را به خوبی شناخته اند، بهتر می دانند که چگونه باید با خداوند سخن گفت و چگونه به درگاه او دعا کرد و چه چیزهایی را از خداوند تقاضا کرد. اینجاست که آدمی باید به دریای مواج ادعیه معصومین (علیهم السلام) روی آورد و با زبان آنان با خدای خود سخن بگوید و با کلام ایشان از خداوند متعال درخواست‌های خود را طلب نماید. در ((دعای ام داوود)) که در نیمه رجب خوانده می شود - در این باره چنین آمده است: مَلَائِكَتِكَ وَأَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ وَأَهْلَ طَاعَتِكَ... وَاجْعَلْهُمْ إِخْوَانِي فِيكَ وَأَعْوَانِي عَلَى دَعَائِكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَشْفِعُ بِكَ إِلَيْكَ... وَبِأَهْلِ طَاعَتِكَ إِلَيْكَ وَأَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بِكُلِّ مَا سَأَلْتَكَ بِهِ أَحَدٌ مِنْهُمْ مِنْ مَسْئَلَةٍ شَرِيفَةٍ غَيْرِ مَرْدُودَةٍ وَبِمَا دَعَاكَ بِهِ مِنْ دَعْوَةٍ مُجَابَةٍ غَيْرِ مُخَيَّبَةٍ)). ((بارالها! بر... ملائکه و انبیا و پیامبران و کسانی که اهل فرمانبرداری از تو هستند، درود فرست... و آنان را در راه خودت برادران من قرار ده و ایشان را یاوران من برای دعای خودت قرار بده. بارالها! من به وسیله تو و به وسیله اهل طاعت، به سوی تو طلب شفاعت می کنم. بارالها! من از تو درخواست می کنم به هر درخواستی که یکی از اهل طاعتت از تو درخواست نمود و آن درخواست شریف رد نشده. و از تو طلب می کنم به هر آن چیزی که یکی از اهل طاعتت تو را به آن چیز خواند، آن هم خواندنی که به اجابت رسید و ناامیدی در آن نبود)). مطلب دیگری که قابل ذکر است آن است که انسان باید برای ((دعا))، حساب خاصی در زندگی خود باز کند و اهمیت ویژه ای برای آن قایل شود. هرچند که قبلاً گفته شد دعا هم یکی از وسایل امکاناتی است که خداوند در اختیار بشر قرار داده تا برای رسیدن به اهداف خود از آن استفاده نماید، اما باید توجه کرد که مقام و منزلت و قدرت و اهمیت این وسیله با دیگر وسایل، بسیار متفاوت است. به طوری که می توان آن را در راس دیگر وسایل و

امکانات قرار داد. برای همین، ملا-حظه می کنیم که حضرت علی (علیه السّلام) در دعای شریف ((کمیل))، ((دعا)) را تنها مایملک و تنها دارایی خود می داند: ((یا سَرِيعَ الرُّضَا! اغْفِرْ لِمَنْ لَا يَمْلِكُ إِلَّا الدُّعَاءُ)). (ای آنکه به سرعت راضی می شوی، مغفرت خودت را نصیب کسی کن که جز دعا چیزی ندارد)). و این نشان می دهد که ارتباط آن بزرگان با دعا و شناخت آنان از دعا با دیگران بسیار متفاوت است، چه اینکه آنان به حقیقت دعا دست یافته اند و به پیوندی عمیق و ناگسستنی با دعا شونده؛ یعنی خداوند هستی بخش، رسیده اند. مطلب دیگر آنکه قبلاً گفته شد که دعا برای رسیدن به حوائج و نیازها می باشد، اما باید دانست که برای اولیای الهی، خود دعا فی نفسه لذتبخش است؛ یعنی جدای از آن درخواستهایی که در ضمن دعا مطرح می شود، نفس سخن گفتن و راز و نیاز کردن با معبود و معشوق، خود مطلوب است. برای همین، حضرت زین العابدین (علیه السّلام) در ((مناجاة المطیعین لله)) چنین می فرماید: ((اللَّهُمَّ... مَتَّعْنَا بِلَذِيذِ مُنَاجَاةِكَ)). (بارالها!... ما را از لذت مناجات با خودت برخوردار بفرما)). و در ((مناجاة المریدین)) چنین می فرماید: ((وَفِي مُنَاجَاةِكَ رُوحِي وَرَاحَتِي)). (آرامش و راحتی من در مناجات با تو است)). به هر حال، به خاطر تمام این ویژگیهایی که برای دعا گفته شد، باید همصدا با ((مناجاة الذاکرین)) چنین گفت: ((الهِی... مِنْ أَعْظَمِ النِّعَمِ عَلَيْنَا... إِذْنُكَ لَنَا بِدَعَائِكَ)). (پروردگارا!... از بزرگترین نعمتهای تو بر ما این است که به ما اجازه خواندن و دعا کردنت را داده ای...)). و در پایان، سخن را با کلامی از حضرت سیدالساجدین زین العابدین - علیه آلائف التّحیة والسلام - به آخر می بریم: ((الهِی! كَيْفَ أَدْعُوكَ وَأَنَا أَنَا وَكَيْفَ أَقْطَعُ رَجَائِي مِنْكَ وَأَنْتَ أَنْتَ)). (بارالها! چگونه تو را بخوانم در حالی که من، منم؟ و چگونه امیدم را از تو قطع کنم در حالی که تو، توئی؟)).

شناخت و معرفت باری تعالی

(۸۶) ((یا خَيْرَ مَعْرُوفٍ عُرِفَ!)). (ای بهترین شناخته شده!). (۵۲) ((یا سُورَ الْعَارِفِينَ!)). (ای مایه سرور و شادمانی عارفان!)). (۹۹) ((یا مَنْ هُوَ مُنْتَهَى هِمَمِ الْعَارِفِينَ!)). (ای نهایت همت عارفین!). (۶۳) ((یا مَنْ لَا يَبْعِدُ عَنْ قُلُوبِ الْعَارِفِينَ!)). (ای کسی که از قلب کسانی که تو را می شناسند، دور نیستی!). (۵۵) ((یا مَنْ لَا تُدْرِكُ الْأَفْهَامُ جَلَالَهَ!)). (ای کسی که جلالت را، فهم، در نمی یابد!). (۵۵) ((یا مَنْ لَا تَنَالُ الْأَوْهَامُ كُنْهَهُ!)). (ای کسی که وهم را به ذات راهی نیست!). (۷۱) ((یا مَنْ لَهُ كَمَالٌ لَا يُدْرِكُ!)). (ای کسی که کمالش قابل دستیابی نیست!). (۸۸) ((یا مَنْ لَا تَحْوِيهِ الْفِكْرُ!)). (ای کسی که افکار به او دست نمی یابند!). در تفسیر آیه شریفه: ((وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)). (۳۷) ((خلق نکردم جن و انس را مگر برای آنکه عبادت کنند مرا)). گفته شده است که غرض از ((لِيَعْبُدُونِ))، ((لیعرفون)) می باشد؛ یعنی عبادت کنند تا به معرفت الهی نایل شوند. بنابراین، غرض نهایی از خلقت آدمی آن است که انسان به معرفت خداوند متعال برسد. حال ببینیم این معرفت پروردگار، چیست که رسیدن به آن، غرض اصلی و نهایی خلقت قرار گرفته است. باید گفت که ((معرفت باری تعالی)) جز با ((رسیدن)) به پروردگار متعال، حاصل نمی شود. و رسیدن به حق تعالی نیز جز با دستیابی به اوصاف الهی (آن مقداری که در حد و شآن آدمی است) به دست نمی آید. و از آنجایی که صفات الهی، بهترین، بالا-ترین، والا-ترین و کاملترین هستند، بنابراین، معرفت الهی و عارف شدن به ((الله)) به معنای دارا شدن بهترین خصوصیات و اوصاف می باشد. و این همان سعادت است که تمام آدمیان به دنبال آن می باشند. در واقع تمام انسانها در پی به دست آوردن ((بهترینها)) و ((کاملترینها)) هستند، هرچند ممکن است در تشخیص مصادیق، اشتباه نمایند (که اکثراً هم، چنین است). و یکی از رسالتهای مهم انبیا، همین معرفی مصادیق حقیقی خوبیها و برتریها بوده است. بنابراین، ((معرفت)) به خداوند متعال صرفاً یک ((دانستن)) که با آموزش و تعلیم و تعلّمهای معمولی به دست می آید نیست، بلکه یک ((داشتن)) است که با تلاشهای مخصوص و اعمال ویژه ای که ((عبادت الهی)) نام دارد، حاصل می گردد. ((یا خَيْرَ مَعْرُوفٍ عُرِفَ!)). (ای بهترین موجود شناخته شده!). چرا خداوند متعال بهترین

شناخته شده و بهترین معروف می باشد؟ در پاسخ باید گفت: علت آن است که از شناخت این معروف، چیزی برای عارف حاصل می شود که از شناخت هیچ معروف دیگری، چنین چیزی حاصل نمی شود. به عبارت دیگر: هر کس که نسبت به چیزی معرفت پیدا می کند به ثمره ای متناسب با آن معرفت دست می یابد، حال ثمره و فایده ای که از معرفت خداوند متعال برای آدمی حاصل می شود، ثمره ای انحصاری می باشد که از هیچ معرفت دیگری به دست نمی آید. ((یا سُرُورَ الْعَارِفِينَ!)). ((ای مایه سرور و شادمانی عارفان!)). ((سرور))، زمانی برای آدمی حاصل می گردد که انسان به خواسته های خویش نایل گردد؛ مثلاً کسی که رسیدن به مقامی (علمی یا سیاسی یا...) خواسته اوست، با دستیابی به آن مقام، مسرور می گردد. و یا اهل دنیا که دنیایشان خواسته نهایی شان می باشد، زمانی به مسرت می رسند که به دنیای خود رسیده باشند. و اما عارف بالله از آنجایی که تحقق تمام خواسته های خود را در خدای خود می بیند و خدایش برای او تمام خواسته اش می باشد، بنابراین، مایه سرور او هم پروردگارش می باشد. برای همین، ملاحظه می کنیم که اهل معرفت، هیچگاه از اموری که رنگ الهی ندارند، مسرور نمی شوند، هر چند آن امور بسیار بزرگ و چشمگیر جلوه نمایند، اما چیزهایی که رنگ و بوی الهی دارند، موجب مسرت آنان می شوند، هر چند آن چیزها حقیر و کوچک بنمایند. به هر حال، این قضیه محک خوبی است برای آنکه آدمی، خود را بهتر بشناسد و ببیند که با چه چیزی خوشحال یا ناراحت می شود. و به همین جهت است که در ((مناجاة الذاکرین))، حضرت از هر سروری که منشاء غیرالهی دارد، استغفار می نمایند و در واقع آن را گناه بزرگی برای خود می دانند: ((وَاسْتَغْفِرُكَ... مِنْ كُلِّ سُرُورٍ بَغَيْرِ قُرْبِكَ)). ((بارالها! برای هر سروری که جز با قرب و نزدیکی به تو برایم حاصل شود، طلب مغفرت می کنم)). ((یا مَنْ هُوَ مُتَّهَمٍ الْعَارِفِينَ!)). ((ای کسی که نهایت همت و خواسته عارفان هستی!)). همت انسان نیز همیشه به چیزی تعلق می گیرد که مورد علاقه اوست. و از آنجایی که تمام علاقه اهل معرفت مربوط به پروردگار متعال است. بنابراین، نسبت به هیچ چیز دیگری جز خدای خود همت نمی گمارند. در واقع اهل معرفت غیرخدا را پست تر و ناچیزتر از آن می بینند که هم خود را مصروف آن نمایند. و همین همت عالی موجب می شود که هیچ چیز نتواند آنان را از خدایشان منحرف نماید. ((یا مَنْ لَا يَتَّعِدُ عَنْ قُلُوبِ الْعَارِفِينَ!)). ((ای کسی که از دل آنانکه تو را می شناسند دور نیستی!)). انسان نسبت به چیزی که آن را ((می شناسد))، نزدیک و از چیزی که برایش ((مجهول)) است، دور می باشد. و ((قلب)) هم محل حقیقی ادراکات و معارف آدمی و در نتیجه محل دوری و نزدیکی انسان از امور دیگر است. بنابراین، کسی که به خداوند متعال معرفت دارد، قلبش به او نزدیک و کسی که فاقد معرفت است، قلبش از او دور می باشد. و از آنجایی که دو چیز متضاد در قلب آدمی نمی گنجد، بنابراین، باید گفت که اهل معرفت توجه قلبی خود را از غیرخدا سلب می کنند تا مبادا غیرخدا در قلبشان جایگزین شود. ((یا مَنْ لَا تُدْرِكُ الْأَفْهَامُ جَلَالَهٗ!)). ((ای کسی که فهم، بزرگی منزلتش را در نیابد!)). ((یا مَنْ لَا تَنَالُ الْأَوْهَامُ كُنْهَهُ)). ((ای کسی که وهم، به ذاتش راه نیابد!)). ((یا مَنْ لَهُ كَمَالٌ لَا يُدْرِكُ!)). ((ای کسی که کمالش درک نشود!)). ((یا مَنْ لَا تَحْوِيهِ الْفِكْرُ!)). ((ای کسی که فکر به او نرسد و او را در نیابد!)). همانگونه که قبلاً اشاره شد، استعداد و توانایی آدمی در معرفت پروردگار متعال تا حد معینی می باشد به عبارت دیگر: مرتبه ای از شناخت خداوند هست که مختص به خود اوست و دست غیر او از آن مرتبه کوتاه است. حتی پیامبران بزرگ و ملائکه مقربین را به آن مرتبه راهی نیست. و این نه بدان خاطر است که این افراد در شناخت پروردگار متعال کوتاهی نموده و استعداد آنان به فعلیت نرسیده است بلکه از آن جهت است که عظمت خداوند متعال بالاتر از آن است که غیر او را به او راهی باشد. این مرتبه غیرقابل شناخت، مرتبه ((کنه و ذات)) الهی است. غیرقابل شناخت بودن این مرحله نیز بدان علت است که هیچ موجودی غیر از پروردگار متعال نمی تواند صاحب و دارای ((ذات)) الهی بشود تا نسبت به آن عارف و عالم گردد. و همانطور که قبلاً گفته شد تا انسان دارای چیزی نباشد، نمی تواند نسبت به آن معرفت داشته باشد. اما در مورد صفات الهی چنین نیست، بلکه انسان می تواند به این صفات نایل شود و دارای صفاتی الهی گردد. به هر حال، انسان درباره معرفت الهی نباید دچار

((افراط و تفریط)) بشود؛ یعنی نباید گمان کند که نسبت به پروردگار متعال، جاهل مطلق است و هیچ راهی و امکانی برای دستیابی به معرفت الهی وجود ندارد، بلکه باید دانست که این راه و امکان برای آدمی وجود دارد و خداوند متعال، هم در درون، چنین استعداد و توانایی را به انسان بخشیده است و هم در برون، انبیا و پیامبران را برای شناساندن این راه و چگونگی پیمودن آن، فرستاده است و اصولاً سعادت و کمال آدمی هم در گرو پیمودن این راه است. و با پیمودن این راه است که انسان می تواند به بهترینها و برترینها و بالاترینها و در یک کلام به ((کمال نهایی)) و مطلق دست یابد. اما از سوی دیگر هم، انسان نباید گمان کند که با دانستن چهار کلمه از علوم یا انجام برخی اعمال و عبادات به ذات مقدس الهی راه پیدا کرده. و خداوند آن است که او می پندارد و تصور می نماید و گاه نیز چندان در این غرور خیالی فرو رود که دچار انحرافات فکری و عملی گردد و یا حتی ادعای خدایی بنماید. درباره این مرتبه از شناخت و معرفت پروردگار متعال، در دعای ((روز عرفه)) چنین می فرماید: ((يَا مَنْ لَا يَعْلَمُ كَيْفَ هُوَ إِلَّا هُوَ! يَا مَنْ لَا يَعْلَمُ مَا هُوَ إِلَّا هُوَ! يَا مَنْ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ!)). ((ای خدایی که نمی داند او چیست، ای کسی که نسبت به او علم ندارد مگر خود او!)). معرفت در دیگر آیات و روایات اینکه این مبحث را در دیگر دعاها دنبال می کنیم: یکی از امور لازم برای کسب معرفت الهی، ((درخواست و طلب)) از خود پروردگار متعال است. در دعای ((روز عرفه)) چنین آمده است: ((مِنْكَ أَطْلُبُ الْوُصُولَ إِلَيْكَ)). ((از تو می خواهم که مرا به خودت برسانی)). و در ((مناجاة العارفين)) چنین آمده است: ((إِلَهِي... وَاجْعَلْنَا مِنْ أَحْصَى عَارِفِيكَ)). ((پروردگارا! مرا از خاص ترین عارفان قرار ده)). و در ((مناجاة المحبين)) نیز شبیه این عبارت آمده است: ((إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِنْ مِمَّن... خَصَّصْتَهُ بِمَعْرِفَتِكَ)). ((بارها! مرا از کسانی که برای معرفت خود اختصاص داده ای قرار ده)). و در ((دعا در غیبت امام زمان (علیه السلام)) است: ((اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسِيكَ؛ پروردگارا! خودت را به من بشناسان)). علت این امر نیز واضح است؛ زیرا این خدای متعال است که باید توفیق و توانایی و استعداد هر کاری را به انسان ببخشد، خصوصاً در این مورد که قضیه ارتباط خدا و بنده در میان است و طرف اصلی انسان در این مورد، خود پروردگار متعال می باشد. اما در این میان عده ای به لحاظ جهل یا غرور به گونه ای دیگر با مسأله خداشناسی برخورد می کنند به این ترتیب که گویی خداوند - نعوذ بالله - یکی از جمادات است که می خواهند بر روی آن تحقیق نمایند پس آن را به زیر تحقیق خود کشیده و مدتی هم بر روی آن کار می کنند، سپس تحقیق خود را پایان یافته تلقی نموده، و آن را به کناری می گذارند. و یا اگر هم ادامه دهند با همین روحیه کار را دنبال می کنند. این افراد در طول کار به اصطلاح علمی خود، همیشه یک نوع احساس اشرافیت و تفوق نسبت به خداوند متعال دارند؛ یعنی خود را برتر از موضوع مورد بررسی خویش می پندارند، این گونه افراد گاهی اگر چهار کلمه به طرفداری از خداوند سخن بگویند یا بنویسند، خود را طلبکار و خدا را تا آخر عمر بدهکار خویش می دانند به طوری که گمان می کنند اگر زحمات آنان نبود، خدای را در این جهان جایی نبود. به هر حال، منظور از این سخنان این نیست که انسان نباید علوم مربوط به شناخت خداوند را فرا بگیرد بلکه منظور آن است که انسان باید تلاش نماید که این علوم برای او چراغ باشند نه حجاب و این جز با توفیقات الهی میسر نیست. و شاید اشاره به همین مطلب داشته باشد این جمله از ((مناجاة العارفين)) که می فرماید: ((وَلَمْ تَجْعَلْ لِلْخَلْقِ طَرِيقًا إِلَى مَعْرِفَتِكَ إِلَّا بِالْعَجْزِ عَنِ مَعْرِفَتِكَ)). ((برای آدمیان راهی به سوی معرفت خود قرار ندادی مگر به اظهار عجز از معرفت)). یعنی تا زمانی که انسان بخواهد مغرورانه و خودسرانه به معرفت الهی نایل شود، راه به جایی نخواهد برد، اما اگر به حقیقت امر آگاه شد و خود را برای این کار عاجز یافت و از خدای خویش تقاضای دستگیری و کمک نمود، آنگاه به یاری پروردگار متعال می تواند به این مقصود نایل گردد. بنابراین، معرفت الهی ((نوری)) است که باید از سوی خداوند متعال بر دلها تابانده شود و آدمی را از ظلمات بی معرفتی نجات دهد. در ((دعای روز عرفه)) حضرت اباعبدالله (علیه السلام) چنین می فرماید: ((أَنْتَ الَّذِي أَشْرَفْتَ الْأَنْوَارَ فِي قُلُوبِ أَوْلِيَائِكَ حَتَّى عَرَفُوكَ وَوَحَّدُوكَ)). ((این توئی که نورها را بر قلب و دل دوستان و اولیای خود تاباندی تا اینکه آنان تو را شناختند و یگانه و یکتا

دانستند)). و در ((مناجات شعبانیه)) آمده است: ((الهِی وَالْحَقْنِی بِنُورِ عِزِّكَ الْاَبْهَیجِ فَاكُونَ لِمَكَ عَارِفًا وَعَنْ سِوَاكَ مُنْحَرِفًا)).
 ((بارالها! مرا به نور بهجت آور خود ملحق کن تا اینکه تو را عارف شوم و از غیر تو روی گردان و منحرف گردم)). و در
 ((مناجاة الزاهدین)) است: ((وَأَتِمُّمَ لَنَا أَنْوَارَ مَعْرِفَتِكَ)). ((نورهای معرفت را برای ما کامل فرما)). مطلب دیگر در باب معرفت
 الهی آن است که انسان باید خود را در طریق اهل معرفت قرار دهد و در مکتب آنان پرورش یابد و با یاری آنان در کسب معرفت
 الهی کوشش نماید و در رأس اهل معرفت معصومین - سلام الله علیهم اجمعین - می باشند. در زیارت اول جامعه چنین آمده
 است: ((السَّلَامُ عَلٰی مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ)). ((سلام بر کسانی که جایگاه معرفت خداوند هستند)). و در چند سطر بعد چنین آمده
 است: ((مَنْ عَرَفَهُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ وَمَنْ جَهِلَهُمْ فَقَدْ جَهِلَ اللَّهَ)). ((هرکس آنان (انیا و اوصیا) را شناخت، خداوند را شناخته و
 آنکه آنان را نشناسد، خدای را نشناخته است)). اینان کسانی هستند که راه را پیموده و به وصال حق نایل گشته اند. اینان کسانی
 هستند که خداوند متعال برای شناساندن خود، آنان را به سوی بندگانش فرستاده است تا با زبان بندگان با آنان سخن بگویند و
 مانند آنان زندگی نمایند و طریق حق و مقصود نهایی را به بندگان معرفی کنند. حال برای آنکه مقداری به کیفیت معرفت این
 اولیای الهی پی ببریم، کافی است به چند جمله از ((دعای روز عرفه)) از حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) توجه نماییم: دُدٰی
 فِی الْاَثَارِ یُوجِبُ بُعْدَ الْمَزَارِ، فَاجْمَعْنِی عَلَیْكَ بِخِدْمَتِهِ تُوَصِّی لِنِی الْیَکَ، کَیْفَ یُسَدِّدُ عَلَیْكَ بِمَا هُوَ فِی وُجُوْدِهِ مُفْتَقِرٌ اِلَیْكَ، اَیْکُونُ
 لِغَیْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَیْسَ لَکَ حَتّٰی یَکُونُ هُوَ الْمُظْهَرُ لَکَ. مَتٰی غَیْبَتْ حَتّٰی تَحْتَاجَ اِلٰی دَلِیْلِ یَدُلُّ عَلَیْكَ وَمَتٰی بَعْدَتْ حَتّٰی تَکُونُ الْاُ
 ثَارُ هِیَ الَّتِی تُوَصِّی لِمَآلِیْكَ عَمِیْتُ عَیْنٌ لَا تَرَآکَ عَلَیْهَا رَقِیْبًا وَخَسِرْتُ صَفْقَةً عَبْدٌ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُجَّکَ نَصِیْبًا. اِلٰی الْاَثَارِ فَارْجِعْنِی اِلَیْكَ
 بِکِسْوَةِ الْاَنْوَارِ وَهَدَایَةِ الْاَسْتِیْبَارِ حَتّٰی اَرْجِعَ اِلَیْكَ مِنْهَا کَمَا دَخَلْتُ اِلَیْكَ مِنْهَا مَصُونًا السَّرِّ عَنِ النَّظْرِ اِلَیْهَا وَمَرْفُوعًا الْهَمَّهٔ عَنِ الْاِعْتِمَادِ
 عَلَیْهَا اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ)). ((بارالها! جستجوی من در میان آثارت برای رسیدن به تو، موجب دوری دیدار و مشاهده تو می
 شود، پس مرا به کار و خدمتی موفق بدار که موجب وصال تو شود. خدایا! چگونه استدلال شود بر تو به وسیله چیزی که خود در
 وجودش به تو نیازمند است؟ آیا (کار بدانجا رسیده است که) برای غیر تو ظهوری بالاتر از تو وجود دارد تا آن غیر، مظهر و
 آشکار کننده تو باشد؟ خدایا! چه موقع پنهان و غایب بوده ای تا نیاز باشد دلیلی بر تو دلالت نماید. و چه موقع، دور بوده ای تا
 لازم باشد آثارت رساننده به سوی تو باشند؟ کور باد! چشمی که تو را نمی بیند در عین حالی که تو مراقب و نظاره گر او هستی و
 بی بهره باد! معامله بنده ای که بهره ای از عشق و محبت تو نیافت. بارالها! امر نمودی که به آثارت رجوع شود، اما مرا به وسیله
 تجلی انوارت و به وسیله راهنمایی مشاهده کردن و دیدن، به سوی خودت رجوع ده، تا بی توجه به آن آثار و پشت کرده به آنها
 به سوی تو آیم؛ به گونه ای که بر تو وارد شوم و به تو دست یابم در حالی که ضمیر و درونم بی نیاز از توجه به آن آثار باشد و
 همتم بالاتر از اعتماد و تکیه بر آنها باشد. همانا که تو بر هر چیزی قادری)). و در جای دیگر از همان دعاست: ((اَنْتَ الَّذِی
 تَعَرَّفْتَ اِلَیَّ فِی کُلِّ شَیْءٍ فَرَاءَیْتُکَ ظَاهِرًا فِی کُلِّ شَیْءٍ)). ((پروردگارا! تو همانی که خود را در هر چیز به من شناساندی پس من
 هم تو را در همه چیز به روشنی دیدم)). و در دعای ((ابی حمزه ثمالی)) حضرت زین العابدین (علیه السلام) چنین می فرماید:
 ((بِجَکَ عَرَفْتُکَ وَاَنْتَ دَلَّلْتَنِی عَلَیْکَ وَدَعَوْتَنِی اِلَیْکَ وَلَمْوَلَا اَنْتَ لَمْ اَدْرِ مَا اَنْتَ)). ((به وسیله تو، تو را شناختم و تو مرا به سوی
 خودت دلالت نمودی و تو مرا به سوی خودت خواندی و اگر این لطف و عنایت تو نبود، من نمی دانستم که تو چه هستی)).

خداوند به انسان نزدیک است

(۴۴) ((یا قَرِیْبُ!)). ((ای نزدیک!)). (۴۵) ((یا اَقْرَبَ مِنْ کُلِّ قَرِیْبٍ!)). ((ای که از هر نزدیکی، نزدیکتر هستی!)). (۴۶) ((یا
 قَرِیْبًا غَیْرَ بَعِیْدٍ!)). ((ای نزدیک بدون دوری!)). (۷۸) ((یا مَنْ هُوَ قَرِیْبٌ غَیْرَ بَعِیْدٍ!)). ((ای کسی که نزدیک است بدون دوری
 و فاصله!)). (۵۱) ((یا نَعْمَ الْقَرِیْبُ!)). ((ای بهترین نزدیک!)). (۳۵) ((یا مَنْ هُوَ فِی عُلُوِّهِ قَرِیْبٌ!)). ((ای کسی که در عین

برتری و والایی نزدیک هستی!) . ((۸۲)) (یا مَنْ ذَنْبِي فِي عُلُوِّهِ!) . ((ای کسی که نزدیک هستی در عین بلندمرتبگی!)) . ((۸۲)) (یا مَنْ عَلِي فِي دُنُوِّهِ!) . ((ای کسی که در عین نزدیکی بلندمرتبه و والا هستی!)) . ((۳۵)) (یا مَنْ هُوَ فِي قُرْبِهِ لَطِيفٌ!) . ((ای کسی که در نزدیکی خود، نافذ و آگاه هستی!)) . ((۶۶)) (یا مَنْ قُرْبَتِي وَأَذْنَانِي!) . ((ای کسی که مرا نزدیک کردی و در نزد خود جای دادی!)) . ((۹۶)) (یا مَنْ هُوَ إِلَيَّ مَنْ أَحَبَّهُ قَرِيبٌ!) . ((ای کسی که به هر کسی که تو را دوست بدارد، نزدیک هستی!)) . ((قرب)) به معنای ((نزدیکی)) است. و نزدیکی نیز با از میان برداشتن فاصله ها و دوگانگیها حاصل می شود؛ یعنی هر مقدار که اوصاف و خصوصیات دو چیز به یکدیگر شبیه و بر یکدیگر منطبق باشد، آن دو چیز به هم نزدیک و در غیر این صورت از همدیگر دور خواهند بود؛ مثلاً در اجسام مادی نزدیک بودن به آن است که فاصله مکانی دو جسم از یکدیگر کم باشد و اوصاف مکانی آن دو به یکدیگر نزدیک و شبیه باشد. در مورد نزدیکی و قرابت انسان به خدا نیز چنین است که هر مقدار انسان اوصاف الهی پیدا کند (البته آن مقداری که در حد و شآن انسان است) به خداوند نزدیک می شود و در غیر این صورت، از خداوند فاصله گرفته و دور می شود. عکس این قضیه نیز صادق است؛ یعنی هر مقدار که انسان به خداوند نزدیک شود، اوصاف او اوصافی الهی می شود و هر اندازه که از خداوند دور شود، صفات غیر الهی و شیطانی نصیب او می شود. حال بینیم، اهمیت نزدیکی به خداوند و دوری از پروردگار متعال در چیست؟ از مطالب گفته شده اخیر، می توان به این موضوع پی برد: نزدیکی به خداوند متعال، در واقع به معنای نزدیکی به منبع نور است؛ به معنای نزدیکی به تمام خوبیها و کمالات است؛ به معنای رسیدن به حقایق و معارف است، به معنای کسب صفات انسانی و دارا شدن خلق و خوی آدمیت است و در مقابل، دوری از پروردگار متعال به معنای فرورفتن در ظلمات بی پایان، داخل شدن در ناپاکیها و آلودگیها، غلتیدن در ضلالتها و گمراهیها، بسته شدن چشم و گوش و عقل و فهم، دارا شدن صفات شیطانی و حیوانی و خلاصه قرار گرفتن در معرض تمام بدیها و زشتیهاست. بنابراین، ملاحظه می کنیم که سعادت و شقاوت آدمی در گرو نزدیکی به حق تعالی و دوری از اوست. و اینجاست که می بینیم ((قرب الهی، خواسته نهایی)) مردان الهی قرار می گیرد. در ((مناجاة المریدین)) چنین آمده است: ((رُؤْيُتَكَ حَاجَتِي وَجِوَارُكَ طَلْبِي وَقُرْبُكَ غَايَةُ سُؤْلِي)). ((حاجتم دیدار تو، خواسته ام در کنار تو بودن و نهایت درخواستم، نزدیکی به توست)). ((یا قَرِيبٌ!)). ((ای نزدیک!)). خداوند متعال به انسان و همه موجودات نزدیک است و این به خاطر احاطه ای است که خالق هستی بر هستی دارد؛ یعنی جایی وجود ندارد که خالی از علم خداوند و حضور پروردگار متعال باشد بنابراین، اگر دوری و بُعدی باشد، از ناحیه ما انسانها می باشد. حضرت اباعبدالله (علیه السلام) در ((دعای روز عرفه)) چنین می فرماید: ((الهي ما أَقْرَبَكَ مِنِّي وَأَبْعَدَنِي عَنْكَ)). ((خدایا! تو چقدر به من نزدیکی و من چقدر از تو دورم)). پروردگار متعال نیز در سوره بقره، چنین می فرماید: ((وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ)). ((هنگامی که بندگانم از تو (پیامبر) درباره من سؤال می کنند (پس به ایشان بگو که) من نزدیک هستم. و هر گاه کسی مرا بخواند، جواب او را خواهم داد)). بنابراین، باید گفت که ((بی معرفتی)) ما موجب ((دوری)) ما از پروردگار خود شده است به طوری که اگر ما موانع و حجابهای درونی خویش را برطرف سازیم، خدای خود را بسیار نزدیک خواهیم یافت. در همین زمینه در یکی از عبارتهای دعای ((جوشن کبیر)) چنین آمده است: ((یا مَنْ لَا يَبْعُدُ عَنْ قُلُوبِ الْعَارِفِينَ!)). ((ای کسی که از قلب بندگان با معرفت، دور نیستی!)). ((یا أَقْرَبَ مِنْ كُلِّ قَرِيبٍ!)). ((ای نزدیکتر از هر نزدیک!)). و این به خاطر آن است که نزدیکان دیگر، هر کدام از جهتی و تا حد معینی به انسان نزدیک هستند. نزدیکان دیگر، گاهی نزدیکند، گاهی دور، گاهی هستند، گاهی نیستند، همان موقع هم که هستند از بسیاری از احوالات درونی ما بی خبر و غافلند، از گذشته و آینده ما بی اطلاع اند، از بسیاری خواسته های قلبی و درونی و نیازهای عاطفی و فکری و جسمی ما دور هستند. اما این خدای خالق و قادر است که در همه جا و همه حال با انسان است و نزدیکترین موجود به اوست. ولی دریغا! که این انسان جاهل، اقرب بودن خدای خود را درک نمی کند و چیزهای دیگری را به عنوان ((نزدیکترین)) برای خود انتخاب

می کند و همه چیز خود را فدای آن می کند و آنگاه زمانی به اشتباه خود پی می برد که بسیار دیر شده است. ((یا قَرِيبًا غَيْرُ بَعِيدٍ!)) . ((ای نزدیک بدون دوری!)) . ((یا مَنْ هُوَ قَرِيبٌ غَيْرُ بَعِيدٍ!)) . ((ای کسی که نزدیک هستی بدون دوری و فاصله!)) . این عبارت با عبارتهای قبل ، قریب المعنی است ((غیر بعید)) را می توان توضیحی برای ((قریب)) دانست ؛ زیرا وقتی چیزی نزدیک باشد ، واضح است که دور نخواهد بود . هر چند ممکن است گفته شود که منظور از ((غیر بعید)) آن است که قرابت و نزدیکی پروردگار یک نزدیکی واقعی است ؛ زیرا برخی از نزدیکها هستند که در ظاهر به آدمی نزدیکند و قریب به حساب می آیند اما در واقع بسیار بعید و دور می باشند . ((یا نِعْمَ الْقَرِيبُ!)) . ((ای بهترین نزدیک!)) . از مطالبی که در ابتدای بحث آمد ((نعم القریب)) بودن پروردگار متعال روشن می شود . به این معنا که از قرب این قریب ، چیزهایی برای انسان حاصل می شود که از قرابت هیچ قریبی ، برای انسان چنین اموری به دست نمی آید . برخی از قریبها هستند که از قرابتشان چیزی جز بدی و شرّ نصیب انسان نمی شود . آنانکه ((دنیا)) را با عناوین مختلفش ((قریب)) خود قرار داده اند ، آنانکه هوا و هوس و امیال و خواسته های نفسانی را به عنوان قریب برگزیده اند ، آنانکه افراد منحرف و گمراه را به امیدی قریب خود ساخته اند ، اینان کسانی هستند که از این قرابتها و نزدیکیها جز ضرر و زیان در دنیا و آخرت ، چیز دیگری نصیبشان نمی شود . اما خداوند متعال قریبی ، است که از قرابتش تمام خوبیها برای انسان حاصل و تمام بدیها از او دفع می گردد . البته باید توجه داشت که نزدیکی و قرابت با افراد و اشیای سودمند و الهی نه تنها منافاتی با نزدیکی به خداوند متعال ندارد بلکه در طول و راستای همان قرابت الهی می باشد . ((یا مَنْ هُوَ فِي عُلُوِّهٍ قَرِيبٌ!)) . ((ای کسی که در عین برتری و والایی ، نزدیک هستی!)) . ((قرابت و نزدیکی)) در عین ((علوّ و برتری)) این عبارت در واقع می تواند پاسخی باشد به یک سوء تفاهم ؛ چه اینکه در میان ما انسانها معمولاً چنین است که هر گاه کسی به یک برتری دست یابد ، از دیگران فاصله گرفته و دور می شود . مثلاً کسانی که به یک مقام و برتری علمی یا سیاسی یا مالی و ... نایل می شوند از کسانی که فاقد این امور هستند ، معمولاً دور می شوند ، پس ممکن است عده ای درباره خداوند هم چنین گمان کنند که چون پروردگار متعال دارای علّوی غیرقابل تصور و غیر قابل مقایسه با انسان است ، پس دست ما انسانهای ناچیز از دامان الهی کوتاه و نزدیکی بین ما و او نمی تواند وجود داشته باشد . اما این صفت باری تعالی به ما می گوید که علوّ پروردگار ، موجب دوری او از شما انسانها نمی باشد ، بلکه پروردگار متعال در عین والایی و برتری ، به انسان نزدیک است . ((یا مَنْ دَنَى فِي عُلُوِّهٍ!)) . ((ای کسی که نزدیک هستی در عین بلند مرتبگی!)) . ((دُنُو)) به معنای قرابت و نزدیکی است . بنابراین ، این عبارت با عبارت قبل ، از نظر معنا به هم نزدیک هستند . ((یا مَنْ عَلَا فِي دُنُوِّهٍ!)) . ((ای کسی که در عین نزدیکی ، بلند مرتبه و والا هستی!)) . این عبارت عکس دو عبارت قبلی می باشد مطلبی که از این صفت الهی فهمیده می شود آن است که گمان نشود قرابت و نزدیکی پروردگار به آدمی ، ذرّه ای از والایی و بزرگی پروردگار متعال می کاهد و موجب کسر شائن او می شود . بنابراین ، تصور کسانی که خدای متعال را متّصف به صفات ناقص آدمی می نمایند ، تصور باطلی بیش نیست . ((یا مَنْ هُوَ فِي قُرْبِهِ لَطِيفٌ!)) . ((ای کسی که در نزدیکی خویش ، نافذ و آگاه هستی!)) . ((لطیف)) به معنای ((رفیق و نافذ)) است ؛ یعنی قرابت و نزدیکی پروردگار متعال مانند یک نزدیکی جسمانی که دو چیز در کنار همدیگر قرار می گیرند ، نیست . بلکه نزدیکی پروردگار ، یک نزدیکی ظاهری و باطنی است که موجب احاطه خداوند به همه چیز ، آن هم در همه ابعادش می شود . به همین جهت کلمه ((لطیف)) در قرآن کریم در چندین مورد همراه با کلمه ((خبیر)) ذکر شده است . قرآن کریم در سوره احزاب ، آیه ۳۴ می فرماید : ((... اِنَّ اللّٰهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيْرًا)) . ((همانا که پروردگار ، آگاه و با خبر است)) . حال وقتی که این قرابت الهی را در مورد انسان در نظر می گیریم ، ملاحظه می کنیم که پروردگار متعال نه تنها به همه ابعاد جسمی و مادی انسان نزدیک است و به آن احاطه دارد ، بلکه به تمام روحیات ، افکار ، تخیلات ، نیات ، خلقیات و ... انسان نیز نزدیک می باشد و چیزی از او مخفی و دور نیست . ((یا مَنْ قَرَبْنِيْ وَاَدْنَانِيْ!)) . ((ای کسی که مرا نزدیک کردی و در نزد خود جای دادی!)) . آنچه که در این صفت الهی بیان شده

است این است که این خدای متعال است که انسان را به خود قریب و نزدیک می سازد ، بنابراین ، باید تقرب به درگاه الهی را از خود خداوند مسئلت نمود . البته در این رهگذر ، آدمی باید آن مقدار از کار را که به عهده اش می باشد ، انجام بدهد . در ((مناجاة الراجین)) چنین می خوانیم : ((یا مَنْ . . . اِذَا اَقْبَلَ عَلَيْهِ قَرْبُهُ وَاَدْنَاهُ!)) . ((ای کسی که وقتی بنده اش به او روی می آورد ، او را نزدیک و مقربش می گرداند !)) . بنابراین ، وظیفه ما ((اقبال و روی آوردن)) به درگاه الهی است . آنگاه خداوند هم بنده ای را که به او اقبال نموده است ، به خود نزدیک خواهد نمود . ((یا مَنْ هُوَ اِلَى مَنْ اَحْبَبَهُ قَرِيبًا !)) . ((ای خدایی که به دوست دارنده ات نزدیک هستی !)) . این یک قانون کلی است که انسان همیشه به محبوب خود نزدیک است . بنابراین ، برای به دست آوردن ((قرب الهی)) باید پروردگار متعال ((محبوب)) آدمی قرار گیرد و لازمه این کار آن است که انسان محبت غیرخدا را از دل خود خارج نماید؛ چه اینکه دو محبوب در یک دل ننگنجد . عوامل قرب انسان به خداوند اینک به برخی از ((عوامل قرب)) انسان به پروردگار که در دعاها آمده است ، توجه می کنیم : یکی از این عوامل ، همان ((اقبال و رو آوردن)) به خداوند متعال است که قبلاً بیان شد : ((. . . وَاِذَا اَقْبَلَ عَلَيْهِ قَرْبُهُ وَاَدْنَاهُ)) ، دلیل آن نیز واضح است چه اینکه انسان همواره در حال رسیدن و نزدیک شدن به چیزی است که به سوی آن روی آورده است . و طبیعی است که رو آوردن به پروردگار متعال ، مستلزم روی گرداندن از غیرخداوند است . یکی دیگر از عوامل ، ((ذکر)) خداوند متعال است . ((ذکر)) به معنای ((توجه داشتن و به یاد بودن)) است . در ((دعای کمیل)) حضرت چنین می فرماید : ((اللَّهُمَّ اِنِّي اَتَقَرَّبُ اِلَيْكَ بِذِكْرِكَ)) . ((بارها ! من به وسیله ذکر تو به سوی تو تقرب و نزدیکی می جویم)) . دلیل این امر نیز روشن است ؛ زیرا چگونه ممکن است انسان دائماً به یاد چیزهای دیگر باشد و قلب و فکر او به سوی غیرخداوند متوجه باشد ، اما به طرف خداوند حرکت نماید و به او نزدیک شود ؟ یکی دیگر از راههای قربت و نزدیکی به پروردگار متعال ، ((درخواست و مسئلت)) از خود خداوند می باشد که در دعاها فراوان آمده است : در ((دعای کمیل)) چنین می فرماید : ((اَسْئَلُكَ بِجُودِكَ اَنْ تُدْنِيَنِي مِنْ قُرْبِكَ)) . ((به جود و بخشش از تو می طلبم که مرا به قرب خود نزدیک سازی)) . و در ((مناجاة المحیین)) چنین می فرماید : ((اللهی فاجعلنا ممن اضی طفیفته لقربک وولایتک)) . ((پروردگارا ! مرا از کسانی که برای قرب و دوستی خودت انتخاب کرده ای قرار ده)) . یکی دیگر از عوامل ، ((اطاعت از خداوند متعال و انجام عمل صالح است)) . در ((اعمال شب نیمه شعبان)) چنین آمده است . ((اللَّهُمَّ . . . وَحَبِّبْ اِلَى طَاعَتِكَ وَمَا يُقَرَّبُنِي مِنْكَ وَیَزَلْفُنِي عِنْدَكَ)) . ((بارها ! طاعت خودت را و هر آنچه را که موجب نزدیکی من به تو و جای گرفتنم در نزد تو می شود ، محبوب من قرار ده)) . و در ابتدای سوره واقعه چنین می فرماید : ((وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ اُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ)) . ((آنانکه به کارهای نیک و اطاعت و عبادت پروردگار) سبقت گرفتند و پیشی جستند ، آنان مقربین درگاه الهی هستند)) . و در ((مناجاة المحیین)) آمده است : ((اَسْئَلُكَ . . . حُبَّ كُلِّ عَمَلٍ یُوصِلُنِي اِلَى قُرْبِكَ)) . ((محبت هر عملی که مرا به قرب تو می رساند ، از تو می طلبم)) . نکته مهمی که در اینجا به آن اشاره شده است ، محبت اعمال نیک است ؛ چون تا زمانی که انسان ، عملی را دوست نداشته باشد ، هیچگاه نمی تواند ، آن عمل را صادقانه و خالصانه انجام بدهد و به نتیجه مطلوب برسد . دیگر از راههای رسیدن به قرب الهی ، تقرب به وسیله ((مقربین درگاه الهی)) می باشد . ((مقربین)) کسانی هستند که به قرب کامل الهی نایل گشته و در جوار پروردگار خود آرام یافته اند . همان کسانی که در آیات متعددی از قرآن کریم ، از آنان به بهترین وجه یاد شده است . اینان کسانی هستند که می توانند با قدرتی الهی ، دست آدمی را گرفته و او را به قرب پروردگار خویش برسانند . در واقع نزدیکی به این افراد که در نزدیکی خدای متعال هستند ، موجب نزدیکی به خود خداوند متعال می گردد . در دعایی که بعد از ((نماز حضرت امام حسن (علیه السلام))) وارد شده ، چنین آمده است : ((اللَّهُمَّ اِنِّي . . . اَتَقَرَّبُ اِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ عَیْدِكَ وَرَسُوْلِكَ وَاتَقَرَّبُ اِلَيْكَ بِمَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَاَنْبِیَائِكَ وَرُسُلِكَ)) . ((بارها ! من به وسیله حضرت محمد ، فرستاده و بنده ات به سوی تو نزدیکی می جویم و نیز به وسیله فرشتگان مقرب در گاهت و پیامبران و فرستادگان به سوی تو تقرب می جویم)) . همچنین در یکی از دعاهای روزانه ((ماه رجب)) چنین آمده

است: ((اللَّهُمَّ إِنِّي أَسئَلُكَ بِالْمَوْلُودَيْنِ فِي رَجَبٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِي الثَّانِي وَابْنِهِ عَلِي بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُتَّجِبِ وَاتَّقَرُّبُ بِهِمَا إِلَيْكَ خَيْرَ الْقُرْبِ)).
 . (پروردگارا! من به واسطه دو مولود بزرگوار در ماه رجب یعنی حضرت جواد الائمه و حضرت امام هادی (علیهما السلام) از تو
 مسئلت می کنم و به واسطه این دو بزرگوار به سویت قرب می یابم آن هم بهترین قرب و نزدیکی را)). و در زیارت بانوی جلیله
 القدر حضرت (فاطمه معصومه (علیها السلام)) در قم، چنین آمده است: ((اتَّقَرُّبُ إِلَى اللَّهِ بِحُبُّكُمْ وَالْبُرَاءَةُ مِنْ أَعْدَائِكُمْ)). (به
 وسیله محبت شما اهل بیت و بیزاری جستن از دشمنانتان، به سوی پروردگار، نزدیکی می جویم)). و در زیارت مخصوصه سوم
 حضرت علی (علیه السلام) آمده است: ((أَتَيْتُكَ . . . مُتَقَرِّبًا إِلَى اللَّهِ بِزِيَارَتِكَ)). (به سوی تو آمده ام تا با زیارت کردن تو به
 سوی خداوند متعال، قرب یابم)). و از این مضامین در دعاها فراوان است که این امر نشانگر علو مقام این بزرگواران است. در
 اینجا لازم است گفته شود که راهها و عوامل مذکور به هیچ وجه جدای از یکدیگر نیستند بلکه ارتباطی منطقی و کاملاً منسجم با
 همدیگر دارند. حال که صحبت از ((مقربین)) شد، مناسب است از قرآن کریم ذکری از آنان به میان آید: (فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ
 الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ). (۴۰) ((پس آن کس (که از این جهان می رود) اگر از مقربین درگاه الهی باشد، پس برای
 اوست راحتی و آسایش و رزق بهشتی و بهشت پر نعمت)). و سوره مبارکه ((مطففین)) می فرماید: (وَمِرَاجُهُ مِنَ تَسْنِيمٍ عَيْنًا
 يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ). (۴۱) ((چشمه ای خاص در جنت الهی وجود دارد که فقط کسانی که به مقام قرب الهی رسیده و از مقربین
 گشته اند، از آن می نوشند (و این سعادت اختصاصی برای آنان است)). در پایان، کلام را با مناجاتی از حضرت زین العابدین
 (علیه السلام) در ((مناجاة المفتقرین)) به آخر می بریم: ((قَرَارِي لَا يَقَرُّ دُونَ دُنُوِي مِنْكَ وَ . . . عَمِي لَا يُزِيلُهُ إِلَّا قُرْبُكَ)). ((جز با
 نزدیکی به تو آرام و قرار نمی یابم و غم دلم را چیزی جز قرب و نزدیکی به تو زایل نمی کند)).

خداوند، مونس دلها

(۱۲) ((يَا أَيُّسَ الْقُلُوبِ!)). ((ای مونس و آرامبخش دلها!)). (۲۸) ((يَا أَيُّسَ مَيْنَ لِأَنيسَ لَهُ!)). ((ای مونس آن کس که
 مونس ندارد!)). (۹۱) ((يَا أَيُّسَ الْأَصْفِيَاءِ!)). ((ای مونس پاکان و برگزیدگان!)). (۸۷) ((يَا أَيُّسَ الذَّاكِرِينَ!)). ((ای مونس
 آنان که به یادت هستند!)). (۴۳) ((يَا مَنْ بِهِ يَسْتَأْنِسُ الْمُرِيدُونَ!)). ((ای کسی که خواستارانت به تو انس گیرند و آرام یابند!
 ((۵۲) ((يَا أَيُّسَ الْمُرِيدِينَ!)). ((ای مونس خواهندگان!)). (۳۹) ((يَا خَيْرَ الْمُشْتَاءِنِينَ!)). ((ای بهترین موجودی که به او
 انس گرفته می شود!)). (۹۵) ((يَا خَيْرَ مونسٍ وَأَنيسٍ!)). ((ای بهترین همدم و مونس!)). (۱۱) ((يَا مُونسِي عِنْدَ وَحْشَتِي!)).
 ((ای مونس من به هنگام وحشتم!)). (۶۶) ((يَا مَنْ أَنسِنِي وَأَوَانِي!)). ((ای کسی که مرا آرامش و قرار بخشیدی!)). ((انس))
 به معنای ((خو گرفتن و همدم شدن)) است. و خو گرفتن هم یکی از حالات روحی انسان می باشد. حال ببینیم چه امری موجب
 انس گرفتن آدمی با دیگری می شود؟ در پاسخ می توان گفت که انسان دارای یک سری نیازهای روحی می باشد که اگر این
 نیازها و احتیاجات از سوی شخص یا چیزی برآورده بشود، انسان خود به خود با آن چیز انس می گیرد و مائونس می شود؛ مثلاً
 مادر و کودکی که نیازهای عاطفی یکدیگر را برآورده می سازند نسبت به هم دارای انس و الفت می باشند و به همین ترتیب
 دودوست، دو همسر، استاد و شاگرد و . . . با همدیگر مائونس می باشند. باید توجه داشت که انس گرفتن انسان اختصاص به
 انس گرفتن با انسانهای دیگر ندارد، بلکه انسان ممکن است با جمادات هم انس بگیرد، آن هم انسی بسیار عمیق و ناگسستنی،
 کما اینکه ملاحظه می شود بعضیها نسبت به مادیات مانند طلا و نقره یا اشیای عتیقه و گرانبها و یا حتی اشیای بی ارزش و معمولی،
 چنین انسی دارند. و از سوی دیگر، انسان می تواند با چیزهای مافوق طبیعی هم مائونس شود که نمونه بارز آن انس آدمی با
 خدای خویشتن است. یکی از شرایط لازم برای انس گرفتن با چیزی، آن است که انسان نسبت به آن چیز دارای ((معرفت و شناخت
)) باشد، به همین جهت انسان نسبت به اموری که برایش ((مجهول)) است، ((نامائونس)) می باشد و یا حتی ممکن است با آن

دشمنی هم بنماید. و از آنجایی که شناخت افراد از چیزهای دیگر بسیار متفاوت و مختلف است، مشاهده می کنیم که نوع مونسهایی هم که بشر برای خود انتخاب می کند متفاوت و غیر همسطح می باشند. ((یا اَنِيسَ الْقُلُوبِ!)). ((ای مونس و آرام دلها!)). ((قلب آدمی)) مرکز اصلی انس او با دیگر چیزهاست. این قلب اگر شرایط لازم را داشته باشد، می تواند با خدای خویش انس بگیرد و خدای را انیس خود قرار بدهد. یکی از شرایط مهم همانگونه که قبلاً گفته شد آن است که این قلب، نسبت به خدای خود معرفت داشته باشد و او را بشناسد. آنگاه که قلب نسبت به پروردگار متعال شناخت و معرفت داشته باشد، آدمی احساس می کند که تمام نیازهای روحی، روانی و قلبی او از سوی خدایش برآورده و تاءمین می گردد، احساس می کند که روحش از جانب خدایش سیراب می شود و آنچنان نسبت به او احساس عشق و علاقه می نماید که نمی تواند با غیر او به سر برده و همنشین و همراز گردد. و این همان انسی است که چنین قلبی با خدایش پیدا می کند. ((یا اَنِيسَ مَنْ لَا اَنِيسَ لَهُ!)). ((ای مونس آنکه مونس ندارد!)). این جمله را در واقع می توان یکی دیگر از شرایط مهم انس با پروردگار متعال دانست؛ یعنی قلبی که می خواهد با خدایش انس داشته باشد، باید تمام مونسهای دیگر را کنار بگذارد تا بتواند خدایش را مونس خود قرار بدهد. به عبارت دیگر: قلب آدمی نمی تواند با دو چیز متضاد مءنوس شود، بنابراین، باید هر آنچه را که غیر خدایی است از خود دور کند تا بتواند به خدای خود نزدیک شود. (البته انس با چیزها و کسانی که رنگ الهی دارند، منافاتی با انس الهی ندارد و در طول همان انس با پروردگار متعال قرار می گیرد). بنابراین، انسانی که هر کس و هر چیزی را مونس خود قرار داده است چگونه می تواند با خدای خود انس بگیرد و مءنوس شود؟ و شاید به همین معنا باشد این جمله که در ((اعمال شب عرفه)) آمده است: ((یا مُونِسَ كُلِّ وَحِيدٍ!)). ((ای مونس هر تنها!)). ((یا اَنِيسَ الْأَصْفِيَاءِ!)). ((ای مونس پاکان و خالصان!)). یکی دیگر از شرایط، ((خلوص و پاکی)) است به عبارت دیگر: انسان با چیزی می تواند انس بگیرد که از لحاظ قلبی و درونی، تناسبی با آن چیز داشته باشد؛ مثلاً انسانی که دارای قلب ناپاکی است، طبعاً با اشخاص و اشیای ناپاک مءنوس می شود. و در مقابل، انسان پاک هم با پاکها و پاکها انس می گیرد. به بیان دیگر: انسان برای مءنوس شدن با خدای خود باید قابلیت های لازم را داشته باشد و یکی از این قابلیت ها پاکی و صفای باطن آدمی است. چه اینکه پروردگار متعال ((پاکترین پاکان)) است. و جز پاکان با او مءنوس نگردند. ((یا اَنِيسَ الدَّاكِرِينَ!)). ((ای مونس آنانکه یاد آورت هستند!)). ((ذکر حقیقی)) عبارت است از ((توجه قلبی)) و انسانی که توجهات قلبی او همواره معطوف به چیزی باشد، کم کم با آن چیز انس می گیرد. عکس این مطلب نیز صادق است؛ یعنی انسانی که با چیزی مءنوس است، همواره به یاد و متوجه آن چیز است. بنابراین، آنانکه ذاکر حقیقی خدای خود هستند، خدایشان انیس و مونس است. و آنانکه خداوند مونس آنان است، ((ذاکرین حقیقی)) خداوند هستند. اینان هر مقدار که بر ذکر خویش بیفزایند، انس شان افزوده گردد و هر قدر که انس ایشان بیشتر شود، ذکرشان بیشتر می شود. اینان دایماً بر ((ذکر الهی)) خویش مواظبت می کنند؛ چون نیک می دانند که اگر چیز دیگری ذکر آنان را بر باید، مونس بی همتای خود را از دست خواهند داد و آنگاه اسیر مونسهای ذلت آور خواهند شد. ((یا مَنْ بِهِ يَسْتَأْنِسُ الْمُرِيدُونَ!)). ((ای کسی که خواستارانش به او انس و آرام گیرند!)). ((یا اَنِيسَ الْمُرِيدِينَ!)). ((ای مونس خواستاران!)). ((مرید)) کسی را گویند که دیگری را به عنوان تمام خواسته خود، قرار داده است. حال، کسی که مرید پروردگارش باشد، معنایش این است که چیز دیگری را جز خدایش نمی خواهد و نمی طلبد. و البته کسی که واقعا ((خواهان)) چیزی باشد و به دنبال آن روان گردد و اراده اش به چیز دیگری غیر از آن تعلق نگیرد، با آن چیز ((انس)) خواهد گرفت و مءنوس خواهد شد. بنابراین، کسانی که اراده قلبی آنان به غیر پروردگار متعال تعلق دارد، هیچگاه نمی توانند انس الهی را درک کنند؛ زیرا انسان چگونه می تواند با چیزی که خواستارش نیست، خو بگیرد و مءنوس شود؟ و البته باید دانست که علت اینکه انسان مرید چیزهای دیگری غیر از خدا می شود و با آنان انس می گیرد، این است که چنین انسانی، انس با پروردگار خویش را نچشیده و درک ننموده است؛ زیرا امکان ندارد انسان با وجود چنین انسی به دنبال امور دیگر برود و

میرید آنها بشود. در ((مناجاة المحبین)) می فرماید: ((الهی... مَنْ ذَا الَّذِي أَنْسَ بِقُرْبِكَ فَبِئْسَ عَنكَ جَوْلًا)). ((بارها! آن کیست که به نزدیکی تو اُنس گرفت و آنگاه دیگری را به جای تو برگزید)). ((یا خَيْرَ الْمُشْتَاءِنِينَ!)). ((ای بهترین کسی که به او اُنس گرفته می شود!)). ((یا خَيْرَ مُؤْنِسٍ وَأَنْسٍ)). ((ای بهترین آرام جان و راحت دل!)). هر اُنسی نتایج و پیامدهای خاص خود را دارد. و این بستگی دارد به اینکه آن مونس که انسان با او اُنس گرفته است چه مونس باشد. اگر این مونس، مونس ناقص و معیوبی باشد، از اُنس با او جز عیب و نقص برای آدمی حاصل نمی شود، اگر مونس، مونس ناپاک و آلوده ای باشد، اُنس با او جز ناپاکی و آلودگی نتیجه ای برای انسان ندارد. اگر مونس، فاسد و منحرف باشد و یا پست و بی ارزش، اُنس با او سبب انحراف، فساد، پستی و بی ارزشی آدمی می شود. اما در مقابل؛ اُنس با مونس که دارای صفات پسندیده و نیکویی می باشد، سبب نکویی و زیبایی صفات آدمی می گردد. حال ببینیم خداوند چگونه مونس است؟ خداوند مونس است که خالق ماست، بر همه چیز قادر و به همه امور، عالم است. خداوند مونس است که دارای همه خوبیها و بخشنده آنهاست، واجد تمام کمالات و دهنده آنهاست، بنابراین، اُنس با او سبب کسب طهارت و نور است، سبب به دست آوردن علم و یقین است، سبب رهایی از ظلمات و تاریکیهاست و خلاصه، موجب کسب همه خوبیها و دفع تمام بدیهاست. بنابراین، آیا مونس بهتر از پروردگار متعال می توان یافت که خود دارای چنین صفاتی باشد و اُنس با او هم موجب چنین نتایجی بشود؟ در ((مناجاة العارفين)) یکی از نتایج اُنس با پروردگار متعال چنین بیان شده است: ((الهی فَاجْعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ... طَابَ فِي مَجْلِسِ الْأَنْسِ سِرُّهُمْ)). ((پروردگارا! مرا از کسانی قرار ده که محفل اُنس شان با تو، موجب پاکی ضمیر و باطنشان گردیده است)). ((یا مونسِ عِنْدَ وَحْشَتِي!)). ((ای آرامش بخش من به هنگام وحشتم!)). ((وحشت)) به معنای ترس و هراس است. ترس و هراسی که از تنهایی و بی کسی، و بیگانگی ناشی می شود و یا از ضعف و ناتوانی حاصل می گردد. و یا به خاطر هجوم سختیها، بلاها، گرفتاریها و... به وجود می آید. در تمام این موارد، انسان احتیاج به کسی یا چیزی دارد که به او آرامش و راحتی خیال ببخشد. و اساسا یکی از علل مهم اُنس گرفتن و گرایش به مونس همین است که آدمی احساس می کند با وجود آن مونس، به آرامش و راحتی دست می یابد که بدون آن مونس هرگز چنین آرامشی را به دست نمی آورد. و از آنجایی که علل و عوامل هراس و وحشت همواره در زندگی آدمی وجود دارند، بنابراین، انسان همواره به دنبال مونسهایی می گردد که بتوانند او را در مقابل ترسها و وحشتها یاری نمایند و به او آرامش خاطر و راحتی خیال ببخشند. و اینجاست که هر کس طبق آگاهی و تمایلات و شناختی که دارد مونس خاصی را برای خود برمی گزیند. در این میان، آنانکه معرفتی الهی و قلبی نورانی دارند، با خدای خود مائنوس می شوند. اُنسی که در سخت ترین حوادث وحشت آور، موجب آرامش و اطمینان آنان می شود، و آنان را در برابر بزرگترین ترس و هراسها حفظ می کند. به همین جهت، ملاحظه می شود که مردان بزرگ الهی، در برابر سهمناکترین طوفانها و گردبادهای زندگی، به آرامی و با اطمینان خاطر، ایستادگی می کنند و استوار باقی می مانند. و این تنها اُنس با پروردگار متعال است که می تواند چنین اثری داشته باشد و بس. قرآن کریم درباره چنین افرادی می فرماید: ((الْأَلَا- إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا- خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ)). ((دوستان پروردگار را نه خوف و ترسی هست و نه حزن و اندوهی)) (چه اینکه ترس و اندوه، هر دو از نتایج وحشت می باشند. و اولیای الهی در وحشت، بهترین مونس را دارند). در ((مناجاة المریدین)) نیز حضرت چنین درخواست می نمایند: ((فَكُنْ أَنْسِي فِي وَحْشَتِي)). ((در وحشت من، مونس من باش)). یعنی پروردگارا! من نمی خواهم برای دفع وحشت خود، به مونسهای دیگری جز تو پناه ببرم و با آنان اُنس بگیرم، بلکه از تو می خواهم که به من توفیق و قابلیت اُنس با خودت را عنایت نمایی تا به وسیله اُنس با تو، از تمام وحشتها در امان باشم. ((یا مَنْ أَنْسِنِي وَأَوَانِي!)). ((ای کسی که مرا آرامش و قرار بخشیدی!)). و این سخن کسانی است که با خدای خویش مائنوس هستند؛ یعنی بارها! این تو بودی که در این جهان پر آشوب و غوغا، اُنس خودت را بر دلم نشاندی و مرا از اُنس با غیر خودت که نتیجه ای جز خسران ندارد، حفظ نمودی. بسیارند کسانی که لحظه ای از اُنس تو را درک نکردند و

با تو آرام نگرفتند، آرامش را در غیر تو جستجو کردند و هرگز بدان دست نیافتند، ذلت هر انسی را پذیرا شدند و به عزت انس تو نرسیدند. بنابراین، آدمی باید اُنس با خدای را از خود او بطلبد چه اینکه هم اوست که ((مقلب القلوب)) است. محبتها را بر دل می نشاند یا از آن بر می ستاند. دلها را با چیزی مءنوس می کند و یا از آن متوحش می سازد. انس با خداوند مایه آرامش انسان است قرآن کریم گفتار بعضی را در روز قیامت چنین بیان می کند: (یا وِیْلَتی! لَیْتَنی لَمْ اتَّخِذْ فُلانًا خَلِیلاً). (۴۳) ((وای بر من! ای کاش! فلانی را به عنوان دوست انتخاب نمی کردم)). روشن است که آدمی با دوستان خود دارای اُنس می باشد. اما در روز قیامت که حقایق آشکار می گردد، انسان از بسیاری از انسها و مونس گرفتنها پشیمان می شود؛ زیرا ملاحظه می کند که از آن مونسها چیزی جز ضرر و خسارت، نصیب او نشده است. نکته دیگر آنکه: قبلاً درباره وحشت آدمی و اُنس وی با خدایش سخن به میان آمد، اینک از زاویه دیگر دعاها، به این قضیه نگاه می کنیم: در دعای بعد از نماز حضرت جواد (علیه السلام) چنین می خوانیم: ((وَارْحَمْ ذُلّی بَیْنَ یَدَیْکَ وَتَضَرَّعِ اِلَیْکَ وَوَحِّشْتِی مِنَ النَّاسِ وَاُنْسِی بِکَ)). ((پروردگارا! بر ذلتی که در پیشگاه تو دارم و بر ناله و زاری ای که به سوی تو دارم و بر وحشتی که از مردم و انسی که به تو دارم، ترحم فرما)). حال ببینیم معنای وحشت از مردم چیست؟ و چرا اولیای الهی دارای چنین وحشتی هستند؟ آیا این وحشت به این معناست که آنان از مردم بر جان و مال خود هراس دارند، یا منظور چیز دیگری است؟ ((وحشت)) ضد اُنس و به معنای نامءنوس بودن و بیگانگی است که نتیجه آن ترس و هراس و اضطراب و دلهره و آرام نیافتن و تنها شدن و امثال این امور است. قبلاً گفته شد که انس برای برآورده کردن نیازهای روحی و پیدا کردن آرامش و راحتی خاطر است که هرکس این نیازها را با مونس خاصی تاءمین می کند. اما در این میان، مردان بزرگ الهی، دارای آنچنان روح بزرگی هستند که هرگز افراد عادی و توده مردم، قادر به سیراب کردن آن نمی باشند. دیگران هیچگاه نمی توانند آرامش و راحتی لازم و حقیقی را به اینگونه افراد ببخشند. و در نتیجه هیچگاه اینان نمی توانند با دیگران اُنس واقعی بیابند. چیزهایی که دیگران دارند برای این روحهای بزرگ، آنقدر حقیر و کوچک می نماید که هرگز، آنان را راضی و قانع نمی سازد. این روحها و قلبهای باعظمت، تنها با عظمت الهی پُر و سیراب می شوند و در نتیجه، فقط در کنار پروردگار خویش احساس راحتی و آرامش می نمایند. به عبارت دیگر: فقط غذا و رزق الهی است که می تواند این افراد را تغذیه نماید و نزد دیگران برای چنین افرادی غذا و رزقی وجود ندارد. بنابراین، طبیعی است که این افراد، تنها با خدای خود انس حقیقی بیابند و با دیگران نامءنوس، ناآشنا و ناآرام باشند و این همان انس با پروردگار و نامءنوسی و وحشت از ماسوای پروردگار است. در روایات نیز آمده است که: ((مَنْ اُنْسَ بِاللّهِ اِسْتَوْحَشَ مِنَ النَّاسِ)). (۴۴) ((آن کس که با خدا انس و آرام گیرد، از دیگران بیگانه شود!)). همچنین عبارات: ((یا مُوْنِسَ کُلِّ وَحیدٍ!)). ((ای مونس هر تنها!)). و: ((یا مُوْنِسَ کُلِّ مُسْتَوْحِشٍ!)). ((ای مونس هر وحشت زده)) که در ((اعمال شب عرفه)) آمده است را می توان در همین رابطه معنا کرد. در اینجا لازم است به یک سوءتفاهم بزرگ نیز خاتمه داده شود: آیا انس مردان الهی با خداوند و نامءنوسی آنان با غیر خداوند به این معناست که این اشخاص از مردم بریده و فراری هستند و در گوشه ای از این دنیا تنها و دورافتاده از دیگران زندگی می کنند به طوری که نه آنان با کسی کاری دارند و نه کسی با آنان؟ در پاسخ باید گفت که ابداً و هرگز چنین نیست. پیامبران و اوصیای الهی که مءنوس ترین اشخاص نسبت به پروردگار متعال بوده اند، در میان همین اجتماعات زندگی می کرده اند. آنان بهترین اخلاق و رفتار را با دیگران داشته اند به طوری که همین اخلاق آنان باعث جذب دیگران می شده است. آنان، مهربانترین و خیرخواهترین افراد نسبت به مردم جامعه خود بوده اند و مردم در کنار آنان احساس راحتی و آرامش داشته اند. اما همین اشخاص به هنگام خلوت و تنهایی و به هنگام راز و نیاز، تنها با خدای خویش مءنوس بودند و همان زمانی هم که با دیگران سروکار و رفت و آمد داشتند، قلب و روحشان متصل به پروردگار متعال و منقطع از غیرخدا بوده است. مطلب دیگر آنکه: انس گرفتن با چیزهایی که انسان را به خداوند متعال می رساند، در واقع یک نوع انس با خداوند محسوب می شود، همانند انس با پیامبر و معصومین (علیهم السّلام و

انس با اولیای الهی، همچنین انس با عبادات و قرآن کریم و امثال آن. به عنوان مثال در زیارت جامعه ((ائمه المؤمنین)) می فرماید: ((اللَّهُمَّ وَاجْعَلْ لِي... الْفِكْرَةَ وَالْعِبْرَةَ أُنْسِي وَعِمَادِي)). (تفکر و عبرت گرفتن را مایه انس و پشتوانه من قرار ده). یعنی چنین نباشد که من از تمام امور و جریانات مختلف غافل باشم و حقایق را تشخیص ندهم و وظایف خود را نشناسم، بلکه دایم در حال تفکر و فهم امور و نیز عبرت گرفتن و تشخیص وظیفه باشم. و از آنجایی که تفکر از بالاترین عبادات است، بنابراین، انس با تفکر، انس با عبادت و انس با عبادت هم، انس با پروردگار متعال است. مطلب مهم دیگر، انس با پروردگار متعال در عالم دیگر است. مسلماً آدمی در جهان پس از مرگ و مراحل مختلف آن، احتیاج بیشتری به مونس برای آرامش دارد، چه اینکه موجبات ترس و هراس در آن جهان بسیار بیشتر از این جهان است. بنابراین، کسانی که در این دنیا خدایشان مونس بوده است، در آن جهان هم مونس خود را دارند، آن هم مونسی که تمام امور به دست اوست. اما دیگران که مونسهای غیرالهی، برگزیده اند، پس از مرگ از تمام مونسهای خود جدا گشته و تنها و بی یاور می شوند. مونسهایی چون مال و ثروت و مقام و دوستان و خانواده و... از انسان جدا می شوند و دیگر خبری از آنان نیست. بنابراین، اهمیت انس با خداوند متعال اختصاصی به این جهان ندارد، بلکه آثار این انس در آن جهان برای آدمی بسیار مهمتر و سرنوشت سازتر است. حضرت در دعای ((ابوحمزہ ثمالی)) چنین می فرماید: ((وَأَرْحَمَ فِي ذَلِكَ الْبَيْتِ الْجَدِيدِ غُرْبَتِي حَتَّى لَا أَسْتَأْنِسَ بِغَيْرِكَ)). (در این خانه جدید (پس از مرگ) بر غربت و تنهاییم رحم فرما به طوری که با غیر تو مونس نباشم)). و در ((اعمال شب اول)) ماه مبارک رمضان، در نوزدهمین عمل، درباره قرآن کریم چنین می فرماید: ((اللَّهُمَّ... وَاجْعَلْ لِي أُنْسًا فِي قَبْرِي وَأُنْسًا فِي حَشْرِي)). (بارها!... قرآن کریم را مونس من در قبر و مونس من به هنگام برپایی قیامت قرار ده). مطلب را با کلامی از حضرت سیدالسادین زین العابدین (علیه السلام) در ((مناجاة الذاکرین)) به پایان می بریم: ((وَأَسْتَغْفِرُكَ مِنْ... كُلِّ رَاحٍ بِغَيْرِ أُنْسِكَ)). (بارها! از هر آرامش و راحتی که بدون انس با تو حاصل شود، استغفار می نمایم)). چه اینکه راحتی که از غیر تو باشد، راحتی غفلت، راحتی بی خبری، راحتی بی دردی، راحتی سکون و جمود، و... می باشد که سرانجامی جز انحراف و گمراهی و ظلمت و ذلت ندارد. اما آرامشی که از جانب تو باشد، آرامش سعادت، آرامش ترقی و تکامل، آرامش داشتن همه خوبیها، آرامش به یقین رسیدن، آرامش دستیابی به نور، آرامش اطمینان، آرامش عزت و آرامشی که حاصل از بهترین دوست است، می باشد.

یاد خداوند، بهترین یادها

(۳۹) ((یا خَيْرَ الْمَيْدُ كُورِينَ!)). (ای بهترین یاد شده!). (۸۶) ((یا اعزَّ مَيْدُ كُورٍ ذُكْرٍ!)). (ای عزیزترین یاد شده!). (۷۵) ((یا مَنْ ذِكْرُهُ شَرَفٌ لِلذَّاكِرِينَ!)). (ای کسی که یادش برای یادآوران، مایه شرافت است!). (۴۸) ((یا مَنْ ذِكْرُهُ حُلُوٌّ!)). (ای کسی که یادش، شیرین است!). (۸۷) ((یا أُنْسَ الذَّاكِرِينَ!)). (ای مونس و آرام یادآوران!). (۳) ((یا خَيْرَ الذَّاكِرِينَ!)). (ای بهترین یاد کننده!). (۹۵) ((یا خَيْرَ ذَاكِرٍ وَمَيْدُ كُورٍ!)). (ای بهترین یاد کننده و یاد شونده!). (۴۰) ((یا ذَاكِرٌ!)). (ای یاد کننده!). (۹۷) ((یا مُدَكِّرٌ!)). (ای به یاد آورنده!). (۷۱) ((یا مَنْ لَهُ ذِكْرٌ لَا يُنْسِي!)). (ای کسی که فراموشی در یاد او نیست!). شناخت ذکر ((ذکر)) چیست؟ منشأ آن چیست؟ چه نتایجی در پی دارد؟ باید به دنبال چه نوع ذکری رفت و از چه ذکرهایی باید پرهیز نمود؟ این، سؤالاتی است که پاسخ به آنها در این بحث لازم است. ((ذکر)) به معنای به ((یاد آوردن)) و ((در یاد داشتن)) است. اما چه چیزی موجب این ((یادآوری و یادداشت)) می شود؟ در پاسخ باید گفت: عواملی که موجب یادآوری یک چیز می شوند، فراوان و مختلف هستند، اما همه آنها را می توان تحت یک عنوان جمع کرد. و آن عبارت است از: ((جلب توجه و متوجه نمودن))؛ به این معنا که هر عاملی که موجب یادآوری و یادداشت چیزی در انسان می شود، با جلب توجه انسان به سوی آن چیز، سبب این یادآوری می شود. بنابراین، لازم است آدمی قبل از یادآوری چیزی، دارای نوعی شناخت و

معرفت از آن چیز باشد. پس از شناخت، باقی ماندن آن چیز در ذهن و یاد آدمی و همچنین به یاد آمدن و یادآوری دوباره آن، بستگی به این دارد که آن چیز تا چه اندازه توانسته توجه آدمی را به خود جلب نماید و در قلب آدمی جای گیرد. و در همین رابطه است که گفته شده ((ذکر)) عبارت است از: ((حضور شیء در قلب آدمی))، و همانگونه که قبلاً گفته شد، مقدار و کیفیت این حضور، بستگی به مقدار و کیفیت ((شناخت و معرفت)) آدمی از آن شیء دارد. بنابراین، کسی که دارای هیچگونه شناختی از چیزی نمی باشد، طبعاً آن چیز هم هیچگونه جایی در قلب و ذهن او ندارد. اما اگر دارای شناخت باشد، به تناسب نوع و اندازه شناخت، آن چیز در ((یاد)) او جای باز می کند و توجه قلبی او را به خود جلب می نماید؛ مثلاً کسی که چیزی را مفید تشخیص داده و بر اساس این شناخت، نسبت به آن چیز علاقه مند گردیده است، بر حسب اینکه این علاقه چه مقدار باشد، توجهات قلبی و فکری او نسبت به آن چیز، مشغول می شود، این ((مشغولیت)) را ((ذکر)) می گوئیم. ((یا خَيْرَ الْمَذْكُورِينَ!)). ((ای بهترین یاد شده!)). ذکر یک چیز چه نتایجی به دنبال دارد؟ و به عبارت دیگر: فواید و مضرات یک ((ذکر)) در چیست؟ باید گفت که ((ذکر یا مشغولیت قلبی)) انسان به یک چیز، تأثیر مستقیمی بر ((افکار و اعمال)) آدمی دارد. به طوری که باعث ((جهت دادن)) به افکار و اعمال انسان می شود؛ مثلاً کسی که به مقامی علاقه پیدا کرده است (مقام علمی، سیاسی، نظامی و...) این علاقه، موجب می شود که توجهات قلبی و درونی این شخص به آن مقام، معطوف شود. و دایم درباره آن مقام و چگونگی دستیابی به آن فکر کند. یعنی این توجه قلبی باعث توجه فکری او می شود پس به فکر کردن درباره راههای دستیابی به آن مقام می پردازد و پس از آنکه بر طبق افکار و نظریات خود، راه مناسب را پیدا کرد، اقدام به عمل و پیمودن آن راه می نماید و کارهایی را که برای طی کردن آن راه و رسیدن به مقصود لازم است انجام می دهد. حال اگر این علاقه بسیار شدید باشد به طوری که رسیدن به آن مقام، تمام توجه شخص را به خود جلب کند و یگانه ذکر حقیقی او را تشکیل دهد، در این صورت تمام چیزهای دیگر از دایره ذکر و توجه آن شخص خارج می شود. و تمام افکار و اعمال آن شخص در راه تحقق آن هدف به کار می رود. بنابراین، ملاحظه می شود، چیزی که مورد ذکر و مذکور آدمی قرار می گیرد، چگونه می تواند به افکار و اعمال آدمی شکل بدهد. یکی دیگر از نتایج و آثار بسیار مهم ((ذکر)) و توجه به یک چیز، اثری است که آن ذکر بر خود قلب باقی می گذارد به عبارت دیگر: ذکر هرچیز، حالات روحی و روانی خاصی برای انسان ایجاد می کند و قلب آدمی را به گونه ای متناسب با آن ذکر، متحول می سازد؛ بعضی از ذکرها قلب آدمی را مشوش و مضطرب می کنند، بعضی دیگر دل انسان را شاد یا غمگین می سازند، بعضی دیگر، به انسان آرامش و اطمینان می بخشند، بعضی از ذکرها آدمی را غافل و از حقایق دور می سازند و بعضی دیگر آدمی را متنبه و بیدار می کنند. به عنوان مثال، قرآن کریم نتیجه ذکر الهی را ((اطمینان و آرامش قلب)) بیان کرده است: ((... اَلَا- بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)). (۴۵) ((... همانا به یاد خدا دل آرام یابد)). این اطمینان درونی، جدای از تأثیری که بر روی اعمال آدمی دارد، خود یکی از بزرگترین نعمتهاست، هرچند تأثیر آن بر روی اعمال انسان، خود نعمت بزرگ دیگری است. بنابراین، هر ذکر به خلیات و اوصاف و حالات درونی و اخلاق آدمی، حالتی خاص می بخشد. حال بینیم چگونه خداوند متعال ((خیرالمذکورین)) می باشد؟ باید گفت اثرات و نتایجی که از ذکر این مذکور برای ذاکر حاصل می شود، از هیچ ذکر دیگری حاصل نمی شود و معلوم است وقتی که ((اثر)) بهترین باشد، ((مؤثر))، هم بهترین خواهد بود. البته باید دانست که اثر ذکر الهی در هر شخصی به مقدار معرفتی است که آن شخص به خداوند متعال دارد. به عبارت دیگر: حضور پروردگار متعال در قلب آدمی (که همان ذکر الهی است) بستگی به مقدار و نوع ((شناخت و معرفت)) انسان از خداوند متعال دارد. و حضور پروردگار متعال در قلب آدمی، به معنای حضور همه خوبیها و کمالات نزد انسان است، به معنای در اختیار داشتن و دارا بودن بهترینها و برترینها است. و این همان معنای ((خیرالمذکورین)) بودن پروردگار متعال است. و اما چیزهای دیگر، از آنجایی که همه ناقص و ضعیف و محتاج هستند، ذکرشان جز نقص و فقر و ظلمت، حاصلی برای آدمی ندارد. بسیاری از چیزها

هستند که ذکرشان باعث تلاطم روح و روان انسان شده، اخلاق و اوصاف آدمی را به پستی و رذالت کشانده و اعمال و کردار را به تباهی و سیاهی می کشانند. بسیاری از چیزها هستند که یاد و ذکرشان آدمی را در دریای غم و اندوه فروبرده و جز یأس و ناامیدی، چیزی نصیب انسان نمی کنند و بعضی دیگر، ذکرشان فریبنده و به ظاهر زیبا جلوه می نماید، اما جز غافل کردن انسان و دور کردن وی از حقایق و واقعیات، نتیجه ای عاید انسان نمی کنند. اما یاد پروردگار متعال، اولاً انسان را از همه زشتیها و ناپاکیها حفظ می کند و ثانیاً در مراحل بالاتر، همه خوبیها و کمالات را نصیب آدمی می نماید. فکر و نیت خوب، اخلاق نیک، روح پاک، قلب آرام و کردار شایسته، با ذکر حقیقی پروردگار متعال به دست می آید و تداوم می یابد. ((یا اعزَّ مَیْذُکُورٍ ذُکْرَ!)). (ای عزیزترین یاد شده!). عزت در مقابل ذلت و به معنای توانایی، تسلط، چیرگی، گرمی بودن و ارجمندی است، موجودات دیگر اگر دارای عزتی باشند این عزت از سوی دارنده حقیقی عزت یعنی پروردگار متعال به آنان عطا شده است. به طوری که خود آنان فی نفسه فاقد عزت می باشند، همانگونه که فاقد هر چیز دیگری هستند. اما عزت باری تعالی از خود اوست. نکته مهم در اینجا این است که وقتی ((شیء یاد شده)) (مذکور)، دارای عزت باشد، این عزت به ((ذاکر)) سرایت نموده و او را هم عزت می بخشد، کما اینکه ذکر پستیها و پلیدیها، موجب پستی و ناپاکی ذاکر می گردد (و بدین جهت از فکر گناه نهی شده است)، برای همین ملاحظه می شود که ذاکرین حقیقی پروردگار متعال، دارای عزت نفس هستند و از پستیها و ذلتها به دور می باشند. ((یا مَنْ ذِکْرُهُ شَرَفٌ لِلذَّاکِرِینَ!)). (ای کسی که یادش برای یاد کنندگانش مایه شرافت است!). ((شرف)) به معنای ((علو و برتری)) است. چرا ذکر باری تعالی مایه شرف برای ذاکرین است؟؛ زیرا این ذکر، ذکر موجودی است که خود، شریفترین موجودات است در جمله ای از دعای جوشن کبیر درباره ((شرافت خداوند)) چنین آمده است: ((یا اشرف من کل شریف!)). (ای شریف تر از هر شریف!). همانگونه که قبلاً گفته شد، ذکر هر چیز، اثری مطابق با خصوصیات آن ((چیز)) بر روی ((ذاکر)) دارد؛ مثلاً آنان که دنیا (با چهره ها و عناوین مختلفی که دارد)، در قلبشان جای گرفته و ((یاد شده)) (مذکور) حقیقی آنان را دنیا تشکیل می دهد، این افراد کم کم شرافتهای انسانی و درونی خود را از دست می دهند و به تبع آن، اعمال برونی آنان نیز غیر شرافتمندانه می شود. به عبارت دیگر: یاد و توجه آنان نسبت به دنیا، باعث فراموشی و بی توجهی آنان نسبت به دیگر حقایق شده و در واقع آنان را نسبت به واقعیات، کور می نماید به طوری که دیگر هیچ چیز را جز دنیای مورد آرزوی خود، نمی بینند و درک نمی کنند. به همین جهت، ملاحظه می کنیم که این افراد برای رسیدن به دنیای خویش، به پست ترین، فجیع ترین، ناپاکترین و بدترین اعمال روی می آورند و از انجام این اعمال، هیچ ابایی ندارند، اما آنانکه شریفترین و برترین موجود در قلبشان جای دارد اولاً دارای شرافت قلبی و درونی هستند و ثانیاً اعمال آنان نیز اعمال شرافتمندانه ای می باشد. این صفت ((یا مَنْ ذِکْرُهُ شَرَفٌ لِلذَّاکِرِینَ!)) و صفت قبل ((یا اعزَّ مَیْذُکُورٍ ذُکْرَ!)) را در واقع می توان بیان و دلیلی برای ((خیرالمذکورین)) بودن پروردگار متعال دانست. ((یا مَنْ ذِکْرُهُ حُلُوٌّ!)). (ای کسی که یادش شیرین و لذتبخش است!). شیرینی و لذت حاصل از آن نیز، یکی دیگر از آثار ((ذکر الهی)) است؛ یعنی جدای از آثاری که ذکر پروردگار متعال بر اعمال و افکار و روح آدمی می گذارد، این ذکر، فی نفسه لذیذ و شیرین است. و این از عواملی است که ذاکر را به باقی ماندن بر ذکر الهی و تداوم آن، تشویق و تحریص می کند. در اینجا لازم است به این نکته توجه شود که لذایذ و شیرینیها هر چند همگی در اسم شریک هستند، اما حقیقت آنها با یکدیگر بسیار متفاوت و گاه متضاد است؛ مثلاً برخی از شیرینیها را که با حواس ظاهری قابل حس می باشند، همه درک می کنند، اما در مراحل بالاتر، لذایذی وجود دارد که درک آنها مستلزم وجود ادراکات و قوای خاصی در انسان است؛ مثلاً لذت علم تنها برای کسانی قابل درک است که بتوانند به آن علم دست یابند و دارای آن علم بشوند. این لذت، گاه ممکن است به حدی شدید و فراوان باشد که تمام لذایذ دیگر را تحت الشعاع قرار بدهد به طوری که فرد عالم دیگر آنها را لذت به حساب نیورد و یا حتی از آنها متنفر بشود. به هر حال، هر کس یاد محبوبش برایش شیرین و لذیذ است، اما بر حسب اینکه محبوب چه محبوبی باشد، نوع

لذت و شیرینی آن فرق می کند. برخی از لذتها جز فساد و تباهی، نتیجه ای نصیب آدمی نمی کنند و برخی دیگر، انسان را از تباهیها رهانیده و او را به سوی رستگاری، رهسپار می کنند. به همین جهت، حضرت در ((مناجاة الذاکرین)) از لذتهای غیرالهی استغفار می کند: ((وَاسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَعِيْرٍ ذِكْرِكَ)). (پروردگارا! از هر لذتی که جز با ذکر تو برایم حاصل شود، استغفار می کنم)). ((یا اَیْسَ الذَّاكِرِیْنَ!)). ((ای مونس و آرام یاد کنندگان!)). همانگونه که در بحث ((انس)) گذشت، ((انس)) و ((ذکر))، رابطه متقابلی با یکدیگر دارند، به طوری که انس با یک چیز، سبب ذکر آن و ذکر آن، موجب افزایش انس با آن چیز می شود. بنابراین، برای آنکه انسان با خداوند ماعنوس باشد، باید ذاکر خداوند باشد و ذکرهای دیگر را از خود دور نماید. و برای آنکه ((ذاکر)) خداوند باشد، باید ((انس)) با غیر او را ترک نماید. این مطلب، در بحث ((انس)) گذشت. ((یا خَیْرَ الذَّاكِرِیْنَ!)). ((ای بهترین یاد کننده!)). اینک به مطلب دیگری می رسیم و آن عبارت است از: ((یاد خداوند از انسان)). آنچه تاکنون مورد بحث قرار گرفت درباره یاد آدمی از خداوند متعال بود، اما برای این یاد، عکس العملی هم هست و آن یاد خالق هستی از این موجود ناچیز است. عجب! آیا ممکن است این موجود بی مقدار، به مقامی برسد که خدایش از او یاد نماید؟ آری، چه اینکه او خود فرموده: ((فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ...)). (۴۶) ((به یادم باشید (تا) به یادتان باشم...)). اما یاد خداوند متعال از آدمی به چه معناست؟ چون واضح است که برای خداوند مثل آدمی قلب و زبان و حافظه و ذهن نیست تا مانند انسان یاد و فراموشی داشته باشد. همانگونه که قبلاً گذشت، حقیقت ((ذکر))، عبارت است از توجه انسان به یک چیز و حاضر بودن آن چیز نزد ادراکات آدمی و تمام اعضا و جوارحی هم که از آنان نام برده شد، و سالیلی برای همین منظور می باشند. اما خداوند برای عالم بودن و توجه داشتن، نیازی به ابزار و وسایل ندارد. بنابراین، یاد خداوند متعال از آدمی را می توان ((توجه خاص)) خداوند نسبت به انسان دانست. به این معنا که هیچ موجودی در عالم هستی وجود ندارد که خارج از دایره علم و توجه خالق هستی باشد، اما بعضی از موجودات به لحاظ اعمالی که انجام می دهند و لیاقتی که به دست می آورند، از ((توجه خاص الهی)) بهره مند می شوند و خداوند متعال را نسبت به آنان به گونه ای دیگر ((نظر)) هست. به عنوان مثال، معلم به همه شاگردانش توجه دارد و علم خود را در اختیار همه آنان قرار می دهد. اما اگر شاگردی پیدا شد که دارای لیاقتی خاص و برتر بود، معلم هم نسبت به او رفتار دیگری نشان می دهد؛ مثلاً علوم بیشتری را که برای دیگران قابل فهم نیست در اختیار او می گذارد و یا علاقه بیشتری نسبت به او پیدا می کند و... حال این لیاقت و قابلیت در میان بندگان، چگونه به دست می آید؟ بر طبق آیه شریفه ای که گذشت ((فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ...))، باید گفت این لیاقت با ذکر پروردگار متعال حاصل می شود؛ یعنی بنده ای که ذکر غیر خدا را کنار گذاشته است و تمام فکر و ذکر خود را متوجه خالق هستی نموده است، به مقامی می رسد که ((قابلیت توجهات خاص الهی)) را به دست می آورد. و این همان ذکر خداوند از اوست. البته واضح است که هر مقدار ذکر انسان از خداوند متعال حقیقی تر و بیشتر باشد، ذکر پروردگار از انسان هم بیشتر خواهد بود. لازم است گفته شود که توجه خاص الهی به گونه های مختلفی می تواند رخ بنماید؛ مانند حل مشکلات و گرفتاریهای مختلف آدمی، هدایت انسان و حفظ او از لغزشها و گمراهیها، نمایاندن حقایق و واقعیتها به انسان، دستگیری از انسان در زمانی که هیچ دستگیری نیست، یاری نمودن انسان در جهان پس از زندگی دنیوی و در روز قیامت، یعنی روزی که هیچکس به یاد دیگری نیست و نمی تواند باشد و خلاصه هر آنچه که به معنای واقعی کلمه برای انسان مفید باشد، می تواند مصداقی از ذکر خداوند از آدمی باشد. البته باید گفت که در همان زمان که انسان مشغول ذکر الهی است، در همان موقع هم خداوند متعال ذاکر انسان است، بلکه می توان گفت ذکر انسان از خداوند متعال از نتایج ذکر خداوند از انسان است؛ یعنی چون او ما را یاد کرده، به یاد او افتاده ایم و شاید به همین معنا باشد این جمله از دعای روز عرفه که می فرماید: ((أَنْتَ الذَّاكِرُ قَبْلَ الذَّاكِرِیْنَ بارالها! تو یاد کننده هستی قبل از یاد کنندگان)). حال که خداوند متعال ((ذاکر)) است، چرا ((خیرالذاکرین)) است؟ زیرا از ذاکریت پروردگار متعال، فوایدی نصیب انسان می شود که از ذاکریت هیچ موجود دیگری چنین

فوایدی به دست نمی آید. انسانهای دیگر اگر به یاد کسی باشند، در حد توان محدود خود می توانند به او کمک و خوبی نمایند و بسیاری از اوقات هم کاری از دست آنان ساخته نیست. گاهی هم به جای خوبی، بدیها را نصیب آدمی می نمایند. در اینجا باید گفت که یاد دیگران از انسان هم می تواند از نتایج یاد پروردگار متعال از انسان باشد؛ یعنی چون خداوند متعال به یاد انسان بوده، دیگری را به یاد او می اندازد تا نسبت به او خیر و خوبی بنماید. در آخرین دعای امام حسین (علیه السلام) که هنگام تنهایی و در نهایت سختیها در عصر روز عاشورا خوانده اند و در ((اعمال روز سیم شعبان)) وارد شده است، چنین آمده: ((اللَّهُمَّ أَنْتَ... شَكُورٌ إِذَا شُكِرْتَ وَذُكُورٌ إِذَا ذُكِرْتَ)). ((بارالها! تو... به آن هنگام که شکر کنی، شکرگزاری و در آن هنگام که یادت نمایند، یادآوری)). همانگونه که گفته شد، یاد خداوند از انسان به معنای توجه خاص الهی به انسان است، در همین رابطه در ((مناجاة شعبانیه)) چنین می فرماید: ((الهی... لا تَجْعَلْنِي مِمَّنْ صَرَفْتَ عَنْهُ وَجْهَكَ)). ((بارالها! مرا از کسانی که روی خود را از آنان برگردانیده ای، قرار مده)). ((یا خَيْرِ ذَاكِرٍ وَمَيِّذُكُورٍ!!)). ((ای بهترین یاد کننده و یاد شونده!!)). ((یا ذَاكِرٌ!!)). ((ای یاد کننده!!)). این دو عبارت نیز با عبارات گذشته، قریب المعنی می باشند. ((یا مُذَكِّرٌ!!)). ((ای به یاد آورنده!!)). در قرآن کریم، از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به عنوان ((مذکر)) نام برده شده است: ((فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ)). ((تذکر بده و یادآوری کن که تو تذکر دهنده و یادآوری کننده هستی)). همانگونه که گفته شد ((ذکر)) به معنای یاد و توجه است، اما برای این یاد و توجه، علل و اسبابی وجود دارد. از جمله این علل و اسباب ((تذکر دادن)) و یادآوری کردن دیگران است. بسیاری از اوقات هست که انسان به مسأله ای اصلاً توجه ندارد، اما با بیان و تذکر شخص دیگر، توجه آدمی به آن امر جلب می شود. و گاه ممکن است که این تذکر به گونه ای باشد که توجه آدمی را به صورت دایمی به آن امر معطوف نماید به طوری که توجه انسان از چیزهای دیگر سلب شود. به همین جهت یکی از وظایف اصلی و مهم انبیا و اولیای الهی، تذکر دادن است، کما اینکه وظیفه همگان چنین است. اما در راس همه تذکر دهندگان، خود ((پروردگار متعال)) قرار دارد. این خداوند متعال است که قرآن کریم را برای متوجه ساختن بشر به حقایق هستی، برای او نازل فرموده است، باشد که بشر متذکر شود و در یاد بدارد: ((وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ)) (۴۸) (مذتکر). ((و به تحقیق ما قرآن را برای ذکر (و متوجه ساختن بشر) آسان نمودیم (تا همه افراد بشر بتوانند از آن استفاده نمایند) پس آیا کسی هست که متذکر شود؟ (و توجه نماید)). در واقع قرآن کریم برای آن است که همه ذکرها آدمی، ذکرها الهی بشوند و بشر از ذکر غیرخدا فاصله بگیرد، باشد که ره یابد و سعادت مند گردد. و برای همین جهت یکی از اسامی قرآن کریم، ((ذکر)) است که بارها در آیات شریفه بدان اشاره شده است: ((وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ)). (۴۹) ((و نیست قرآن کریم مگر تذکری برای همه عالمیان)). با این حال، تذکر دادن پروردگار متعال، اختصاص به کتاب آسمانی قرآن ندارد، بلکه خداوند از طرق دیگری هم آدمی را متذکر می سازد که مهمترین آن را می توان ((الهام)) دانست. آری، پروردگار متعال ذکر و یاد خود را به بندگان لایق و شایسته اش، ((الهام)) می فرماید. در ((مناجاة المحبین)) چنین می فرماید: ((الهی فَاجْعَلْنَا مِمَّنْ... أَلْهَمْتَهُ ذِكْرَكَ)). ((بارالها! مرا از کسانی قرار ده که ذکر خود را به آنان الهام نموده ای)). و مشابه این مطلب در دعای کمیل است: ((أَسْئَلُكَ... أَنْ تُلْهَمَنِي ذِكْرَكَ)). ((پروردگارا! از تو می خواهم که یادت را بر من الهام نمایی)). در ((مناجاة العارفين)) آمده است: ((الهی مَا أَلَمَدَّ حَوَاطِرَ الْأَلْهَامِ بِذِكْرِكَ عَلَى الْقُلُوبِ)). ((بارالها! چقدر خطور الهام ذکرت بر قلبها لذیذ است)). و در ((مناجاة الذاکرین))، الهام ذکری فراگیر در تمام اوقات و احوال، از خداوند طلبیده می شود: ((الهی فَالْهَمْنَا ذِكْرَكَ فِي الْخَلَاءِ وَالْمَلَأِ وَاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْإِعْلَانِ وَالْإِسْرَارِ وَفِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ)). ((پروردگارا! یاد خودت را در خلوت و جلوت، شب و روز، نمان و آشکار و راحتی و سختی، بر ما الهام فرما)). و در ((مناجات شعبانیه)) آمده است: ((الهی وَالْهَمْنِي وَلَهَا بِذِكْرِكَ إِلَى ذِكْرِكَ)). ((پروردگارا! شیدایی یادت را به من الهام کن تا با آن به سوی یادت روان باشم)). بنابراین، آدمی باید یاد خدایش را از خود او بطلبد چه اینکه اوست که یاد خویش را بر قلبهای شایسته می افکند و یادهای دیگر را از آن خارج

می سازد. همچنین باید بسیاری از حوادث و جریانات تلخ و شیرین زندگی خود و دیگران را از تذکرات پروردگار متعال به شمار آورد. تذکراتی که گاه انسان را از خوابها و غفلتهای عمیق بیدار می کند و حقایق را به او می نمایاند. اما دریغا که چشم و گوش عده ای آنچنان بسته است که با این تذکرات، متذکر نمی شوند. در سوره اعراف، چنین می فرماید: (وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ). (۵۰) ((و فرعونیان را به سختی و قحطی و تنگی معاش و نقص و آفت در کشت و زرعشان مبتلا کردیم تا شاید متذکر شوند (و از اعمال خلاف خود دست بردارند)). ((یا مَنْ لَهُ ذِكْرٌ لَا يَنْسِي!)). ((ای کسی که فراموشی در یاد او نیست!)). یاد و ذکر انسان دارای آفتی بزرگ است که ((فراموشی)) نام دارد. اما ذکر خداوند متعال منزله از این آفت است. بنابراین، انسان باید مطمئن باشد که اگر شایسته آن شد که مورد ذکر پروردگارش قرار گیرد، خدایش هرگز او را فراموش نخواهد کرد. در ((دعای روز جمعه)) چنین می فرماید: ((الْحَمْدُ لِلَّهِ... الْعَلِيمِ الَّذِي لَا يَنْسِي مَنْ ذَكَرَهُ)). ((حمد و ستایش خداوند عالمی را که ذاکر خویش را فراموش نمی کند)). اطمینان قلب با یاد خداوند متعال قرآن کریم یکی از مهمترین آثار ذکر پروردگار را ((اطمینان قلب)) بیان می کند: ((أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)). (۵۱) ((همانا با یاد خدا دل آرام یابد)). علت این اطمینان را چنین می توان بیان کرد که ذاکر حقیقی پروردگار متعال، خود را دارای همه چیز می بیند و کسی که همه چیز دارد، چرا نامطمئن باشد؟ عدم اطمینان، از نداشتنها و فقرها حاصل می شود. مطلب دیگری که باید به آن توجه کرد این است که همانگونه که قبلاً گفته شد، پیدایش و از بین رفتن ذکر، هریک دارای علل و اسبابی می باشند. بنابراین، انسان باید سعی نماید هر آنچه را که موجب ذکر الهی می شود، اخذ نماید و آنچه را که موجب سلب ذکر الهی می شود، طرد کند. مثلاً حضور در مجلس مردان الهی و همنشینی با آنان موجب ذکر الهی و تقویت آن می شود و برعکس، مجالست با افراد باطل و جاهل، آدمی را از ذکر پروردگارش باز می دارد. همینطور مطالعه برخی کتب و نوشته ها می تواند انسان را به ذکر الهی نزدیک و یا از آن دور نماید. و به طور کلی می توان گفت هر آنچه پروردگار متعال به انجام آن ((امر)) نموده و وظیفه آدمی می باشد، موجب رسیدن به ذکر الهی و آنچه از آن ((نهی)) نموده، موجب دوری از ذکر پروردگار متعال است. به هر حال، در همان چیزی هم که انجامش وظیفه انسان می باشد ممکن است توجه انسان به غیر خدا باشد و در عین اینکه صورت و ظاهر کار، مشروع و الهی است، اما باطن آن، غیرخدایی باشد؛ مثلاً در تحصیلات علوم دینی، جهاد در راه خداوند و یا هر عمل خیر دیگری ممکن است ذکر انسان خدایی نباشد و دل انسان متوجه جایی دیگر باشد. همچنین در امور دنیوی که انجام آن لازم است، این مسأله می تواند مهمتر باشد. در سوره نور می فرماید: ((رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ...)). (۵۲) ((مردانی که کسب و تجارت، آنان را از یاد خداوند باز نمی دارد...)). واضح است که تجارت امر لازمی است اما گاه می تواند به بدترین وجه، آدمی را از خداوند غافل و او را در ظلمات دنیوی فروبرد. و در سوره منافقون چنین می فرماید: ((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ...)). (۵۳) ((ای اهل ایمان! اموال و اولاد، شما را از یاد خداوند غافل ننماید)). واضح است که منظور از یاد خدا این نیست که انسان، فقط خدا - خدا کند، بلکه منظور آن است که مبادا علاقه به اموال و اولاد، موجب آن شود که تمام توجهات فکری و قلبی شما صرف این امور شود به طوری که وظایف الهی و انسانی خود را فراموش نمایید و برای رسیدن به این امور، مرتکب هر خلاف و معصیتی بشوید. همچنین در انجام امور خلاف و گناه، انسان نباید کمیت آن را در نظر بگیرد بلکه باید به ((مقدار اثر)) آن توجه کند. چه بسا دیدن یک صحنه و یا یک ساعت مجالست با اهل دنیا و یا خواندن چند صفحه از نوشته جات، آدمی را برای همیشه از یاد خداوند غافل نماید و عشق و علاقه و توجه او را به سوی چیز دیگری، معطوف نماید. برای همین در ادعیه از خداوند متعال طلب ((دوام ذکر)) شده است. در ((مناجات شعبانیه)) آمده است: ((أَسْأَلُكَ... أَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ يُدِيرُ ذِكْرَكَ)). ((از تو می خواهم مرا از کسانی قرار دهی که دایم به یاد تو هستند (یعنی هیچ چیز موجب قطع ذکر الهی آنان نمی شود)). و در دعای ((ابوحزمه ثمالی)) آمده است: ((اللَّهُمَّ اشْغَلْنَا بِذِكْرِكَ)). ((بارها! مرا مشغول ذکر خود بدار (یعنی

ذکر غیر خودت را از من دور کن)) . با این حال ، در طول شبانه روز بر اثر کارهای مختلف ممکن است یاد خداوند در انسان کمرنگ شود ، برای همین ، خداوند متعال ذکر واجبی را به نام ((نماز)) برای انسان مقرر کرده است تا هرچند ساعت یک بار ، آدمی فارغ از همه چیز و همه کس ، مشغول ذکر پروردگارش باشد . در سوره طه می فرماید : (وَاقِمِ الصَّلَاةَ لِتَذَكَّرَ) . (۵۴) ((و نماز را برای یاد و ذکر من بپا دار)) . مطلب دیگری که بیان آن لازم است ، درباره ((ذکر لسانی و زبانی)) است . در این باره باید گفت ذکر زبانی می تواند بالاترین و یا پایین ترین مرتبه ذکر باشد ، به این معنا که اگر این ذکر ، ناشی از شدت ذکر درونی و قلبی باشد ، بیشترین ارزش را دارد ، اما اگر صرفاً خروج صدایی از دهان باشد ، دارای کمترین ارزش و بلکه بی ارزش است ؛ مثلاً مادری که از فرزندان خود دور شده و به اصطلاح دلش برای او تنگ شده است ، علاوه بر اینکه تمام فکر و ذکرش به سوی آن فرزند است ، ملاحظه می کنیم که با زبان هم دایماً نام آن فرزند را ذکر می کند و درباره او صحبت می کند . چنین مادری ، هم یاد فرزندش برایش شیرین است و هم گفتگو در باره آن فرزند برایش لذتبخش است . همینطور کسانی که به هرنحوی اهل دنیا هستند ، هم یاد دنیایشان برای آنان لذیذ است و هم گفتگوی درباره آن ، لذا معمولاً می توان از روی صحبتها و گفتار اشخاص ، به توجهات قلبی و علایق شخصیشان پی برد . حال ، کسانی هم که خدای متعال در قلبشان جای گرفته است از به زبان آوردن یاد قلبی خود ، احساس لذت و شیرینی می نمایند . و یکی از علل مناجات اولیای الهی با پروردگار متعال آن است که می خواهند یاد محبوب خویش را به زبان آورند و درباره آن سخن بگویند . در ((مناجاة المطیعین لله)) چنین آمده است : ((اللَّهُمَّ . . . مَتَّعْنَا بِلَذِيذِ مُنَاجَاتِكَ)). ((بارالها ! . . . لذت مناجات خودت را نصییمان فرما)). و در ((مناجاة المریدین)) آمده است : ((وفی مُنَاجَاتِكَ رُوحی وَرَاحتی)). ((آرامش و آسایشم در مناجات با تو است)). اما یکی دیگر از اثرات مهم ((ذکر لسانی)) ، تأثیری است که بر ((ذکر قلبی)) دارد . به عبارت دیگر : ذکر زبانی چنانچه با خلوص و توجه کامل گفته شود ، باعث تقویت و ریشه دار شدن ذکر قلبی و درونی می شود . بسیاری از امور هستند که انسان نسبت به آنها آگاهی دارد ، اما به زبان آوردن آنها تأثیر تازه و دیگری برای انسان دارد به طوری که گویی آدمی به چیز جدیدی دست یافته و معرفت تازه ای پیدا کرده است ، لذا ملاحظه می کنیم که در دعاهای فراوان از خداوند متعال طلب ذکر لسانی شده است . در اعمال ((بیست و هفتم رجب)) چنین آمده است : ((اللَّهُمَّ . . . وَاجْعَلْ . . . ذِكْرَكَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ عَلِي لِسَانِي)). ((بارالها ! . . . ذکر خودت را شب و روز بر زبانم قرار ده)). و در ((دعای کمیل)) آمده است : ((وَاجْعَلْ لِسَانِي بِحَدِّ ذِكْرِكَ لَهْجًا)). ((و زبانم را به یاد خودت گویا نما)). و در ((مناجاة الذاکرین)) آن را از بزرگترین نعمتها به حساب می آورد : ((وَمِنْ أَعْظَمِ النِّعَمِ عَلَيْنَا جَرِيَانُ ذِكْرِكَ عَلَي السَّيْتِنَا وَادُّنُوكَ لَنَا بِدَعَائِكَ وَتَثْرِيهِكَ وَتَشْبِيحِكَ)). ((و از بزرگترین نعمتها ، جاری شدن ذکر تو بر زبان ماست و اجازه ای است که به ما برای دعا کردن ، و خواندن ، منزه دانستن و تسبیح خودت داده ای)). حال ، ((مصادیق ذکر زبانی)) کدام است ؟ شکی نیست که اعمالی مانند خواندن نماز ، قرآن و ادعیه و امثال آن ، از بارزترین ((مصادیق ذکر الهی)) می باشند . اما نمی توان گفت که ذکر زبانی پروردگار متعال ، منحصر در این امور است ، بلکه هر سخنی که درباره پروردگار متعال و دیگر حقایق گفته شود ، به طوری که باعث نزدیکی به پروردگار متعال و توجه به او و نمایاندن راه حق بشود را باید ذکر پروردگار متعال دانست ؛ مثلاً واعظی که وعظ می کند ، استادی که تدریس می نماید ، پدری که نصیحت می کند ، شاعری که می سراید و . . . همگی ، گفتارشان می تواند ((ذکر الهی)) باشد . قبلاً گفته شد که ذاکرین حقیقی پروردگار متعال ، از گفتن ذکر الهی ، لذت می برند ، در اینجا باید اضافه کرد که این افراد از شنیدن ذکر خداوند هم احساس لذت می نمایند . در ((مناجاة الخائفین)) آمده است : ((الهِی ! هَلْ . . . تُصَمُّ أَسْمَاعًا تَلَذَّذْتُ بِسَمَاعِ ذِكْرِكَ فِي إِرَادَتِكَ ؟)). ((پروردگارا ! آیا . . . گوشهایی را که با شنیدن یادت ، در راه خواست تو لذت برده اند ، کر و ناشنوا خواهی کرد ؟)). البته در مقابل ، نیز عده ای هستند که با شنیدن ذکر پروردگار ، ناراحت می شوند ! در سوره زمر ، آیه ۴۵ در باره این افراد چنین می فرماید : (وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ) . (۵۵) ((هنگامی

که خداوند به تنهایی یاد می شود، کسانی که به آخرت ایمان ندارند، سخت ملول و ناراحت می شوند، اما هنگامی که ذکر غیر خدا به میان آید، این افراد، شاد و خوشحال می شوند)). با تمام این احوال، انسان باید مواظبت نماید آن زمانی که زبان یا گوشش فارغ از ذکر الهی است، قلبش خالی از ذکر پروردگار متعال نباشد، لذا در ((مناجاة الذاکرین)) چنین می فرماید: ((وَأَنْشِدْنَا بِالذِّكْرِ الْخَفِيِّ)). (پروردگارا! ما را به ذکر پنهان (که دل به یاد تو باشد) مآنوس گردان)). در دعای ((ابوحزمه ثمالی)) نیز حضرت زندگی و ((حیات قلب)) خود را با ذکر الهی می دانند: ((وَبِذِكْرِكَ عَاشَ قَلْبِي)). ((با یاد تو قلبم زندگی می کند)). و در سوره کهف، آیه ۲۸ نیز خداوند به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دستور می دهد از کسانی که قلبشان غافل از یاد خداست، کناره گیری کند: ((... وَلَا تُطْعَمَنْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ...)). (۵۶) ((از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل کردیم و از هوای نفس خود پیروی می کنند، اطاعت و پیروی مکن...)). واضح است که غافل نمودن قلب ایشان از سوی خداوند، به سبب اعمالی است که خود انجام داده اند؛ مانند همان پیروی از هواهای نفسانی. قبلاً درباره یاد خداوند از انسان صحبت شد، اما در این مورد، عده ای را معرفت آنچنان است که چنین می گویند: ((كَيْفَ أَنْسِيكَ وَلَمْ تَزَلْ ذَاكِرِي)). (۵۷) ((چگونه تو را فراموش نمایم در حالی که تو همیشه به یاد من هستی)). این موضوع روشن است که لیاقت و معرفت خاصی می خواهد تا انسان، خداوند را همیشه به یاد خود ببیند. و با همین معرفت است که چنین مناجات می کنند: ((إِلَهِي لَوْلَا الْوَاجِبُ مِنْ قَبُولِ أَمْرِكَ لَنَزَّهْتُكَ مِنْ ذِكْرِي إِيَّاكَ عَلَى أَنْ ذُكِرِي لَكَ بِقَدْرِي لَا بِقَدْرِكَ)). (۵۸) ((بارالها! اگر فرمان تو نبود (که فرموده ای خدای را ذکر کنید) هرآینه تو را از یاد خود پاک می کردم، چه اینکه یاد من از تو به مقدار لیاقت من است نه به مقدار قدر و مقام تو)). حسن ختام بحث را جمله ای معروف از مولی الموحدین امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در دعای کمیل قرار می دهیم: ((يَا مَنَابِتُهُمْ دَوَاءٌ وَذِكْرُهُ شِفَاءٌ!)). (ای کسی که نامت دوا و یادت شفاست!). در این مورد می توان چنین گفت که نام پروردگار متعال دواست برای همه دردها، اما این دارو زمانی شفا می بخشد که تبدیل به ((ذکر)) شود؛ یعنی همانگونه که برای اثرگذاری یک دارو لازم است انسان آن دارو را مصرف و استفاده نماید تا بهبودی و شفا یابد، در مورد اسم باری تعالی نیز مسأله چنین است که برای استفاده و سود بردن از آن اسم، لازم است این اسم به صورت ذکر برای آدمی درآید و الا اثر نخواهد بخشید. و البته برای ذکر شدن آن اسم، باید انسان به آن اسم معرفت داشته باشد؛ چون اسم خداوند، کلمه یا سخن نیست. بنابراین، هر کس به مقدار معرفتی که از اسامی خداوند متعال دارد، از ذکر خداوند شفا می یابد.

خداوند، طبیب قلبها

(۱۲) ((يَا طَبِيبَ الْقُلُوبِ!)). ((ای طبیب و درمان کننده دلها!)). (۴۴) ((يَا طَبِيبُ!)). ((ای درمان کننده!)). (۵۳) ((يَا طَبِيبَنَا!)). ((ای درمان کننده ما!)). (۳۶) ((يَا شَافِي!)). ((ای شفابخش و بهبودی دهنده!)). (۱۲) ((يَا مُنَوِّرَ الْقُلُوبِ!)). ((ای روشن کننده بخش دلها!)). (۱۲) ((يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ!)). ((ای دگرگون کننده دلها!)). (۹۷) ((يَا مُقَلِّبُ!)). ((ای دگرگون کننده!)). (۹۰) ((يَا مَنْ لَا يُقَلِّبُ الْقُلُوبَ إِلَّا هُوَ!)). ((ای کسی که دگرگون نمی سازد قلبها را مگر او!)). (۶۷) ((يَا مَنْ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ!)). ((ای کسی که مابین آدمی و دلش حایل و واسطه می شود!)). (۶۳) ((يَا مَنْ لَا يَبْعَدُ عَنْ قُلُوبِ الْعَارِفِينَ!)). ((ای کسی که از دلهای عارفان دور نیستی!)). (۱۲) ((يَا أُنَيْسَ الْقُلُوبِ!)). ((ای آرام دلها!)). ((قلب)) را می توان مرکز ادراکات بشری و حیات روحی انسان دانست و از آنجایی که قلب، یک موجود زنده و دارای حیات است، بنابراین، دارای حالتهای گوناگونی هم می باشد. این حالتهای مختلف را می توان به دو بخش کلی تقسیم کرد: ((سلامت و مرض)). هریک از این دو حالت نتایج خاص خود را در پی دارد. همچنین برای هریک از این دو، مراتب مختلفی هست که متناسب با هر مرتبه نیز نتیجه ای معین حاصل می شود. اهمیت حالتهای، استعدادها و قابلیتهای مختلف قلب در این است که این کیفیات تاءثیر مستقیمی بر روی ادراکات و

معارف و به تبع آن بر روی عملکردهای انسان می گذارد. به طوری که می توان گفت هر شخصی آنگونه درک می کند که قلبش قابلیت دارد و آنگونه عمل می کند که درک نموده است. البته عکس این مطلب نیز وجود دارد؛ یعنی اعمال انسان هم بر کیفیات و احوال قلب آدمی، تاءثیر مستقیم دارد، لذا حضرت در ((اعمال مشترک ماه شعبان)) می فرماید: ((وَاعْمُرْ قَلْبِي بِطَاعَتِكَ)). ((قلبم را به اطاعت خودت آباد فرما)). ((يَا طَيْبِ الْقُلُوبِ!)). ((ای طیب و درمان کننده دلها!)). ((يَا طَيْبُ!)). ((ای درمان کننده!)). ((يَا طَيْبِيْنَا!)). ((ای درمان کننده ما!)). ((یا شافی!)). ((ای شفابخش!)). گفته شد که قلب آدمی دارای دو حالت ((سلامت و مرض)) است در قرآن کریم، بارها به این دو حالت قلب اشاره شده است؛ در سوره مبارکه بقره درباره منافقین چنین می فرماید: ((فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا...)). ((در قلبهایشان بیماری است، پس خداوند بر مرض ایشان بیفزاید)). و در سوره شعراء، درباره تنها چیز مفید در روز قیامت چنین می فرماید: ((يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ)). ((۶۰)) ((قیامت)، روزی است که مال و فرزند به آدمی سودی نمی بخشد مگر کسی که با دلی سالم به پیشگاه خدا بیاید)). حال که چنین است پس باید به فکر سلامت قلب بود و برای خلاصی آن از امراض گوناگون، تلاش نمود. برای این کار لازم است که انسان نزد ((طیب)) مراجعه نماید و از او طلب معالجه بنماید. البته برای مراجعه، لازم است که آدمی ابتدا از احوال گوناگون قلب خود اطلاع داشته و به وجود امراض گوناگون در آن ((معترف)) باشد؛ چون تا زمانی که آدمی غافل از احوال دل خویشتن باشد و یا دل خود را سالم و بی عیب و نقص بیندارد، هیچگاه به فکر علاج و مراجعه به معالج و طیب نخواهد بود. و بسیاری از ما آدمیان در این مرحله، در یک غفلت و ناآگاهی فراوان فرورفته ایم و از بیماریهای مختلف دل خود، بی خبریم. مرحله دوم که مرحله مراجعه به ((طیب)) است، مرحله ای بسیار مهم و حساس است چه اینکه بسیاری از افراد، پس از تشخیص وجود بیماری در قلب خود، در تشخیص طیب آگاه و توانا دچار اشتباه می شوند. و چه بسا مراجعه آنان به افراد طیب نما بر بیماریشان می افزاید و علاج آنان را به تاءخیر انداخته یا ناممکن می کند. مرحله سوم آن است که انسان پس از شناخت و پیدا کردن طیب، خود را در معرض ((معالجه)) او قرار دهد و به نسخه های شفابخش او عمل نماید که این نیز مرحله ای سخت و مهم است. حال ببینیم ((طیب)) کیست؟ و نسخه او چیست؟ ((طیب)) کسی است که از احوال ما آگاهتر از خود ماست. ((طیب)) کسی است که ما را خلق نموده، و از ابتدا تاکنون بر اعمال و کردار ما ناظر بوده و بر تمام کیفیات و حالات گوناگون قلب ما واقف است. و او کسی جز خداوند قادر متعال نیست. بیماریهای دل از ظلمتها و تاریکیهایی است که قلب را فرا گرفته و تنها نور است که می تواند بر این ظلمتها چیره شود و آنها را نابود سازد و نور مطلق، پروردگار یگانه است. پس باید به سوی نور مطلق آمد و از او درخواست زدودن تاریکیها و سیاهیها را نمود. باید قلب خود را در معرض تابش نور الهی قرار داد و در برطرف کردن موانع این تابش مقدس، تلاش و کوشش نمود. ما باید به طیب بودن خدای خود ایمان داشته باشیم و به سوی عمل به نسخه های شفابخش او که به وسیله رسولانش بر ما عرضه شده حرکت نماییم و آن را سرلوحه کار و زندگی خویش قرار بدهیم. ما باید هرگاه که در دل و قلب خود کدورت و ظلمتی احساس نمودیم، بلافاصله به نزد طیب شفابخش خود مراجعه کنیم و با تضرع و خواهش، برطرف شدن این سیاهیها و ناپاکیها را درخواست کنیم. در اعمال سیزدهم از اعمال شب نیمه شعبان از خداوند متعال چنین قلبی درخواست شده است: ((اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي قَلْبًا نَقِيًّا نَقِيًّا وَمِنَ الشُّرْكِ بَرِيئًا لَا كَافِرًا وَلَا شَقِيًّا)). ((بارالها! قلبی پرهیزگار و پاکیزه به من عنایت کن؛ قلبی که خالی و مبرای از شرک باشد، قلبی که نه کفری در آن باشد و نه شقاوتی)). و در ((مناجاة الشاکین)) حضرت از بیماریهای قلب به خداوند شکایت می کند و از او طلب شفا می نماید: ((إِلَهِي الْيَكُّ أَشْكُو قَلْبًا قَاسِيًا مَعَ الْوَسْوَاسِ مُتَقَلِّبًا وَبِالرَّيْنِ وَالطَّعِيعِ مُتَابِسًا)). ((بارالها! به تو شکایت می کنم از قلبی که سخت و سنگدل است و با وسوسه های گوناگون، دگرگون می شود و خودسری و زشتی آن را فرا گرفته است)). پروردگار متعال، طیبی است که نه تنها قلبهای بیمار را شفا می بخشد، بلکه دلهای مرده را هم زنده می سازد. در ((مناجاة التوابین)) چنین آمده است: ((إِلَهِي... أَمَاتَ قَلْبِي عَظِيمٌ

جَنَائِتِي فَاحِيهِ بِتَوْبَةٍ مِنْكَ يَا أَمَلِي وَبُغْيَتِي)). ((بارالها! جنایات بزرگ (گناهان عظیم) باعث مُردگی دلم شده است. پس خداوندا! به وسیله توبه دلم را حیات ببخش، ای امید و آرزوی من!)). ((یا مُنَوِّرَ الْقُلُوبِ!)). ((ای روشنی بخش دلها!)). آنگاه که قلب آدمی به تاریکی می گراید و پرده های سیاه ظلمت، گرداگرد آن را فرا می گیرد، تنها یک چیز است که می تواند آن را روشنی ببخشد و از غبار ظلمتها نجات بدهد. و آن یک چیز، همان نور مقدس الهی است؛ نوری که اگر بر قلب بتابد، به آن ایمان و معرفت می بخشد و به آن علم و حکمت ارزانی می دارد. در واقع پروردگار متعال به وسیله نور خود، قلبها را شفا می بخشد و آنها را زنده می کند. به عبارت دیگر: ظلمت و تاریکی از نیستی است و نور از هستی. و خداوند متعال با نور خود به قلب آدمی هستی می بخشد و آن را از نیستی و هلاکت نجات می دهد. در زیارت حضرت صاحب الامر (علیه السلام) چنین آمده است: ((اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ... أَنْ تَمْلَأَ قَلْبِي نُورَ الْيَقِينِ وَصَدْرِي نُورَ الْإِيمَانِ)). ((بارالها! از تو می طلبم که قلبم را از نور یقین و سینه ام را از نور ایمان، لبریز و سرشار گردانی)). بنابراین، باید توجه داشت که نور الهی، اثری مستقیم و حقیقی در روح و عمل انسان باقی می گذارد؛ یعنی روح و جان آدمی را پاک و آراسته و به تبع آن اعمال و کردار انسان را هم الهی و انسانی می گرداند. به عبارت دیگر: نورانی شدن قلب به معنای تجلی تمام خوبیها در آن و رخت بر بستن تمام بدیها از آن است و این همان چیزی است که باعث ((سعادت)) هر دو سرا برای آدمی است. ((یا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ!)). ((ای دگرگون کننده دلها!)). ((یا مُقَلَّبَ!)). ((ای دگرگون ساز و زیر و رو کننده!)). ((یا مَنْ لَا يُقَلِّبُ الْقُلُوبَ إِلَّا هُوَ!)). ((ای که جز او کسی قلبها را متحول و دگرگون نمی سازد!)). ((قلب)) در لغت به معنای ((دگرگونی و تحول)) است. و می توان گفت از آن جهت، قلب آدمی را به این نام نهاده اند که قلب، موجودی است بسیار متحول و تغییرپذیر به طوری که حالات و کیفیات بسیار گوناگون و مختلفی بر آن عارض می شود. دگرگون کننده و مقلب قلب آدمی، پروردگاری است که اداره تمام امور هستی به دست توانای اوست. اما باید دانست که پروردگار متعال بر اساس ((سنن و معیارهای خاصی))، قلب آدمی را دگرگون می سازد. خداوند متعال برای هر عملی از اعمال آدمی، اثری خاص قرار داده است که هنگام ارتکاب آن عمل، آن اثر مشخص، بر قلب و روح آدمی وارد می شود؛ مثلاً عمل صالح موجب نورانیت قلب و عمل فاسد، موجب کدورت آن می شود. یا مثلاً هنگامی که توفیق الهی (به هر دلیلی) نصیب انسان می شود، ناگهان حالت قلب انسان به سرعت تغییر می کند به طوری که با درخشش نور الهی در آن قلب، تمام ادراکات و برداشتهای قلب، دگرگون می شود و انسان حقایقی را که تا چند لحظه قبل نمی دانست، آشکارا آنان را در برابر خود مشاهده می کند. این پدیده را به هنگام ایمان آوردن افراد، به وضوح می توان ملاحظه کرد. یکی از راههای دگرگونی قلب، درخواست از خود ((مقلب القلوب)) است؛ به این معنا که انسان از پروردگار متعال، تقاضای دگرگونی حالات قلبی خود را بنماید چنانکه در دعای ((تحویل سال)) آمده است: ((یا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ! يَا مُدَبِّرَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ! يَا مُحَوِّلَ الْحَوْلِ وَالْأَحْوَالِ! حَوِّلْ حَالَنَا إِلَى أَحْسَنِ الْحَالِ)). ((ای دگرگون کننده دلها و دیده ها! ای تدبیر کننده شب و روز! ای عوض کننده سال و روزگار! حال ما را به بهترین حالتها تبدیل کن)). در اینجا باید توجه کرد که بین ((مقلب القلوب و طیب القلوب و منور القلوب)) بودن پروردگار متعال، ارتباطی کاملاً منطقی و منسجم وجود دارد؛ به این معنا که می توان گفت خداوند متعال چون ((مقلب القلوب)) است، پس ((طیب القلوب)) هم می باشد و باز به همین جهت، ((منور القلوب)) هم هست ((یا مَنْ يَحْوِلُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ!)). ((ای کسی که مابین آدمی و دل او واسطه و حایل می شود!)). حایل شدن خداوند متعال بین انسان و قلب انسان را می توان به این معنا دانست که خداوند متعال با فاصله انداختن و حایل شدن بین انسان و قلب او، مانع از تائثرات موجود قلب بر روی آدمی می شود. به عبارت دیگر: خداوند متعال با حایل شدن، بر داشتهای و ادراکات آدمی را دگرگون می سازد؛ یعنی هنگامی که خداوند متعال می خواهد انسان را تغییر بدهد و او را متحول سازد، ما بین قلب آدمی و خود او فاصله می اندازد، آن هم فاصله ای الهی، تا هم انسان و هم قلب او، دچار تحولی الهی گردد. بلا تشبیه مانند آن است که شما برای دگرگون ساختن رابطه دو نفر بین آنان فاصله اندازید

و با هریک سخنی بگوئید، در این صورت، پس از کنار رفتن شما، دید آن دو نسبت به یکدیگر عوض می شود و رابطه ای جدید با همدیگر پیدا می کنند. در قرآن کریم در این مورد چنین می فرماید: (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ). (۶۱) (ای اهل ایمان! هنگامی که خدا و رسول، شما را به سوی چیزی فرا می خوانند که موجب زنده شدن شما می گردد آنان را استجابت نمایید و بدانید که خداوند بین آدمی و قلبش حایل می شود و بدانید که به سوی او محشور می شوید)). همچنان که ملاحظه می شود، در ابتدای آیه، پروردگار متعال از یک دگرگونی اساسی یعنی زنده شدن، سخن به میان می آورد. اما از آنجایی که این دگرگونی به نظر بسیاری، گران و سنگین جلوه می کند، پس خداوند متعال منشاء این دگرگونی را به خود نسبت می دهد و می فرماید ما به حایل شدن بین آدمی و قلب او، باعث چنین تحولی می شویم. بنابراین، وظیفه انسان در این رابطه استجابت خدا و رسول می باشد، اما نتیجه آن که رسیدن به یک نوع حیات و زندگی است، بر عهده پروردگار متعال است. ((یا مَنْ لَا يَتَعَبَّدُ عَنْ قُلُوبِ الْعَارِفِينَ!!)). (ای کسی که از دل‌های عارفان دور نیست!!). دوری و نزدیکی خداوند متعال از قلب آدمی، به این معناست که قلب انسان تا چه اندازه تجلیگاه صفات الهی باشد. پس هر مقدار که قلب آدمی بیشتر منور به نور الهی باشد، انسان به خداوند متعال نزدیکتر می باشد. نکته ای که در اینجا قابل توجه است، معرفت خداوند متعال است. همانگونه که در جمله مذکور آمده است، خداوند متعال به هر قلبی نزدیک نیست بلکه به قلوب اهل معرفت نزدیک است. و این بدان خاطر است که اهل معرفت به صفات باری تعالی دست یافته و رنگی الهی به خود گرفته اند. و این همان نزدیکی به پروردگار متعال است. این بحث در باب ((معرفت و قرب)) نیز گذشت. ((یا أَيْسَرُ الْقُلُوبِ!!)). (ای آرام جانها!!). قلب آدمی قابلیت انس با چیزهای مختلف و گوناگونی را دارد، اما مونس حقیقی قلب که قلب در کنار آن به آرامش و اطمینان واقعی می رسد، خالق هستی و هستی بخش تمام نیستیها یعنی پروردگار عالمیان است. لازمه آنکه قلب آدمی با پروردگارش انس بگیرد آن است که به سوی خدای خود حرکت نماید، او را بشناسد و از غیر او جدا شود. این بحث نیز در باب ((انس)) گذشت. حالات و کیفیات گوناگون قلب در قرآن کریم به ((حالات و کیفیات)) گوناگون قلب و همچنین به ((قابلیتها و استعدادهای مختلف قلب آدمی)) اشاره شده است. بعضی از این ((حالات))، عبارت هستند از: اطمینان، سکون، غفلت و... و برخی از ((قابلیتها)) آن عبارتند از: تعقل، هدایت، فهم، درک و... به عنوان مثال، پروردگار متعال، ((ذکر الهی)) را موجب آرامش و اطمینان قلب بیان می فرماید: (... أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ). (۶۲) ((... همانا دل، آرام یابد به ذکر خدا)). و در مقابل می فرماید که رعب و دلهره را در قلوب کافرین قرار می دهیم. (سَيَلْقَى فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ...)). (۶۳) ((در قلب آنانکه کافر هستند، رعب قرار می دهیم، بدان جهت که به خداوند شرک می ورزند...)). و در سوره مبارکه تغابن، درباره هدایت قلب انسان چنین می فرماید: (... وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ...)). (۶۴) ((... هر آنکس که به خدای ایمان آورد، خداوند قلبش را هدایت می کند...)). یعنی چنین قلبی می تواند حقایق را دریابد و واقعیات را تشخیص بدهد. و در سوره توبه، درباره دسته ای از مردم چنین می فرماید: (... وَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ). (۶۵) ((... بر دل‌هایشان مهر خورده است، پس درک نمی کنند)). وقتی که به دعاها مراجعه می کنیم ملاحظه می شود که قلب به عنوان مرکز تمام ((خوبیها و بدیهای آدمی))، تلقی شده است؛ یعنی اولیای الهی تمام احساسات خوب، حالت‌های نیکو و ادراکات شایسته را برای قلب خود تقاضا می کنند. و در مقابل، در صدد رفع همه بدیها و نواقص از قلب خویشان هستند. اینک به برخی از این ادعیه، گوش جان می سپاریم: در ((تعقیبات مشترکه)) چنین اموری برای قلب تقاضا شده است: ((اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي فِي قَلْبِي نُورًا وَبَصِيرَةً وَفَهْمًا وَعِلْمًا، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)). ((بارالها! در قلبم، نور و بینایی و درک و دانش قرار ده که تو بر هر چیز قادر و توانایی)). و در ((تعقیب نماز صبح)) حالت ((یقین)) که بالاترین و بهترین حالت روحی برای انسان است درخواست گردیده: ((اللَّهُمَّ... صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلِ... الْيَقِينَ فِي قَلْبِي)). ((بارالها!... بر محمد و آل محمد

درود فرست و یقین را در قلبم قرار ده)). همچنین در بعضی از ادعیه به تحوّل پذیری قلب اشاره شده است و از خداوند درخواست پایداری حالت قلب در زمینه هدایت شده است. در دعای ((طلوع و غروب آفتاب)) چنین آمده است: ((اللَّهُمَّ مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ وَلَا تُرْغِ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي)). (ای خدایی که دگرگون کننده چشمها و دلها هستی، دلم را بر دین خودت پایدار بدار و قلبم را پس از هدایت دگرگون مساز)). به عبارت دیگر: تضمینی برای ثابت ماندن احوال قلب آدمی وجود ندارد، قلبی که اینک در طریق هدایت قرار گرفته ممکن است بر اثر لغزشی از سوی انسان، متحوّل و دگرگون شود و گرفتار ضلالت و گمراهی گردد، بنابراین، آدمی باید دایماً در مراقبت از احوال دل خود کوشا باشد و از خداوند متعال تقاضای یاری و کمک بنماید. در برخی از ادعیه نیز چنین قلبی از خداوند خواسته شده است: ((وَأَثِبْتُ فِي قَلْبِي يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ)). ((بارالها! سرچشمه ها و منابع حکمت را در قلبم برقرار فرما)). به عبارت دیگر: حکمت و معرفت از اموری نیستند که فقط با تحصیل درس خواندن حاصل شوند، بلکه قلب آدمی این قابلیت را دارد که به مقام و مرتبه ای برسد که خود ((مرکز صدور و جوشیدن حکمت)) باشد. و در دعای حضرت مهدی (علیه السلام) نیز چنین آمده است: ((وَأَمَلًا قُلُوبَنَا بِالْعِلْمِ وَالْمَعْرِفَةِ)). ((بارالها! دلهای ما را از علم و معرفت و دانش و شناخت، لبریز و سرشار گردان)). همچنین در ادعیه، زیباترین و پاکترین احساسات و حالتها از خداوند متعال برای قلب درخواست شده است. احساساتی که نتیجه آنها رسیدن به همه کمالات و خوبیها و دور ماندن از همه زشتیها و بدیهاست. در ((مناجات شعبانیه)) در این زمینه، چنین آمده است: ((الهِیْ هَبْ لِي قَلْبًا يُدْنِيهِ مِنْكَ شَوْقَهُ)). ((بارالها! قلبی به من عنایت فرما که شوق و اشتیاقش باعث نزدیکی من به تو باشد)). به عبارت دیگر: هر دلی را به سوی چیزی اشتیاق هست. حال، حضرت می فرماید: پروردگارا! آنچنان شوقی در دل من قرار ده که تنها و تنها مرا به سوی تو آورد و به تو نزدیک گرداند؛ یعنی شوق غیر خودت را از دلم برکن و جدا کن. این جدایی انسان از غیر خدا تا بداند انجامی تواند پیش برود که دیدگان دل آدمی به پرتو دیدن حق تعالی روشن شود: ((الهِیْ هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَأَزْرَ أَبْصَارِ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظْمِيَّةِ)). ((پروردگارا! نهایت جدایی از غیر خودت را به من عنایت فرما و دیدگان دلهای ما را به پرتو نگریستن به سوی خودت روشن نما تا جایی که دیدگان دل از حجابهای نور بگذرد و به معدن عظمت واصل شود)). و در دعای شریف ((کمیل))، قلبی لبریز از محبت الهی درخواست شده است: ((وَأَجْعِلْ... قَلْبِي بِحُبِّكَ مُتِّمًا)). ((پروردگارا! قلبم را از عشق و محبت خودت بی تاب گردان)). و در ((مناجات الخائفین)) حضرت در این باره چنین می فرماید: ((الهِیْ هَبْ لِي... تَطْبُوعًا عَلَى قُلُوبِ أَنْطَوْتُ عَلَى مَحَبَّتِكَ)). ((بارالها! آیا... قلبهایی را که آمیخته با محبت تو است، مهر می زنی و آن را خواهی بست؟)). و در اعمال ((سحرهای ماه رمضان)) چنین آمده است: ((اللَّهُمَّ أَمَلًا قَلْبِي حُبًّا لَكَ وَخَشْيَةً مِنْكَ وَتَضَدِيقًا لَكَ وَإِيمَانًا بِكَ وَفَرَقًا مِنْكَ وَشَوْقًا إِلَيْكَ)). ((پروردگارا! قلبم را سرشار از محبت، ترس، تصدیق، ایمان، هوس و شوق به سوی خودت بفرما)). درباره زدودن و پاک نمودن قلب از بیماریها و بدیها نیز در ادعیه، فراوان سخن به میان آمده است که به برخی از آنان اشاره می شود: در دعای ((ابی حمزه ثمالی)) چنین آمده است: ((سَيِّدِي أَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْيَا مِنْ قَلْبِي)). ((خدای من! محبت دنیا را از قلبم خارج فرما)). و در اعمال سحرهای ماه مبارک رمضان آمده است: ((اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي مِنَ النَّفَاقِ)). ((بارالها! دلم را از نفاق و دورویی پاک و مطهر گردان)). و در ((مناجات شعبانیه)) چنین آمده است: ((فَشَكَرْتُكَ بِإِذْخَالِي فِي كَرَمِكَ وَلِتَطْهِيرِ قَلْبِي مِنْ أَسَاخِ الْعُفْلَةِ عَنْكَ)). ((پس تو را شکر می نمایم از این جهت که مرا در کرم خویش داخل نمودی و قلبم را از پلیدیهای غفلت از خودت، پاک کردی)). و در تعقیبات مشترکه: ((اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ... مِنْ قَلْبٍ لَا تَخْشَعُ)). ((پروردگارا! به تو پناهنده می شوم... از قلبی که در آن خشوع نباشد)). مطلب را با دعایی از اعمال سحرهای ماه مبارک رمضان به آخر می بریم: ((أَسْأَلُكَ الْبُشْرَى يَوْمَ تُقَلَّبُ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ)). ((بارالها! از تو خواستار بشارتم در آن روزی که دلها و دیده ها دگرگون شوند)). در روز قیامت هم، دلها و دیده ها دگرگون می شوند به این معنا که واقعیات و حقایق را آنگونه که هست می بینند و درک می

کنند. حقیقت زندگی دنیوی و حقیقت اعمالی که انسان در دنیا انجام داده و نتایجی که این اعمال در جهان آخرت به وجود آورده است، همگی در مقابل دیده و درک انسان قرار می گیرند، این دیدن و پی بردن برای کسانی که اهل حق هستند یک ((بشارت)) بزرگ است چه اینکه در واقع به سرنوشت نورانی و زندگی پر نعمت ابدی خود آگاه می شوند. اما برای آنانکه در طریق باطل و شیطانی قدم برداشته اند، این بالا رفتن پرده ها و آشکار شدن حقایق، یک مصیبت عظمی به شمار می رود چه اینکه به سرنوشت بسیار تلخ و ذلت بار خود پی می برند و عذابهای سنگین الهی را در برابر خود مشاهده می کنند (رَبَّنَا... وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ). (۶۶) دعایی که ذکر آن گذشت برگرفته از این آیه شریفه در قرآن کریم است: (رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ). (۶۷) قرآن کریم درباره مردان الهی می فرماید: آنان کسانی هستند که کسب و کار و تجارت و زندگی روزمره، آنان را از یاد خداوند و انجام نماز و پرداخت حقوق واجبه باز نمی دارد؛ زیرا از روزی می ترسند که در آن روز، دلها و دیده ها منقلب می شوند و حقایق را آنگونه که هست ملاحظه می کنند. به عبارت دیگر، چون به روز قیامت و حوادث آن ایمان دارند، در این دنیا به گونه ای زندگی می کنند تا در آن روز، پشیمان و گرفتار نباشند، بلکه زندگی دنیوی آنان، برایشان مایه بشارت یک زندگی پر نعمت ابدی باشد، ان شاء الله.

هادی بودن خداوند متعال

(۳۶) ((یا هادی!)). ((ای هدایت کننده و رهنما!)). (۸۷) ((یا هادی المصلین!)). ((ای هدایتگر گمراهان!)). (۶۰) ((یا هادی من استهداه!)). ((ای هدایت کننده هر آن کس که خواستار هدایت او باشد!)). (۶۶) ((یا من وفقنی وهدانی!)). ((ای کسی که به من توفیق دادی و هدایت نمودی!)). (۸۳) ((یا من یهدی من یشاء!)). ((ای کسی که هر که را بخواهد هدایت می کند!)). (۸۳) ((یا من یضل من یشاء!)). ((ای کسی که هر که را بخواهد گمراه می کند!)). (۵۰) ((یا من یهدی ولا یهدی!)). ((ای کسی که هدایت می کند ولی جنیاز به هدایت ندارد وج هدایت نمی شود!)). (۷۲) ((یا من هو أعلم بالمهتدین!)). ((ای کسی که به ره یافتگان، از همه آگاهتر است!)). (۶۷) ((یا من هو أعلم بمن ضل عن سبيله!)). ((ای کسی که به گمراهان از راهش، از همه عالمتر است!)). (۴۱) ((یا من قدر فهدی!)). ((ای کسی که مقدار و اندازه قرار داد و آنگاه ره نمود!)). (۱۳) ((یا دلیل!)). ((ای نشانگر و نشان دهنده!)). (۱۴) ((یا دلیل المتحیرین!)). ((ای راهنمای سرگردانها!)). (۱۱) ((یا دلیلی عند خیرتی!)). ((ای راهنمای من به هنگام سرگردانیم!)). (۵۳) ((یا دلیلنا!)). ((ای رهنمای ما!)). (۵۹) ((یا دلیل من لا دلیل له!)). ((ای رهنمای بی رهنمایان!)). (۵۸) ((یا من فی کذل شیء دلایله!)). ((ای کسی که در همه چیز، دلیلهايش وجود دارد!)). (۴۲) ((یا من فی الأفاق آیاته!)). ((ای کسی که در کرانه ها و ناحیه ها نشانه های او وجود دارد!)). (۵۸) ((یا من فی الأرض آیاته!)). ((ای کسی که در زمین نشانه های اوست!)). (۷۵) ((یا من آیاته بزهان للناظرین!)). ((ای کسی که نشانه هایش برای تیزبینان نشانگر است!)). (۴۲) ((یا من فی الآيات بزهان!)). ((ای کسی که در نشانه هایش، نشانگریهای او وجود دارد!)). (۵) ((یا بزهان!)). ((ای نشانگر و ثابت کننده!)). (۲۴) ((یا منزل الآيات!)). ((ای فروفرستنده آیات!)). (۵۶) ((یا من له الآيات الکبری!)). ((ای کسی که نشانه های بزرگ از آن اوست!)). (۳۲) ((یا راشد!)). ((ای به راه راست برنده!)). (۷۷) ((یا رشید!)). ((ای رشد دهنده و هدایت کننده!)). (۳۰) ((یا موشد من استرشده!)). ((ای رهنمای هر آنکس که خواستار ارشاد باشد!)). (۷۵) ((یا من سبيله واضع للمنیین!)). ((ای کسی که راهش برای بازگشت کنندگان به سوی او آشکار است!)).

الف: شناخت هدایت کشتی زندگانی بشر در دریای پرتلاطم هستی، شناور است، مه غلیظ جهالت، ظلمت و ضلالت ناشی از غرور و نادانی، همه جا را فرا گرفته است. هریک از سرنشینان، برای رسیدن به ساحل نجات، جهتی را نشان می دهند، اما پس از راندن در آن مسیر و نرسیدن به مقصد، دوباره همگی حیران و سرگردان به اطراف خود می نگرند. ساحل کجاست؟ و راه کدام

است؟ ناگهان از ساحل نجات، نوری درخشیدن می‌گیرد و چشمها را به سوی خود خیره می‌سازد: آه... چه شیرین است هدایت! چه شیرین است یافتن و دیدن! و چه شیرین است با تمام وجود احساس کردن! به راستی هدایت چیست؟ و نیاز به آن از بهر چیست؟ در پاسخ باید گفت اگر بشر موجودی ساکن و جامد بود، هدایت برای او معنایی نداشت؛ چه اینکه ((هدایت))، در ((حرکت و جا به جایی)) معنا پیدا می‌کند، این معنا زمانی بیشتر جلوه می‌کند که بدانیم مسیرهای حرکت متعدد و حرکت کننده نیز موجودی مختار و آزاد است. و این وضعیتی است که دقیقا برای موجودی به نام ((انسان)) وجود دارد. خداوند متعال انسان را آفرید و راههای متعددی را در پیش روی او قرار داد که از آن میان، تنها یک راه، حق و بقیه راهها باطل هستند. هدایت همان نمایاندن راه حق می‌باشد که به وسیله پروردگار متعال انجام می‌شود. در اینجا لازم است به دو نکته توجه شود: اول اینکه: انسان یکی از موجودات منحصر به فردی است که راههای گوناگون و مختلفی در فراروی او قرار دارد. بقیه موجودات عموما دارای یک نوع هدایت جبری می‌باشند که تخلف از آن برایشان امکان ندارد. و به عبارت دیگر، دارای قدرت انتخاب و گزینش نمی‌باشند. و نکته دوم آنکه: راه حق و صحیح بدون هدایت الهی، قابل شناختن نیست. به عبارت دیگر، چنین نیست که انسان بتواند به صورت اتفاقی و تصادفی در راه حق قرار گیرد و در آن حرکت نماید. حال به اصل مطلب بازگردیم: انسان طرق متعددی برای حرکت و رشد در پیش روی خود دارد که حرکت در هر یک از آن راهها، انسان را به مقصدی معین و مشخص می‌رساند. اما خداوند متعال آدمی را تنها برای یکی از این مقاصد آفریده است که آن مقصد عبارت است از عبودیت پروردگار متعال که در کنار آن کمال نهایی و سعادت مطلق برای انسان حاصل می‌شود. و هدایت عبارت است از راهنمایی و راهبری انسان در طریقی که او را به این مقصد متعالی خواهد رساند. بقیه راهها و طرق، سرانجامی جز ظلمت، ضلالت، هلاکت و نیستی در پی ندارند. به همین جهت، ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال ابزار درونی و برونی این مهم را برای آدمی فراهم ساخته است تا انسان، عاقبتی نیک و سرانجامی فرخنده داشته باشد. ((هدایت)) یعنی شناختن هست و نیستها و در پی آن رسیدن به بایدها و نبایدها. ((هدایت)) یعنی پروراندن و رشد دادن تا شکوفا شدن نهایی. ((هدایت)) یعنی دستگیری نمودن و نجات دادن. ((هدایت)) یعنی از ظلمتها و ضلالتها خارج نمودن و به سوی منبع نور، رهسپار کردن. ((هدایت)) یعنی نشان دادن راه مصرف تمام قوا، جوانی، عمر و در یک کلمه ((هستی خود برای رسیدن به هستی مطلق)). حال که هدایت اهمیتی چنین حیاتی و ابدی دارد، به چگونگی انجام آن از سوی خداوند متعال بنگریم. خداوند متعال برای هدایت آدمی، تمام قوا و ابزار درونی این کار را به بشر عنایت فرموده است، این ابزار درونی که به وسیله آن ادراک و فهم و تشخیص آدمی ممکن می‌گردد ((عقل)) نام دارد. اما ((عقل)) به تنهایی برای این امر مهم کفایت نمی‌کند، بنابراین، خداوند متعال ابزار برونی هدایت را هم به بشر عنایت فرموده است. نام این نیروی هدایتگر برونی، ((پیامبر یا رسول)) است. اگر عقل نبود، ارائه طریق از سوی پیامبران فایده‌ای نداشت و اگر پیامبران نبودند، عقل توانایی پیدا نمودن طریق را نداشت. ((یا هادی!)). ((ای رهنما و هدایت کننده!)). باید دانست که هدایت کننده اصلی، خود پروردگار متعال است؛ زیرا اوست که وسایل درونی و برونی هدایت را در اختیار آدمی قرار داده است. اما باید گفت که مسأله فراتر از این سخن است. به این معنا که با وجود قدرت عقل و با وجود انبیا و پیامبران، مسأله تمام شده به حساب نمی‌آید؛ چه بسیار کسانی که از نیروی خدادادی عقل و فکر، بهره‌مند بودند و در کنار پیامبران هم زندگی کردند، اما هدایت نشدند و ره به جایی نبردند، چرا که هدایت نوری است که از سوی منبع نور؛ یعنی ذات باری تعالی باید در دلها بتابد و ره را بنماید، عقل و انبیا، تنها وسیله هستند و بس. ((یا هادی المصلین!)). ((ای رهنمای گمراهان!)). معنای این جمله نه این است که افراد بشر دو دسته هستند؛ گروهی ره یافته و هدایت شده‌اند و گروهی، گمراه و ره نیافته‌اند و خداوند آن گروه گمراه را هدایت کننده است، بلکه باید توجه داشت که تمام افراد بشر، بدون در نظر گرفتن هدایت الهی، از ((مصلین)) و گمراهان می‌باشند و این هدایت الهی است که شامل حال این گمراهان شده و آنان را ره می‌نماید. به عبارت دیگر، هم آن دسته که هدایت

شده اند، در همان حال هدایت محتاج به هدایت الهی می باشند به طوری که اگر لحظه ای هدایت الهی از آنان برداشته شود از مضلین خواهند بود و هم آن دسته که هدایت نشده و گمراه هستند، برای ره یافتن به هدایت پروردگار متعال، احتیاج دارند و بدون آن هرگز ره را نخواهند یافت. در ((دعای ابی حمزه ثمالی))، حضرت چنین می فرماید: ((أَنَا الصَّغِيرُ الَّذِي رَبَّيْتُهُ وَأَنَا الْجَاهِلُ الَّذِي عَلَّمْتَهُ وَأَنَا الضَّالُّ الَّذِي هَدَيْتَهُ)). یعنی: ((من همان طفلی هستم که تو پرورشش دادی و همان جاهلی هستم که تو علمش آموختی و همان گمراهی هستم که تو هدایتش نمودی)). ((یا هَادِي مَنِ اسْتَهْدَاهُ!)). ((ای هدایت کننده هر آن کس که خواستار هدایت باشد!)). این جمله بیان کننده یکی از مهمترین شرایط هدایت الهی می باشد و آن عبارت است از: ((طلب هدایت از خداوند متعال)). و به همین جهت ملاحظه می کنیم یکی از خواسته های مهم و دایمی اولیای الهی، طلب هدایت از درگاه الهی می باشد. در ((تعقیبات مشترکه)) چنین می خوانیم: ((اللَّهُمَّ اهْدِنِي مِنْ عِنْدِكَ)). ((بارالها! از جانب خودت مرا هدایت نما)). و در دعای حضرت مهدی (علیه السلام) آمده است: ((اللَّهُمَّ... أَكْرِمْنَا بِالْهُدَى وَالْإِسْتِقَامَةِ)). ((بارالها! ما را به وسیله هدایت و پایداری (در طریق هدایت) گرامی بدار)). و در ((تعقیب نماز صبح)) آمده است: ((اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاهْدِنِي لِمَا اخْتَلَفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِكَ إِنَّكَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)). ((پروردگارا! بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا در آنچه حق در آن ناپیدا و مشکوک است از جانب خودت هدایت نما به درستی که تو هر آن کس را که بخواهی به راه مستقیم هدایت می نمایی)). در قرآن کریم نیز در سوره مبارکه ((حمد)) - که روزانه چندین مرتبه در نماز خوانده می شود - جمله: ((اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ؛ ما را به راه راست هدایت نما))، بارها بر زبان نمازگزار تکرار می شود. در این مورد باید گفت: تا زمانی که آدمی خواستار چیزی نباشد و به دنبال آن نرود، هرگز به آن چیز نمی رسد. در واقع، ((طلب کردن و خواستن))، یکی از شرایط اولیه ((داشتن)) هر چیزی می باشد. انسان در طول زندگی، همواره به مواردی می رسد که خود را در آنجا حیران و سرگردان می یابد، اینجاست که باید دست نیاز به درگاه الهی بلند نماید و از خداوند متعال تقاضای هدایت کند و این تقاضا و درخواست باید همیشگی و دایمی باشد؛ زیرا انسانی که می خواهد در طریق الهی قدم بردارد حتی برای یک لحظه هم نمی تواند از هدایت پروردگار متعال، مستغنی و بی نیاز باشد. ((یا مَنْ وَفَّقَنِي وَهَدَانِي!)). ((ای کسی که به من توفیق دادی و هدایت نمودی!)). همانگونه که گفته شد، ((هدایت)) توفیق عظیمی است که باید از جانب پروردگار متعال نصیب آدمی بشود و آنانکه هدایت شده و ره یافته اند، همیشه این مطلب را در ذهن و یاد دارند که این توفیق بزرگ از جانب خداوند است و همیشه خداوند را از این جهت، یاد آور و شکر گزار هستند. در ((دعای صباح)) حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) چنین می خوانیم: ((إِلَهِي! إِنْ لَمْ تَبْتَدِئْنِي الرَّحْمَةَ مِنْكَ بِحُسْنِ التَّوْفِيقِ، فَمَنْ السَّالِكُ بِي إِلَيْكَ فِي وَاضِحِ الطَّرِيقِ)). ((بارالها! اگر به واسطه حسن توفیق، از ابتدا رحمت شامل حال من نمی شد، چه کسی مرا در راهی روشن به سوی تو هدایت می نمود؟)). و در ((اعمال شب بیست و هفتم رجب)) می خوانیم: ((الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِمَعْرِفَتِهِ... شُكْرًا شُكْرًا)). ((حمد و ستایش خدایی را که ما را بر معرفت خود هدایت نمود... شکر و سپاس چنین پروردگاری را)). و در دعای ((روز عرفه)) حضرت اباعبدالله (علیه السلام) ((هدایت)) را نعمتی بزرگ از جانب پروردگار متعال ذکر می کنند: ((رَبِّ! بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَهَدَيْتَنِي)). ((خداوندا! از آن جهت که مرا نعمت بخشیدی، هدایت نمودی)). و در ((زیارت مطلقه حضرت امیر مؤمنان علی (علیه السلام)) خداوند، به جهت هدایت و توفیق دادنش ستایش می شود: ((الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى هِدَايَتِهِ وَتَوْفِيقِهِ لِمَا دَعَا إِلَيْهِ مِنْ سَبِيلِهِ)). ((حمد و ستایش خدای را به خاطر هدایت نمودن و توفیق دادنش بر آنچه ما را به سوی راهش می خواند و دعوت می کند)). به هر حال، انسان هیچگاه نباید به علم، استعداد و کلاً توانایی و دارایی خویش مغرور بشود و گمان کند با این سرمایه هایی که دارد، می تواند طریق حق را بیابد و در آن باقی بماند بلکه آدمی همواره باید تمام هستی خود را از هستی بخش بداند و توجه کند که بدون توفیقات و توجهات الهی، هرگز راه به جایی نخواهد برد و به هدایت واقعی دست نخواهد یافت. ((یا مَنْ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ!)). ((ای کسی که هر که را بخواهد

هدایت می کند!) . ((یا مَنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ!)) . ((ای کسی که هر که را بخواهد گمراه می کند!)) . در قرآن کریم ، در سوره مبارکه ابراهیم ، آیه ۴ ، چنین می فرماید : ((... فَيَضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ .)) . ((... پس خداوند هر کس را بخواهد گمراه و هر کس را بخواهد هدایت می کند و اوست خدای با عزت و حکمت)) . آیاتی با این مضمون ، در قرآن کریم فراوان است که ضلالت و هدایت را مربوط به ((خواست)) پروردگار متعال ، ذکر می کند . اما در اینجا لازم است به یک نکته مهم توجه نمود و آن اینکه خواست پروردگار متعال با خواست ما انسانها بسیار فرق دارد؛ زیرا چه بسیار اوقات که خواست و اراده ما انسانها مبتنی بر باطل است . اما در خداوند متعال - نعوذ بالله - هیچ باطلی راه ندارد ، بنابراین ، هر آنچه را که خداوند بخواهد ، عین حق است و مطابقت کامل با حکمت الهی دارد . پس خداوند متعال هر که را بخواهد هدایت می کند و هر که را بخواهد ، گمراه می نماید . اما باید دید که خواست پروردگار متعال بر چه پایه و اساسی قرار دارد و بر اساس چه ضابطه و معیاری ، ضلالت یا هدایت را نصیب آدمیان می فرماید . چنانچه به خود قرآن کریم مراجعه کنیم ، می توانیم ملاکهای هدایت و ضلالت را از سوی خداوند متعال بشناسیم . در اینجا به بررسی برخی از این ملاکها می پردازیم : ب : ملاکهای هدایت ۱ - ایمان : ((... إِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ .)) (۶۸) . ((... خداوند ، هدایت کننده ایمان آورندگان است به سوی راه راست)) . ۲ - تقوا : ((ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ .)) (۶۹) . ((این کتاب (قرآن کریم) که هیچگونه شک و شبهه ای در آن نیست ، هدایتگر پرهیزگاران و متقین است)) . ۳ - تلاش مخلصانه : ((وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ...)) . (۷۰) . ((هرآینه کسانی را که در راه ما تلاش و کوشش می کنند به سوی راههای خود هدایت می کنیم ...)) . ۴ - احسان و نیکوکاری : ((تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ .)) (۷۱) . ((این آیات قرآن حکیم برای نیکوکاران ، هدایت و رحمت است)) . ۵ - توبه و انابه : ((... وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنَ أَنَابَ .)) (۷۲) . ((... خداوند کسانی را که به سوی او بازگشت نمایند ، هدایت می نماید)) . ۶ - اعتصام و پناه بردن به خداوند متعال : ((... وَمَن يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ .)) (۷۳) . ((... هر آن کس به خداوند رو آورد و به او پناه ببرد پس به تحقیق که به راه راست ، هدایت شده است)) . ج : ملاکهای ضلالت و گمراهی ۱ - فسق و فجور : ((... وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ .)) (۷۴) . ((... خداوند فاسقین و گنهکاران را هدایت نخواهد کرد)) . ۲ - کفر : ((... وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ .)) (۷۵) . ((... خداوند کافران را هدایت نمی کند)) . ۳ - ظلم : ((... إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ .)) (۷۶) . ((... خداوند ، ستمگران و ظلم کنندگان را هدایت نمی نماید)) . ۴ - اسراف و کذب : ((إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَن هُوَ مُشْرِفٌ كَذَّابٌ .)) (۷۷) . ((... خداوند افراد زیاده رو و ستمکار و دروغگو را هدایت نخواهد کرد)) . مواردی که ذکر شد ، تعدادی از ملاکهایی می باشد که بر اساس آنها هدایت یا ضلالت از سوی خداوند متعال شامل انسان می شود . در اینجا لازم است به دو نکته توجه شود . اولاً : بین ملاکهای مذکور و نتایج حاصله از آنها؛ یعنی هدایت و ضلالت ، یک رابطه کاملاً معقول ، منطقی و حکیمانه وجود دارد . ثانیاً : باید توجه داشت که هدایت و ضلالت ، هر یک دارای مراتب و مراحل متعددی می باشند . به عنوان مثال ، مرتبه ای از حق و باطل و درست و نادرست را همگان به وسیله ((وجدان و فطرت)) خود درک می کنند و تشخیص می دهند . حال کسانی که به ندای درونی خود پاسخ مثبت می دهند و به دنبال حق می روند ، هدایت الهی شامل آنان می شود و آنان را به مرتبه ای بالاتر از درک و تشخیص می رساند؛ چنانچه در این مرتبه جدید ، باز هم به حقایقی که شناخته اند روی بیاورند و به وظایفی که انجام آن را لازم تشخیص داده اند عمل کنند ، مرتبه ای بالاتر از هدایت پروردگار متعال شامل ایشان می شود و آنان را به مراحل بعدی می رساند و این روند تکاملی همچنان ادامه می یابد و انسان را به کمالات بالاتری می رساند . این روند تا زمانی ادامه می یابد که انسان از هدایت پروردگار تبعیت نماید و به وظایف خود ، عمل کند ، بنابراین ، اگر آدمی از پیروی از طریق حق سرباز زند ، در هر مرحله و مرتبه ای که باشد ، هدایت الهی قطع می شود و انسان گرفتار ضلالت می گردد . ((یا مَنْ يَهْدِي وَلَا يَهْدِي!)) . ((ای کسی که هدایت می کند ولی جبه هدایت نیاز ندارد وج هدایت نمی شود!)) . هدایت شدن برای خداوند متعال معنایی ندارد؛ زیرا در این

صورت، هدایت کننده در مرتبه ای بالاتر از خداوند متعال قرار می گیرد و این امری محال است. از این گذشته، هدایت برای آن است که شخص در طریق حق قرار گیرد و به کمالاتی دست بیابد در حالی که حق از خداوند متعال سرچشمه می گیرد و کمال مطلق هم خود اوست. اما در اینجا یک نکته قابل توجه وجود دارد و آن اینکه تمام موجودات دیگر، به هدایت پروردگار متعال، محتاج هستند و تنها اوست که بی نیاز از این مطلب است. حتی انبیا و اولیا هم تنها به وسیله هدایت پروردگار، می توانند دیگران را هدایت کنند و خود نیز در پرتو انوار هدایت الهی قرار دارند. حال اگر به سراغ کسانی که مستقل از پروردگار متعال، مدعی هدایت بشریت هستند، برویم و از آنان سؤال کنیم که هدایت خود را از کجا آورده اند، چه پاسخی خواهند داشت؟ آیا خود، هدایت کننده خویشتن بوده اند و یا دیگری آنان را هدایت نموده است؟ دیگری آن هدایت را از کجا آورده است؟ و این سؤال بی پاسخی است که هیچگاه جوابی معقول و منطقی برای آن به دست نخواهند آورد، مگر اینکه به ضلالت خود اعتراف نمایند و از ادعای خویش، دست بردارند. ((یا مَنْ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ!)). ((ای کسی که به ره یافتگان، از همه داناتری!)). ((یا مَنْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ!)). ((ای کسی که به گمراهان از راهت، از همه آگاهتری!)). قرآن کریم در سوره مبارکه قلم، چنین می فرماید: ((إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ)). ((همانا پروردگارت به کسانی که از راه او گمراه شده اند، آگاهترین است. و هم او نسبت به ره یافتگان و هدایت شدگان آگاهترین است)). هدایت و ضلالت افراد، ممکن است از دیگران پوشیده باشد، اما مسلماً بر خالق هستی کاملاً معلوم و آشکار است. بنابراین، ما باید از پروردگار متعال تقاضا و درخواست نماییم که افراد هدایت شده و افراد گمراه را به ما بشناساند تا در دام افراد گمراه قرار نگیریم و از افراد هدایت شده نیز فاصله نگیریم. و این مسأله ای مهم در زندگانی آدمی است. چه بسیار اوقات که در مسایل عقیدتی، علمی، اجتماعی، سیاسی، خانوادگی و... گرد و غبار غلیظی به هوا برمی خیزد به طوری که حق و باطل و پیروان آنان برای انسان قابل تشخیص نمی شود. اینجاست که انسان باید از آگاهترین موجودات به حقیقت قضایا و افراد؛ یعنی خداوند متعال بخواهد که او را از گمراهی و گمراهان حفظ نماید و به سوی هدایت و هدایت یافتگان، رهنمایی نماید تا انسان بتواند به وظایف الهی خود آن طور که باید و شاید، عمل نماید و به نتیجه مطلوب، واصل بشود. همچنین در این دو جمله تذکری هم برای انسان هست و آن اینکه اگر انسان در طریق هدایت قرار دارد، نباید از ((انکار)) دیگران باکی داشته باشد، چه اینکه خدایش به هدایت او آگاهی دارد و همین مطلب او را بس است. و اگر هم انسان می داند که در راه باطلی قرار دارد، نباید به ((تشویق)) دیگران، دلخوش باشد و خود را فریب بدهد؛ چون هرکس که نداند، خدایش می داند که او در طریق ضلالت حرکت می کند و همین کفایت می کند که انسان عاقلانه فکر کند و باطل را با همه طرفداران و خوشیهای ظاهریش ترک کند و به طریق حق بپیوندد. ((یا مَنْ قَدَّرَ فَهْدَى!)). ((ای کسی که مقدار و اندازه قرار دادی و سپس هدایت نمودی!)). قرآن کریم در سوره مبارکه اعلی، چنین می فرماید: ((سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى)). ((تسبیح و تنزیه کن نام پروردگارت را که برترین است. آنکه بیافرید هر چیزی را و سپس آن را به حد کمال رسانید و آنکه تقدیر نمود برای هر چیز و آنگاه هدایتش نمود)). و در سوره طه، می فرماید: ((قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى)). ((موسی) گفت: پروردگار ما کسی است که همه چیز را خلق کرد و سپس هدایت نمود)). در اینجا سخن از یک ((هدایت کلی و عمومی)) است. هدایتی که از سوی خالق مخلوقات به همه مخلوقات تعلق گرفته است. در پاسخ به این سؤال که علت این هدایت کلی چیست؟ باید گفت که پروردگار متعال، جهان خلقت و هستی را عبث و بیهوده نیافریده است: ((... رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا...)). ((... پروردگارا! این هستی را باطل و بیهوده خلق نکرده ای...)). حال که جهان هستی، هدفدار و حکیمانه آفریده شده است، پس برای رسیدن به هدف خود، به هدایت احتیاج دارد، اگر جهان، باطل و بی مقصد بود، هدایتی هم لازم نداشت؛ زیرا هدایت در جایی معنا پیدا می کند که مبداء و مقصدی در کار باشد و این همان چیزی است که خداوند متعال برای کل هستی قرار داده است. و البته هر هدایتی هم به قوانین و

قواعد و معیارهای خاص خود نیاز دارد که در اینجا از آنها به عنوان ((مقدار و اندازه)) نامبرده شده است. ((یا دَلِيلُ!)). ((ای نشانگر و نشان دهنده!)). ((یا دَلِيلَ الْمُتَحَيِّرِينَ!)). ((ای رهنمای سرگردانها!)). ((یا دَلِيلِي عِنْدَ حَيْرَتِي!)). ((ای رهنمای من به هنگام سرگردانیم!)). ((یا دَلِيلَنَا!)). ((ای رهنمای ما!)). ((دلیل)) به معنای ((نشان دهنده و راهنما)) می باشد. هدایت کننده نیز از آن جهت که راه و مقصد را می نمایاند، ((دلیل)) است. در دو جمله از جملات فوق سخن از ((حیرت)) به میان آمده است، باید گفت که حیرت و سرگردانی یکی از نامساعدترین و بدترین حالات روحی و روانی انسان می باشد. در حال حیرت، آدمی دچار اضطراب و دلهره و بی تصمیمی و بی ارادگی می شود. یکی از موارد مهم انحرافات انسان، زمانی است که انسان دچار حیرت باشد؛ زیرا در این زمان است که ممکن است انسان برای رهایی از شرایط و حالات سخت سرگردانی، به هر دلیل و رهنمایی روی بیاورد. و اینجاست که شیاطین و منحرفین در کمین نشسته اند تا افراد متحیر را به سوی خود جذب کنند و آنان را به سوی اهداف مورد نظر خود، سوق دهند. به هر حال، حالت حیرت در تمام طول زندگی و در موارد مختلف، برای انسان پیدا می شود و این امری طبیعی است، اما آنچه مهم است خروج صحیح از حیرت است. در حیرت ماندن موجب سکون و جمود انسان و هدر رفتن تواناییهای آدمی می شود و خارج شدن از حیرت به سوی راههای باطل نیز انسان را به تباهی و هلاکت می کشاند. بنابراین، در حال حیرت نیز انسان باید به درگاه نورانی پروردگار متعال روی آورد و از او تقاضای دلالت و خروج از حیرت را بنماید. این مسأله زمانی بیشتر اهمیت پیدا می کند که حیرت و سرگردانی آدمی در امور مهم و اساسی زندگی باشد؛ یعنی اموری که دارای نتایجی درازمدت و همیشگی می باشند. به هر حال، مطالبی که در مورد هدایت الهی گفته شد، در اینجا نیز صدق می کند؛ یعنی خداوند متعال دلیل و راهنمای سرگردانیهای انسان هست! اما با تمام شرایطی که قبلاً درباره هدایت الهی ذکر شد. و از آنجا که خداوند ((بهترین دلیل متحیرین)) است، ملاحظه می کنیم که در ادعیه نیز اولیای الهی چنگ به دامان پروردگار زده و از او تقاضای هدایت و دلالت می کنند. در ((دعای شب عرفه)) چنین آمده است: ((وَإِهْدِنِي يَا خَيْرَ دَلِيلٍ وَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي فِي الْأُمُورِ)). ((ای بهترین دلیل و رهنما! مرا هدایت فرما و مرا در کارها و امور زندگی به خودم واگذار مکن)). و در ((مناجاة المریدین))، حضرت درباره اهمیت و تأثیر دلالت الهی، چنین می فرماید: ((سُبْحَانَكَ مَا أَضْيَقَ الطَّرِيقَ عَلَيَّ مَنْ لَمْ تَكُنْ دَلِيلَهُ وَمَا أَوْضَحَ الْحَقَّ عِنْدَ مَنْ هَدَيْتَهُ سَبِيلَهُ)). ((ای خدای سبحان! چقدر راهها برای کسی که تو دلیل و رهنمایش نباشی، تنگ و غیرقابل عبور است! و چقدر حقیقت برای کسی که تو هدایتش نموده باشی، آشکار و روشن است)). و در ((دعای روز بیست و یکم رمضان)) نیز از خداوند چنین درخواست شده است: ((اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِيهِ إِلَى مَرْضَاتِكَ دَلِيلًا)). ((بارالها! در این روز به سوی آنچه سبب رضایت تومی شود برایم دلیل و رهنما قرار ده)). یعنی بدون دلالت الهی، انسان نمی تواند در طریق حق گام بردارد و رضایت پروردگار متعال را تحصیل نماید. حال بینیم دلالت پروردگار متعال تا کجا می تواند به انسان کمک نماید و امور را برای انسان روشن کند. در این مورد باید گفت: ((معرفت)) پروردگار متعال - که بالاترین سعادت و بالاترین مقصد برای انسان است - تنها با ((هدایت و دلالت)) پروردگار متعال می تواند حاصل شود. حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) در این باره در ((دعای ابی حمزه ثمالی)) چنین می فرماید: ((بِكَ عَرَفْتُكَ وَأَنْتَ دَلَّتْنِي عَلَيْكَ)). ((بارالها! من به وسیله تو، تو را شناختم و این تو بودی که مرا به سوی خودت هدایت و دلالت نمودی)). آنگاه این معرفت الهی تا آنجا پیش می رود که حضرت اباعبدالله (علیه السلام) در ((دعای روز عرفه)) چنین می فرماید: ((مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيَّ)). ((چه زمانی غایب و ناپیدا بوده ای تا لازم باشد دلیلی بر تو دلالت نماید)). یعنی پروردگارا! تو آنچنان مرا به سوی خودت دلالت فرمودی که دیگر برای آگاهی از تو، به هیچ دلیلی احتیاج ندارم. ((یا دَلِيلَ مَنْ لَا دَلِيلَ لَهُ!)). ((ای نشان بی نشانها!)). این جمله بیان کننده یکی از شرایط لازم برای دلالت الهی می باشد و آن عبارت است از ((لا-دلیل)) بودن انسان. به عبارت دیگر کسانی که برای خود، مستقل از خداوند متعال، دلیلی می بینند، هیچگاه خداوند دلیل آنان قرار نخواهد گرفت چه اینکه آنان خود را صاحب دلیل و بی

نیاز از دلیل می پندارند. کسانی که علم خود را (هرچند از علوم دینی باشد) یا عقل خود را و یا علم و عقل دیگری را به عنوان دلیلی مستقل و اصلی برای خود انتخاب نموده اند، برای همیشه از دلالت پروردگار متعال محروم خواهند ماند، هرچند خود به این مطلب جاهل باشند. بنابراین، تنها راه آن است که انسان خود را در پیشگاه الهی فاقد دلیل معرفی کند و از درگاه قدس او تقاضای دلیل و راهنمایی بنماید. تنها در چنین حالت خضوع و خشوعی است که هدایت الهی می تواند شامل حال آدمی بشود و او را از شر دلایل دیگر خلاص بنماید. و همچنانکه در ادعیه سابق گذشت، اولیای الهی فقط خداوند را به عنوان دلیل برای خود معرفی می نمایند و از او تقاضای دلالت می نمایند. در جای دیگری از ((دعای روز عرفه)) هم، حضرت اباعبدالله (علیه السلام) چنین می فرماید: ((بِكَ اسْتَدِلُّ عَلَيْكَ فَاهْدِنِي بُنُورَكَ اِيَّكَ)). ((خداوندا! به وسیله خودت بر تو استدلال نمودم پس مرا به وسیله نورت به سوی خودت هدایت فرما)). ((يا مَنْ فِي كُلِّ شَيْءٍ دَلَالَةٌ!)). ((ای کسی که در همه چیز دلیلهای و نشانگریهای وجود دارد!)). در تمام هستی و خلقت، دلایل پروردگار متعال وجود دارد. خداوند متعال خود دلیل است و چون عالم هستی از اوست، پس در هر چیزی دلیلی از او وجود دارد. اما نکته مهم آن است که انسان اولاً: به این دلایل پی ببرد و آنها را بشناسد و ثانياً: به الهی بودن و از خدا بودن این دلایل، آگاه شود و ایمان بیاورد. یکی از نقایص مهم بشر از ابتدا تاکنون این بوده است که یا هستی و حقایق موجود در آن را نشناخته است و یا اگر هم به بعضی از حقایق پی برده، از درک ارتباط آن حقایق با حقیقت اصلی؛ یعنی ((پروردگار متعال)) عاجز مانده است. ((يا مَنْ فِي الْاَفَاقِ اَيَاتُهُ!)). ((ای کسی که در همه کرانه ها و نواحی، نشانه های او وجود دارند!)). ((يا مَنْ فِي الْاَرْضِ اَيَاتُهُ!)). ((ای کسی که در زمین نشانه های او وجود دارد!)). ((يا مَنْ اَيَاتُهُ بُرْهَانٌ لِلنَّاطِرِينَ!)). ((ای کسی که نشانه هاییش برای تیزبینان، نشانگر می باشند!)). ((يا مَنْ فِي الْاَيَاتِ بُرْهَانُهُ!)). ((ای کسی که در نشانه هاییش، نشانگری او وجود دارد!)). ((آیه، دلیل و برهان))، از یک خانواده هستند. یک شیء از آنجا که نشانه ای از خداوند است، آیه می باشد و از آنجا که این آیه مطلبی را می رساند و دلالت بر حقیقتی می کند، دلیل و برهان نامیده می شود. حال بینیم آیات الهی در کجا وجود دارند؟ طبق فرموده قرآن کریم، سراسر هستی مملو از آیات الهی می باشد، اما نکته قابل توجه این است که تمام این آیات، در یک سطح و مرتبه قرار ندارند؛ مثلاً بعضی از آیات الهی در دسترس همگان قرار دارند اما دسترسی به بعضی دیگر از آیات پروردگار متعال، مستلزم داشتن ((قابلیت و لیاقت)) خاصی می باشد. در قرآن کریم، تمام هستی و خلقت از آیات الهی شمرده شده است: ((وَمِنْ اَيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ...)). (۸۲) ((از نشانه های خداوند متعال، شب و روز خورشید و ماه است...)). ((وَمِنْ اَيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ...)). (۸۳) ((و از نشانه های پروردگار متعال، آفرینش آسمانها و زمین و موجوداتی است که در آنها پراکنده هستند...)). البته آیات الهی، منحصر در این امور نیست بلکه از نظر قرآن کریم، در تمام امور معنوی، اجتماعی سیاسی و... آیات الهی وجود دارد که آیات آن در قرآن کریم فراوان است. اما فلسفه وجودی آیات الهی در چیست؟ در پاسخ باید گفت: آیات الهی برای تنبه، بیداری، آگاهی، درک حقایق و کلاً برای ((هدایت)) بشر است. در سوره مبارکه آل عمران، چنین می فرماید: (... كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ اَيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ). (۸۴) ((... و بدین صورت خداوند متعال آیات خود را برای شما بیان می کند تا بلکه راه یابید و هدایت شوید)). نکته مهمی که قابل توجه است آن است که هریک از اموری که در جهان هستی به عنوان آیه مطرح می شود، از یک بعد دیگر، عنوان دیگری دارد؛ مثلاً همین خورشید و ماه را خداوند متعال برای زندگی طبیعی بشر خلق فرموده است به طوری که زندگی در زمین بدون آنها امکان ندارد و در این مورد، در علوم مربوطه توضیح کامل داده شده است. اما منطق قرآن کریم این است که نباید به این امور و جریانات، فقط از یک بعد و یک زاویه نگاه کنیم، در واقع قرآن کریم بر ((آیه بودن)) این امور بسیار تکیه می کند و یکی از دردهای مهم بشر - همانگونه که قبلاً گفته شد - این است که بشر به بسیاری از این امور و جریانات آگاه است و اطلاعات دانستیهای زیادی از برخی مسایل طبیعی و اجتماعی دارد، اما متأسفانه این آگاهیها و علوم، یک طرفه و یک بعدی است، در

حالی که فریاد قرآن کریم آن است که بشریت را به ابعاد دیگری از خلقت نیز آشنا گرداند؛ مثلاً بسیاری از دانشمندان علوم طبیعی، اجتماعی، اخلاقی و... مسایل و جریانات موجود در هستی را مشاهده می کنند و به تجزیه و تحلیل آنها هم می پردازند، اما از درک ((آیه بودن)) این امور، عاجز و یا غافل هستند. و به فرمایش قرآن کریم: ((... وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنِ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ)). (۸۵) ((... همانا که بسیاری از مردم از آیات و نشانه های ما غافل هستند)). بنابراین، آیات الهی ((دلیل و برهان)) هستند اما فقط برای کسانی که این آیات را درک کنند و به اصطلاح از ((ناظرین)) باشند. یعنی و به آنها معرفت داشته باشند، تنها در این صورت است که این آیات می تواند راهنما و هدایت کننده آنان باشد. اما درک و فهم آیات الهی هم خود به شرایطی خاص از نظر روحی، قلبی، اخلاقی و فکری احتیاج دارد که در قرآن کریم به آنها اشاره شده است و ما در اینجا برخی از آنها را ذکر می کنیم. قرآن کریم، تفکر، تعقل، ایمان، صبر، شکر، تفقه و... را از شرایط درک و یافتن آیات الهی ذکر می کند. جملاتی مانند: ((... إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ)). (۸۶) ((... همانا در این (امر) نشانه هایی است برای کسانی که تعقل کنند)). ((... إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ)). (۸۷) ((... همانا در این (امر) نشانه هایی است برای مؤمنین)). ((... إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ)). (۸۸) ((همانا در این (امر) نشانه هایی است برای اهل تفکر)). در قرآن کریم فراوان است. ((یا بُرْهَانَ!)). ((ای ثابت کننده و نشان دهنده!)). چیزی که حقیقت و واقعیتی را برای انسان ثابت و آشکار می کند، ((برهان)) نامیده می شود؛ مانند براهین فلسفی، ریاضی و علمی. حال، خداوند تبارک و تعالی برهان است از آن جهت که حقایق هستی و کاینات در پرتو انوار الهی برای آدمی روشن و محقق می شوند. با توجه به مطالب یاد شده اخیر، این مطلب بیشتر روشن می شود. ((یا مُنْزَلَ الْأَيَاتِ!)). ((ای فروفرستنده آیات!)). یکی از چیزهایی که قرآن کریم به عنوان ((آیه)) معرفی می کند، خود ((جملات قرآن مجید)) می باشد و این همان چیزی است که از واژه ((آیه)) بیشتر به ذهن ما متبادر می شود. قرآن کریم در سوره حدید، در این باره چنین می فرماید: ((هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَيَّ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...)). (۸۹) ((او آن خدایی است که آیات روشن خود را بر بنده خویش نازل می کند تا شما را از تاریکیها به روشنایی آورد)). چرا سخنان پروردگار متعال که تحت عنوان ((قرآن کریم)) بر بشر نازل شده است، ((آیه)) نامیده می شود؟ در پاسخ باید گفت: زیرا این سخنان، نشانگر حقایقی از سوی خداوند متعال هستند که تنها به وسیله پروردگار متعال قابل بیان می باشند. به عبارت دیگر، چنین سخنی، با چنین محتوایی از غیر پروردگار متعال، امکان صدور ندارد. پس آیات قرآن کریم هم نشان دهنده خداوند هستند (از آن جهت که دیگری نمی تواند چنین سخنی بگوید) و هم نشان دهنده حقایقی هستند که در محتوای آیات، بیان شده است. آیات قرآن کریم، پلکانی است از آسمانهای رفیع کمال، به زمین پستِ ظلمت و ذلت تا آدمی پای بر آن بنهد و به مقدار قدرت و لیاقت خویش، از پستیها رسته و به کمالات، پیوسته گردد؛ آیات الهی قرآن کریم، مستقیم ترین ارتباط خداوند با بندگان خویش است. لحظه ای درنگ و اندیشه درباره نزول آیات الهی، انسان را به فکری عمیق فرومی برد: آیا این سخنان از کسی است که آسمانها و زمین را خلق کرده است؟ آیا این سخن کسی است که به ما هستی بخشیده و ما را به وجود آورده و در کنار ما این هستی و کاینات را با تمام عظمتش آفریده است؟ آیا این سخن کسی است که تمام قدرت هستی به دست اوست؟ آیا این سخن شعور حاکم بر هستی است؟ آیا این سخنان آگاهترین، عالمتترین، قادرترین، پاکترین و... و خلاصه بهترین و خوبترین موجودات است؟ آیا این سخن کسی است که بهترین و بالاترین اسمها و صفات از آن اوست؟ آیا...؟ و آیا این سخنان، خطاب به من انسان است؟ من چه کسی هستم که از میان تمام موجودات، خالق هستی پیامش را برای من فرستاده است؟ آیا من آنقدر مهم هستم که هستی آفرین با من سخن بگوید؟ اگر چنین است - که هست من تا چه اندازه به سراغ این سخنان رفته ام و تا چه مقدار با آن آشنا هستم؟ و این سخنان تا چه اندازه در قلب و روح من فرو رفته و بر من اثر گذاشته است؟ پیام خالق خود را تا چه اندازه گرفته و نسبت به آن معرفت پیدا کرده ام؟ اصلاً این پیام چیست و محتوای آن کدام است؟ هدف از ارسال آن چه چیزی می باشد؟ و... به هر حال،

این سؤال‌الات و صدها سؤال مشابه، پرسشهایی هستند که انسان را به تفکر و تأمل وامی دارند؛ تفکر و تأملی که می‌تواند رهگشا و بیدار کننده انسان باشد. سخن دیگر آنکه: الفاظ و جملات قرآن کریم، نشانگر ظاهر قرآن می‌باشند در حالی که حقیقت این کتاب الهی، فراتر از لفظ و کلمه است. به عبارت دیگر، این الفاظ و جملات، بیانگر حقایقی بسیار فراتر از ظاهر خود می‌باشند؛ حقایقی که دستیابی به آنها مستلزم توفیقی ربّانی و استعدادی الهی می‌باشد. ((یا مَنْ لَهُ الْأَيَاتُ الْكُبْرَى!)). ((ای کسی که نشانه های بزرگ، از آن اوست!)). همانگونه که قبلاً گفته شد، آیات الهی از نظر آیه بودن در یک سطح قرار ندارند؛ مثلاً خداوند متعال از برخی معجزات بزرگ انبیا، به عنوان ((آیه کبری)) نام می‌برد. قرآن کریم درباره معجزه حضرت موسی (علیه السلام) چنین می‌فرماید: ((فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى فَكَذَّبَ وَعَصَى)). (۹۰) ((حضرت موسی، نشانه بزرگ الهی را - که همان عصای او بود - به فرعون نمایاند، اما فرعون آن آیه را تکذیب کرد و راه عصیان در پیش گرفت)). نکته دیگری که از این آیه فهمیده می‌شود آن است که صرف دیدن آیات الهی موجب درک آنها و ایمان آوردن به آنها نمی‌شود هرچند آن آیات بسیار بزرگ باشند. همچنین قرآن کریم از برخی مسائلی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در عوالم مافوق طبیعی مشاهده فرموده اند به عنوان ((آیات کبری)) نام می‌برد، و در سوره نجم، آیه ۱۸ چنین می‌فرماید: ((لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى)). ((به تحقیق که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آیات بزرگ پروردگارش را مشاهده نمود)). البته واضح است که دیدن و دسترسی به اینگونه آیات الهی از اختصاصات نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌باشد. به عبارت دیگر، تنها شخص ایشان بودند که لیاقت و قابلیت درک و مشاهده اینگونه آیات الهی را داشتند. البته افراد دیگر هم هر مقدار که بر سطح معرفت و ایمانشان افزوده شود، آیات الهی را بهتر درک می‌کنند و آیات تازه تری برایشان نمایان می‌شود. ((یا رَشِدْ!)). ((ای رشد دهنده و راهنمایی کننده!)). ((یا مُرْشِدْ مِنْ اسْتِرْشَادَةٍ!)). ((ای رهنمای هر آن کس که خواستار رهنمایی و ارشاد باشد!)). ((یا رَشِيد!)). ((ای به راه راست برنده و ارشاد کننده!)). ((رشد)) به معنای ((استواری و برقراری در راه درست)) می‌باشد. و یا به عبارتی، تکامل یافتن، کامل شدن، از دست دادن ضعفها و نقصها و به دست آوردن تواناییها و کمالات را می‌گویند. آدمی دارای دو نوع ((رشد)) است؛ یکی رشد جسمی و مادی و دیگری رشد روحی و معنوی، همانگونه که ((رشد جسمانی)) تابع شرایط و ملاکهای خاصی می‌باشد، ((رشد فکری)) و روحی انسان نیز تابع مقررات و ضوابط خاص خود می‌باشد به طوری که بدون آن نه تنها رشدی برای انسان حاصل نمی‌شود بلکه به نقایص و کمبودهای انسان اضافه می‌شود. ((دین)) را به عبارتی می‌توان ((برنامه رشد انسان)) دانست که از سوی پروردگار متعال برای انسان تنظیم و ارسال شده است. اما باید دانست که فهم دین و عمل به آن، توفیقی است که باید از سوی خداوند متعال نصیب انسان بشود. و به عبارتی دیگر، ((ارشاد)) مرشد اصلی، یعنی خداوند متعال، در لحظه لحظه زندگی، برای ((رشد)) انسان لازم و حتمی است. انسان با رشد الهی به قدرت و کمالاتی می‌رسد که قبلاً فاقد آن بوده است و یکی از فرقه‌های اساسی انسان با بسیاری از موجودات در همین است که انسان قابلیت آن را دارد تا با یک برنامه صحیح، به مراتب و درجات بالایی از هستی دست یابد و از نتایج آن بهره مند شود. یکی از مطالبی که درباره هدایت الهی قبلاً ذکر شد، این بود که خداوند متعال ((هَادِيٍّ مِنَ اسْتِهْدَاءَةٍ)) می‌باشد؛ یعنی ((خداوند متعال کسانی را که از او طلب هدایت کنند، هدایت می‌نماید)) و در اینجا نیز شبیه همان جمله آمده است؛ یعنی خداوند کسانی را ارشاد می‌کند که از او طلب رشد نمایند. به عبارت دیگر، خداوند متعال ((مُرْشِدٌ مِنْ اسْتِرْشَادَةٍ)) می‌باشد؛ یعنی به هر حال یک قسمت مهم از کار که ((خواستن)) و به دنبال رفتن باشد، به عهده انسان است. کسی که می‌خواهد به رشدی الهی و انسانی نایل شود باید واقعا خواستار چنین رشد و ارشادی از مرشد جهان هستی باشد و بداند که بدون ارشاد او نمی‌توان به رشد حقیقی رسید و از نقایص و نیستیها نجات یافت. در دعای نماز حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) چنین آمده است: ((وَيَارِشَادِكْ نَجِي النَّاجُونَ مِنْ نَارِكْ)). یعنی: ((بارالها! به وسیله ارشاد تو انسانها از آتش جهنم نجات می‌یابند)). به عبارت دیگر، بدون رشد الهی، انسان چنان گرفتار نقص و پستی و ذلت می‌شود که

مستوجب عذاب الهی می گردد. و به همین خاطر در قرآن کریم هم از خداوند متعال طلب رشد و هدایت شده است: (... رَبَّنَا اِنَّا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيَّلْنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا). (۹۱) (... پروردگارا! از جانب خود، رحمت و بخشش نصیب ما گردان و در کارهایمان طریق رشد برایمان مهیا فرما)). و این گفتار ((اصحاب کهف)) است که از خداوند متعال درخواست راه صواب و صحیحی که آنان را به مقصود الهی شان برساند، می کردند. و در ((دعای روز یکشنبه)) نیز این چنین از خداوند متعال طلب ارشاد شده است: ((وَإِيَّاكَ اسْتَرْشَدْتُ لِمَا فِيهِ الصَّلَاحُ وَالْإِصْلَاحُ)). ((خداوندا! تنها از تو طلب ارشاد و هدایت می کنم در هر آنچه موجب صلاح و اصلاح است)). ((يَا مَنْ سَبِيلُهُ وَاضِحٌ لِّلْمُنِينِ!)). ((ای کسی که راهش برای بازگشت کنندگان به سوی او آشکار است!)). این جمله نیز بیان کننده یکی از شرایط شناختن و پیدا کردن راه خداست: ((رجوع، بازگشت و توبه))، به عبارت دیگر، تا زمانی که انسان به خداوند پشت کرده و به سوی دیگر می رود، نمی تواند راه حق و درست را بیابد چه اینکه نسبت به آن راه، پشت نموده و رو به جانب دیگری دارد. اما همینکه واقعا روی خود را به جانب پروردگارش برگرداند، خداوند هم راهش را به صورتی واضح و آشکار در مقابل او قرار می دهد. اما نکته مهم در همین است که آدمی بتواند ((صادقانه و خالصانه)) رو به جانب پروردگار نماید، بسیاری اوقات، انسان به ظاهر رو به جانب خداوند دارد اما اگر مقداری در قلب و درون خود کاوش نماید، روی خود را به جانبی دیگر خواهد یافت. در سوره مبارکه شوری آیه ۱۳ چنین می فرماید: (... اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ). (... خداوند هر که را بخواهد به سوی دین خودش انتخاب می کند و کسی را که به طرف او باز گردد، به سوی خودش هدایت می فرماید)). نکاتی درباره هدایت الهی وقتی که به آیات و ادعیه مراجعه می کنیم، به چند نکته درباره هدایت الهی برمی خوریم: نکته اول: نخستین نکته در مورد ((نور)) بودن هدایت الهی است؛ یعنی از هدایت به عنوان نوری که راه را به انسان نشان می دهد و حقایق را برای او آشکار می سازد، نام برده شده است. خداوند در قرآن کریم چنین می فرماید: ((اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...)). (۹۲) ((خداوند عهده دار کسانی است که ایمان آورده اند، پس خداوند آنان را از تاریکیها و ظلمات؛ به سوی نور بیرون می برد...)). خروج از ظلمت به سوی نور، همان ((هدایت)) است. در سوره ابراهیم نیز از قرآن کریم که کتاب هدایت است به عنوان وسیله ای برای خروج از ظلمت به سوی نور نام برده شده است: ((الرَّ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...)). (۹۳) ((آلر، کتابی است که بر تو نازل کردیم تا آدمیان را از تاریکی به نور درآوری...)). و در سوره مبارکه نور، چنین می فرماید: (... يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ...)). (۹۴) (... خداوند هر که را بخواهد به نور خود هدایت می فرماید...)). در ((دعای ابی حمزه ثمالی)) نیز در این مورد چنین می فرماید: ((يَا غَفَّارُ بِنُورِكَ اهْتَدَيْتِنَا!)). ((ای خداوند آمرزنده، به وسیله نور تو ما هدایت شدیم و راه یافتیم!)). و در دعای امام حسین (علیه السلام) در روز عرفه نیز چنین آمده است: ((فَاهْدِنِي بِنُورِكَ إِلَيْكَ)). ((بارالها! مرا با نور خودت به سوی خویش هدایت فرما)). نکته دوم: مورد دوم این است که برای آنکه هدایت الهی شامل حال انسان شود، باید انسان قابلیت و استعداد این امر را داشته باشد، خداوند متعال از این قابلیت و توانایی درونی به نام ((شرح صدر)) یاد می کند و چنین می فرماید: ((فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ...)). (۹۵) ((خداوند هر کس را که بخواهد هدایت کند، سینه اش را برای درک و پذیرش اسلام، گشاده و فراخ می سازد...)). به عبارت دیگر، اسلام حقیقت بزرگی است که در سینه های تنگ و کوچک جای نمی گیرد، بلکه نیاز به روحیه ای خاص و سینه ای پهناور دارد. و خداوند متعال چنین قابلیت درونی را به کسانی که لیاقتش را داشته باشند عنایت می فرماید. در آیه ای دیگر، پروردگار متعال شرح صدر را موجب به دست آوردن نوری الهی که انسان را هدایت می کند، می داند: ((أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ...)). (۹۶) ((آیا کسی که خداوند برای اسلام به او شرح صدر عنایت کرده، پس او دارای نوری از جانب خدای خویش است (آیا چنین کسی با آنانکه دارای ضیق صدر هستند، برابر است؟)). (...)). مثلاً دین مبین اسلام، شامل یک سری امور غیبیه است، حال، کسانی که شرح صدر لازم را ندارند، همینکه با

این دسته از مسایل مواجه می شوند، از پذیرش آن سر باز زده و به آن معتقد نمی شوند. اما کسانی که خداوند متعال شرح صدر لازم را به آنان عنایت فرموده است، قابلیت پذیرش و درک اینگونه امور را دارا هستند و به این دسته از حقایق، حقیقتا ایمان آورده و معتقد می شوند. نکته سوم: نکته مهم دیگر، درباره نقش انبیا و اولیای الهی، در ((هدایت بشر)) است. همانگونه که سابقا گفته شد، خداوند متعال موجوداتی را از جنس خود بشر برای هدایت او برگزیده است، این انسانها هرچند از لحاظ ظاهری، فرقی با دیگران ندارند، اما از نظر سطح معرفت، درک، بینش، ایمان و خلاصه از نظر معنویت، در مرتبه ای هستند که می توانند دیگران را به راه حق و طریق الهی هدایت نمایند. قرآن کریم در این مورد چنین می فرماید: (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ ...). (۹۷) ((خداوند کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد ...)). و در جای دیگر، خطاب به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: (وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ...). (۹۸) ((و همانا تو ای پیامبر! آدمیان را به راه راست هدایت می کنی؛ راه خدایی که هر آنچه در آسمانها و زمین است از آن اوست ...)). البته اصل هدایت از آن خداوند است و انبیا و پیامبران هم تنها با اذن و توفیق خداوند، قادر به هدایت می باشند. در سوره قصص، در این مورد چنین می فرماید: (إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ...). (۹۹) ((ای پیامبر! تو نمی توانی هر کسی را که دوست داری هدایت نمایی، بلکه این خداوند است که هر کس را بخواهد هدایت می کند ...)). بنابراین، پیامبران و جانشینان آنان کسانی هستند که خداوند متعال به وسیله آنان دین خود را به مردم ابلاغ می کنند و مردم توسط آنان به سوی خداوند و راه راست، هدایت می شوند. در زیارت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) چنین می خوانیم: (أَسْتَلُّ اللَّهَ الَّذِي ... هَدَاكَ وَهَدَى بِكَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْكَ)). ((از خداوندی که ... تو را هدایت کرد و دیگران را هم به وسیله تو هدایت نمود، می خواهم که بر تو درود فرستد)). و در ((زیارت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) از راه دور))، چنین آمده است: (السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ الَّذِي يُشِيءُ تَضَاءً بِهِ!). ((سلام بر تو ای نور خدایی که روشنایی می بخشی!)). و در جمله ای دیگر از همان زیارت، چنین آمده است: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي إِسْتَقْدَنَا بِكَ مِنَ الْهَلَكَةِ وَهَدَانَا بِكَ مِنَ الضَّلَالَةِ وَتَوَرَّنَا بِكَ مِنَ الظُّلْمَةِ)). ((حمد و سپاس خدایی را که ما را به وسیله تو از هلاکت نجات بخشید و به وسیله تو ما را از گمراهی هدایت کرد و به وسیله تو ما را از تاریکی، روشنایی داد)). اما باید دانست که با رفتن پیامبر اسلام، هدایت بشر خاتمه نیافت، بلکه این نور الهی در سینه جانشینان برحق پیامبر اکرم قرار گرفت و به وسیله آنان، آدمیان را روشنایی بخشید. در همان ((زیارت حضرت رسول از دور)) چنین می خوانیم: (أَشْهَدُ أَنَّ الْأُمَّةَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ أَعْلَامُ الْهُدَى وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَالْحُجَّةُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا)). ((من شهادت می دهم که پیشوایان از اهل بیت تو، پرچمهای هدایت و رشته های محکم خدا و حجت بر اهل دنیا می باشند)). و در زیارت مطلقه امیر مؤمنان علی (علیه السلام) چنین می خوانیم: (السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْأَيْمَةِ الْهَادِيْنَ الْمُهْدِيْنَ)). ((سلام بر تو ای پدر امامان و پیشوایان هدایتگر و هدایت شده!)). و در زیارت حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) در عید غدیر آمده است: (وَلَمْ تَزَلْ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّكَ وَبَقِيْنَ مِنْ أَمْرِكَ تَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَالْإِلَهِيَّةِ مُسْتَقِيمٍ)). ((و تو همیشه دارای دلیل و بینه از جانب خدای خود بودی و در کارهای خویش یقین داشتی. تو به سوی حق و به طرف راه راست هدایت می کنی)). و در ((زیارت جامعه کبیره)) چنین است: (السَّلَامُ عَلَى الْأَيْمَةِ الدَّعَاةِ وَالْقَادَةِ الْهُدَاةِ ... وَحُجَّتِهِ وَصِرَاطِهِ وَنُورِهِ وَبُرْهَانِهِ وَرَحْمَةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ)). ((سلام بر شما ای پیشوایانی که به سوی خداوند دعوت می کنید و رهبرانی که هدایت کننده هستید ... شمایی که حجت بالغه الهی و راه راست او و نور پروردگار و دلیل و برهان او می باشید، رحمت و برکات خداوند بر شما باد!)). و در جای دیگر از همان زیارت است که: (نُورِهِ وَبُرْهَانِهِ عِنْدَكُمْ)). ((نور خداوند و دلیل و برهان او نزد شما معصومین (علیهم السلام) است)). آیا ائمه معصومین ما (علیهم السلام) برای هدایت انسانها تنها به سخن گفتن اکتفا می کردند یا از همه چیز خود برای نجات دیگران، می گذشتند؟ در زیارت سیدالشهداء حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) در عید فطر و قربان چنین آمده است: نَبِيٌّ أَشْهَدُ أَنَّهُ ... أَعْطَيْتَهُ مَوَارِيثَ الْأَنْبِيَاءِ وَجَعَلْتَهُ حُجَّةً

عَلَى خَلْقِكَ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ فَأَعْدَرَ فِي الدَّعَاءِ وَمَنَحَ النَّصِيحَةَ وَبَدَّلَ مُهْجَتَهُ فَيْكَ حَتَّى اسْتَفْتَدَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَحَيْرَةِ الضَّلَالَةِ . . .)) .
 ((پروردگارا! من شهادت می دهم که به او (سیدالشهداء (علیه السلام)) . . . میراث انبیا (علوم و کمالات ایشان) را بخشیدی و او را برای خلق، حجت قرار دادی، پس او هم دعوت کرد آدمیان را به سوی تو و نصیحت نمود ایشان را و جان خود را در راه تو فدا کرد تا بندگانت را از جهالت و نادانی و از سرگردانی گمراهی و ضلالت، نجات بخشد . . .)) . و اینک بر ماست که در این زمان، نور خداوند را بشناسیم و آن انسان گرانقدری را که خداوند متعال برای هدایت بشریت در زمان ما قرار داده است، بیابیم و با چنگ زدن به دامان پر نور او، خود را از حیرتها و ضلالتهای زمانه خود برهانیم . در زیارت - حضرت صاحب الامر (علیه السلام) چنین می خوانیم: ((الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ!)). ((سلام بر تو ای دعوت کننده به سوی حق)). ((الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَبِيلَ اللَّهِ الَّذِي مَنْ سَلَكَ غَيْرَهُ هَلَكَ!)). ((سلام بر تو ای راه خدایی که هر کس غیر آن را بپیماید، هلاک می شود)). ((الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ الَّذِي لَا يُطْفِئُ!)). ((سلام بر تو ای نور الهی که هرگز خاموش نمی شود)). ((اللَّهُمَّ وَآمِنْ بِه الْبِلَادَ وَاهْدِ بِه الْعِبَادَ)).
 ((پروردگارا! شهرها را به وسیله او ایمن بخش و بندگان را به واسطه او هدایت فرما)). و در ((دعای ندبه)) چنین آمده است: ((أَيْنَ . . . نَاشِرٌ رَأْيَهُ الْهُدَى؟)). ((کجاست . . . آن برافراشته کننده پرچم هدایت؟)). ((يَا بَنَ الْهُدَاةِ الْمَهْدِيِّينَ!)). (ای فرزند هدایت کنندگانی که خود هدایت شده هستند)). و در ((دعا برای امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف -)) چنین آمده است: ((اللَّهُمَّ اسْلُكْ بِنَا عَلَى يَدَيْهِ مِنْهَاجَ الْهُدَى)). ((پروردگارا! تو ما را به دست مبارک آن جناب، در طریق هدایت سوق بده)). در بحثهای گذشته همچنین در مورد ((رشد))، سخن به میان آمد قرآن کریم در این باره چنین می فرماید: ((لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ . . .)). (هیچ اکراه و اجباری در قبول دین نیست زیرا راه هدایت و ترقی از راه گمراهی و سقوط روشن شده است . . .)). به عبارت دیگر، خداوند متعال به وسیله دین خودش، راههای رشد و کمال را برای انسان مشخص نموده است و آنان را از راههای هلاکت بازشناسانده است، حال این خود انسان است که باید تصمیم بگیرد چه راهی را انتخاب نماید و به چه مقصدی نایل شود. و در جای دیگر چنین می فرماید: ((. . . فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ)). (پس باید بندگان مرا استجابت نمایند (مرا بخوانند) و به من ایمان آورند تا بلکه رشد یابند و هدایت شوند)). در زیارت امیر مؤمنان (علیه السلام) در روز غدیر نیز چنین آمده است: ((أَنْتَ الْحُجَّةُ عَلَى الْعِبَادِ وَالْهُدَى إِلَى الرَّشَادِ)). ((تو حجت خداوند بر بندگانی و هدایت کننده ایشان به سوی رشد و تعالی)). و در زیارت حضرت صاحب الامر (علیه السلام) نیز چنین آمده است: ((رَضِيَتْكَ يَا مَوْلَايَ إِمَامًا وَهَادِيًا وَوَلِيًّا وَمُرْشِدًا!)). ((ای مولای من! تو امام و پیشوا و هدایت کننده و سرپرست و راهنمای من هستی!)). به هر حال، جملاتی که بیان کننده ((هادی و راهنما بودن انبیا و اوصیا (علیهم السلام)) می باشد، در ادعیه بسیار فراوان است که به گوشه ای از آنها اشاره شد. نکته چهارم: نکته دیگری که توجه به آن لازم است، این است که هدایت الهی همانگونه که نصیب انسان می شود، ممکن است به دلایلی از انسان گرفته شود؛ یعنی انسانی که خود را در طریق هدایت می بیند، نباید آن را امری ((تضمین شده)) بپندارد و گمان کند که در هر شرایطی، این هدایت برای او باقی می ماند، بلکه ممکن است بر اثر غفلتها، جهالتها و معصیتهای این هدایت الهی از او سلب شود. برای همین، انسان باید همیشه از خداوند درخواست بقای هدایت را بنماید و از خداوند بخواهد که پس از هدایت، دچار گمراهی نشود. بدین جهت در قرآن کریم چنین دعا شده است: ((رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا . . .)). ((بارالها! پس از هدایت، قلبهای ما را بر مگردان (ما را گمراه مکن) . . .)). و در اعمال ((عید غدیر)) نیز چنین آمده است: ((وَلَا تُضِلَّنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا)). ((پروردگارا! پس از هدایت، ما را گمراه منما)). بنابراین، هدایت رشته ای است که دایما باید بین انسان و خداوند برقرار باشد و اگر لحظه ای قطع شود، انسان دچار گمراهی و ضلالت می گردد هر چند خود متوجه نشود. همچنین انسانی که مورد هدایت الهی قرار گرفته است، چنانچه لیاقت و قابلیت لازم را داشته باشد، خداوند متعال او را به مراحل بالاتری از هدایت می رساند و بر هدایت او می افزاید. در سوره مبارکه مریم چنین می فرماید: ((وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا

هُدًى (۱۰۳) ((خداوند بر هدایت کسانی که هدایت یافته اند ، می افزاید)).

خداوند متعال ، برترین معبود

(۸۶) ((يا أَفْضَلَ مَعْبُودٍ عِبِدْ!)). ((ای برترین معبودی که عبادت گشته ای!)). (۳۸) ((يا مَنْ لَا يُعْبَدُ إِلَّا هُوَ!)). ((ای کسی که جز او پرستش نمی شود!)). (۵۲) ((يا قَوْمَ عَيْنِ الْعَابِدِينَ!)). ((ای مایه چشم روشنی و شادی عبادت کنندگان!)). (۸۸) ((يا مَنْ عِبَدَ فَشَكَرَ!)). ((ای کسی که در مقابل عبادت شاکر هستی!)). ((عبادت)) به معنای ((بندگی کردن)) است که از لوازم آن ، اطاعت ، خضوع ، تذلل و . . . می باشد . ((عبادت)) از کجا سرچشمه می گیرد ؟ و چه چیزی انسان را به سوی آن می کشاند ؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت : انسان فطرتاً کمال طلب است ، پس اگر در چیزی بالاترین کمال را بیابد ، تسلیم او می شود و خود را در اختیار او قرار می دهد تا از کمال او استفاده کند و نیازهای خود را برطرف سازد ، یعنی انسان از درون ، خود را نیازمند به عبادت می بیند و این نیاز ، عبارت است از نیاز موجود ناقص به موجود کامل . موجودی که خود را سراپا نقص و نیاز می بیند ، هنگامی که در مقابل یک موجود بی نیازی که می تواند نیازهای او را برآورده سازد ، قرار بگیرد ، خود به خود و به صورت طبیعی ، به سوی او جذب می شود تا بتواند با برطرف کردن نیازها و خواسته های خود ، به اهداف خویش نایل شود . و این راز عبادت و پرستش انسان است . البته باید دانست که این نیازها بسیار گوناگون و مختلف است و از کوچکترین نیازهای مادی تا بالاترین نیازهای روحی را شامل می شود . اشتباهی که معمولاً در اینجا برای انسان در طول تاریخ اتفاق افتاده است در دو زمینه می باشد : یکی شناخت این نیازها و دیگری موجود برآورنده نیازها و اینجاست که راهها از یکدیگر جدا می شود ، زیرا هرکس نیاز خود را به چیزی و راه برطرف کردن آن را هم در چیزی می داند . در چنین مرحله حساس و سرنوشت سازی ، پروردگار متعال ، آن خالق یگانه و آن بی نیاز مطلق ، دست انسان را به وسیله فرستادگان خود می گیرد که ای انسان ! راه تو به این سمت است : ((پرستش و عبادت الله))؛ چرا که تنها و تنها با این ((پرستش و عبادت)) است که تو می توانی تمامی نیازهای واقعی خویش را برآورده سازی و به منتهای آرزوی حقیقی خویشتن نایل گردی . این مهم را پروردگار متعال در جای جای قرآن کریم ، متذکر می شود . به عنوان مثال ، در سوره های مبارک ((اعراف)) و ((هود)) پروردگار متعال نام تعدادی از انبیا را ذکر می کند و می فرماید ما آنان را به سوی قوم خویش روانه ساختیم و آنگاه اولین سخن آنان را چنین بیان می کند : ((... يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ...)). (۱۰۴) ((... ای قوم ! خداوند را عبادت کنید ...)). و در سوره مبارکه انبیا این مسأله را به صورت کلی بیان می فرماید : ((وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ)). (۱۰۵) ((و قبل از تو (پیامبر اسلام) هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر اینکه چنین به او وحی نمودیم : به درستی که هیچ پروردگاری بجز من نیست ، پس مرا عبادت نمائید)). همچنین قرآن کریم هدف از آفرینش انسان را عبادت پروردگار ذکر می کند : ((وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)). (۱۰۶) ((جن و انس را خلق نکردیم جز آنکه مرا عبادت کنند)). ((يا أَفْضَلَ مَعْبُودٍ عِبِدْ!)). ((ای برترین معبودی که عبادت شده است!)). با نگاهی به دیگر صفات این معبود ، افضل بودن او مشخص می شود . قرآن کریم می فرماید : ((... وَاللَّهِ يُرْجِعُ الْأُمُورَ كُلَّهَا فَاعْبُدْهُ ...)). (۱۰۷) ((... تمام امور به دست خداوند است پس او را عبادت کن ...)). یعنی پروردگار متعال ((قادر)) ، ((عالم)) ، ((خالق)) و . . . است . آن هم در حد اعلا و به صورت مطلق . حال کدامین معبود را می توان یافت که دارای چنین ویژگیهایی باشد . در واقع آنانکه به عبادت غیرخدا روی آورده اند ، خداوند را نشناخته و به صفات او معرفت ندارند . اینک معبودهای دیگر را در نظر می گیریم ، آنان دارای چه فضیلت یا کمالی هستند ؟ معبودهایی مانند سنگ و چوب که وضعشان معلوم است و اما معبودهای دیگری مانند ((دنیا)) و ((شیطان)) که معبود بسیاری از انسانها قرار می گیرند ، وضعشان چگونه است ؟ برای این معبودها نه تنها فضیلتی نمی توان یافت بلکه سرتاپای آنان را ردیلت فرا گرفته است . نکته قابل توجه در این زمینه این است که عبادت هر معبودی موجب می شود که صفات آن معبود

بر عابدش اثر بگذارد. بنابراین، عبادت خداوند موجب می شود که بر فضایل انسان افزوده شود، اما عبادت غیر خداوند تنها بر ذایل و پستیهای انسان اضافه می کند. ((یا مَنْ لَا يُعْبُدُ إِلَّا هُوَ!)). ((ای کسی که جز او پرستش نشود!)). این جمله را چنین می توان معنا کرد که معبود تمام عبادت کنندگان کسی جز پروردگار متعال نیست. به این معنا که انسان در پرستش و عبادت به چیزی روی می آورد که آن را بالاترین و بهترین می داند. پس همه به دنبال پرستش بالاترین موجود هستند و بالاترین موجود هم که خداوند متعال است، بنابراین، تمام عبادت کنندگان چه بدانند یا ندانند، به دنبال عبادت باری تعالی هستند. پس به غیر از او کسی عبادت نمی شود، بلکه، خطایی که در این زمینه برای افراد رخ می دهد، در تعیین ((مصدق)) این بالاترین موجود است. و الا هیچکس معبود خود را پایین تر از معبود دیگران نمی داند. و همانگونه که قبلاً گفته شد، پیامبران آمده اند تا مصداق این کمال مطلق را به انسان معرفی نمایند. معنای دیگری که برای این جمله می توان بیان کرد، آن است که این جمله را به معنای ((امر)) در نظر بگیریم؛ یعنی جز او نباید موجود دیگری پرستش بشود. به عبارت دیگر، موجود دیگری سزاوار پرستیدن نیست. و اساساً عبادت غیر خداوند، ارزشی ندارد. ((یا قُرَّةَ عَيْنٍ الْعَابِدِينَ!)). ((ای کسی که مایه چشم روشنی و شادی عبادت کنندگان هستی!)). عبادت هر معبودی تاءثیری خاص در عابدش می گذارد. چه بسیار عبادتها که جز ذلت، چیزی برای عابدش همراه ندارد، چه بسیار عبادتها که خوشیهای زودگذر و ناخوشیهای همیشگی به همراه دارند و اما عبادت پروردگار متعال، چیزی جز فرح و سرور واقعی به همراه ندارد؛ چه اینکه عابد با این عبادت، احساس می کند در حال به دست آوردن گنجینه های نامتناهی الهی می باشد. در واقع، عبادت پروردگار متعال، هیچ سودی برای خداوند ندارد، بلکه تمام ثمره و فایده آن برای عابد می باشد. به عبارت دیگر، خداوند متعال می خواهد که آدمیان با عبادت او، خودشان به کمال برسند و از پستیها نجات یابند. و به عبارتی دیگر، عبادت خداوند متعال، ((راه سعادت)) آدَمیان است. و این سعادت را عبادت کنندگان واقعی با تمام وجود احساس می کنند، بنابراین، معبود خویش را مایه سرور و چشم روشنی خود می بینند. در ((دعای روز چهارشنبه)) می خوانیم: ((اللَّهُمَّ... اجْعَلْ... . نَشَاطِي فِي عِبَادَتِكَ)). ((پروردگارا!... نشاط مرا در عبادت خودت قرار بده)). یعنی هر کس، با چیزی با نشاط می شود، اما پروردگارا! تو مرا به مقامی برسان که تنها با عبادت تو با نشاط بشوم. ((یا مَنْ عُبِدَ فَشَكَرَ!)). ((ای کسی که در قبال عبادتت شاکر هستی!)). ((شکر))، کاری است که در مقابل خوبی و احسان دیگری انجام می شود. پروردگار متعال هم عبادت بندگان را، احسان آنان به خود تلقی فرموده و در قبال آن، خود را ملزم به شکر دانسته است. و این نیست جز رحمت و تفضل بی کران الهی بر بندگان خود؛ زیرا عبادتی که بنده انجام می دهد، اولاً: توفیقی است که خداوند متعال به او داده و اوست که راه و رسم انجام این عبادت را به بنده اش عنایت فرموده است. و ثانياً: از این عبادت، چیزی به خداوند متعال نمی رسد تا آن را احسانی به خداوند بدانیم. اگر هم در عبادت، احسان و خوبی باشد - که هست - نصیب خود عابد می شود. به هر حال، کاری که خداوند متعال در قبال عبادت بنده اش به عنوان شکر انجام می دهد چیست؟ می توان آن را جزایی دانست که در جهان آخرت نصیب انسان می شود. یا می توان آن را خیرها و خوبیها و سعادت دانست که در همین دنیا از سوی خداوند متعال به انسان می رسد. و یا می توان آن را حالات بلند روحی دانست که بر اثر عبادت، نصیب عابد می شود؛ مانند همان نشاطی که بیان آن گذشت و یا مجموع این موارد، چون منافاتی بین آنها نیست. در قرآن کریم نیز به مسأله ((شاکر)) بودن خداوند متعال در چند مورد اشاره شده است. از آن جمله در از سوره مبارکه بقره: (... وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ). (۱۰۸) (... و هر آن کس که به کار خوبی رغبت نماید و آن را انجام بدهد، پس به درستی که خداوند (در برابر عمل او) شاکر و (از افعال وی) آگاه است)). عبادت در دیگر دعاها اینک به جملاتی از دیگر ادعیه مبارکه که در مورد عبادت وارد شده است، توجه می کنیم: در ((دعای روز شنبه)) چنین می خوانیم: ((أَسْئَلُكَ... أَنْ تُعِينَنِي عَلَى طَاعَتِكَ وَ لُزُومِ عِبَادَتِكَ)). ((بارالها! از تو می خواهم که مرا بر اطاعت و دوام عبادت خودت یاری نمایی)). و در دعای بعد از زیارت حضرت امام حسین (علیه السلام) چنین آمده است: ((فَإِنَّ

بَتَوْفِيقِكَ يَفُوزُ الْفَائِزُونَ وَيَتُوبُ الْتَائِبُونَ وَيَعْبُدُكَ الْعَابِدُونَ)). ((به درستی که با توفیق تو ای پروردگار! رستگاران، رستگار شوند و توبه کنندگان توبه کنند و عبادت کنندگان، عبادت نمایند)). آنچه در این دو جمله از دعا مهم جلوه می کند این است که برای عبادت خداوند متعال، به ((یاری و توفیق الهی)) احتیاج است. چه بسیار از آدمیان که در دام معبودهای دیگر گرفتار آمده و از عبادت سعادتبخش پروردگار باز می مانند و چه بسیار کسانی که خدای را به عنوان معبود برگزیده اند اما باز هم به دلایل گوناگون، توفیق عبادت حقیقی را نمی یابند. خداوند متعال در قرآن کریم، عبادت خود را ((راه راست)) معرفی می کند و در سوره آل عمران، از قول حضرت عیسی (علیه السلام) چنین می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ). (۱۰۹)) ((به درستی که خداوند، پروردگار من و شماست پس او را عبادت کنید، این است راه راست)). یعنی عبادت غیر خداوند، راه کجی است که نه تنها انسان را به سعادت نمی رساند بلکه او را گرفتار هلاکت حقیقی می سازد.

اطاعت خداوند سبب نجات مؤمنین است

(۷۵) ((یا مَنْ طَاعَتْهُ نَجَاةٌ لِلْمُطِيعِينَ!)). ((ای کسی که اطاعتش مایه نجات اطاعت کنندگان است!)). در بحث ((عبادات)) بیان شد که ((طاعت)) یکی از لوازم ((عبودیت)) است. علت هم آن است که در بندگی و عبودیت، ((مملوکیت)) وجود دارد؛ یعنی کسی که دیگری را عبادت می کند و بندگی او را قبول نموده است در واقع خود را ((مال)) او و او را ((مالک)) خود قرار داده است. و به عبارت دیگر، خود را در ((اختیار)) معبود قرار داده است، در چنین وضعیتی، اطاعت و فرمانبری از معبود، امری حتمی خواهد بود. حال ((اطاعت)) را می توان چنین تعریف نمود: ((مطابقت عمل با خواست شخص اطاعت شده)). بنابراین، اطاعت مربوط به اعمال است و در عمل، اطاعت معنا پیدا می کند، در نتیجه مقدار اطاعت بستگی به درجه عبودیت و بندگی دارد، هر مقدار که بندگی انسان بیشتر باشد، به همان نسبت اطاعت او هم بیشتر خواهد شد. ((یا مَنْ طَاعَتْهُ نَجَاةٌ لِلْمُطِيعِينَ!)). ((ای کسی که فرمانبریش، نجات فرمانبران است!)). در جمله فوق، نتیجه اطاعت از خداوند متعال بیان شده است که همانا ((نجات)) باشد. و ((نجات)) هم در مقابل ((هلاکت)) است، بنابراین، عدم اطاعت از باری تعالی موجب هلاکت است. به بیان دیگر، چنین می توان گفت: دنیایی که انسان در آن قرار گرفته است، دنیای هلاکت است که تمام راههای آن به نیستی و نابودی انسان منتهی می شود و تنها یک راه هست که انسان را از این هلاکت عظمی نجات می بخشد و آن ((فرمانبرداری و اطاعت از خداوند متعال است)). خداوند متعال در قرآن کریم اطاعت از خود و رسولش را رستگاری بزرگ می شمرد: (... وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا). (۱۱۰)) (و هر کس که اطاعت خداوند و رسولش را بنماید، به رستگاری عظیمی دست یافته است)). موضوع اطاعت در دعاها و اینک به دعاهایی می پردازیم که موضوع آنها ((اطاعت)) می باشد. در راءس ادعیه ای که در مورد طاعت الهی وارد شده است، ((مناجاة المطيعين لله)) می باشد. این مناجات شریف که از ((مجموعه مناجات خمس عشر)) می باشد به صورت کامل در کتاب شریف مفاتیح الجنان ذکر شده است و ما به جهت اختصار، تنها چند جمله از آن را ذکر می کنیم: ((اللَّهُمَّ أَلْهِمْنَا طَاعَتَكَ وَجَنِّبْنَا مَعْصِيَتَكَ)). ((بارالها! طاعت خود را بر ما الهام فرما و معصیت خود را از ما دور گردان)). این ((الهام)) را می توان در مقابل ((وسوسه شیطان)) دانست؛ یعنی همانگونه که شیطان انسان را به سوی انجام معصیت، وسوسه می کند، ما از خداوند می طلبیم که اطاعت از خودش را به ما الهام و القا بفرماید. ((وَإَكْشِفْ عَنْ قُلُوبِنَا أَغْشِيَةَ الْبُرْهَانِ وَالْحِجَابَ وَأَزْهِقِ الْبَاطِلَ عَنْ صَمَائِرِنَا وَأَثْبِتِ الْحَقَّ فِي سَرَائِرِنَا، فَإِنَّ الشُّكُوكَ وَالظُّنُونَ لَوَاقِحُ الْفِتَنِ وَمُكَدَّرَةٌ لَصَفْوِ الْمَنَاحِ وَالْمَنَنِ)). ((پروردگارا! پرده های تاریک شک را از قلب ما برطرف بفرما و از درون ما باطل را بیرون کن و حق را در آن پابرجا بفرما، چه اینکه شکها و گمانها باعث فتنه و آشوبند و عیش خوش ما را، ناگوار می سازند)). آنچه در این فراز از دعا درخواست می شود، در واقع زیرسازی و پی ریزی بنیان اطاعت است؛ زیرا همانگونه که قبلاً گفته شد، اطاعت امری است مربوط به ((عمل)) بنابراین، باید قبل از آن،

افکار، عقاید و خلاصه ایمان انسان ساخته شده باشد، زیرا اطاعت بدون اعتقاد، معنا ندارد. و به عبارت دیگر، باید بندگی و عبودیت - که اساسا مربوط به درون و اعتقادات انسان است - حاصل بشود، آنگاه بر اساس آن، اطاعت انجام بگیرد. در اولین جمله از ((دعای حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف -)) چنین نیز، می خوانیم: ((اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا تَوْفِيقَ الطَّاعِيَةِ)). (پروردگارا! توفیق اطاعت را نصیب ما بفرما)). و در عمل دهم از ((اعمال شب نیمه شعبان)) می خوانیم: ((وَاجْعَلْنِي فِيهَا مِنْ أَوْلِيَائِكَ الَّذِينَ اجْتَبَيْتَهُمْ لِطَاعَتِكَ وَاخْتَرْتَهُمْ لِعِبَادَتِكَ)). ((بارالها! در این شب (نیمه شعبان) مرا از آن دوستانت قرار ده که آنان را برای اطاعت و عبادت خودت انتخاب و اختیار نموده ای)). و در چند جمله بعد می فرماید: ((وَحَبِّبْ إِلَيَّ طَاعَتَكَ)). (پروردگارا! اطاعت خودت را برای من محبوب گردان (تا تو را با عشق و خواست قلبی، اطاعت نمایم)). از این سه جمله دعایی که اخیرا ذکر شد، چنین فهمیده می شود که انسان برای اطاعت پروردگار متعال نباید فقط به خود متکی باشد بلکه باید قبل از هر چیز، توفیق اطاعت الهی را از خداوند متعال طلب نماید. در مورد نتایج طاعت الهی هم در ((دعای جوشن صغیر)) چنین می خوانیم: ((مَوْلَايَ! ... وَأَنْقَلِنِي ... مِنْ ذُلِّ الْمَعَاصِي إِلَى عِزِّ الطَّاعِيَةِ)). ((مولای من! ... مرا از ذلت معاصی به سوی عزت طاعت، منتقل فرما)). و در ((اعمال مشترک شعبان)) آمده است: ((اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاعْمُرْ قَلْبِي بِطَاعَتِكَ وَلَا تُخْزِنِي بِمَعْصِيَتِكَ)). ((بارالها! بر محمد و آل او درود فرست و قلب مرا با اطاعت خودت معمور و آباد بفرما و مرا با معصیت خودت خوار و رسوا مفرما)). یعنی عزت حقیقی و قلب شاد و زنده در پناه اطاعت خالق جهان حاصل می گردد. مطلب بسیار مهم دیگری که باید به آن توجه کرد، ((اطاعت از اولیای الهی)) است؛ زیرا خداوند به وسیله آنان امر و نهی خود را به بندگان ابلاغ نموده است. در ((زیارت جامعه کبیره)) چنین می فرماید: ((السَّلَامُ عَلَى الْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَنَهْيِهِ)). ((سلام بر آشکار کنندگان امر و نهی پروردگار)). بنابراین، اطاعت از آنان به معنای اطاعت از خداوند متعال می باشد. در جای دیگر از ((زیارت جامعه)) چنین می فرماید: ((مَنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ)). ((هر آن کس که شما را اطاعت نماید به تحقیق خدای را اطاعت نموده است و هر کس شما را عصیان نماید، خداوند را عصیان نموده است)). بنابراین، ما برای اطاعت الهی باید به سوی این فرستادگان الهی برویم و چگونگی اطاعت پروردگار را از آنان بیاموزیم، همان کسانی که خداوند متعال خود، اطاعت آنان را بر همگان لازم و واجب نموده است. در ((زیارت جامعه ائمه المؤمنین)) چنین آمده است: ((... وَفَرَضَ طَاعَتَكُمْ عَلَى كُلِّ أَسْوَدٍ وَابْيَضٍ)). ((و خداوند اطاعت شما را بر هر سیاه و سپیدی واجب گردانیده است)). بنابراین، ما باید از خداوند متعال بخواهیم که توفیق اطاعت از آن انسانهای الهی را نصیب ما بگرداند. در دعای شریف ((ندبه)) نیز درباره اطاعت از حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف - چنین آمده است: ((اللَّهُمَّ ... أَعِنَّا عَلَى ... الْأَجْتِهَادِ فِي طَاعَتِهِ وَاجْتِنَابِ مَعْصِيَتِهِ)). ((بارالها! ... ما را بر کوشش و تلاش در راه اطاعت از آن حضرت و دوری نمودن از معصیت آن حضرت یاری بنما)).

خداوند، صاحب تمام حسنات است

(۲) ((يَا وَلِيَّ الْحَسَنَاتِ!)). (ای صاحب نیکیها و خوبیها!). (۳) ((يَا خَيْرَ الْمُحْسِنِينَ!)). (ای بهترین نیکوکاران!). (۹۶) ((يَا مَنِ هُوَ فِي إِحْسَانِهِ قَدِيمٌ!)). (ای کسی که در نیکی نمودن ازلی است!). (۴۸) ((يَا مَنْ إِحْسَانُهُ قَدِيمٌ!)). (ای کسی که احسانش ازلی و بی ابتداست!). (۷۲) ((يَا مَنْ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ!)). (ای کسی که نیکوکاران را دوست می دارد!). (۶۳) ((يَا مَنْ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ!)). (ای کسی که پاداش نیکوکاران را ضایع نمی سازد!). (۷۵) ((يَا مَنْ رَحْمَتُهُ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ!)). (ای کسی که رحمت و بخشش او به نیکوکاران نزدیک است!). (۲۴) ((يَا مُضَعَّفَ الْحَسَنَاتِ!)). (ای زیاد کننده خوبیها!). ((خوب)) و ((بد))، دو واژه ای هستند که تمام اشیا را به نحوی شامل می شوند. حال بینیم چه معیاری برای تقسیم بندی افعال و اشیا به این دو صفت وجود دارد؟ ما در اینجا از مکاتب و تفکراتی که قایل به این تقسیم بندی نیستند می گذریم و نقد

آنها را به محل خود واگذار می کنیم. اما از آنجایی که در مکتب الهی اسلام، این تقسیم بندی به خوب و بد، امری مسلم است و بلکه خود، زیربنای تفکر اسلامی را تشکیل می دهد، لذا به نحو اختصار، آن را بررسی می نماییم. به یک اعتبار ((کمال و نقص)) را می توان معیار این تقسیم بندی ذکر کرد؛ یعنی هرآنچه کامل باشد ((خوب)) و هرآنچه ناقص باشد ((بد)) است. و این دو نیز خود مراتبی دارند، پس هرچیزی که کاملتر باشد، خوبتر و هرچیزی که ناقص تر باشد، بدتر است. و از آنجایی که خداوند متعال ((کمال مطلق)) است پس ((خوب مطلق)) هم اوست، بنابراین، هر خوبی هم که در جهان هستی باشد از اوست. و در مقابل، هر بدی از غیر اوست؛ چه اینکه غیر او ناقص است. و به تعبیر دیگر: معیار را می توان ((هستی و نیستی)) دانست؛ یعنی خوبی از هستی و بدی از نیستی سرچشمه می گیرد، کما اینکه ((کامل)) به چیزی اطلاق می شود که تمام چیزهای لازم را داشته باشد و ((ناقص)) آن است که فاقد آنها باشد. حال به بحث اصلی خود بازگردیم: ((حسنه)) که از ((حُسن)) می آید به معنای ((خوبی)) است و ((حسنات)) هم جمع آن می باشد. ((یا وَلِيَّ الْحَسَنَاتِ!)). ((ای صاحب خوبیها!)). خوبیها از اوست پس باید آنها را از او درخواست و طلب کرد. گفتار خوب، اعمال خوب، عاقبت خوب، فرزند خوب، علم خوب، فکر و نیت خوب، قلب و جان خوب، نتیجه خوب و خلاصه تمامی خوبیها را باید از خداوند متعال طلبید. و این همان چیزی است که به عنوان دعای بندگان خوب الهی در قرآن کریم ذکر شده است: ((وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا إِنَّا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةٌ...)). (۱۱۱) ((و بعضی می گویند: پروردگارا! در دنیا به ما خوبی و در آخرت نیز خوبی عنایت فرما)). بنابراین، چون خداوند ولی حسنات است، پس حسنات را پس می توان از بارگاه الهی دریافت کرد و برای کسب خوبیها راهی جز رفتن به سوی خوب مطلق نیست. اما سیئات و بدیها از غیر اوست، بدیهایی که به انسان می رسد از اعمال خود انسان است، آن هم اعمالی که به ناشایست مرتکب شده است. در سوره مبارکه نساء آیه ۷۹ می فرماید: ((مَا أَصَابَكُمْ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكُمْ...)). ((آنچه از خوبی به تو می رسد از خداوند و آنچه از بدی به تو وارد می شود از خود تو است)). و در ((دعای امام حسین (علیه السلام)) در روز عرفه آمده است: ((إِلَهِي إِنْ ظَهَرَتِ الْمَحَاسِنُ مِنِّي فَبِضْلِكَ وَلَكَ الْمِنَّةُ عَلَيَّ وَإِنْ ظَهَرَتِ الْمَسَاوِي مِنِّي فَعِيدِلِكَ وَلَمَكَ الْحُجَّةُ عَلَيَّ)). ((پروردگارا! اگر کارهای خوبی از من سربرزند، به خاطر فضل تو است و در این حال تو بر من منت داری و اگر کارهای ناشایست از من ظاهر شود، از عدل تو است و در این صورت تو بر من حجت داری)). یعنی اگر انسان کار خوبی انجام می دهد، به خاطر آن است که فضل الهی شامل حال او شده و به او توفیق و توان انجام خوبی را عنایت کرده است، اما اگر فضل الهی به هر دلیل از انسان گرفته شود، مقتضای عدل الهی، آن است که از موجودی چون انسان جز بدی چیزی صادر نشود، کما اینکه در محاورات عرفی نیز چنین گفته می شود که اگر با تو عادلانه رفتار می کردم تا به حال به جایی نمی رسیدی و کاره ای نمی شدی، اما چون به تو خوبی کردم به اینجا رسیده ای. به عبارت دیگر، عادلانه این بود که چنان باشی، اما خوبی من موجب شد که چنین بشوی. به هر حال، انسان بریده از ولی حسنات، نه توان انجام حسنات را دارد و نه به حسنات خواهد رسید. و در همین رابطه می توان دعای معروف: ((إِلَهِي عَامِلْنَا بِفَضْلِكَ وَلَا تُعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ)) را چنین معنا کرد که ((خدایا! در همین دنیا هم با فضل خود با ما معامله کن تا جزء محسنین باشیم و با عدل خود با ما رفتار نکن تا جزء مسیین و گنهکاران قرار نگیریم)). ((یا خَيْرَ الْمُحْسِنِينَ!)). ((ای بهترین نیکوکار و خوبی کننده!)). ((محسن)) یعنی کسی که کار حسن، خوب و نیکو از او صادر می شود. و چون در خداوند متعال نقص راه ندارد، پس افعال او هم بدون نقص هستند. و فعل بدون نقص، فعل حسن است. اما آن چیزی که در این عبارت مد نظر است ((احسان)) الهی می باشد؛ مثلاً عذابی را هم که خداوند متعال نازل می کند، از آن جهت که نازل کننده آن خداوند متعال است، فعلی حسن به شمار می رود، اما این فعل حسن در حق کسی که عذاب برای او نازل شده، احسان به شمار نمی رود. البته این عذاب نتیجه اعمال خود شخص است. بنابراین، ما باید از خداوند بطلبیم که به ما لیاقت رسیدن به احسان خود را عنایت بفرماید، در این صورت آن خدایی که ولی حسنات است، بهترین حسنات را نصیب انسان خواهد

نمود. در دعای ابی حمزه ثمالی آمده است: ((أَنْتَ الْمُحْسِنُ وَنَحْنُ الْمُسْتَيْئُونَ فَتَجَاوِزْ يَا رَبِّ عَن قَبِيحِ مَا عِنْدَنَا بِجَمِيلِ مَا عِنْدَكَ)). (تو نیکوکار هستی و ما بدکار، پس، از زشتیهای ما به زیباییهای خودت بگذر). ((یا مَنْ هُوَ فِي إِحْسَانِهِ قَدِيمٌ!)). (ای کسی که در نیکی نمودن، ازلی و بی ابتداست). ((یا مَنْ إِحْسَانُهُ قَدِيمٌ!)). (ای کسی که احسانش ازلی است!). هر چند سخن در این باب در بحثهای فلسفی و کلامی به مقدار لازم آمده است، اما در اینجا همین مقدار می توان گفت که قدیم بودن احسان پروردگار متعال، مستلزم وجود موجوداتی قدیم است که احسان باری تعالی به آنان تعلق گرفته باشد؛ زیرا احسان بدون احسان شده، امکان ندارد. ((یا مَنْ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ!)). (ای کسی که نیکوکاران را دوست می دارد!). همانگونه که خداوند متعال خود ((محسن)) است، بندگان خوب او هم همینگونه اند و این به خاطر آن است که بندگانی که به خداوند نزدیک شده اند و رنگ الهی به خود گرفته اند، به مقدار لیاقت و ظرفیتشان دارای صفات الهی می شوند. خداوند متعال چون کامل علی الاطلاق است، افعال او هم همگی حسن می باشند. بنده ای هم که به سوی خداوند حرکت می کند، در واقع طریق کمال را در پیش گرفته است و به هر مقدار که در این راه طی طریق و کسب کمال کرده باشد، اعمال او دارای کمال هستند و از نقص به دور می باشند. چنین فردی، تمام کارهایش دارای حُسن می باشد، اگر کاری برای دیگری انجام بدهد، آن کار از قبح به دور و نیکو می باشد همینطور اگر برای خود اقدامی نماید، اقدامش نیکوست. و معلوم است که اگر جامعه ای چنین باشد، دیگر افراد از یکدیگر بدی نخواهند دید، در چنین جامعه ای زندگی کردن بسیار آسان و گوارا خواهد بود، مشکلات و مصایب، آدمیان را از پا در نمی آورد. و خلاصه خیر دنیا و آخرت، نصیب همگان خواهد شد. به همین خاطر، در قرآن کریم، نیکوکاری و احسان به انسان سفارش می شود و نتیجه آن هم که کسب محبت الهی است، به انسان تذکر داده می شود. در سوره بقره، آیه ۱۹۵ آمده است: ((وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ)). (نیکی نمایید که خداوند نیکوکاران را دوست می دارد). و باید دانست که این محبت فقط یک تشویق و وعده نیست بلکه شخص محسن حقیقتاً ((محبت الهی)) را احساس و درک می کند و چه نعمت و عاقبتی بالاتر از این. ((یا مَنْ رَحْمَتُهُ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ!)). (ای خدایی که رحمتش به نیکوکاران نزدیک است!). و یکی دیگر از نتایج احسان کردن و محسن بودن، ((نزدیک شدن به رحمت الهی)) است. رحمت الهی بدون ضابطه به کسی نمی رسد، بنابراین، محسن بودن در واقع لیاقت و قابلیت کسب رحمت الهی را نصیب انسان می کند. این عبارت در سوره مبارکه اعراف، نیز آمده است: ((... إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ)). (۱۱۲) ((... همانا رحمت پروردگار به نیکوکاران نزدیک است)). ((یا مَنْ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ!)). (ای خدایی که پاداش نیکوکاران را ضایع نمی گردانی!). هر عملی در جهان هستی نتیجه ای متناسب با خود دارد. (اجر) نیز یکی از نتایجی است که افراد محسن در اثر احسان خود بدان نایل می شوند؛ مثلاً محبت الهی یکی از اجرهایی است که محسنین به آن می رسند و همچنین دیگر نعمتهای دنیوی و اخروی می تواند اجر نیکوکاران قرار گیرد. عبارت اخیر در واقع می تواند تذکری باشد برای انسانهای محسن که مطمئن باشند به اجر خود خواهند رسید؛ یعنی هر چند ممکن است احسانی که آنان می کنند، همراه با سختی و رنج و گرفتاری باشد اما در مقابل، اجر ایشان از سوی باری تعالی تضمین شده است. در واقع، کسی اجر دیگری را ضایع می کند که از دادن آن ناتوان باشد، یا وعده هایش دروغ باشد و یا فرد ظالمی باشد و... و خداوند متعال منزه از تمام این عیوب است در سوره مبارکه هود، بعد از اینکه خداوند، پیامبرش را امر به صبر می کند، این جمله را بیان می فرماید: ((وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ)). (صبر پیشه کن، به درستی که پروردگار، اجر نیکوکاران را ضایع نمی گرداند). ((یا مُضِعَّ الْحَسَنَاتِ!)). فضل الهی تنها به دادن اجر خلاصه نمی شود، بلکه مرحله ای بالاتر هم وجود دارد و آن چند برابر کردن حسنات و نیکیهایی می باشد. در واقع خدای رؤوف و رحیم به دنبال بهانه ای است تا دریای بی انتهای فضل و کرم خود را به سوی بندگانش سرازیر نماید. در سوره نسا، می فرماید: ((... وَأَنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفُهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا)). (۱۱۴) ((... و اگر حسنه ای باشد، خداوند آن را دوچندان نماید و از نزد خود اجر عظیم عنایت می کند)). و در سوره

انعام ، می فرماید : (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا . . .) . (۱۱۵) ((کسی که حسنه ای به جای آورد ، برای او ده برابر آن پاداش خواهد بود . . .)) . در اینجا باید گفت که زیاد شدن حسنه تنها به معنای زیاد شدن اجر آن نیست بلکه گاهی خود حسنه مضاعف می شود؛ یعنی مانند دانه ای که فرد محسن آن را بکارد ، این دانه روز به روز رشد می کند و بر مقدار آن اضافه می شود؛ مثلاً کسی که شاگرد خوبی تربیت می کند و آن شاگرد هم دیگران را تربیت می کند ، در واقع حسنه ای انجام داده که به مرور زمان بر مقدار آن اضافه می شود . توبه و فرجام اعمال صالح اینک به برخی دیگر از جنبه های این موضوع که در قرآن کریم و ادعیه آمده است می پردازیم : قرآن کریم در مورد کسانی که توبه نموده ، ایمان بیاورند و عمل صالح انجام بدهند ، چنین می فرماید : (. . . فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا) . (۱۱۶) ((. . . خداوند بدیهای آنان را به خوبی تبدیل می نماید و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است)) . و این معجزه ای است که با توبه و عمل صالح انجام می شود یعنی نه تنها گذشته ناپاک و زشت انسان محو می شود بلکه تبدیل به اعمال نیکو می گردد . در همین زمینه در ((دعای کمیل)) می فرماید : ((اللَّهُمَّ لَا أَجِدُ لِدُنُوبِي غَافِرًا وَلَا لِقَبَائِحِي سَاتِرًا وَلَا لِشَيْءٍ مِنْ عَمَلِي الْقَبِيحِ بِالْحَسَنِ مُبَدِّلًا غَيْرَكَ)) . ((بارالها ! من برای گناهانم آمرزنده ای و برای زشتیهایم پوششی و برای تبدیل اعمال زشت و قبیح به نیکویی ، جز تو کسی را نمی یابم)) . نکته دیگر آنکه : انسان نباید به کارهای خوب و محاسن خود مغرور شود و به آنها بنازد . حضرت امام حسین (علیه السلام) در ((دعای روز عرفه)) چنین می فرماید : ((الهي ! مَنْ كَانَتْ مَحَابِرَتُهُ مَسَاوِي فَكَيْفَ لَا تَكُونُ مَسَاوِيَهُ مَسَاوِي)) . ((خدایا ! کسی که خوبیهایش هم بدی است (آن حضرت به خاطر تواضع و فروتنی در نزد خداوند ، خوبیهای خود را بدی تلقی می کرد) ، پس چگونه بدیهایش بدی نباشد ؟)) . و در ((دعای ابی حمزه ثمالی)) آمده است : ((لَا الَّذِي أَحْسَنَ اسْتَعْنَى عَنْ عَوْنِكَ وَرَحْمَتِكَ وَلَا الَّذِي أَسَاءَ وَاجْتَرَأَ عَلَيْكَ وَلَمْ يُزِضْكَ خَرَجَ عَنْ قُدْرَتِكَ)) . ((بارالها ! نه آن کس که نیکوکار است از یاری و رحمت تو بی نیاز است و نه آن کسی که خطاکار است و در مقابل تو ایستاده و برخلاف رضایت تو عمل نموده است ، از قدرت و حکومت تو خارج است)) . به عبارت دیگر ، انسان در نیک بودن و نیکی نمودن ، محتاج عنایت و رحمت الهی می باشد . و در بد بودن و بدی نمودن هم در تحت سلطه و حکومت پروردگار متعال قرار دارد و عصیان و طغیانش موجب خروج او از قوانین و سنتهای الهی نمی شود .

قبول شدن توبه از سوی خداوند متعال

(۲۰) ((يا قَابِلَ التَّوْبِ !)) . ((ای پذیرنده توبه و بازگشت !)) . (۲) ((يا قَابِلَ التَّوْبَاتِ !)) . ((ای پذیرنده توبه ها !)) . (۶۷) ((يا مَنْ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ !)) . ((ای کسی که توبه را از بندگانش قبول می کند !)) . (۶۳) ((يا مَنْ يَقْبَلُ عُذْرَ التَّائِبِينَ !)) . ((ای کسی که عذر توبه کاران را می پذیرد !)) . (۵۲) ((يا حَبِيبَ التَّوَّابِينَ !)) . ((ای دوست توبه کنندگان !)) . (۷۲) ((يا مَنْ يُجِبُّ التَّوَّابِينَ !)) . ((ای کسی که توبه کنندگان را دوست می دارد !)) . (۳۸) ((يا مَنْ لَا مَفْرَءَ إِلَّا إِلَيْهِ !)) . ((ای کسی که راه گریزی نیست مگر به سوی او !)) . (۳۸) ((يا مَنْ لَا مَفْرَءَ إِلَّا إِلَيْهِ !)) . ((ای کسی که پناهگاهی نیست مگر به سوی او !)) . (۴۳) ((يا مَنْ إِلَيْهِ يُفْرَعُ الْمُذْتَبُونَ !)) . ((ای کسی که گنهکاران به سوی او ناله و زاری می کنند !)) . (۳۸) ((يا مَنْ لَا مَنجَا مِنْهُ إِلَّا إِلَيْهِ !)) . ((ای کسی که راه نجاتی از او نیست جز به سوی او !)) . (۴۱) ((يا مَنْ يُنْقِذُ الْغُرَقَى !)) . ((ای کسی که غرق شدگان را نجات می بخشد !)) . (۹۳) ((يا مُنْجِي !)) . ((ای نجات دهنده !)) . (۴۱) ((يا مَنْ يُنْجِي الْهَلْكَى !)) . ((ای کسی که هلاک شدگان را نجات می دهد !)) . (۷۲) ((يا مُدْرِكَ الْهَارِبِينَ !)) . ((ای دریابنده گریختگان !)) . بررسی اجمالی گناه در بحثهای ((عبادت و اطاعت)) دانسته شد که تنها یک راه برای نجات انسان از هلاکت و سعادت مند شدن انسان وجود دارد و آن اطاعت از پروردگار متعال و حرکت در مسیری است که او برای انسان معین فرموده است علت این امر هم در این است که خداوند متعال ، جهان آفرینش را بر اساس ((حکمت)) آفریده است و لازمه حکمت هم وجود یک دسته ضوابط و معیارها و قوانین می باشد . به عبارت دیگر ، خداوند

متعال جهان را بر اساس ((علتها و معلولها)) آفریده است که بر طبق آن هر عملی به یک نتیجه معین می رسد و هر حرکتی به مقصدی متناسب با آن حرکت منتهی می شود. بر این اساس، تنها یک راه برای رسیدن به سعادت وجود دارد، و آن هم ((اطاعت)) از خداوند متعال می باشد. اما در اینجا با مسأله دیگری مواجه می شویم که انسان را از دیگر موجودات جدا می کند و آن مسأله ((اختیار و انتخاب)) است، بنابراین، انسان ((مجبور)) نیست که در این مسیر حرکت نماید، بلکه می تواند مسیرهای دیگری را هم برای حرکت انتخاب نماید. اما نکته مهمی که باید به آن توجه کرد این است که این ((حق انتخاب)) به معنای ((صحت انتخاب)) نیست. به عبارت دیگر، همانگونه که قبلاً هم گفته شد، تنها یک راه انتخاب شده می تواند صحیح باشد و بقیه راهها و مسیرها تماماً انحرافی خواهند بود. حرکت آگاهانه و انتخابی در مسیرهای انحرافی را ((گناه)) می نامیم. برای آنکه تا حدودی به اثرات مخرب و وحشتناک ((گناه)) پی ببریم، می توانیم به تخلف از قوانین و معیارهای طبیعی توجه کنیم؛ مثلاً زندگی طبیعی انسان، احتیاج به شرایط خاص و معینی دارد که از آن می توان به عنوان ((ضوابط طبیعی زندگی بشر)) نام برد، حال خروج از این شرایط چه پیامدهایی دارد؟ بعضی از موارد آن را ذکر می کنیم مثلاً اگر انسان در دمایی بالاتر یا پایین تر از حد معینی قرار بگیرد، چه اتفاقی می افتد؟ اگر فشار محیط خارج از بدن در حد مجاز نباشد، چه می شود؟ اگر هوای تنفسی انسان از ترکیب خاص برخوردار نباشد و یا او در معرض تابش اشعه های غیرمجاز خورشید قرار بگیرد، چه اتفاقی می افتد؟ به ((طب)) نگاه می کنیم؛ اگر داروها ترکیب معین آنها به هم بخورد، یا در جای خود مصرف نشوند، به کجا می انجامد؟ اگر در ((معماری)) اصول و ضوابط ساخت و ساز رعایت نشود، به چه نتیجه ای منجر می شود؟ و اگر... پاسخ تمام این پرسشها را چنین می توان خلاصه کرد: نتیجه آن چیزی جز نابودی و یا حداقل اختلال در عملکرد نیست. و به عبارتی کوتاهتر، نتیجه ((مطلوب)) حاصل نمی شود. زندگی معنوی انسان نیز چنین است؛ یعنی انسان بودن ضوابط و معیارهای خاص خود را می طلبد، این ضوابط و ملاکها را خداوند متعال در قالبی به نام ((دین)) به بشر عرضه نموده است و علاوه بر آن، قوا و تواناییهای لازم برای اجرای آن را هم به او عنایت فرموده است. به عبارت صحیحتر، پروردگار متعال، توانایی ذاتی انسان شدن و در طریق انسانیت حرکت کردن را به آدمی عنایت فرموده و چگونگی از قوه به فعل درآوردن این قوا را هم در چارچوب دین، به بشر عرضه نموده است. حال، هرگونه عمل خارج از این چارچوب که در واقع خروج از مسیر حقیقی انسانیت است را گناه می نامیم که نتیجه آن نیز متناسب با گناه انجام شده، سقوط از انسانیت انسان است. این سقوط، خود، نتایج و عواقب منفی فراوانی را به دنبال دارد. بحث در مورد گناه و اثرات آن، خود، بحث مستقل و مفصلی است، در اینجا تنها به این نکته اشاره می شود که اثرات گناه، هم اخروی است و هم دنیوی. و از آنجا که حیات اخروی انسان، حیاتی ابدی و دائمی است، بنابراین، گناه کردن یا نکردن، به سرنوشت ابدی انسان مربوط می شود. حال که گناه چنین نتایج مخرب فردی، اجتماعی، روحی، روانی، جسمی و خلاصه دنیوی و اخروی برای انسان به بار می آورد و انسان نیز خواه و ناخواه گرفتار آن می شود، یک سؤال بسیار حیاتی و مهم برای انسان مطرح می شود و آن اینکه آیا راهی برای خروج و خلاص شدن از گناه و نتایج آن وجود دارد؟ و این سؤال است که در هر گرفتاری برای انسان مطرح است: ((آیا می توان رها شد؟)). تصور نبودن راه چاره و رها نشدن، تصویری بسیار وحشتناک و یأس آور برای آدمی می باشد. اگر انسان به چنین تصویری معتقد شود و تمام راهها را بسته ببیند، آنگاه گرفتار عذابی روحی و درونی می شود که هیچ عذابی بالاتر از آن نیست. کسانی که خود را در چنین بن بست گرفتار می بینند و چاره ای را هم ممکن نمی دانند به کارهای نامعقولی دست می زنند که جز تباهی بیشتر، نتیجه ای برایشان ندارد. عده ای به انحای مختلف، خود را به غفلت و جهالت می زنند تا عذاب چنین بن بست را درک نکنند، عده ای هم چاره ای جز این نمی یابند که در گناه و خلاف خود بیشتر فرو روند، که نتیجه آن نیز معلوم است. گروهی دیگر، دایماً زانوی غم بغل کرده و در دریای بی پایان غم و اندوه خود فرو می روند... اما وقتی که به سراغ پروردگار مهربان و حکیم می رویم - همانکه راه زندگی را در تمام ابعادش برای انسان ترسیم نموده است -

مشاهده می کنیم که برای خروج از چنین بن بست وحشتناکی، راهی کاملاً معقول و بسیار مناسب قرار داده است. راهی که نه تنها انسان را از ظلمت و تنگنای بن بست خارج می کند، بلکه با جبران گذشته ها، انسان را در مسیر صحیح زندگی قرار می دهد. راهی که با پیمودن آن می توان از شرّ خلافها و گناهان راحت شد و روح خود را از ناپاکیهای آن شست و پاک نمود. راهی که انسان را از غرق شدن همیشگی و نابودی دایمی نجات می دهد و به انسان حیات و زندگانی تازه و پاکی می بخشد. راهی که انسان را از ظلمات بی پایان به نور بی انتها می رساند. و خلاصه، تغییری در زندگانی انسان ایجاد می کند که از آن فقط به یک ((معجزه)) می توان تعبیر نمود. این راه پر نور بازگشت را ((توبه)) می نامند. توبه چیزی است که خداوند متعال با تاء کید فراوان انسان را به سوی آن تشویق می کند و شیطان با عناوین گوناگون، آدمی را از آن باز می دارد. شیطان می داند که اگر انسان بازگردد، دیگر مطیع او نخواهد بود، لذا انسان را از انجام توبه باز می دارد؛ مثلاً او را چنین وسوسه می کند که هنوز وقت توبه فرا نرسیده و فرصت برای انجام آن فراوان است. یا اینکه انسان را از انجام آن ناامید کرده و به بشر چنین القا می کند که با شرایط و وضعی که تو داری و در گناه غوطه ور شده ای دیگر توبه کردن فایده و ثمری ندارد و توبه توبه قبول نخواهد شد. اما برعکس، خداوند متعال در جاهای مختلفی از قرآن کریم، رحمت خود را به انسان یادآور می شود و انسان را به سوی خود می خواند: *قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ* . (۱۱۷) ((بگو ای بندگانم که بر خود زیاده روی و ستم نموده اید، از رحمت و بخشش الهی ناامید و مأیوس نباشید، چون خداوند همه گناهان را می آمرزد. به درستی که او آمرزنده و مهربان است. به سوی پروردگارتان بازگردید و در مقابل او سر تسلیم فرود آورید قبل از آنکه عذاب الهی به سراغ شما بیاید و آنگاه یاری نشوید)). باید گفت مغفرت، عفو و توبه، از بزرگترین نعم الهی می باشند به طوری که اگر این امور نبود، انسان به یک موجود بدون چاره تبدیل می شد که بر اثر گناه، دیگر هرگز روی نیکبختی را نمی دید و نبودن راه بازگشت به معنای هلاکت و نابودی همیشگی بود. اما خداوند غفور و رحیم، دریای بی کران رحمتش شامل حال بندگان گنهکار شده و این چنین، راه بازگشت و پاک کردن گناهان را برای او فراهم نموده است، چه خوب خدایی! و چه بد بندگان! ((یا قَابِلُ التَّوْبِ!)). ((ای آنکه پذیرنده توبه هستی!)). ((توبه)) به معنای رجوع و بازگشت می باشد، اما آنچه به این بازگشت معنا و فایده می بخشد، ((پذیرش)) آن است؛ اگر توبه انسان پذیرفته نمی شد، انجام آن چه ثمری داشت و یا چه دردی را دوا می کرد؟ در سوره غافر، خداوند چنین معرفی می شود: *(غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ...)* . (۱۱۸) ((آمرزنده گناه و پذیرنده توبه است...)). نکته دیگر آنکه: این ((قبول توبه)) که در آیات و روایات فراوان آمده است، خود تذکری است برای انسان، چه اینکه بسیاری از اوقات، انسان شک می کند که آیا با این اعمالی که من مرتکب شده ام، راهی برای بازگشت هست و آیا توبه من مورد قبول واقع می شود یا نه؟ ((یا قَابِلُ التَّوْبَاتِ!)). ((ای پذیرنده توبه ها!)). فرق این جمله با جمله قبل را می توان در این دانست که توبه در این جمله به صیغه جمع آمده است؛ یعنی خداوند متعال توبه را هر چند تعداد آن زیاد باشد می پذیرد، به عبارت دیگر: کسانی که توبه می کنند اما باز دچار غفلت شده و توبه را می شکنند و دوباره توبه می کنند و پس از آن، توبه شکنی کرده و این کار را تکرار می کنند، این دسته هم نباید از توبه و پذیرش آن ناامید باشند. در روایات نیز بر تکرار توبه تاء کید شده است. ((یا مَنْ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ!)). ((ای کسی که توبه را از بندگان خود قبول می کنی!)). در سوره مبارکه توبه، خداوند متعال چنین می فرماید: *(أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ)* . ((آیا نمی دانستند که خداوند توبه را از بندگان خود قبول می کند و صدقات را می ستاند و اینکه خداوند هم اوست بسیار توبه پذیرنده مهربان)). (۱۱۹) آنچه در این جمله از دعا قابل توجه است رابطه عاطفی است که بین خداوند و بنده اش وجود دارد، در این جمله و همچنین در آیه شریفه، از گنهکار به عنوان ((عِبَادِهِ)) یاد شده است؛ یعنی ای گنهکار! تو بنده من هستی و من خالق تو هستم، تو کسی را غیر از من نداری و من که مولا و مالک همه چیز

تو هستم ، توبه ات را قبول می کنم . و این نشانه نهایت مهربانی خداوند با بندگان گنهکار خویش است . البته می توان این جمله را در مرحله بالاتری هم معنا کرد و آن اینکه خداوند متعال توبه را از ((عِبَادِهِ)) یعنی ((بندگان)) می پذیرد . بنابراین ، برای آنکه توبه انسان قبول شود ، ابتدا انسان باید بندگی خداوند را بپذیرد و خود را جزء بندگان او قرار بدهد تا خداوند هم توبه او را بپذیرد و این هم امری طبیعی است ؛ چون تا زمانی که انسان خود را به غیر خدا وابسته می داند ، چگونه می تواند از خداوند انتظار پذیرش توبه را داشته باشد ؟ بنابراین ، لازم است که ابتدا انسان خود را از شرّ غیر خدا راحت نماید و قلبا بپذیرد که بنده اوست ، آنگاه چنین انتظاری داشته باشد . و اساسا بازگشت به سوی خداوند با رها نکردن غیر خدا امکان ندارد . ((يَا مَنْ يَقْبَلُ عُذْرَ التَّائِبِينَ !)) . ((ای کسی که عذر توبه کنندگان را می پذیری !)) . ((عذر)) آن دلیلی را می گویند که انسان برای انجام عمل نامطلوب خود می آورد . کسی هم که توبه می کند چون معتقد است که اشتباه کرده ، بنابراین ، باید عذر خود را به پیشگاه الهی عرضه بدارد . و چه عذری بالاتر از ((جهالت)) انسان . انسان باید به نادانی خود در پیشگاه الهی اعتراف نماید . و اساسا خود عذر آوردن زمینه را برای پذیرش توبه فراهم می کند ، چه اینکه عذر آوردن در واقع یک نوع اعتراف کردن است و اعتراف ، اولین قدم توبه است . در دعای کمیل نیز حضرت علی (علیه السلام) پس از استغفار و اعتراف می فرماید : ((اللَّهُمَّ فَاقْبَلْ عُذْرِي ؛ بارالها ! عذرم را قبول کن .)) . نکته دیگر آنکه : عذر آوردن ، تکبر انسان را می شکند و زمینه را برای ترحم الهی فراهم می کند . ((يَا حَسِيبَ التَّوَّابِينَ !)) . ((ای آنکه دوست توبه کنندگان هستی !)) . ((يَا مَنْ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ !)) . ((ای کسی که توبه کنندگان را دوست می داری !)) . در این دو جمله ، یکی از بزرگترین ثمرات توبه را می یابیم : ((دوستی خداوند)) و چه نعمتی بالاتر از این که انسان ((محبوب)) خداوند باشد؛ یعنی توبه ، علاوه بر آنکه گناهان آدمی را پاک می کند ، رابطه انسان با خدا را هم اصلاح می کند ، رابطه ای که تا قبل از توبه ، بر اساس ((غضب)) بوده است ، اینک تبدیل به ((محبت)) می شود در سوره مبارکه بقره ، می فرماید : ((... إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ)) . (۱۲۰) ((به درستی که خداوند توبه کنندگان و پاکان را دوست می دارد)) . در ((اعمال روز جمعه)) هم ، چنین آمده است : ((اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ)) . ((بارالها ! بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا از توبه کنندگان و از پاک شدگان قرار ده ؛ زیرا در چنین صورتی است که انسان می تواند به محبت الهی دست بیابد)) . ((يَا مَنْ لَا مَفْرَءَ إِلَّا إِلَيْهِ !)) . ((ای کسی که راه فراری نیست مگر به سوی او !)) . انسان زمانی احتیاج به راه فرار پیدا می کند که خود را در ((خطر)) ببیند و چه خطری بالاتر از نیستی و هلاکت و عذاب الهی که به وسیله گناه ، حاصل شده است ؟ برای در امان ماندن از خطر ، انسان باید به سویی فرار نماید که او را از خطر حفظ نماید و دیگر تهدیدی برای او نباشد ، متأسفانه ما انسانها گاهی از یک خطر - به خاطر جهالتی که داریم - به سوی خطر دیگر که احیانا بزرگتر هم هست می رویم در حالی که تنها یک راه فرار وجود دارد و آن فرار به سوی قادر مطلق است که می تواند انسان را از همه خطرات حفظ نماید . به بیان دیگر ، گناه در واقع فرار از خداوند است ، پس برای رهایی از آن باید دوباره به سوی خود خداوند فرار کرد . در ((مناجاة التائبین)) نیز چنین می خوانیم : ((الهِ هَيْلُ يَرْجِعُ الْعَبْدُ الْأَبْقَى إِلَى مَوْلَاهُ)) . ((بارالها ! آیا بنده فراری جز به سوی مولای خود ، می تواند برگردد ؟)) . ((يَا مَنْ لَا مَفْرَءَ إِلَّا إِلَيْهِ !)) . ((ای کسی که پناهی نیست مگر به سوی او !)) . ((مفزع)) به چیزی می گویند که انسان به آن پناه می آورد یعنی ((پناهگاه)) . چرا تنها خداوند پناهگاه است ؟ برای اینکه غیر خداوند ، هر کس و هر چه که باشد ((باطل)) است ، نیستی و هلاکت آور است . بنابراین ، هیچ چیز غیر خداوند متعال قابلیت پناه دادن به انسان را ندارد . اگر انسان به غیر خداوند پناه آورد فقط خود را بیشتر گرفتار کرده است . در ((دعای کمیل)) می فرماید : ((لَا أَجِدُ مَفْرَأًا مِمَّا كَانَ مِنِّي وَلَا مَفْرَعًا اتَّوَجَّهُ إِلَيْهِ فِي أَمْرِي غَيْرَ قَبُولِكَ عُذْرِي وَإِذْ خَالَكَ إِيَّايَ فِي سِعَةِ رَحْمَتِكَ)) . ((راه فراری از گناهانم نمی یابم و پناهگاهی هم که به سوی آن روی آورم ، نمی یابم ، جز اینکه تو ای پروردگار ! عذرم را بپذیری و مرا در رحمت گسترده خود ، داخل گردانی)) . ((يَا مَنْ إِلَيْهِ يَفْرَعُ الْمُذْتَبُونَ !)) . ((ای کسی که گنهکاران به سوی او زاری می نمایند)) . آن کس که گناه

نموده و نتایج عذاب آور آن را در برابر خود می بیند خود به خود به ناله و زاری می افتد. اما انسان باید به سوی چه کسی زاری نماید؟ به سوی کسی که فزع و ناله انسان به سوی او فایده و نتیجه ای داشته باشد. کسی که بتواند انسان را از شر گناهانش خلاص و راحت نماید و او کسی نیست جز خداوند که انسان نافرمانیش کرده است. در دعای ((سریع الاجابة)) از حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) چنین آمده است: ((يا مَنْ إِلَيْهِ مَفْرَى امْنِي مِمَّا فَرَعْتُ مِنْهُ إِلَيْكَ!)). ((ای خدایی که مفرّ و پناه من به سوی تو است! مرا از هر چه می ترسم ایمنی بخش)). و ((گناه)) یکی از اموری است که انسان باید از آن بگریزد و به سوی پناهگاهی که او را از گناه حفظ می کند روی آورد. ((يا مَنْ لَا مُنْجَا مِنْهُ إِلَّا إِلَيْهِ!)). ((ای کسی که راه نجاتی از او نیست مگر به سوی او!)). انسان گنهکار، گرفتار غضب، عذاب و بلاهای الهی می باشد، برای نجات از این گرفتاری چه باید کرد؟ باید به سوی گرفتار کننده روی آورد. باید دانست که گرفتار کردن و نجات دادن از سوی خداوند متعال بر اساس حکمت و ضوابط است. چه چیزی موجب اسارت و گرفتاری انسان می شود؟ فرار از خداوند که به معنای فرار از تمام خوبیها و نیکیها و روی آوردن به تمام زشتیهاست، پس آنچه می تواند انسان را از این گرفتاری نجات بدهد، همان بازگشت به سوی خداوند است که به معنای ترک زشتیها و روی آوردن به خوبیهاست. بنابراین، تنها روی آوردن به خداوند است که می تواند انسان را از عذابهای دنیوی و اخروی پروردگار نجات بدهد. ((يا مَنْ يُنْقِذُ الْعَاقِبِي!)). ((ای کسی که ناجی غرق شدگان هستی!)). غرق شدن در چه چیز؟ در دریای آلودگیها و ناپاکیها. چه کسی ناجی است؟ آن کسی که خود پاکی مطلق و قادر مطلق است که انسان با درخواست کمک از او و بازگشت بسویش می تواند خود را نجات بخشد. ((يا مُنْجِي!)). ((ای نجات بخش!)). ((يا مَنْ يُنْجِي الْهَلْكَی!)). ((ای کسی که هلاک شدگان را نجات می بخشی!)). حال اگر انسان در آلودگیها غرق شود و به هلاکت برسد و زندگی انسانی او به پایان آید، آیا کسی هست که بر این روح بی جان بدمد و آن را دوباره حیات بخشد؟ آری هست. و نکته مهم و حیاتی نیز در همینجاست چه اینکه گناه انسان کار خود را تمام شده می داند و هلاکت خود را قطعی می پندارد و از زندگی دوباره انسانی، نومید می شود. اما در همینجا هم اگر بخواهد می تواند دوباره به زندگی برسد (۱۲۱) و این معجزه ای است که فقط از خداوند متعال برمی آید؛ همان قادر متعالی که خود از اول به آدمی، زندگی بخشیده و اساسا هستی از اوست و حال که انسان به نیستی رسیده چاره ای جز چنگ زدن به دامن هستی بخش ندارد. اما دریغا که بسیاری از انسانها نیستی و هلاکت خود را درک نمی کنند و الا چنین آرام و بی خیال زندگی نمی کردند. ((يا مُدْرِكُ الْهَارِبِينَ!)). ((ای دریا بنده گریخته گان!)). گریز از چه چیز و به سوی چه چیزی؟ گریز از بدیها به سوی خوبی، گریز از اعمال سوء و نتایج آن به سوی اصلاح کننده اعمال، گریز از ظلمات به سوی نور. اگر انسان به سوی خداوند متعال که نور مطلق است بگریزد، مطمئن باشد که خداوند او را از ظلمات خارج خواهد کرد. اما آنچه برای ((گریز)) لازم است، ((احساس خطر)) است و چون متأسفانه بسیاری از اوقات انسان خطر را نمی شناسد، در نتیجه لزومی هم برای گریز نمی بیند. اما وقتی که به سراغ ائمه معصومین (علیهم السلام) می رویم، آن انسانهای پاکی که به همه امور معرفت کامل دارند، ملاحظه می کنیم که چگونه با خدای خود مناجات می کنند. در ((اعمال شب جمعه)) چنین می خوانیم: ((هَرَبْتُ إِلَيْكَ بِنَفْسِي يَا مُلْجَأَ الْهَارِبِينَ بِأَثْقَالِ الذُّنُوبِ أَحْمِلُهَا عَلَى ظَهْرِي)). ((ای پناه گریختگان! با بار سنگین گناهانی که بر دوش دارم به سوی تو می گریزم)). دعاهایی پیرامون توبه اینک به بخشی دیگر از دعاها که در زمینه ((توبه)) وارد شده است می پردازیم: از مهمترین و معتبرترین ادعیه در این مورد، اولین مناجات از مناجات خمس عشر یعنی ((مناجاة التائبين)) می باشد. برای رعایت اختصار، چند جمله از آن را ذکر می کنیم: ((إِلَهِي أَلْبَسْتَنِي الْخَطَايَا تَوْبَ مِدْلَتِي)). ((بارالها! خطاها و گناهان، لباس ذلت بر من پوشانده اند)). ((وَأَمَاتَ قَلْبِي عَظِيمُ جِنَايَتِي فَأَخِيهِ بِتَوْبَةٍ مِنْكَ)). ((و جنایات و گناهان بزرگ، دل مرا میرانده است، پس آن را با توبه، حیات بخش)). ((إِلَهِي إِنْ كَانَ اللَّذْمُ عَلَى الذَّنْبِ تَوْبَةً، فَإِنِّي وَعَزَّتْكَ مِنَ النَّادِمِينَ)). ((بارالها! اگر پشیمانی از گناه، توبه نام دارد، به عزتت سوگند که من پشیمانم)). ((إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَابًا إِلَى

عَفْوِكَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ ، فَقُلْتَ تُوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نُّصُوْحًا فَمَا عُذْرُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ) . ((پروردگارا! تو به سوی عفو خود دری را برای بندگانت گشودی و آن را توبه نامیدی و فرمودی: توبه کنید به سوی خدا توبه ای خالص . پس آن کسی که غافل است از این در باز وارد شود ، چه عذری دارد؟)) . در دعای شریف ((کمیل)) ، امیر مؤمنان حضرت علی (علیه السّلام) توبه خود به درگاه الهی را چنین بیان می فرماید: ! بَعْدَ تَقْصِيْرِ وَاشِرَافِي عَلَى نَفْسِي مُعْتَدِرًا نَادِمًا مُنْكَسِرًا مُسْتَقْبِلًا ، مُسْتَعْفِرًا مُنِيْبًا ، مُقَرَّرًا مُدْعِنًا مُعْتَرِفًا ، لَا-أَجِدُ مَفْرَأً مِمَّا كَانَ مِنِّي وَلَا مَفْرَعًا اتَّوَجَّهُ إِلَيْهِ فِي أَمْرِي غَيْرَ قَبُولِكَ عُذْرِي وَإِذْخَالِكَ إِيَّايَ فِي سَيِّئَةٍ رَحِمْتِكَ ، اَللَّهُمَّ فَاقْبَلْ عُذْرِي وَارْحَمْ شِدَّةَ ضُرِّي وَفَكِّنِي مِنْ شَدِّ وَثَاقِي) . ((پروردگارا! و اینک پس از تقصیر و ستم بر خویش ، به سوی تو آمده ام در حالی که عذر خواه و پشیمانم ، شکست خورده و گذشت خواهم ، تقاضای عفو و آمرزش دارم ، به سوی تو بازگشته و توبه نموده ام به گناهان خود اقرار و اعتراف می کنم و در حالی که هیچ گریزگاهی از اعمال خود ندارم و جایی برای پناه گرفتن و زاری کردن ندارم بجز اینکه تو عذر مرا قبول نمایی و مرا در رحمت بی کران خود وارد کنی . بارالها! پس عذر مرا بپذیر و بر شدت پریشانی من ترحم بفرما و مرا از بند سخت گناهان رها ساز)) . در این چند جمله در واقع بسیاری از شرایط توبه مانند: ندامت ، اعتراف ، بازگشت و... بیان شده است . حضرت سجاد (علیه السّلام) نیز در دعای ((ابی حمزه ثمالی)) چنین می فرماید: ((فَوَعَزَّتْكَ يَا سَيِّدِي لَوْ نَهَرْتَنِي مَا بَرِحْتُ مِنْ بَابِكَ وَلَا كَفَفْتُ عَنْ تَمَلُّقِكَ لِمَا أَنْتَهَى إِلَيَّ مِنَ الْمَعْرِفَةِ بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ)) . ((ای سید و مولای من! به عزت قسم که اگر مرا از درگاه خود برانی ، هرگز از درگاهت نمی روم و از تملق و التماس به سوی تو دست برنخواهم داشت ؛ زیرا به بخشش و کرم تو آگاهی دارم)) . بنابراین ، علاوه بر بازگشت به درگاه الهی ، باید با پافشاری تمام از خداوند طلب عفو و بخشش نمود و هرگز نومید نشد . و در جمله ای دیگر از همین دعا آمده است: ((وَأَنَا يَا سَيِّدِي ... هَارِبٌ مِنْكَ إِلَيْكَ)) . ((و من ای مولایم! از تو به تو می گریزم)) . و این شبیه ((یا مَنْ لَا مُنْجَا مِنْهُ إِلَّا إِلَيْهِ)) است که بیانش گذشت . و در دعای حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - در مورد جوانان آمده است: ((اَللَّهُمَّ ... وَتَفَضَّلْ ... عَلَى الشَّبَابِ بِالْإِنَابَةِ وَالتَّوْبَةِ)) . ((بارالها! ... به جوانان توفیق بازگشت و توبه عنایت فرما)) . و این برخلاف آن چیزی است که در ذهن ما رسوخ نموده ؛ یعنی توبه را برای افراد مسن و پیر می دانیم . اما حضرت آن را برای جوانان از خداوند طلب می کند و علت هم آن است که اولاً : توفیق و توان توبه در جوان بیشتر است و ثانیاً : بعد از بازگشت و توبه ، فرصت برای اصلاح ، فراوان است ، برخلاف کسانی که عمرشان رو به اتمام است . در پایان ، برای حسن ختام آیه ای از قرآن کریم را ذکر می کنیم: در قرآن کریم بسیاری از آیاتی که در مورد توبه وارد شده است ، پس از توبه ، ایمان و عمل صالح را هم تذکر می دهد؛ یعنی بازگشت باید همراه با اصلاح کارهای فاسد گذشته باشد و پس از توبه باید به ایمان و عمل صالح روی آورد تا دوباره دچار گناه و معصیت نشد . در سوره مائده ، می فرماید: (فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ ...) . ((پس هر آن کس که بعد از گناه و ستمکاری ، توبه نماید و کارهای خود را اصلاح کند ، پس به درستی که خداوند توبه او را می پذیرد)) . و در سوره طه ، چنین آمده است: (وَأَنِّي لَعَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى) . ((به درستی که من آمرزنده هستم برای کسی که توبه نماید و ایمان بیاورد و کارهای صالح و درست انجام بدهد و آنگاه هدایت جوید)) . و در سوره فرقان ، آمده است: (إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ...) . ((جز کسی که توبه نماید و ایمان آورده عمل صالح انجام بدهد ، پس خداوند هم گناهان و بدیهای اینگونه افراد را به خوبی و حسنه تبدیل می کند ...)) . و آیات دیگر به این مضمون بسیار است . مضمون آیات فوق این است که انسان پس از توبه باید به بازسازی عقیده و عمل بپردازد؛ یعنی ایمان خود را استوار و عمل خود را اصلاح نماید . در این صورت است که توبه او هم رنگ واقعی به خود می گیرد و مورد قبول درگاه الهی واقع می شود؛ زیرا اگر قرار باشد پس از توبه باز هم انسان از نظر فکر و عمل مانند سابق باشد ، در حقیقت تغییری در او ایجاد نشده و ثمره ای از توبه او حاصل نمی شود . اما نکته ای که در آیه اخیر بیان شد ، چیزی بالاتر از آمرزش گناهان است ؛ چون در این آیه خداوند می فرماید

، علاوه بر بخشش گناهان ، آنها را نیز به خوبیها تبدیل می کنیم . و این (تبدیل) واقعا معجزه و عنایت بزرگی است که در توبه به سوی خداوند وجود دارد؛ یعنی نه تنها سابقه سیاه انسان ، پاک می شود بلکه به یک سابقه نورانی تبدیل می گردد و این ((تبدیل)) را انسان در تمام ابعاد روحی ، اخلاقی ، اجتماعی و خلاصه در ابعاد دنیوی و اخروی ، با تمام وجود احساس خواهد کرد .

خداوند بخشنده است

(۶۴) ((یا غَافِرُ الْخَطَاِ !)) . ((ای بخشنده خطا !)) . (۷) ((یا غَافِرِ الْخَطَاِ !)) . ((ای آمرزنده گناهان !)) . (۲) ((یا غَافِرِ الْخَطِيئَاتِ !)) . ((ای بخشنده گناهان (یا اثرات گناهان) !)) . (۲۰) ((یا غَافِرِ الذَّنْبِ !)) . ((ای بخشنده گناه !)) . (۱۲) ((یا غَفَّارَ الذُّنُوبِ !)) . ((ای بسیار بخشنده گناهان !)) . (۱۴) ((یا غَافِرِ الْمُذْنِبِينَ !)) . ((ای آمرزنده گناهکاران !)) . (۹۰) ((یا مَنْ لَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ إِلَّا هُوَ !)) . ((ای کسی که جز او گناه را نمی آمرزد !)) . (۲۲) ((یا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ !)) . ((ای آنکه دارنده مغفرت گسترده و فراگیر است !)) . (۳۰) ((یا غَافِرٍ مَنْ اسْتَعْفَرَ !)) . ((ای آمرزنده کسی که طلب آمرزش نماید !)) . (۸۸) ((یا مَنْ عَصِيَ فَعَفَّرَ !)) . ((ای کسی که نافرمانی شد ، پس بخشید !)) . (۷۹) ((یا جَابِرِ الْعُظْمِ الْكَبِيرِ !)) . ((ای ترمیم کننده استخوان شکسته !)) . (۴۰) ((یا غَافِرٍ !)) . ((ای آمرزنده !)) . (۵۷) ((یا عَفُورٌ !)) . ((ای همیشه بخشنده !)) . (۶۵) ((یا عَفَّارٌ !)) . ((ای بسیار آمرزنده !)) . (۵) ((یا عَفْرَانُ !)) . ((ای عین آمرزش !)) . معنای غفران ((غفران)) به معنای ((ستر)) و ((پوشاندن)) است و در اصطلاح به معنای آمرزش گناه است ؛ چه اینکه پوشش گناه به منزله بخشش و آمرزش آن است . مغفرت و آمرزش گناه ، از نعمتها و رحمتهای بزرگ الهی برای انسان است . مغفرت الهی ، موجب می شود که گناه و اثرات آن از زندگی دنیوی و اخروی انسان پاک شوند . مغفرت ، موجب پاکي و طهارت قلب و درون آدمی می شود و در نتیجه راه را برای حرکت به سوی کمالات و خیرات باز می کند . و اساسا می توان گفت که ((مغفرت)) به ((توبه)) ، معنا و فایده می بخشد؛ چه اینکه اگر مغفرت الهی نبود ، توبه کردن چه سودی داشت ؟ انسان با توبه کردن می خواهد از گذشته خود به سوی خداوند باز گردد ، اما اگر قرار باشد گذشته همچنان باقی باشد ، مگر می توان به سوی خداوند حرکت کرد ؟ بنابراین ، ملاحظه می کنیم که همان خدایی که امر به توبه نموده و انسان را به سوی آن تشویق کرده است ، ((غفور)) بودن خود را هم تذکر داده تا انسان بداند با توبه می تواند گناهان خود را پاک کند . در سوره مبارکه طه ، می فرماید : ((وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى)) . (۱۲۵) ((و به درستی که من آمرزنده ام برای کسی که توبه نماید و ایمان آورد و عمل صالح انجام بدهد و سپس هدایت جوید)) . و در سوره مبارکه اعراف ، می فرماید : ((وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَعَفُورٌ رَحِيمٌ)) . (۱۲۶) ((و آنانکه اعمال زشت انجام داده و سپس توبه کرده و ایمان آوردند ، به درستی که پروردگارت بعد از این مراحل ، آمرزنده و مهربان است)) . حال که انسان در برابر چنین خدای آمرزنده و مهربانی قرار گرفته است ، چرا در گناهان خود باقی بماند ؟ آیا این شقاوت و جهالت و غفلت نیست ؟ ((یا غَافِرِ الْخَطَاِ !)) . ((ای بخشنده خطا و گناه !)) . ((یا غَافِرِ الْخَطَاِ !)) . ((ای بخشنده گناهان (یا اثرات گناهان) !)) . ((خطا)) در اصل لغت ، به کاری گفته می شود که بدون قصد ، انجام شده باشد ، مانند اینکه کسی اشتباها دیگری را به قتل برساند که به آن ((قتل خطئی)) گفته می شود . واضح است که چنین خطایی گناه به حساب نمی آید . در واقع اینگونه خطا ناشی از جهالت انسان است . و اما در مورد گناه ، از آنجایی که اگر انسان به خداوند متعال و عواقب اعمال خود ، معرفت کامل داشته باشد ، هیچگاه مرتکب گناه و معصیت نمی شود ، بنابراین ، ارتکاب گناه هم از یک نوع جهالت ناشی می شود ، و به آن هم خطا ، اطلاق می شود . حال بینیم چرا خداوند متعال غافر و بخشنده است و آیا این بخشودگی حق بنده گناهکار است یا خیر ؟ در پاسخ باید گفت شخص گناهکار هیچگونه حقی برای بخشش ندارد ، بلکه باید به نتایج و عواقب گناه خویش برسد ، اما از سوی دیگر دریای بی کران رحمت الهی چنین اقتضا می کند که بندگان ضعیف و جاهل خود را

که مرتکب معصیت شده اند، با شرایط خاصی ببخشاید. توجه به این ((شرایط خاص))، خود نکته مهمی است؛ یعنی مغفرت الهی هم مانند بقیه افعال الهی ضوابط و شرایط خاص خود را دارد و این اقتضای حکمت الهی است. بنابراین، انسان باید خود را در شرایطی قرار داده و از خداوند بطلبد که او را دارای شرایطی نماید که ((قابلیت و لیاقت)) مغفرت الهی را داشته باشد. نکته دیگر آنکه: حتی در خطاهای غیر عمدی هم جای طلب غفران باقی است. و یکی از فواید مهم آن این است که انسان را در برابر خداوند متعال، مؤدب بار می آورد. و موجب می شود انسان از نتایج سوء دنیوی و اخروی آن در امان بماند. و این نکته در روابط عرفی بین مردم نیز رعایت می شود. و هنگام خطای غیر عمد، از یکدیگر عذرخواهی می کنند. مسأله دیگر آنکه: ((خطا)) در اول بحث یک بار به صورت مفرد و دوبار به صورت جمع آمده بود. جمع بودن خطا را می توان به این معنا دانست که خداوند متعال خطای آدمی را به هر مقدار که باشد، می بخشد. البته احتمال دارد که ((خطا)) به معنای ((گناه غیر عمدی)) و ((خطایا و خطیئات)) به معنای ((گناهان عمدی باشند)). و یا اینکه ((خطیئات)) به معنای ((اثرات گناه)) باشد. در قرآن کریم نیز غفران همراه خطا ذکر شده است. در سوره مبارکه طه، از قول ساحرانی که به حضرت موسی ایمان آورده بودند، چنین می فرماید: ((أَنَا أَمَّا بَرَبْنَا لِيُغْفِرَ لَنَا خَطَايَا...)). (۱۲۷) ((همانا ما به پروردگار خود ایمان آوردیم تا خطاهای ما را ببخشاید...)). و در سوره مبارکه بقره، می فرماید: ((... رَبَّنَا لَا تُوَاخِذْنَا أِنْ سَبَّحْنَا أَوْ أَخْطَأْنَا...)). (۱۲۸) ((... پروردگارا! ما را به نسیان و خطای مان مواءخذه نکن...)). و این نشان می دهد که انسان نباید به خاطر فراموشی یا غیر عمدی بودن، خود را بی گناه بداند. ((يا غَافِرِ الذُّنْبِ!)). ((ای بخشاینده گناه!)). ((يا عَفَّارَ الذُّنُوبِ!)). ((ای بسیار بخشاینده گناهان!)). این دو عبارت با عبارات قبلی، قریب المعنی می باشند. در اینجا عبارت دوم دارای تاء کید بیشتری از عبارت اول است؛ چه اینکه ((غفار)) با صیغه مبالغه ذکر شده است؛ یعنی ((بسیار)) آمرزنده و ((ذنوب)) هم به صورت جمع آمده است که شامل همه گناهان می شود در سوره مبارکه زمر، می فرماید: ((... لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً...)). (۱۲۹) ((... از رحمت خداوند نومید نشوید، خداوند بخشنده تمامی گناهان است...)). ((يا غَافِرِ الْمُذْنِبِينَ!)). ((ای بخشنده گناهکاران!)). در اینجا گناه با توجه به انجام دهنده آن در نظر گرفته شده است؛ چون در واقع این گناهکار است که ضرر گناه یا فایده بخشش آن را می بیند. ((يا مَنْ لَا يَغْفِرُ الذُّنْبَ إِلَّا هُوَ!)). ((ای کسی که بجز او گناه را نمی بخشد!)). در این عبارت، انحصار بخشش گناه به خداوند بیان شده است؛ یعنی خداوند متعال نه تنها آمرزنده گناه است بلکه ((تنها آمرزنده)) گناه هم او می باشد و این حقیقت، انسان را مطمئن می کند تا به سراغ آمرزنده دیگری نرود. گناه انسان به خود مغرور می شود و با خود می گوید که من فلان کار نیک را انجام می دهم تا گناه خود را جبران کنم، البته اگر این کار با اتکا و توجه به خداوند متعال باشد کاملاً بجاست، اما اگر متکی به خود و مستقل از خداوند باشد، غروری بیش نیست که هرگز به نتیجه نخواهد رسید. نکته دیگر آنکه: دیگران حتی ائمه معصومین و انبیا (علیهم السّلام) هم قادر به بخشش گناه نیستند، بلکه آنان می توانند برای انسان از خداوند متعال طلب مغفرت نمایند. و اما چرا فقط خداوند بخشنده گناه است؟ برای اینکه گناه در واقع نافرمانی باری تعالی است و این سرکشی را تنها کسی می تواند ببخشد که نسبت به او انجام شده است، کما اینکه در عرف نیز چنین است. در مورد انحصار بخشندگی گناه به خداوند متعال، در سوره مبارکه آل عمران، می فرماید: ((... وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ...)). (۱۳۰) ((... و چه کسی غیر از خداوند، گناهان را می بخشد...)). و در ((دعای کمیل))، حضرت می فرماید: ((اللَّهُمَّ لَا أَحَدٌ إِلَّا تَدُنُّوبِي غَافِراً... غَيْرَكَ)). ((بارها! برای گناهانم آمرزنده ای جز تو نمی یابم)). ((يا وَسِيعَ الْمَغْفِرَةِ!)). ((ای آنکه مغفرتش فراگیر است!)). و این تذکری است برای انسان که گمان نکند مغفرت الهی به او نمی رسد، بلکه غفران الهی در هر زمان و مکانی با شرایط خاص خود می تواند شامل آدمی شود. در ((اعمال روز جمعه)) آمده است: ((وَلَمَغْفِرَتِكَ وَرَحْمَتِكَ أَوْسَعُ مِنْ ذُنُوبِي)). ((خدایا! آمرزش و بخشش تو وسیعتر از گناهان من است)). ((يا غَافِرٍ مَنِ اسْتِغْفَرَهُ!)). ((ای بخشاینده کسی که از او طلب بخشش نماید!)). این عبارت، بیانگر یکی از

مهمترین شروط مغفرت الهی است؛ یعنی: ((خواستن و طلبیدن))؛ چرا که نمی توان چیزی را به کسی داد که خواهان آن نیست پس برای ((رسیدن و داشتن))، باید ((خواستار)) بود. برای همین، ملاحظه می کنیم که خداوند متعال در قرآن کریم، کرارا به انسان سفارش استغفار (یعنی طلب مغفرت) می فرماید. در سوره مبارکه مائده، می فرماید: ((أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ)). (۱۳۱) ((چرا به سوی خدا باز نمی گردند و از او طلب مغفرت نمی کنند در حالی که خداوند آمرزنده مهربان است)). و در سوره نساء، آمده است: ((وَاسْتَغْفِرِ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً)). (۱۳۲) ((از خداوند طلب مغفرت کن؛ (چون) خداوند آمرزنده مهربان است)). انسان علاوه بر خود، برای دیگران هم می تواند طلب مغفرت نماید، در سوره مبارکه آل عمران، خداوند به پیامبر امر می کند تا برای دیگران استغفار نماید. ((... فَأَعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ...)). (۱۳۳) ((... از آنان بگذر و برایشان طلب مغفرت نما...)). در واقع باید گفت: ((استغفار))، شرایط و احوال انسان را به گونه ای تغییر می دهد که او را سزاوار غفران الهی می کند؛ یعنی انسان قابلیت شمول مغفرت الهی را پیدا می کند. ((يَا مَنْ عَصَيْتَ فَعَفِّرْ!)). ((ای کسی که مورد نافرمانی و عصیان قرار گرفتی، پس بخشیدی!)). یعنی مقتضای عصیان آن بود که تو عذاب کنی، اما به خاطر بزرگی و رحمت، از عصیان گذشتی. ((يَا جَابِرَ الْعَظْمِ الْكَسِيرِ!)). ((ای ترمیم کننده استخوان شکسته!)). استخوان در صورتی شکسته می شود که صدمه ای جدی بر پیکر انسان وارد شده باشد و پس از شکسته شدن نیز، آدمی، ناتوان و دردمند می شود. ((گناه)) نیز چنین معامله ای با دل و جان آدمی می کند، لذا احتیاج به مرمت و معالجه دارد و برای همین ملاحظه می کنیم که این عبارت در ادعیه همراه عبارت: ((يَا غَافِرَ الذَّنْبِ الْكَبِيرِ!)) می آید؛ مثلاً در ((مناجاة الثائنين)) می فرماید: ((أَسْئَلُكَ يَا غَافِرَ الذَّنْبِ الْكَبِيرِ! وَيَا جَابِرَ الْعَظْمِ الْكَسِيرِ! أَنْ تَهَبَ لِي مُوبِقَاتِ الْجَرَائِرِ)). ((ای بخشنده گناه بزرگ و ای مرمت کننده استخوان شکسته، از تو می خواهم که گناهان سنگین و مهلکم را بر من ببخشی)). و در جای دیگر می فرماید: ((مَا أَحَدٌ لِدُنُوبِي سِوَاكَ غَافِراً وَلَا أَرَى لِكَشِيرِي غَيْرَكَ جَابِراً)). ((جز تو برای بخشش گناه خود و جبران شکستگی خویش، کسی را نمی یابم)). ((یا غَافِرُ!)). ((ای آمرزنده!)). ((یا غَفُورُ!)). ((ای همیشه آمرزنده!)). ((یا غَفَّارُ!)). ((ای بسیار آمرزنده!)). ((یا غُفْرَانُ!)). ((ای نمونه آمرزش!)). این اسامی، هریک با تعبیری، مغفرت الهی را بیان می کنند. از میان این اسامی، کلمه ((غفور)) بیش از بقیه اسامی در قرآن کریم آمده و معمولاً همراه صفت ((رحیم)) ذکر شده است و این شاید بدان خاطر باشد که مغفرت الهی، با رحمت الهی تناسب دارد و از آن، سرچشمه گرفته است. اطلاق مصدر ((غفران)) بر خداوند متعال نیز نشانه نهایت مغفرت الهی است. مغفرت در دعاهای دیگر در تعقیبات مشترک که چنین آمده است: ((... اغْفِرْ لِي دُنُوبِي كُلَّهَا جَمِيعاً، فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ كُلَّهَا جَمِيعاً إِلَّا أَنْتَ...)). ((تمامی گناهان مرا بر من ببخش، چه اینکه جز تو کسی تمام گناهان را نمی بخشد)). در دعای معروف شب جمعه نیز چنین آمده است: ((يَا دَائِمَ الْفَضْلِ عَلَى الْبَرِيَّةِ يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالْعَطِيَّةِ يَا صَاحِبَ الْمَوَاهِبِ السَّيِّئَةِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ خَيْرِ الْوَرَى سَجِيَّةً وَاغْفِرْ لَنَا يَا ذَا الْعُلَى فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ)). ((ای پروردگاری که فضل و بخشش بر خلائق دایمی است! و ای کسی که دستانش را برای عطا کردن، گشوده است! و ای صاحب بخششهای بزرگ! بر محمد و آل او که بهترین خلق هستند درود فرست و در این شب ما را ببخش و مشمول مغفرت خود گردان)). و در دعای شب ((اول رجب)) آمده است: ((اللَّهُمَّ... وَارْضَ عَنِّي فَإِنَّ مَغْفِرَتَكَ لِلظَّالِمِينَ وَأَنَا مِنَ الظَّالِمِينَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَالاً - يَضُرُّكَ)). ((بارالها! از من راضی شو، به درستی که مغفرت تو برای ظالمین و ستمگران است و من هم از ستمگران هستم، بارالها! گناهان مرا که هیچ ضرری به تو نمی رسانند، ببخشی)). آنچه در این دعا مهم است اعتراف به ظلم بر خویشتن می باشد؛ یعنی به هنگام طلب مغفرت، انسان باید اعتراف کند که بر خود ظلم نموده است بدین جهت حضرت در دعای کامل می فرماید: ((ظلمت نفسی؛ بر خویشتن ظلم نمودم)). و در تعقیبات نماز ظهر چنین آمده است: ((اللَّهُمَّ إِنَّ عَظَمْتَ دُنُوبِي فَأَنْتَ أَعْظَمُ)). ((پروردگارا! اگرچه گناهان من بزرگ است، اما تو بزرگتر هستی)). و در ((مناجاة الراغبين)) آمده است: ((إلهی... إِنَّا وَحْشَ مَا بَيْنِي وَبَيْنَكَ فَرُطَ الْعِضْيَانِ وَالطُّغْيَانِ، فَقَدَّاسَتِنِي بُشْرَى الْعُفْرَانِ وَالرُّضْوَانِ)).

((بارالها! اگر طغیان و عصیانم مرا با تو بیگانه کرده است، اما بشارت به غفران و رضوانت مرا با تو مآءنوس می کند)). در ((دعای کمیل)) حضرت علی (علیه السلام) با ذکر عواقب گناهان، خواستار آمرزش آنها می شوند. ((اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصَمَ... تَنْزِيلُ النَّعْمِ... تَغْيِيرُ النَّعْمِ... تَحْبِيسُ الدَّعَاءِ... تَنْزِيلُ الْبَلَاءِ)). (۱۳۴) (پروردگارا! گناهانی که عصمت را از بین می برند، عذاب را نازل می کنند، نعمت را تغییر می دهند، مانع استجاب دعا می شوند و بلا را نازل می کنند، بر من ببخش)). در این جمله از دعا، حضرت علی (علیه السلام) عواقب سنگین دنیوی و اخروی گناه را بیان می کنند. نکته ای که از این دعا فهمیده می شود این است که هر گناه علاوه بر عذاب اخروی، دارای اثر خاصی نیز می باشد، مانند از بین بردن نعمتها، به استجابت نرسیدن دعاها و... حال با آمرزش گناه از سوی خداوند متعال، نه تنها عذابهای اخروی برداشته می شود، بلکه اینگونه اثرات سوء نیز از میان می رود. و در ((دعای بعد از نماز حضرت فاطمه زهرا - سلام الله علیها -)) چنین آمده است: ((وَأَنْتَ سَيِّدِي الْعَوَادُ بِالنَّعْمَاءِ وَأَنَا الْعَوَادُ بِالْخَطَايَا بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ أَنْ تَغْفِرَ لِي ذَنْبِي الْعَظِيمَ فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الْعَظِيمَ إِلَّا الْعَظِيمُ يَا عَظِيمُ يَا عَظِيمُ! يا عَظِيمُ! يا عَظِيمُ! يا...)). (و تو ای آقای من! عادتت احسان و بخشش است و من عادتت خطا و گناه می باشد، پس به حق محمد و خاندان پاکش از تو می خواهم که گناه بزرگ مرا بیامرزی؛ چه اینکه گناه بزرگ را جز شخص بزرگ نمی تواند بیامرزد. ای خدای بزرگ! ای خدای بزرگ! ای خدای بزرگ! ای خدای بزرگ! ای...)). در این دعا، در واقع یک نوع عذر آوردن وجود دارد؛ یعنی ای خدای بزرگ! اگر من گنهکارم برای آن است که موجودی سرتاپا نقص به نام ((انسان)) هستم و اگر از تو درخواست مغفرت می کنم برای آن است که تو، خدای عظیم و بخشنده هستی. و در دعایی که در اعمال روز جمعه آمده است، ((مغفرت الهی)) بالاتر از ((عمل)) انسان دانسته شده و چنین می فرماید: ((فَأَنَا لِمَغْفِرَتِكَ أَرْجِي مِنِّي لِعَمَلِي)). (پروردگارا! من به مغفرت تو بیشتر امیدوارم تا به اعمال خود)). یعنی انسان نباید به اعمال خود مغرور بشود و بر آنها تکیه نماید بلکه چشم امیدش باید همواره به درگاه رحمت الهی باشد.

عفو خداوند

(۱۵) ((يا ذَا الْعَفْوِ وَالْغُفْرَانِ!)). (ای دارای گذشت و بخشش!). (۲۲) ((يا عَظِيمَ الْعَفْوِ!)). (ای آنکه عفو عظیم است!). (۵۷) ((يا عَفْوُ!)). (ای بسیار عفو کننده!). (۱۹) ((يا مَنْ لَا يُسْتَلُّ إِلَّا عَفْوُهُ!)). (ای کسی که جز عفو و گذشت، درخواستی از او نیست!). (۸) ((يا ذَا الْعَفْوِ وَالرِّضَاءِ!)). (ای صاحب گذشت و خشنودی!). (۴۸) ((يا مَنْ عَفْوُهُ فَضْلٌ!)). (ای کسی که گذشتش از روی فضل و بخشش است!). (۴۳) ((يا مَنْ فِي عَفْوِهِ يَطْمَعُ الْخَاطِئُونَ!)). (ای کسی که خطاکاران به عفو او طمع می ورزند!). (۱) ((يا حَلِيمٌ!)). (ای بردبار!). (۱۸) ((يا مَنْ هُوَ بَيْنَ عَصَاءِ حَلِيمٍ!)). (ای کسی که نسبت به عاصیان خود، بردبار هستی!). (۲۲) ((يا حَسَنَ التَّجَاوُزِ!)). (ای کسی که گذشتی نیکو داری!). (۸۲) ((يا مَنْ تَجَاوَزَ بِحِلْمِهِ!)). (ای کسی که به سبب بردباریش، گذشت می کند!). (۱۰۰) ((يا حَلِيمًا لَا يَعْجَلُ!)). (ای بردباری که برای مجازات، عجله ای ندارد!). (۳۴) ((يا كَرِيمَ الصَّفْحِ!)). (ای کسی که گذشت تو بزرگووارانه است!). (۲۲) ((يا مَنْ لَمْ يُوْاخِذْ بِالْجَرِيْرَةِ!)). (ای کسی که گنهکار را به گناهش نمی گیری و مؤاخذه نمی کنی!). (۱۳) ((يا مُقِيلٌ!)). (ای درگذرنده!). (۲۴) ((يا مُقِيلَ الْعَثَرَاتِ!)). (ای از بین برنده لغزشها!). (۲۴) ((يا مَاجِيَ السَّيِّئَاتِ!)). (ای محو کننده بدیها!). عفو راهی برای نجات به طور کلی نظام خلقت و آفرینش و به صورت مشخص، نظام تربیتی که خداوند حکیم برای بشر در نظر گرفته است، بسیار حکیمانه و حساب شده است؛ یعنی همانگونه که در جهان طبیعت مشاهده می کنیم، یک نظام مدوّن و به اصطلاح دیگران یک سیستم، در جهان طبیعی وجود دارد که حرکت آن بر اساس نظمی دقیق و حساب شده صورت می گیرد که کشف هر گوشه ای از آن، انسان را به حیرت بزرگی دچار می کند. خداوند متعال در عوالم غیرطبیعی نیز این نظام حکیمانه را برقرار فرموده است و

اساساً از شخص حکیم، غیر از این انتظار نمی رود. به هر حال، در یک چنین نظامی، ((عفو)) یکی از راههای نجات از عواقب اعمال زشت آدمی است؛ یعنی حال که به هر دلیلی انسان مرتکب خلاف شده است، برای آنکه بتواند خود را از عواقب آن رهایی دهد، خداوند رحیم، ((عفو)) را برای او قرار داده است. ((يَا ذَا الْعَفْوِ وَالْعُفْرَانِ!!)). ((ای دارنده بخشش و آمرزش!!)). ((عفو)) را محو کردن اثر شئی گفته اند. و از آنجایی که یکی از اثرات گناه، ((عقاب)) است، بنابراین، عفو گناه، به معنای بخشیدن مجازات آن است. اما مغفرت آن است که اصل گناه مورد آمرزش و بخشش قرار گیرد مثل اینکه شخص، مرتکب گناه نشده است؛ یعنی مغفرت به نوعی اعم از عفو است. به هر حال، عفو و غفران با یکدیگر قریب المعنی هستند. و اما وظیفه ما چیست یعنی حالا- که ما از یک طرف با گناهان و خطاهای خود دست به گریبان هستیم و از سوی دیگر در برابر چنین خدای رحیمی قرار گرفته ایم که هم دارای عفو است و هم مغفرت، چه باید بکنیم؟ آیا راهی جز رفتن به سوی حق تعالی و طلب عفو و مغفرت از او وجود دارد؟ و بدین جهت ملاحظه می کنیم که مضمون بسیاری از دعاهای معصومین (علیهم السلام) را درخواست عفو و مغفرت تشکیل می دهد. بله، یک چیز ممکن است انسان را از این خواهش بازدارد و آن چیزی جز جهالت، غفلت و شقاوت نیست. و الا- انسان خطاکاری که به هوش باشد و خواهان سعادت خود باشد، هیچگاه برای از بین بردن کارهای خطای خود کوتاهی نمی کند. ((يَا عَظِيمَ الْعَفْوِ!!)). ((ای آنکه عفو عظیم است!!)). گناهایی که انسان مرتکب می شود یکسان نیستند، بعضی از این گناهان آنقدر بزرگ هستند که نمی توان با هیچ معیاری بزرگی آنها را معین کرد و واضح است که به همان اندازه هم مجازات و عواقب آنها گران و سنگین می باشد، حال آیا عفو الهی آنقدر هست که بتواند شامل این گناهان هم بشود؟ آری، هست؛ یعنی ما در برابر کردگاری هستیم که دارای عفو عظیم است. عظمتی بالاتر از تمام عظمتها، بالاتر از عظمت گناه انسان، در ((دعای بعد از نماز حضرت فاطمه زهرا - سلام الله علیها -)) چنین می خوانیم: ((أَتَيْتُكَ أَرْجُو عَظِيمَ عَفْوِكَ)). ((در حالی که در گناه تو آمده ام که به عفو عظیم امید دارم)). و در ((تعقیبات مشترکه)) آمده است: ((اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ ذَنْبِي عِنْدَكَ عَظِيمًا، فَعَفْوِكَ أَعْظَمُ مِنْ ذَنْبِي)). ((بارها! اگر گناهم نزد تو بزرگ است، اما عفو تو بزرگتر از گناه من است)). ((يَا عَفُوُّ!!)). ((ای آنکه عفو و گذشتش فراوان است!!)). آنقدر فراوان است که می تواند شامل همه گناهان و همه افراد شده و به تکرار گناهان تکرار شود. چرا فراوان نباشد در حالی که از دریای بی کران رحمت و کرم الهی نشاءت گرفته است و در حالی که عفو و مغفرت نه چیزی را از خداوند کم می کند و نه ضرری به او می رساند. در سوره مبارکه حج، آیه ۶۰ چنین می فرماید: (... إِنَّ اللَّهَ لَعَفُؤٌ غَفُورٌ). ((به درستی که خداوند بسیار با گذشت و آمرزنده است)). ((يَا مَنْ فِي عَفْوِهِ يَطْمَعُ الْخَاطِئُونَ!!)). ((ای کسی که خطاکاران به عفو او طمع می ورزند!!)). ((طمع)) آن است که انسان خواستار چیز پرمفعتی باشد در حالی که مستحق آن چیز نباشد، واضح است که عفو، ((حق)) خطاکار نیست، اما از طرفی هم خطاکار آن را برای عاقبت خود بسیار سودمند می بیند به طوری که نمی تواند از آن بگذرد، پس در آن طمع کرده و به دنبال آن می رود. در دعای ابی حمزه ثمالی می فرماید: ((بِكَ اَسْتِغَاثَتِي وَبِدَعَائِكَ تَوَسَّلِي مِنْ غَيْرِ اسْتِحْقَاقٍ لِاسْتِثْمَاعِكَ مِنِّي وَلَا اسْتِجَابٍ لِعَفْوِكَ عَنِّي، بَلْ لِيَقْتِي بِكَرَمِكَ)). ((فریاد خواهی و توسل به سوی تو است، بدون اینکه مستحق باشم فریادم را بشنوی و بدون اینکه مستوجب عفو تو باشم، اما به خاطر اطمینان به کرم و بخشش این کار را می کنم)). و در چند جمله بعد آمده است: ((إِذَا رَأَيْتُ مَوْلَايَ ذُنُوبِي فَرِعْتُ وَأَذَا رَأَيْتُ كَرَمَكَ طَمَعْتُ، فَإِنَّ عَفْوَتَ فَخِيرٍ رَاحِمٍ وَإِنَّ عَذَابَتَ فَغِيرٍ ظَالِمٍ)). ((ای مولای من و سرورم! هنگامی که گناهان خود را می نگرم می ترسم و می گریزم، اما زمانی که به کرم تو نگاه می کنم، دچار طمع می شوم. پس اگر به خاطر کرمت مرا عفو نمایی به این جهت است که بهترین رحم کننده هستی، اما اگر به خاطر گناهانم عذابم کنی، نه از آن جهت است که ظالم هستی (بلکه خود مستحق آنم)). و در دعای افتتاح در این باره چنین آمده است: ((اللَّهُمَّ إِنَّ عَفْوَكَ عَنْ ذَنْبِي وَتَجَاوُزَكَ عَنْ خَطِيئَتِي وَصِيْفُكَ عَنْ ظُلْمِي... أَطْمَعَنِي فِي أَنْ أَسْئَلُكَ مَا لَا أَسْتَوْجِبُهُ مِنْكَ)). ((بارها! عفو و آمرزش تو از گناهم و گذشت از خطایم و بخشش تو از ظلم و ستمکاریم مرا به

طمع انداخت تا چیزی را از تو درخواست کنم که مستوجب آن نیستم)). ((یا مَنْ لَا يُسْئَلُ إِلَّا عَفْوَةً!)). ((ای کسی که جز عفو و گذشت درخواستی از او نیست!)). چه اینکه اگر عفوش شامل حال ما شود، تمام خوبیها به سوی ما روی خواهند آورد اما اگر به عفو او نایل نشویم، چیزهای دیگر هم سودی برای ما نخواهند داشت. ((یا ذَا الْعَفْوِ وَالرِّضَاءِ!)). ((ای آنکه صاحب گذشت و خشنودی هستی!)). یکی از مسایلی مهمی که بر اثر گناه حاصل می شود، نارضایتی خداوند متعال از انسان است، ما معمولاً در مورد گناه بیشتر به عذاب و عقاب و دیگر نتایج دنیوی و اخروی آن توجه می کنیم، در حالی که بدترین نتیجه گناه، خراب شدن رابطه بین انسان و خداوند است. و همین امر است که خود باعث بقیه گرفتاریها برای انسان می شود. به هر حال، چیزی بالاتر از رضای الهی نیست و این رضایت بدون عفو و با وجود گناه به دست نمی آید، بنابراین، ملاحظه می کنیم که عفو نه تنها عواقب گناهان را پاک می کند بلکه زمینه را برای صعود به مقام رضای الهی هم فراهم می سازد. در سوره توبه می فرماید: ((... وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ...)). ((۱۳۵)) ((رضایت الهی بزرگترین چیز است)). ((یا مَنْ عَفْوُهُ فَضْلٌ!)). ((ای کسی که عفوش از روی فضل است!)). همانطور که قبلاً گفته شد، عفو الهی چیزی نیست که حق انسان باشد بلکه حق انسان در برابر گناه همان عقاب است. اما از آنجایی که خداوند دارای فضلی عظیم است، پس عفوش شامل حال بندگان خطاکار شده و از آنان می گذرد. و در سوره آل عمران، می فرماید: ((... وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ)). ((۱۳۶)) ((... و خداوند شما را عفو نمود و از شما گذشت (زیرا) خداوند نسبت به مؤمنین دارای فضل است)). ((یا حَسَنَ التَّجَاوُزِ!)). ((ای آنکه گذشتی نیکو داری!)). گذشت از گناه به چند صورت ممکن است انجام گیرد، گاه صرفاً گذشت است، اما گاهی این گذشت همراه با منت نهادن و آزار و اذیت می باشد، یا همراه با سخت گرفتن می باشد. اما گاهی هم گذشت به گونه ای انجام می گیرد که آن را ((حسن و نیکو)) می گرداند مانند آنکه این گذشت، سهل و آسان باشد، یا اینکه بعد از گذشت، چیز خوبی هم به انسان بدهند و امثال آن. و از آنجایی که خداوند ((محسن)) است، گذشت او هم ((حسن)) است. در نماز حضرت امام محمد باقر (علیه السّلام) چنین آمده است: ((اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ... أَنْ تَتَجَاوَزَ عَنِّي سَيِّئَاتِي وَمَا عِنْدِي بِحَسَنِ مَا عِنْدَكَ)). ((بارالها! از تو می خواهم که از گناهان و آن بدیهایی که در نزد من است، به آن خوبیهایی که در نزد تو است، بگذری)). ((یا مَنْ تَجَاوَزَ بِحِلْمِهِ!)). ((ای کسی که با بردباری خود، گذشت می کند!)). ((حلم)) به بردباری در مجازات گفته می شود؛ یعنی کسی که در عقاب کردن و انتقام گرفتن عجله نمی کند. همانگونه که در مورد گناهان انسان مشاهده می کنیم، اینگونه نیست که خداوند بلافاصله پس از خطا، فرد را عقاب کند بلکه به او مهلت داده می شود. ((حلم الهی)) باعث می شود که افراد، فرصت اندیشیدن و بازگشت را پیدا کنند پس خداوند هم از آنان می گذرد، البته عده ای هم در گناه خود باقی می مانند و به عواقب آن هم می رسند. بنابراین، کسانی که باز می گردند، حلم الهی به نفع آنان است چه اینکه فرصت بازگشت را پیدا کرده اند، اما آنان که در گناه خود بیشتر فرو می روند، حلم الهی به ضرر ایشان است چه اینکه اگر زودتر مجازات می شدند کمتر گناه می کردند. و شاید برای همین باشد که خداوند برای آنکه عذاب عده ای را سنگین تر نماید، مهلت بیشتری به آنان می دهد. به هر حال، ما در حلم الهی نشانه های حکمت، رحمت و قدرت خداوند را مشاهده می کنیم. اما ((حکمت الهی))، مشاهده می شود که موجودی مانند انسان در زندگی، حالات و اعمال گوناگونی دارد، بنابراین، یک گناه یا خطا دلیل نمی شود که انسان تا آخر عمر گناهکار باقی بماند، پس لازم است به او فرصت عمل صالح داده شود. و اما ((رحمت الهی))، پس به این خاطر که این موجود ضعیف و جاهل، به سبب جهل و ضعف خود دچار خطا گردیده است پس خداوند به او رحم نموده و از عقاب فوری او صرف نظر می کند. و اما ((قدرت الهی))، بدین جهت که موجودات دیگر ضعیف هستند لذا بلافاصله انتقام می گیرند تا مبادا فرصت انتقامگیری از دستشان برود، اما خداوند ((قادر)) متعال هر زمان که بخواهد می تواند مجازات نماید، پس دیگر عجله ای لازم نیست. ((یا حَلِيمٌ!)). ((ای آنکه دارای حلم بسیار هستی!)). ((یا مَنْ هُوَ بِمَنْ عَصَاهُ حَلِيمٌ!)). ((ای کسی که نسبت به عاصیان خود حلیم هستی!)).

((یا حَلِيمًا لَا يَعْجَلُ!)). ((ای بردباری که برای مجازات عجله ای ندارد!)). معانی این سه عبارت نیز از بیان عبارت پیش از آنها معلوم می شود، به همین مضمون در ((اعمال شب جمعه)) چنین آمده است: ((أَنَّهُ لَيْسَ فِي حُكْمِكَ ظُلْمٌ وَلَا فِي نَقْمَتِكَ عَجَلَةٌ وَأَمَّا يَعْجَلُ مَنْ يَخَافُ الْفُوتَ وَأَمَّا يَخْتَاجُ إِلَى الظُّلْمِ الضَّعِيفُ وَقَدْ تَعَالَيْتَ يَا إِلَهِي عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا)). ((بارالها! در حکم تو ظلمی وجود ندارد و در انتقامگیری تو هم عجله ای نیست؛ چه اینکه آن کس در انتقام گرفتن عجله می کند که از فوت وقت بترسد و آن کس به ظلم کردن احتیاج دارد که ضعیف باشد و تو ای خدای من! از این نواقص عاری هستی و برتر از این کارها می باشی، آن هم برتری بسیار بزرگ)). ((یا کریم الصَّفْحِ!)). ((ای آنکه کریمانه گذشت می کنی!)). ((صفح)) به معنای روی گردانی است؛ یعنی ترک کردن و اعراض نمودن و در اصطلاح به معنای اعراض کردن از گناه دیگری و نادیده گرفتن آن است، بنابراین، با ((عَفْو)) قریب المعنی می باشد. معنای این عبارت به عبارت ((يَا حَسْبِيَ نَالَتْ جَاوُزُ!)) نزدیک است. در قرآن کریم نیز ((صفح)) بیشتر با ((عفو)) ذکر شده است. در سوره مبارکه تبا، می فرماید: ((... وَأَنْ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)). (۱۳۷) ((اگر شما گذشت کنید و نادیده بگیرید و ببخشید (پس بدانید که) خداوند هم آمرزنده مهربان است)). امام زین العابدین (علیه السلام) در ((دعای ابی حمزه ثمالی)) شرط رسیدن به ((صفح الهی)) را ((حسن ظن)) به پروردگار ذکر می کند: ((... مُتَّجِرًا مَا وَعَدْتَ مِنَ الصَّفْحِ عَمَّنْ أَحْسَنَ بِكَ ظَنًّا)). وعده صفح و گذشت تو برای کسانی که به تو حسن ظن دارند قطعی و حتمی است)). ((یا مَنْ لَمْ يُوْاخِذْ بِالْجَرِيْرَةِ!)). ((ای کسی که گنهکار را به گناهش نمی گیری و مؤاخذه نمی کنی!)). ((جریره)) به معنای ((اثم و ذنب و جنایت)) است. در ((دعای ابی حمزه ثمالی)) چنین آمده است: ((فَاعْطِنِي مِنْ عَفْوِكَ بِمِقْدَارِ أَمَلِي وَلَا تُؤَاخِذْنِي بِأَسْوَأِ عَمَلِي)). ((پروردگارا! از عفو خودت به آن مقدار که آرزو و انتظار دارم به من عطا بفرما و مرا به اعمال زشتم مؤاخذه مکن)). واضح است که مؤاخذه نکردن خداوند متعال شرایط خاصی دارد، همچنانکه در این جمله از دعا مشاهده می شود که حضرت، نخست طلب عفو و سپس درخواست عدم مؤاخذه می نماید. ((یا مُقِيلُ!)). ((ای از بین برنده!)). ((یا مُقِيلَ الْعَثَرَاتِ!)). ((ای درگذرنده از لغزشها!)). ((مقيل)) به معنای فسخ کننده و از بین برنده است و ((عثر)) نیز به معنای سقوط و لغزش است. در این عبارت از گناه به عنوان لغزش و سقوط نام برده شده است؛ زیرا گناه در واقع لغزیدن از صراط مستقیم انسانیت و سقوط از طریق الهی است. در ((دعای کمیل))، حضرت، چنین می فرماید: ((وَأَقْلِنِي عَثْرَتِي وَأَغْفِرْ زَلَّتِي)). ((از لغزشم بگذر و خطایم را ببخش)). به هر حال، این عبارت هم با بسیاری از عبارات قبلی قریب المعنی می باشد. ((یا ما حَيِّ السَّيِّئَاتِ!)). ((ای محو کننده زشتیها!)). هنگامی که انسان مرتکب گناه می شود، این گناه با تمام آثار دنیوی و اخرویش برای انسان باقی می ماند، مانند اثراتی که گناه در دل و جان و قلب آدمی می گذارد، اثراتی که بر اخلاق انسان دارد، اثراتی که بر سرنوشت انسان و وابستگان او دارد، اثراتی که در قیامت برای انسان به عنوان عذاب به بار می آورد و... بنابراین، محو سئیه و گناه به معنای از بین رفتن تمامی این آثار و نتایج است و چه لطفی بالاتر از این؟ اما آیا محو گناه و سئیه از سوی خداوند ضابطه ندارد؟ البته که دارد خداوند متعال در قرآن کریم انجام دادن کارهای خوب را موجب از بین رفتن بدی می داند، در سوره هود، می فرماید: ((... إِنَّ الْاِحْسَانَاتِ يَدْهَبْنَ السَّيِّئَاتِ...)). (۱۳۸) ((... به درستی که نیکبها، زشتیها را از بین می برند)). عفو و گذشت خداوند متعال در نماز حضرت امیر (علیه السلام) آمده است: ((يَا مَنْ عَفَا عَنِ السَّيِّئَاتِ وَلَمْ يُجَازِ بِهَا مِنْ اِرْحَمَ عَبْدِكَ!)). ((ای خدایی که از زشتیها می گذری و انسان را به سبب آن زشتیها مجازات نمی کنی! بر بنده خودت رحم نما)). یعنی در واقع صفت ((عفو و گذشت)) در خداوند هست اما انسان باید کاری کند که ((قابلیت و لیاقت)) آن را به دست آورد به همین جهت در مناجات شعبانیه چنین می فرماید: ((فَلَا تَجْعَلْنِي مِمَّنْ صِرَفَتْ عَنْهُ وَجْهَكَ وَحَجَبَهُ سَهْوُهُ عَنْ عَفْوِكَ)). ((بارالها! مرا از کسانی که روی خود را از آنان گردانده ای قرار مده و نیز مرا از کسانی که غفلتشان موجب نرسیدن به عفو تو شده است قرار مده)). پس برای دستیابی به ((عفو الهی)) باید از ((غفلتها)) خارج شد.

خداوند، پوشاننده عیبا

(۶۵) ((یا سِتَّارُ!)) . ((ای بسیار پوشاننده!)) . (۱۲) ((یا سِتَّارَ الْعُیُوبِ!)) . ((ای پوشاننده عیبا و نقصها!)) . (۱۰) ((یا سَاتِرَ كُلِّ مَعْيُوبٍ!)) . ((ای پوشش هر معیوب!)) . (۲۴) ((یا سَاتِرَ الْعَوْرَاتِ!)) . ((ای پوشش بدیها و زشتیها!)) . (۲۲) ((یا مَنْ سَتَرَ الْقَبِيحَ!)) . ((ای کسی که قبايح و زشتیها را می پوشاند!)) . (۲۲) ((یا مَنْ أظْهَرَ الْجَمِيلَ!)) . ((ای کسی که خوبیها و زیباییها را ظاهر و آشکار می سازد!)) . معنای ستر یکی دیگر از صفات باری تعالی ((ستار)) بودن است . ((ستر)) به معنای پوشش است و ستار که از اسما خداوند است به معنای ((بسیار پوشاننده)) می باشد . از بحثهای قبل چنین معلوم شد که نظام تربیت الهی بر این اساس است که حتی الامکان بشر از بدیها دور شود و به سوی خوبیها روی آورد . صفاتی مانند توبه پذیری ، مغفرت ، حلم ، عفو و . . . نیز از صفاتی هستند که انسان را به این سمت سوق می دهند و راه سعادت را برای بشر هموار می کنند . یکی دیگر از صفات باری تعالی که رحمت و نعمت بزرگی برای انسان است ، ((ستار بودن)) پروردگار عالمیان است . پروردگار متعال ، عیوب و قبايح بندگان خود را می پوشاند و بر این رحمت الهی فواید بسیاری مترتب است ، فواید دنیوی ، اخروی ، فردی و اجتماعی . اگر پوشش را به این معنا بدانیم که خداوند متعال عیبا ، نواقص و زشتیهای انسان را از دیگران می پوشاند و آنها را ظاهر نمی کند ، در این صورت فواید آن روشن است ، اما از نظر فردی ، موجب حفظ آبروی انسان می شود و این همان چیزی است که انسان برای زندگی در میان مردم سخت بدان محتاج است . کسی که آبروی خود را از دست داده ، حتی اگر پشیمان هم شده باشد ، جامعه به سختی او را قبول می کند و در نتیجه برای سعادت و ترقی ، ره به جایی نمی برد . بی آبرو شدن نه تنها راه آینده را برای انسان دشوار می کند بلکه گذشته انسان را هم خدشه دار می سازد و رنگ دیگری به آن می دهد . علاوه بر این ، افشا نشدن زشتیها و نواقص ، موجب ایجاد فرصت برای بازگشت و جبران آنها می شود و الا- بسیاری از راهها غیر قابل بازگشت می شوند . و اما از لحاظ اجتماعی ، ستر عیوب و قبايح موجب صیانت اخلاقی و عقیدتی جامعه می شود؛ یعنی اگر قرار باشد قبايح و زشتیهای همگان برملا و آشکار باشد ، دیگر بسیاری از پرده های عفاف ، حیا ، صداقت ، درستی و . . . از بین خواهند رفت که نتایج سوء آن واضح است . افزون بر این ، آشکار شدن زشتیهای انسان ، موجب جسور شدن او در انجام دیگر زشتیها می شود؛ زیرا یکی از موانع و سدهای ارتکاب بدیها ، در نظر گرفتن دیگران و شرم از آنان است ، اما وقتی که قبايح آشکار بشود ، موجب از بین رفتن تدریجی شرم و حیا می شود و انجام قبايح ، عادی می گردد ، به همین خاطر مشاهده می کنیم که در دین مبین اسلام از افشای بدیهای دیگران نهی شده است . قرآن کریم نیز می فرماید : (إِنَّ الدِّينَ يُجِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ . . .) . (۱۳۹) ((آنانکه دوست دارند زشتی در میان مؤمنین رواج یابد ، برایشان عذاب دردناک است . . .)) . و اما اگر ستار بودن خداوند را به این معنا بدانیم که خداوند زشتیها و قبايح را می پوشاند به طوری که موجب از بین رفتن آنها می شود ، در این صورت به معنای ((غفار)) نزدیک خواهد شد و همان مباحث مغفرت جاری می گردد . ((یا سِتَّارُ!)) . ((ای بسیار پوشاننده!)) . ((یا سِتَّارَ الْعُیُوبِ!)) . ((ای آنکه عیبا را می پوشانی!)) . چه بسیار عیوبی که تنها خود انسان از آن اطلاع دارد و دیگران را نسبت به آنها آگاهی نیست ؛ مانند عیب در بدن ، فامیل و عشیره ، علم و فهم ، عملکردها و . . . باید دانست که عیب به معنای ((نقیصه)) است ، بنابراین ، آیا شامل گناهان هم می شود یا خیر ؟ در پاسخ باید گفت بله ، بلکه گناه کردن یکی از مصادیق بارز عیب می باشد . و به عبارتی دیگر ، گناه کردن خود حاکی از وجود عیوب فراوان در آدمی است . ((یا سَاتِرُ!)) . ((ای پوشش دهنده!)) . ((یا سَاتِرَ كُلِّ مَعْيُوبٍ!)) . ((ای آنکه هر ناقصی را می پوشانی!)) . ((معیوب)) همان موجود دارای عیب و نقص را گویند . معنای عبارت چنین است که خداوند را قدرت پوشش تمام عیبا هست ، اما اینکه چنین کاری را هم انجام بدهد ، بستگی به وجود شرایط مخصوص دارد کما اینکه در دیگر زمینه ها نیز چنین است ؛ مثلاً

وقتی گفته می شود: ((یا غافر کل ذنب))؛ نه چنین است که هر کس هر گناهی انجام بدهد، بلافاصله از سوی خداوند بخشیده می شود، چون در این صورت دیگر عذاب و عقاب معنا ندارد، بلکه منظور این است که خداوند متعال توانایی محو کردن و بخشیدن گناه را دارد، اما برای تحقق این امر، شخص گناهکار باید شرایط معینی را داشته باشد که در جای خود بیان شده است. بنابراین، کسانی که با سخنها بی جا یا رفتار نادرست، عیوب خویش را ((افشا)) می کنند، خود مقصر هستند. به عبارت دیگر، ما باید به وظایف خود در این زمینه عمل کنیم و آنگاه از خداوند که دارای چنین قدرتی است درخواست کنیم و او را به نام مقدسش در این زمینه بخوانیم تا به نتیجه مطلوب نایل شویم. ((یا سائر العورات!)). ((ای پوشش دهنده آنچه موجب شرم است!)). در ((اعمال روز بیست و هفتم رجب)) چنین آمده است: ((أَنْتَ السَّائِرُ عَوْرَتِي)). ((تو پوشش دهنده عیب و شرم من هستی)). این عبارت با عبارات قبلی، قریب المعنی است. ((یا مَنْ سَتَرَ الْقَبِيحَ!)). ((ای کسی که زشتیها را می پوشانی!)). ((قبح))، ضد حسن و به معنای ((زشتی)) است. در واقع همه گناهان قبیح هستند هر چند درجه قبح آنها با یکدیگر فرق می کند. ((یا مَنْ لَمْ يَهْتِكِ السُّتْرَ!)). ((ای کسی که پرده ها و پوششها را نمی درد!)). البته این در صورتی است که پرده و حجابی باقی مانده و وجود داشته باشد، اما کسی که خود، پرده ها را از بین برده است، باید خود را مقصر بداند. ((یا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ!)). ((ای کسی که خوبیها را آشکار می کنی!)). در این عبارت، به مرحله ای بالاتر می رسیم؛ یعنی خداوند متعال نه تنها بدیها را می پوشاند بلکه از طرف دیگر، خوبی را هم ظاهر می کند. و این نهایت خواست انسان است که بدیهای مستور و خوبیهای ظاهر باشند. در پایان، باید گفت که انسان الهی هم باید چنین صفاتی داشته باشد؛ یعنی بزرگواری، طهارت، عفت و حکمت انسان الهی موجب می شود که قبايح و عیوب دیگران را پوشیده بدارد و خوبیهای آنان را ظاهر سازد کما اینکه در روایات نیز بر این امر تاءکید فراوان شده است. ستار بودن خداوند در کلام امام سجاد (ع) در نماز حضرت سجاد (علیه السلام) این عبارات آمده است: ((یا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَسَتَرَ الْقَبِيحَ! یا مَنْ لَمْ يُوْأَخِذْ بِالْجَرِيْرَةِ وَلَمْ يَهْتِكِ السُّتْرَ! یا عَظِيْمَ الْعَفْوِ! یا حَسَنَ التَّجَاوُزِ! یا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ! یا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ!)). ((ای کسی که زیبایی را آشکار نموده و زشتی را پوشانده است! ای کسی که به گناه مؤاخذه نموده و پرده دری نمی کند! ای بزرگ بخشنده! ای نیکو درگذرنده! ای گسترده آمرزش! ای دارنده رحمتی فراگیر!)). امثال این جملات در ادعیه دیگر نیز فراوان آمده است. در همین زمینه در ((دعای کمیل)) چنین وارد شده است: ((اللَّهُمَّ مَوْلَايَ كَمْ مِنْ قَبِيحٍ سَتَرْتَهُ... وَكَمْ مِنْ ثَنَاءٍ جَمِيلٍ لَسْتُ أَهْلًا لَهُ نَسَرْتَهُ)). ((بارالها! چه بسیار قبايحي از من که آنها را پوشاندی... و چه بسیار ستایشهای زیبایی که اهلش نبودم ولی برایم منتشر نمودی)). و در ((مناجاة الراجين)) آمده است: ((یا مَنْ... إِذَا جَاهَرَهُ الْعَبْدُ بِالْعَصِيَانِ سَتَرَ عَلَى ذَنْبِهِ وَغَطَّاهُ)). ((ای خدایی که وقتی بنده اش بی پروا و بی پرده او را معصیت می کند او بر گناه بنده اش پرده می کشد و آن را می پوشاند)). در مناجات جلیل القدر ((شعبانیه)) نیز درباره ستار بودن پروردگار متعال در دنیا و آخرت، چنین آمده است: ی قَدْ سَتَرْتَ عَلَيَّ ذُنُوبًا فِي الدُّنْيَا وَأَنَا أَحْوَجُ إِلَى سِتْرِهَا عَلَيَّ مِنْكَ فِي الْآخِرَةِ، إِلَهِي قَدْ أَحْسَنْتَ إِلَيَّ إِذْ لَمْ تُظْهِرْهَا لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ فَلَا تُفْضَحْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رُؤْسِ الْأَشْهَادِ)). ((پروردگارا! در دنیا گناهی از من را پوشاندی و من به پوشش گناهان خود از سوی تو در جهان آخرت بیشتر نیازمند هستم. بارالها! بر من نیکی نمودی از این جهت که گناهانم را بر بندگان شایسته ات آشکار نکردی، پس در روز قیامت هم مرا در مقابل دیده خلائق، مفتضح و رسوا مگردان)). یعنی در جهان آخرت هم انسان به ((آبرو)) احتیاج دارد. و اصولاً یکی از عذابهای دردناک روز قیامت، رسوایی آدمی در برابر دیگران است.

بازگشت همه چیز به سوی خداوند است

(۳۷) ((یا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ صَائِرٌ إِلَيْهِ!)). ((ای کسی که هر چیزی به سوی او در حال تحول است!)). (۳۷) ((یا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ مُنِيبٌ إِلَيْهِ!)). ((ای کسی که همه چیز به سوی او باز می گردد!)). (۴۲) ((یا مَنْ فِي الْمَمَاتِ قُدْرَتُهُ!)). ((ای کسی که در مرگ،

قدرت او نهفته است!)). (۴۲) ((يا مَنْ فِي الْقُبُورِ عِبْرَتُهُ!)). ((ای کسی که در قبرها، پند و عبرت او وجود دارد!)). (۴۱) ((یا مَنْ أَمَاتَ وَأَحْيَى!)). ((ای کسی که جان می ستاند و جان می بخشد!)). (۹۰) ((يا مَنْ لَا يُحْيِي الْمَوْتَى إِلَّا هُوَ!)). ((ای کسی که مردگان را جز او کسی زنده نمی سازد!)). (۹۴) ((يا مُحْيِي كُلِّ شَيْءٍ وَمُيْتِهِ!)). ((ای حیاتبخش همه چیز و گیرنده حیات از هر چیز!)). (۲۴) ((يا مُحْيِي الْأَمْواتِ!)). ((ای زنده کننده مردگان!)). (۹۳) ((يا مُحْيِي!)). ((ای حیاتبخش!)). (۹۳) ((یا مُفْنِي!)). ((ای فنا کننده!)). (۷) ((يا باعِثُ الثُّرايا!)). ((ای برانگیزاننده خلق!)). (۳۲) ((يا باعِثُ!)). ((ای برانگیزنده!)). (۹) ((يا جامعُ!)). ((ای جمع کننده!)). (۹۴) ((يا مُبْدِئُ كُلِّ شَيْءٍ وَمُعِيدُهُ!)). ((ای آفریننده هر چیزی و بازگرداننده آن!)). (۷۳) ((يا مُبْدِئُ!)). ((ای آغاز کننده!)). (۷۳) ((يا مُعِيدُ!)). ((ای برگرداننده!)). (۵۸) ((يا مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ!)). ((ای کسی که خلق را آفریدی و سپس آن را بازمی گردانی!)). (۴۲) ((يا مَنْ فِي الْقِيامَةِ مُلْكُهُ!)). ((ای کسی که در قیامت ملک و سلطنت از آن اوست!)). (۷۲) ((يا مالِكُ يَوْمِ الدِّينِ!)). ((ای مالک و صاحب اختیار روز جزا!)). (۵۶) ((يا مَنْ لَهُ الْأَخِرَةُ وَالْأُولَى!)). ((ای کسی که جهان دنیا و آخرت از آن اوست!)). (۸۵) ((يا أَوَّلُ!)). ((ای اول!)). (۸۵) ((يا اخِرُ!)). ((ای آخر!)). (۹۴) ((يا أَوَّلُ كُلِّ شَيْءٍ وَاخِرُهُ!)). ((ای اول هر چیز و آخر آن!)). انسان در مسیری که هستی بخش، ترسیم نموده است، در حال حرکت می باشد؛ مسیری که ابتدایش از هستی آفرین و انتهایش هم به سوی اوست. و او برای طی این مسیر، عبث و بیهوده آفریده نشده بلکه با برنامه و دستور کاری بسیار دقیق، مدبرانه و حکیمانه خلق شده است. و انتهای این مسیر هم نه به جایی مبهم و نامعلوم بلکه به قرارگاهی کاملاً مشخص و معین، پایان می پذیرد. مسیر زندگانی دارای دوبعد (مادی و معنوی) است. و اصالت با بعد معنوی است؛ زیرا انسانیت انسان را در آن بعد می توان یافت، بعد مادی نیز خدمتکار و وسیله ای است برای معنویت. آدمی در پیمایش مسیر زندگانی، دارای آزادی، اراده و قدرت انتخاب است، اما این قدرت انتخاب به این معنا نیست که هر آنچه را انتخاب نموده، صحیح است بلکه در این میان تنها یک انتخاب درست وجود دارد. این انتخاب صحیح کدام است؟ باید گفت همان هستی بخشی که به انسان هستی بخشیده است، انتخاب درست و نادرست را به آدمی نشان داده است و البته نتایج و عواقب هر انتخابی را هم برای انسان تصویر نموده است. به هر حال، انسان در طول مسیر زندگانی، به نقطه ای می رسد که پایان زندگانی این جهانی او محسوب می شود و سپس، وارد مرحله ای می شود که کیفیت آن را خود از قبل و در زندگانی این جهانش تعیین نموده است. مرحله ای که می توان آن را ((دیدن داشته ها)) نامید و ((یافتن کشته ها)) دانست. ((یا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ صَائِرٌ إِلَيْهِ!)). ((ای کسی که تمام چیزها در حال بازگشت و تحول به سوی او هستند!)). ما از خدا هستیم، همو که ما را خلق نموده و به این جهان روانه ساخته است، مدتی هم در این جهان باقی مانده و آنگاه دوباره باید به سوی او بازگردیم اما این بار با کوله باری از عملکردهای گوناگون؛ همان عملکردهایی که عاقبت ما را نزد خداوند مشخص می کند؛ همان عملکردهایی که روشن می نماید آیا رجوع و بازگشت ما به سوی خداوند، بازگشتی نیکو و فرجامی خیر است یا مراجعتی بد و عاقبتی شر؛ در قرآن کریم نیز بارها ((بازگشت))، به سوی خداوند بیان شده است: ((... وَاللَّهُ الْمَصِيرُ)). (۱۴۰) ((... و بازگشت (تمامی موجودات) به سوی اوست)). ((... لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ)). (۱۴۱) ((... خدایی جز الله نیست (و) بازگشت (هرچیز) به سوی اوست)). این جملات، بیان کننده یک نوع دگرگونی و تحول در همه اشیا می باشد. این دگرگونی به سوی خالق این اشیا می باشد باید دانست که ((صیر)) در لغت به معنای ((رجعت، عاقبت، منتها و تحول)) آمده است. ((یا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ مُنِيبٌ إِلَيْهِ!)). ((ای کسی که بازگشت کننده است هر چیزی به سوی او!)). ((منیب)) به معنای رجوع کننده است، اما رجوعی که همراه توبه و پشیمانی باشد. در قرآن کریم نیز به معنای رجوع و بازگشت انسان به سوی خداوند در همین جهان ذکر شده است. در سوره ممتحنه، می فرماید: ((... رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبَأْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ)). (۱۴۲) ((... پروردگارا! بر تو توکل می کنیم و به سوی تو باز می گردیم و به سوی تو است رجعت و بازگشت نهایی)). ((یا مَنْ فِي الْمَمَاتِ قَلْبُرْتُهُ!)). ((ای

خدایی که در مرگ، قدرت او نمایان است!) . یکی از مواردی که قدرت الهی در آن نمایان می شود، ((مرگ)) است؛ چه اینکه انسان ملاحظه می کند چگونه این ((مرگ)) انسانهای قدرتمند را به زیر می کشد. هیچ قدرتمندی را یارای ایستادگی در برابر قدرت مرگ نیست. مرگ، همه را چه جوان یا پیر، عالم یا جاهل، خوب یا بد، قوی یا ضعیف و خلاصه همگان را از هستی این جهان ساقط می کند. شاید اگر مرگ نبود، هیچ قدرتی نمی توانست گردن این موجود گردنکش را فرود آورد، مرگ، قدرت نمایی پروردگار است در مقابل موجودی که گاه خود را از همه چیز و همه کس بالاتر می بیند، اما زمانی که به مرگ می رسد، ضعف و ناتوانی خود را می یابد. قرآن کریم خطاب به کسانی که از مرگ فرار می کنند می فرماید: (قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ . . .). (۱۴۳) ((ای پیامبر!) بگو مرگی که از آن می گریزید شما را ملاقات خواهد کرد)). ((یا مَنْ فِي الْقُبُورِ عِبْرَتُهُ!)). ((ای خدایی که در قبرها، عبرتش وجود دارد!)). (عبرتی از رفتگان برای بازماندگان.) در واقع در این جمله نقش تربیتی ((قبر)) بیان شده است. باید توجه کرد که قبر، مهمترین اثری است که انسان را به یاد رفتن و رفتگان می اندازد. در واقع ((قبرستان)) دارای دو نوع عبرت است؛ یکی عبرتی کلی و دیگر عبرتی جداگانه که در هر قبر وجود دارد؛ عبرت کلی آن است که انسان بنگرد چگونه زندگان دیروز، امروز در سکوتی محض گرد هم آمده اند، همانان که در اجتماعات دیروز، آنچنان پر سر و صدا و فعال و با هیجان بودند، در اجتماع امروزشان، چگونه آرام و ساکت و بی تحرک هستند. ونیز بدانند که برای اوهم در اینجایی معین است، چه بخواهد یا نخواهد، خوشش بیاید یا نیاید، به فکر آن باشد یا خود را به فراموشی بسپارد، به هر حال، گریزی از آن نیست. و اما هنگامی که انسان بر هر قبری جداگانه عبور می کند، در هر یک عبرتی جداگانه می یابد، انسان مشاهده می کند که مرگ به هیچ سن و سالی رحم نکرده است. از هیچ شخصی سؤال نکرده است که چند سال داری، اهل کجا هستی، به چه کار مشغول هستی، از کدام خانواده و طایفه ای می باشی، چه پست و مقامی داری، برای آینده خود چه برنامه ای داری، گذشته ات چگونه بوده و . . . خلاصه مرگ هیچ سؤالی نمی کند و بدون سؤال می آید و انسان را با خود می برد. و همچنین عبرتهای فراوان دیگر. اما نکته مهم این است که برای عبرت گرفتن لازم است انسان دارای چشم بینا و گوش شنوا و دل بیدار باشد، اما دریغا که بسیاری از ما زندگان فاقد آن هستیم و با وجود قرار گرفتن در چنین مدرسه هایی، از درسهای آن بی بهره ایم. ((یا مَنْ أَمَاتَ وَأَخْيَى!)). ((ای خدایی که می میراند و زنده می سازد!)). ((یا مَنْ لَا يُحْيِي الْمَوْتِيَ إِلَّا هُوَ!)). ((ای کسی که جز او مردگان را زنده نمی کند!)). ((یا مُحْيِي الْأَمْوَاتِ!)). ((ای حیاتبخش مردگان!)). ((یا مُحْيِي كُلِّ شَيْءٍ وَمُؤْمِنَةٌ!)). ((ای حیات دهنده، به همه چیز و گیرنده حیات از هر چیز!)). زندگی، مرگ، زندگی، دو واژه اول برای انسان آشنا و قابل درک است؛ زیرا انسان آنها را مشاهده نموده و با آن دو، سرو کار دارد، آن هم به صورت روزمره، اما مسأله بر سر واژه سوم است یعنی ((زندگی پس از مرگ)). اینجاست که راهها از یکدیگر جدا می شود. گروهی آن را پذیرفته و بدان ایمان می آورند و گروهی هم با رد حیات پس از مرگ، نسبت به آن کافر می شوند. نکته مهم درباره زندگی پس از مرگ آن است که این زندگی در حال حاضر برای ما ((غیب)) است؛ یعنی هیچ طریقه مادی و معمولی برای درک و دریافت آن وجود ندارد. و نکته مهم دیگر آنکه این زندگی، یک زندگی همیشگی و دائمی است که پایانی برای آن نیست به همین جهت ملاحظه می کنیم که یکی از وظایف و مسؤولیتهای سنگین انبیا (علیهم السّلام) تبیین این زندگی برای انسان و بیان وظایف انسان در قبال آن است. البته باید توجه کرد که غیب بودن زندگی اخروی به آن معنا نیست که انسان نمی تواند به هیچ باوری در این زمینه دست یابد، بلکه برعکس، انسان از لحاظ درونی دارای چنان قدرت فهم و درکی در این زمینه است که می تواند به ((یقین کامل)) در امور غیبی نایل شود و اینگونه حقایق را مانند روز روشن دریابد و ملاحظه نماید. اما رسیدن به این مرحله از درک و باور، خود دارای شرایط و مقدماتی است که قسمت بزرگی از تعلیمات انبیا را تشکیل می دهد و در جای خود بیان شده است. مسأله دیگری که در اینجا مطرح می شود این است که این مرگ و زندگی برای چیست؟ چرا خداوند می میراند و دوباره زنده می سازد؟ چرا همین

زندگی فعلی ادامه پیدا نمی کند و یا چرا از ابتدا انسان در حیات آن جهانی خود خلق نگردید؟ و خلاصه به این جهان آمدن و سپس به جهانی دیگر رفتن و اینهمه تغییر و تحولات و دگرگونیها برای چیست؟ در پاسخ باید گفت تمام این آمد و رفتها و تغییر و تحولات، حساب شده، حکیمانه و برنامه ریزی شده است وقتی که به خلقت اولیه انسان نگاه می کنیم، مشاهده می نمایم که اتفاقاً اولین انسان نه در این کره خاکی بلکه در جایی دیگر و آن هم در نوعی بهشت (یعنی در بهشتی آسمانی که با بهشت آخرت فرق دارد؛ زیرا خروج از بهشت آخرت ممکن نیست) خلق می شود اما ظاهراً لیاقت و قابلیت ماندن در آنجا را از خود نشان نمی دهد. پس به این جهان پر آشوب آورده می شود تا امتحانها و مراحل گوناگون را از سر بگذراند تا آنگاه، تنها کسانی که لیاقت دارند به بهشت ابدی و همیشگی قدم نهند و در آن مستقر شوند؛ چرا که این دنیا حقیرتر از آن است که قابلیت بقای همیشگی انسان را داشته باشد. به هر حال، در تمام این آمد و رفتها تکلیف و وظایف انسان از سوی خالق هستی بخش، مشخص و بیان شده است، بنابراین، بر آدمی است که ملاحظه تکلیف خود را نموده و بر طبق آن عمل نماید. قرآن کریم، هدف از مرگ و زندگی را چنین بیان می فرماید: (الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا...) (۱۴۴) ((همان کسی که مرگ و زندگی را پدید آورد تا معلوم شود چه کسانی از شما نیکوکارند...)). ((یا مُحیی!)). ((ای حیات دهنده!)). نکته قابل ذکر در اینجا این است که هرچند مصداق بارز محیی بودن خداوند، مربوط به زنده نمودن مردگان در جهان آخرت است، اما می توان گفت که اختصاصی به آن ندارد، بلکه یکی از موارد مهم آن در همین دنیا عبارت است از ((زنده کردن دلهای مرده)) و این مورد از جهتی مهمتر از زنده کردن اخروی می باشد؛ زیرا زنده نمودن در جهان آخرت اختصاص به اشخاص معین ندارد بلکه خداوند همگان را زنده می سازد تا به سوی سرنوشت ابدی خویش که با دست خود ساخته اند روانه شوند. اما زنده کردن دلهای غیر زنده، توفیق و سعادت است که تنها نصیب عده ای خاص می شود و از این گذشته زنده بودن یا نبودن دل در این دنیا امری است که کیفیت زندگانی اخروی انسان را معین می کند. بنابراین، انسان در این جهان باید به دنبال حیات بخشیدن به دل و جان خود برآید و از هیچ کوششی در این راه دریغ ننماید. و می توان گفت که این امر، چیزی است که خداوند، پیامبران را برای آن مبعوث فرموده است بدین جهت در قرآن کریم خداوند انسانها را به سوی تعالیم ((حیاتبخش)) الهی دعوت می کند. در سوره مبارکه انفال، می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...) (۱۴۵) ((ای ایمان آورندگان! اجابت کنید خدا و رسولش را هنگامی که شما را به سوی چیزی می خوانند که زنده می کند شما را...)). معلوم است که منظور از حیات و زندگی در آیه شریفه، زندگی مادی نیست؛ زیرا همگان آن را دارا می باشند بلکه حیات روحی و معنوی مراد است. و در سوره نحل، چنین می فرماید: (مَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً...) (۱۴۶) ((هر مرد و زن با ایمانی که عمل صالح انجام دهد، هرآینه او را حیات و زندگی می بخشیم! حیاتی طیب و پاکیزه...))، که در اینجا نیز مراد، حیات معنوی و انسانی می باشد. ((یا مُفْنی!)). ((ای فنا کننده!)). ((فنا)) به معنای نیستی و نابودی و عدم است. بنابراین، از آن جهت که خداوند انسان را در این جهان معدوم می کند و بلکه کل جهان مادی را نابود می سازد، می توان خداوند را ((مفنی)) نامید. ((یا باعِثْ التُّرَايَا!)). ((ای برانگیزاننده خلق!)). این عبارت با ((یا مُحْيِي الْأَمْوَاتِ!)) قریب المعنی است. در سوره مبارکه حج، می فرماید: (... أَنْ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ) (۱۴۷) (... خداوند کسانی را که در قبرها هستند برمی انگیزاند!)). ((یا جامع!)). ((ای جمع کننده!)). یکی از اسامی روزقیامت که در قرآن کریم آمده است ((یوم الجمع)) می باشد. و این بدان خاطر است که در روز قیامت مردگان پس از زنده شدن در پیشگاه الهی، جمع می شوند. و به همین جهت، خداوند در قرآن کریم ((جامع الناس)) نامیده شده است. (رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ) (۱۴۸) ((پروردگارا! تو جمع کننده آدمیان هستی در روزی که هیچ شکی در آن روز (قیامت) نیست به درستی که خداوند از وعده های خود، تخلف نمی کند)). ((یا باعِثْ!)). ((ای برانگیزاننده!)). یکی از کسانی که پروردگار متعال ((باعث)) آنان می باشد، اموات و مردگان می باشند که بیان آن

گذشت، اما باید دانست که ((باعث)) بودن پروردگار متعال، اختصاصی به این مورد ندارد، بلکه خداوند، پیامبران را هم برای پیامبری و رسالت مبعوث می کند و همچنین موارد دیگری که در قرآن کریم، ذکر آن به میان آمده است. در سوره آل عمران، می فرماید: (لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ...) (۱۴۹) ((هر آینه خداوند بر مؤمنین مَنّت نهاد از آن جهت که پیامبری از میان خودشان برانگیخت...)). البته در قرآن کریم ((بعث)) بیشتر در همان مورد برانگیختن روز قیامت استعمال شده است. ((یا مُبْدِئُ كُلِّ شَيْءٍ وَمُعِيدُهُ!)). ((ای پدید آورنده هر چیز و بازگرداننده آن!)). ((یا مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ!)). ((ای کسی که خلق را می آفریند، سپس آنان را بازمی گرداند!)). ((یا مُبْدِئُ!)). ((ای پدید آورنده!)). ((یا مُعِيدُ!)). ((ای بازگشت دهنده!)). در سوره یونس، می فرماید: (إِلَيْهِمْ جُمُوعُكُمْ جَمِيعًا وَعِندَ اللَّهِ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ...) (۱۵۰) ((به سوی اوست بازگشت شما همگی، این وعده حق الهی است. خداوند مخلوقات را آفریده و سپس آنها را (بعد از مرگ) باز می گرداند...)). و در سوره روم، می فرماید: (اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) (۱۵۱) ((خداوند خلق را آفرید سپس آن را باز می گرداند پس از آن به سوی او بازگشت می کنید)). ((بداء)) آفرینش اولی را گویند که قبل از آن آفرینشی نبوده است و ((عود)) آمدنی را گویند که قبل از آن رفتنی بوده است. و ((اعاده)) هم ((آوردنی)) است که قبل از آن ((بردنی)) بوده باشد به هر حال، این عبارات نیز مانند ((یا مُحْيِي الْأَمْواتِ!)) و نظیر آن است. نکته ای که در اینجا وجود دارد این است که قرآن کریم بر ((اعاده))، یعنی بازگرداندن همان چیزهایی که قبلاً بوده اند تکیه می کند، به عبارت دیگر، خداوند می فرماید که ما خلق را برای اولین بار آفریدیم؛ یعنی قبل از آن چنین خلقی وجود نداشته است سپس در روز قیامت، دوباره این خلق را که گرفتار موت شده اند، بازمی گردانیم یعنی حیاتی را که در این خلق بوده و با موت، آن حیات رفته است، دوباره ما حیات رفته را بازمی گردانیم. در ادامه از سوره یونس، علت این بازگشت چنین بیان شده است: (... لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ) (۱۵۲) (... تا آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، به عدل و احسان جزای خیر داده شوند و برای آنانکه کفر ورزیدند به جهت کفرشان برایشان شرابی سوزان و عذابی دردناک باشد)). یعنی این بازگشت برای آن است که افراد مؤمن جزای عمل صالح خود را ببینند و افراد کافر، هم به عذاب خود برسند. نکته دیگر آنکه بر طبق عبارت: ((یا مُبْدِئُ كُلِّ شَيْءٍ وَمُعِيدُهُ!)) و همچنین ((یا مُحْيِي كُلِّ شَيْءٍ وَمُؤْمِتُهُ!)). این مرگ و زندگی و آمد و رفت، اختصاصی به انسان ندارد بلکه امری کلی می باشد همانگونه که در عبارت ((یا مَنْ كُلِّ شَيْءٍ صَائِرٌ إِلَيْهِ!)) بازگشت همه اشیا به سوی خداوند دانسته شده است. اما آنچه برای انسان مهم است این است که به فکر بازگشت خویشتن باشد، لذا در آیه قبل خداوند به ((انسان)) خطاب می کند که: (إِلَيْهِمْ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا...) (۱۵۳) ((بازگشت همه شما به سوی پروردگار است...)). مناسب است در اینجا کلام مرحوم علامه طباطبائی صاحب تفسیر شریف المیزان رضوان الله تعالی علیه - ذکر شود. ایشان در ذیل آیه چهارم از سوره یونس بعد از بیان مطالبی چنین می فرمایند: ((فَنَفَادٌ وَجُودِ الْأَشْيَاءِ وَأَنْتَاهَا إِلَى أَعْلَاهَا لَيْسَ فَنَاءُ مِنْهَا وَبَطْلَانًا لَهَا عَلَى مَا نَتَوَهَّمُ، بَلْ رَجوعاً وَعُوداً مِنْهَا إِلَى عِنْدِهِ وَقَدْ كَانَتْ نَزَلَتْ مِنْ عِنْدِهِ، وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ فَلَمْ يَكُنِ الْإِبْطَاطُ ثُمَّ قَبْضاً فَاللَّهُ سَبْحَانَهُ يَبْدَأُ الْأَشْيَاءَ بِبَسْطِ الرَّحْمَةِ، وَيُعِيدُهَا إِلَيْهِ بِقَبْضِهَا وَهُوَ الْمَعَادُ الْمَوْعُودُ)). (۱۵۴) و در ذیل آیه شریفه شصت و چهارم از سوره نمل می فرمایند: ((وَمَا يَتَضَمَّنُهُ الْآيَةُ مِنْ لَطَائِفِ الْحَقَائِقِ الْقُرْآنِيَةِ يُفِيدُ أَنْ لَابْطِلَانَ فِي الْوُجُودِ مَطْلَقاً بَلْ مَا أَوْجَدَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِالْبَدْءِ سَبِيحاً إِلَيْهِ بِالْإِعَادَةِ وَمَا نَشَاهِدُهُ مِنَ الْهَلَاكِ فِيهَا، فَبَدَأَ مِنْهَا لَعِباً وَجَدَانَةً)). (۱۵۵) مرحوم علامه ابتدا ضمن مطالبی می فرمایند: خداوند موجودات را هستی می دهد و هستی را به رحمت خودش آنقدر افاضه می کند و می بخشد تا موجود به حد کمال خودش برسد و این ادامه دارد تا مدت معین. بعد از آنکه آن مدت به سر آمد، آن موجود به انتهای اجل معین خود می رسد، اما این رسیدن به معنای نابود شدن و فنا نیست؛ زیرا فانی شدن به معنای باطل شدن رحمت الهی است، همان رحمتی که این موجود به وسیله آن به وجود آمده و از انواع نعمتها برخوردار گردیده بود. در حالی که رحمت الهی باطل نشدنی است

بنابراین رسیدن به نقطه آخر، به معنای قبض و گرفتن رحمت الهی است، پس آن رحمت، قبض و گرفته می شود نه اینکه باطل و نابود گردد. سپس به جمله ای به عنوان نتیجه گیری می رسند که ابتدائاً نقل شد و ترجمه اش چنین است: ((پس به وجود آمدن اشیا و سپس رسیدن آنها به اجل خود، به معنای فنا و نابودی و باطل شدن آن اشیا و موجودات نیست - آنچنانکه ما تصور می کنیم - بلکه بازگشت و مراجعت آن موجودات به سوی خداوند متعال محسوب می شود؛ یعنی همان جایی که از آنجا به وجود آمده و نازل شده بودند. و از آنجایی که هر آنچه نزد خداوند است باقی می باشد، پس این موجودات هم که به نزد باری تعالی باز می گردند باقی هستند، پس در واقع این آمد و شد و زندگی و مرگ، دادن و گرفتن، از سوی خداوند رحمت است، خداوند اشیا را با دادن رحمتش ایجاد می کند و با گرفتن آن، آنها را به سوی خود باز می گرداند. و این همان معاد موعود است)). و در جمله بعد، این مطلب را با عبارتی دیگر بیان می فرمایند: ((از آیه شریفه که متضمن یکی از حقایق لطیف قرآنی است، چنین برمی آید که بطلان و نابود شدن در هستی، مطلقاً وجود ندارد، بلکه آنچه را که خداوند متعال ابتدائاً آفریده است، دوباره (پس از موت) به سوی خداوند باز می گردد. و آن هلاکت و نیستی که ما در موجودات ملاحظه می کنیم در واقع نیست شدن از نزد ماست (نه نیستی مطلق)). و بالاخره در پایان می توان چنین گفت: خداوند متعال انسان را از هیچ، خلق نمود؛ یعنی موجودی را که وجود نداشت، به او هستی بخشید و سپس توان و قوه رسیدن به مراحل بالاتر هستی را هم به او عنایت فرمود، حال این انسان است که با عملکردش چه سرنوشتی برای خود تعیین نماید؛ بالا برود و کمال یابد یا سقوط نماید و به پستی برسد. ((یا مالکِ یومِ الدِّینِ!)). ((ای صاحب روز جزا!)). ((یا مَنْ فی الْقِیَامَةِ مُلْکُهُ!)). ((ای کسی که در قیامت، حکومت از آن اوست!)). اینک به روزی می رسیم که آدمیان بازگشته اند، حیاتی دوباره یافته و سر از آرامگاههای خود برداشته اند، این روز چه روزی است؟ در پاسخ باید گفت این روز، روز رسیدن به نتیجه عملکردهاست، روز ((عمل))، دیگر گذشته است، آنچه در پیش رو است در واقع پاسخ و جواب اعمال است، در چنین روزی حاکمیت و مالکیت از آن کیست؟ از آن یک موجود، همو که تمام این تشکیلات و آمد و شدها را حکیمانه برقرار ساخته است، این روز هم در قبضه و تسلط اوست. آیا مگر قبل از این و در حیات دنیوی، مالکیت از آن او نبود؟ در پاسخ باید گفت: آری، در دنیا هم مالک حقیقی خداوند بود، اما با این تفاوت که در دنیا خداوند بر طبق مصلحت و حکمت، به انسان آزادی و اراده داده بود و این موجب می شد تا انسانهای کوردل و کم ظرفیت، خود را مستقل از همه چیز تصور کنند و مالکیت و حاکمیت مطلق را از آن خود بدانند و خداوند حکیم و مقتدر را فراموش نمایند. اما در روز قیامت، دیگر چنین آزادی و حق انتخابی برای انسان وجود ندارد و تنها چیزی که به چشم می خورد، حاکمیت و اقتدار الهی است. و این همان آیات مبارکی است که هر روز در نماز آنها را تکرار می کنیم: (... الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِينُ...)). ((یا مَنْ لَهُ الْاَلْ-خِرَةُ وَالْاُولَى!)). ((ای کسی که هر دو جهان آخرت و دنیا از آن اوست!)). ((اولی))، دنیاست و ((آخرت)) هم جهان پس از دنیا می باشد. در سوره نجم، می فرماید: (فَلِلّٰهِ الْاَل-خِرَةُ وَالْاُولَى). (۱۵۶) ((آخرت و دنیا از آن خداوند متعال است)). و در سوره لیل، با بیانی دیگر، همین مطلب آمده است: (وَإِنَّ لَنَا لَلْاَل-خِرَةَ وَالْاُولَى). (۱۵۷) ((و هر آینه آن جهان و این جهان از آن ماست)). به هر حال، مطلب همان است که قبلاً گفته شد: حاکمیت مطلق در این جهان و آن جهان از آن اوست هر چند بشر به علت غفلتها و جهالتهاش این حقیقت را در نیابد. اینک که همه چیز از آن او و تحت سیطره اش می باشد باید از وی پیروی نموده تا آنچه را می خواهیم به دست آوریم. چرا که ما انسانها چیزهای حقیقی را که نزد اوست، نمی بینیم از این رو به سراغ چیزهای خیالی و توهمی خود روانه می شویم. نکته دیگر آنکه درست است که ((اولی و آخرت)) هر دو از آن اوست، اما باید توجه کنیم که خداوند هر یک را به چه منظوری آفریده و جایگاه ما در هر یک از آنها چگونه تعیین شده است، خداوند متعال دنیا را وسیله کسب آخرت بهتر قرار داده است، لذا حیات دنیوی را جدای از آخرت، لهُ و لعیبیش نمی داند، خداوند در این دنیا به انسان مرتبه ای از هستی را بخشیده است اما بر اساس توان داده شده به انسان، از او

خواسته است تا در همین دنیا خود را به مراتب بالاتر هستی برساند؛ زیرا انسان با هر مرتبه ای از هستی که دارد، وارد جهان آخرت خواهد شد و بر طبق همان مرتبه از هستی به دست آورده در دنیا، در جهان آخرت به زندگی دایمی و همیشگی خود خواهد رسید. و قرآن کریم، این مطلب را با زبانهای گوناگون بیان می نماید. در سوره مبارکه اعلی، می فرماید: (وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى). (۱۵۸) ((و آخرت بهتر و پایدارتر است)). و در سوره مبارکه ضحی، می فرماید: (وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى). (۱۵۹) ((و مسلماً آخرت برای تو بهتر از دنیاست)). ((یا اَوَّلُ!)). ((ای اول!)). ((یا اَخِرُ!)). ((ای آخر!)). ((یا اَوَّلُ كُلِّ شَيْءٍ وَاخِرُهُ!)). ((ای اوّل و آخر هر چیز!)). در دعای روز جمعه چنین آمده است: (اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْاَوَّلِ قَبْلَ الْاَنْشَاءِ وَالْاَحْيَاءِ وَالْاَمْوَاتِ خَيْرٌ بَعْدَ فَنَاءِ الْاَشْيَاءِ)). ((حمد خدایی را که (از لحاظ ابتدا) اوّل است قبل از خلقت و زندگی دادن و (از لحاظ انتها) آخر است بعد از نیستی همه چیز)). و این بیانگر احاطه الهی بر کل هستی است؛ زیرا اگر چیزی قبل یا بعد از خداوند باشد (حتی زمان) آن چیز بر خداوند احاطه دارد و ذات مقدس الهی منزّه است از اینکه تحت احاطه چیزی قرار گیرد. معاد از دیدگاه آیات و ادعیه در پایان این مطلب، بعضی از آیات و دعاهای متناسب با موضوع بحث را ذکر می کنیم: در برخی از آیات قرآن کریم، حیات، موت و مصیر به سوی خداوند، مجموعاً ذکر شده است؛ چنانچه در سوره مبارکه ق، می فرماید: (اِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَاِلَيْنَا الْمَصِيْرُ). (۱۶۰) ((ما حیاتبخش و حیات گیرنده هستیم و بازگشت، تنها به سوی ماست)). و در مورد مالکیت و حاکمیت روز قیامت، در سوره غافر، می فرماید: (... لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ). (۱۶۱) ((... در این روز (قیامت) مُلک از آن چه کسی می باشد؟ از آن خدای یگانه قهار است)). باید دانست که ملک حقیقی به چیزی گفته می شود که وجود و قوامش بستگی به مالک داشته باشد و مالک، توان و حق هرگونه دخل و تصرف در آن را داشته و تدبیر امور آن هم به دست مالک باشد. و برای خداوند متعال در روز قیامت چنین مالکیت و قدرتی وجود دارد، لذا انسان باید از همین جهان آگاه باشد که فردای قیامت در چه جایی قرار خواهد گرفت و با چه کسی سر و کار خواهد داشت و خویشتن را برای آن محیط و اوضاع آماده سازد. اینک ببینیم اولیای معصوم در زمینه مرگ و زندگی چگونه با خدای خود راز و نیاز می کرده اند و چه مطالبی را در این مورد می طلبیده اند: در کتاب شریف ((مفاتیح الجنان)) به نقل از سید بن طاووس (؟) چنین آمده است که حضرت امام محمد باقر (علیه السّلام) فرمودند: جبرئیل به پیامبر اکرم عرض کرد: ای پیامبر خدا! بدانکه هیچ پیامبری را به اندازه تو دوست نداشته ام پس بسیار بگو: ((... اَللّٰهُمَّ اِنِّكَ تَرَى وَاَنْتَ بِاَلْمَنْظَرِ الْاَعْلٰی وَاَنَّ اِلَيْكَ الْمُنْتَهٰی وَالرُّجْعٰی وَاَنَّ لَكَ الْاٰخِرَةَ وَالْاَوَّلٰی وَاَنَّ لَكَ الْمَمَاتَ وَالْمَحْيَا وَرَبِّ اَعُوْذُ بِكَ اِنْ اَذَلَّ اَوْ اُخْزٰی)). ((بارالها! تو می بینی و دیده نمی شوی و تو در بالاترین و برترین دیدگاه هستی، بازگشت، سرانجام و انتهای امور به سوی تو است، جهان اول و آخر از آن تو است و مرگ و زندگی هم به دست تو و از آن تو می باشد. پس پروردگارا! به تو پناه می برم از اینکه گرفتار ذلت یا خواری شوم)). یعنی اگر گرفتار ذلت و خواری شوم این ذلت در پیشگاه تو و ابدی خواهد بود. و تو می توانی مرا از این ذلت حفظ نمایی. و در ((اعمال ماه رجب)) چنین آمده است: یَبْنَی مَوْفُورًا وَاَمْتِنِی مَسْرُورًا وَاَمَغْفُورًا وَتَوَلَّ اَنْتَ نَجَاتِی مِنْ مُسَائِلِهِ الْبُرْزَخِ وَاذْرَا عَنِّی مُنْكَرًا وَنَکِیْرًا وَاَرَعِیْنِی مُبَشِّرًا وَبَشِیْرًا وَاَجْعَلْ لِی اِلٰی رِضْوَانِکَ وَاَعِیْنِی قَرِیْرًا وَاَمْلُکًا کَبِیْرًا وَصَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاَلِهِ کَثِیْرًا)). ((زندگی مرا زندگی همراه با وفور و فراوانی قرار ده (وفور نعمت، رحمت و...)) و مرا با حالتی بمیران که اولاً- مسرور و شادمان باشم و ثانیاً مغفور و آمرزیده (شادمان یعنی اینکه آنچنان زندگی کرده باشم که از عملکردهای خود راضی و خشنود باشم و چنان ایمان و معرفتی به تو پیدا کرده باشم که از آمدن به نزد تو خوشحال باشم) و تو خود، مرا از مسایل عالم برزخ و سؤال و جوابهای آن نجات بده و مرا از نکیر و منکر حفظ نما و فرشته بشارت را به من بنما و عاقبت و سرانجام مرا به سوی رضوان و بهشتت قرار بده. و برای من زندگی خوش و پایدار، همراه با حاکمیت و ملک بزرگ برقرار فرما. و بر محمد و آل محمد درود فراوان فرست)). و در ((مناجات شعبانیه)) چنین می خوانیم: ((الّٰهٰی! لَمْ یَزَلْ بِرُکِّ عَلَیْ اَیَّامَ حَیَوٰتِی فَلَا تَقْطَعْ بِرُکِّ عَلَیْ فِی مَمَاتِی، اِلّٰهٰی! کَیْفَ اَیْسُ مِنْ حُسْنِ نَظَرِکَ لِی بَعْدَ مَمَاتِی وَاَنْتَ لَمْ تُؤَلِّیْ اِلَّا الْجَمِیْلَ فِی حَیَوٰتِی!

((پروردگارا! خوبی و نیکی تو در ایام زندگانی و حیات من برقرار بود، پس خوبی خودت را از من به هنگام مرگ، قطع منما بارالها! من چگونه از خوبی تو و حسن نظرت بعد از مرگم ماء یوس باشم در حالی که در زمان زندگانیم جز خوبی به من روا نکرده ای)). البته این مناجات کسانی است که دارای آنچنان معرفتی می باشند که جز خوبی از خداوند چیزی نمی بینند (۱۶۲) و این برخلاف افراد بی معرفتی است که دایم در حال اعتراض به باری تعالی هستند و نعوذ بالله به خداوند متعال، سوء ظن دارند. و در ((دعای روز سه شنبه)) از خداوند خواسته شده که حیات و وفات را برای این دو منظور قرار دهد: ((وَاجْعَلِ الْحَيَاةَ زِيَادَةً لِي فِي كُلِّ خَيْرٍ وَالْوَفَاةَ رَاحَةً لِي مِنْ كُلِّ شَرٍّ)). ((خداوندا! حیات مرا مایه کسب خیر و خوبی بیشتر قرار بده و وفات مرا موجب راحتی و خلاصی از بدیها و شرور، معین فرما)). نظیر این مطلب در ((دعای مکارم الاخلاق)) نیز آمده است: ((وَعَمَّرْنِي مَا كَانَ عُمُرِي بِذِلَّةٍ فِي طَاعَتِكَ فَإِذَا كَانَ عُمُرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَاقْبِضْ نِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ تَسْبِقَ مَقْتِكَ إِلَيَّ أَوْ يَسْبِقَ تَحَكُّمَ غَضَبِكَ عَلَيَّ)). ((خداوندا! تا زمانی به من عمر و حیات عنایت کن که آن را در راه اطاعت تو صرف کنم، اما زمانی که زندگی و عمر من چراگاه شیطان شد (یعنی در راه اطاعت از شیطان قرار گرفت) پس قبض روحم کن و جانم را بستان قبل از آنکه (به سبب نافرمانیت) گرفتار خشم تو گردم یا غضبت بر من چیره شود)). یعنی اولیای الهی، عمری را که مایه گناه و معصیت بشود نمی خواهند و مرگ را بر آن ترجیح می دهند. زندگی پاکیزه، مرگ پاکیزه، دو سعادت بزرگ که سعادت ابدی را به دنبال خود دارند. در دعای نماز حضرت امام حسین (علیه السلام) چنین آمده است: ((اللَّهُمَّ... وَطَيِّبْ بَقِيَّةَ حَيَاتِي وَطَيِّبْ وَفَاتِي)). ((پروردگارا!... باقیمانده عمرم را و همچنین مرگم را پاکیزه قرار بده)). حیات و وفاتی همچون حیات و وفات مردان الهی داشتن. در ((تعقیب نماز صبح)) چنین آمده است: ((اللَّهُمَّ أَحْيِنِي عَلَى مَا أَحْيَيْتَ عَلَيْهِ عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ وَأَمْتِنِي عَلَى مَا مَاتَ عَلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ (علیه السلام)). ((بارالها! مرا زنده بدار بر آن چیزی که حضرت علی را زنده داشتی و بمیران بر آن چیزی که حضرت را بر آن میراندی)). (یعنی) و استفاده کردن از زندگی، قبل از پایان یافتن آن، در ((دعای روز یکشنبه)) آمده است: ((بِكَ أَسْتَجِيرُ... مِنْ انْقِضَاءِ الْمُدَّةِ قَبْلَ التَّأَهُبِ وَالْعُدَّةِ)). ((به تو پناه می برم... از اینکه عمرم به پایان آید قبل از آنکه خود را آماده کرده و یا توشه ای برگرفته باشم)).

خداوند سریع الحساب است

(۴۴) ((یا حسیب!)). ((ای محاسبه کننده!)). (۴) ((یا مَنْ هُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ!)). ((ای کسی که در حساب رسی اعمال سریع است!)). (۲۷) ((یا أَشْرَعَ الْحَاسِبِينَ!)). ((ای سریعترین حساب کننده!)). (۴۲) ((یا مَنْ فِي الْحِسَابِ هَيِّئُهُ!)). ((ای کسی که هیبتش در حساب رسی نمایان می شود!)). (۴۲) ((یا مَنْ فِي الْمِيزَانِ قَضَائُهُ!)). ((ای کسی که قضاوت در پای میزان از آن اوست!)). (۳) ((یا خَيْرَ الْحَاكِمِينَ!)). ((ای بهترین حکم کنندگان!)). یکی از اسامی روز قیامت ((یوم الحساب)) یعنی روز محاسبه و حسابرسی می باشد. به هر حال، در نظام کلی هستی و آفرینش که بر پایه حکمت و عدل بنا نهاده شده است، باید تمام امور لازم وجود داشته باشد. انسانی که در این جهان آفریده شده است نه بیهوده و باطل آمده است و نه سرانجامش به بیهودگی و بطلان ختم می شود، بلکه جای جای مسیر حرکت انسان، دارای برنامه ای مشخص و موقعیتی معین است. از آن روزی که آدمی پای به این جهان خاکی می گذارد، در هر مرحله ای دارای وظیفه معین است و اساسا این جهان را از یک نظر می توان جهان انجام وظایف نامید. انجام این وظایف از آن جهت حائز اهمیت است که سرنوشت آدمی را رقم می زند. پس از پایان یافتن این مرحله از زندگی و هستی، انسان وارد زندگی دیگری می شود که آن را می توان حیات اخروی یا زندگی ابدی نامید، ارتباط این دو نوع زندگی با یکدیگر در آن است که زندگی اول، کیفیت زندگی دوم را معین می سازد. به عبارت دیگر، چگونگی زندگی دوم معلول چگونگی زندگی اول است. اما قبل از رسیدن به مرحله نهایی زندگی دوم، مراحل دیگری را باید طی کرد که هر یک

از آن مراحل، معین و برنامه ریزی شده است؛ یعنی هر یک از آن مراحل برای هدفی معین شکل گرفته است یکی از این مراحل، مرحله ((حساب)) است. ((یا حَسِبُ!)). ((ای حساب کننده!)). ((... وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا)). (۱۶۳) ((... و خداوند برای حسابگری (اعمال انسان) کافی است)). حساب مقایسه کردن یک چیز با یک مقیاس مشخص است، برای معلوم کردن نتیجه آن چیز، در واقع در ((یوم الحساب)) هر یک از اعمال زندگی دنیوی انسان با یک مقیاس الهی سنجیده می شود تا نتیجه آن عمل معلوم شود. و کیفیت زندگی نهایی انسان به دست آید. آیا این معلوم شدن برای کیست و برای چیست؟ در پاسخ باید گفت برای خداوند متعال چیزی مجهول نیست تا احتیاج به معلوم کردن باشد، این انسان است که باید با محاسبه اعمالش به آنچه انجام داده و به آنچه در پیش رو دارد، آگاه گردد. محاسبه برای آن است که آدمی زمانی که روانه بهشت یا دوزخ شد آن را حق خود بداند و بفهمد که با دست خود، چنین عاقبتی را برای خویش تهیه نموده است. ((محاسبه)) برای آن است که انسان بفهمد هیچ ظلمی در حق او روا نشده بلکه بر طبق روالی عادلانه به سرنوشت نهایی خود خواهد رسید. ((یا أَشْرَعَ الْحَاسِبِينَ!)). ((ای سریعترین حسابگر!)). ((یا مَنْ هُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ!)). ((ای کسی که حساب و سنجشش سریع است!)). یکی از مشخصه های حساب الهی، سریع بودن آن است؛ برای آنکه علت این سرعت، مشخص شود، بهتر است به عوامل کند کننده یک حسابرسی توجه کرد. عوامل متعددی موجب کند شدن حساب می شود: ((اولین عامل))، نداشتن آگاهی کافی درباره موضوع مورد محاسبه است. ((دومین عامل))، نبودن روشی برای محاسبه است. ((سومین عامل))، مسلط نبودن بر روش محاسبه است. ((چهارمین عامل)) نداشتن قدرت جسمی برای محاسبات فراوان است. ((پنجمین عامل)) نداشتن برنامه ای معین برای پیگیری نتیجه محاسبات است و عوامل متعدد دیگر. اما از آنجایی که محاسب و حسابگر در روز حساب خداوند متعال است و هیچیک از ضعفها و نقصهای مذکور در مورد خداوند قابل تصور نیست، بنابراین، سرعت حساب، امری طبیعی خواهد بود. سرعت حساب الهی در موارد متعددی در قرآن کریم تذکر داده شده است، در سوره مبارکه انعام، آیه ۶۲ چنین می فرماید: ((... أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَشْرَعُ الْحَاسِبِينَ)). ((... حکم کردن از آن خداوند است و خداوند سریعترین حسابگر می باشد)). حال، وظیفه ما انسانها چیست؟ در واقع سرعت حساب الهی تذکری است برای انسان که گمان نکند کارهای او اعم از بد یا خوب جایی به حساب نخواهد آمد، بلکه بداند که این کارها مورد محاسبه قرار خواهد گرفت آن هم بدون درنگ و معطلی. این نکته از آن جهت حایز اهمیت است که شیطان در جهت تشویق انسان به کارهای خلاف و زشت و همچنین برای مایوس کردن انسان از انجام کارهای نیک و خداپسندانه، محاسبه اعمال را برای انسان کمرنگ و بی رنگ نشان می دهد و به انسان چنین القا می کند که این کار زشت را کسی تعقیب و بررسی نمی کند پس انجام آن اشکال ندارد و در انجام کار نیک هم چنین وسوسه می کند که این زحمت شما جایی به حساب نمی آید و هدر می رود، پس انجام آن فایده ای ندارد. در اینجا بیان نکته ای دیگر خالی از لطف نیست و آن اینکه آیا حساب الهی اختصاص به روز قیامت دارد و آیا در دنیای کنونی هیچ حساب و کتابی از سوی خداوند متعال برای کارهای انسان نیست؟ در پاسخ باید گفت: چنین نیست، بلکه قضیه کاملاً معکوس است؛ اگر ما نگاهی گذرا به آیات و روایات بیفکنیم ملاحظه می کنیم که عواقب دنیوی بسیاری از کارهای انسان بیان شده است و آیا این چیزی جز محاسبه اعمال و جزا دادن بر طبق آن حسابرسی است؟ و آیا در این موارد، ما سرعت حساب الهی را با تمام وجود درک نمی کنیم؟ ((یا مَنْ فِي الْحِسَابِ هَيِّئَةُ!)). ((ای کسی که ترس از او در محاسبه اعمال (بندگان) نهفته است!)). یکی از مسائلی که اصولاً در حسابرسی از اعمال افراد، وجود دارد، عبارت است از ترسی که از حسابرسی در دل فرد مورد حساب قرار دارد. مقدار این ترس، بستگی به این دارد که شخص حسابرس چه کسی باشد و نتیجه آن حسابرسی چه چیزی باشد. در مورد حساب الهی این دو مطلب در حد اعلائی خود قرار دارند؛ یعنی اولاً: حسابرس کسی است که هیچ مسأله ای از او پوشیده نیست و حسابی کاملاً دقیق دارد. و ثانیاً: نتیجه حسابرسی عبارت است از یک زندگی دایمی و ابدی، در نعمت بهشت یا آتش دوزخ بنابراین، طبیعی است که در چنین حسابی

هیبت الهی نمایان شود. ((یا مَنْ فِي الْمِيزَانِ قَضَائُهُ!)). ((ای کسی که قضاوت در پای میزان از آن اوست!)). امر حسابرسی همراه با قضاوت است. و قضاوت هم احتیاج به مقیاس و معیار دارد. ((مقیاس)) آن چیزی است که چیز دیگر با آن سنجیده می شود و برای این سنجش از وسیله ای استفاده می شود که به آن ((میزان)) گفته می شود. اما وزنه و مقیاس این ترازو و میزان در روز قیامت چیست؟ در سوره مبارکه اعراف، می فرماید: ((وَالْوِزْنُ يُوَمِّدُ الْحَقُّ...)). (۱۶۴) ((وزنه و مقیاس در روز حساب عبارت است از حق...)). بنابراین، در حساب الهی، اعمال انسان با حق سنجیده می شوند، هر عمل به مقداری که مشتمل بر حق است، دارای ارزش است. باید توجه کرد که منظور از میزان این نیست که خداوند برای دانستن ارزش اعمال، از وسیله ای به نام ((میزان)) استفاده می کند، چه اینکه خداوند را جهلی نیست تا نیاز به دانستن داشته باشد، بلکه منظور این است که قضاوت الهی قضاوتی عادلانه و بر مبنای حق است. در سوره مبارکه غافر، می فرماید: ((وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ...)). (۱۶۵) ((قضاوت الهی بر اساس حق است...)). بنابراین، انسان برای آنکه از حساب و قضاوت الهی سربلند بیرون آید، چاره ای جز ((پیمودن راه حق)) ندارد؛ چه اینکه در قضاوت های غیر الهی، انسان ممکن است بتواند ناحقی را حق جلوه دهد و یا اساساً قضاوت قاضی بر اساس حق نباشد و با ناحق هم بتوان به مقاصد خود رسید، اما در مورد پروردگار متعال، هیچیک از این امور مصداق ندارد و جز عمل حق چیزی انسان را موفق و سعادتمند نمی سازد. البته بحث ((قضا)) بحثی مستقل است که ان شاء الله در جای خود خواهد آمد. ((یا خیر الحاکمین!)). ((ای بهترین حکم کننده!)). پس از قضاوت، نوبت به حکم کردن می رسد، کیفیت حکم، بستگی به کیفیت محاسبه و قضاوت دارد و از آنجایی که خداوند متعال بهترین حاسب و بهترین قاضی است، پس بهترین حکم کننده نیز می باشد. این بهترین به این معناست که خداوند متعال در حق کسی ظلم روا نمی دارد و در مورد هر کس بر طبق اعمالش حکم می کند و به طور کلی هر معیاری که برای بهترین بودن لازم است، در احکام الهی موجود است. البته باید توجه داشت که حکم الهی اختصاصی به ((روز حساب)) و روز قیامت ندارد بلکه در همین دنیا هم خداوند حاکم و آن هم خیر الحاکمین است، همچنانکه در همین دنیا خداوند متعال حاسب و قاضی است. در سوره مبارکه یونس، می فرماید: ((... وَاصْبِرْ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ)). (۱۶۶) ((... صبر کن تا خداوند حکم کند که او بهترین حکم کننده است)). بحث ((حکم الهی)) نیز ان شاء الله در محل خود خواهد آمد. در پایان، می توان چنین گفت: خداوند به انسان، قدرت عمل و آزادی در عمل بخشیده است اما در کنار آن، حساب و کتاب بسیار دقیق و عادلانه ای را هم برای اعمال انسان چه در دنیا و چه در آخرت قرار داده است. به طوری که هیچ عمل نیک و بد و کوچک و بزرگ انسان بی پاسخ نمی ماند. بنابراین، آدمی با انجام هر عملی باید منتظر نتیجه ای متناسب با آن عمل در دنیا و آخرت باشد. مؤمنان و منکران روز قیامت اینک به بررسی بعضی از آیات متناسب با بحث می پردازیم: می دانیم که افراد از لحاظ ایمان به جهان آخرت و اعتقاد به آن، به دو دسته مؤمن و کافر تقسیم می شوند، مرحله حساب نیز یکی از مراحل جهان آخرت است که تقسیم بندی مذکور در مورد آن صدق می کند؛ یعنی عده ای به این مطلب که روزی به حسابشان رسیدگی می شود اعتقاد دارند و عده ای هم به آن ایمان ندارند. قرآن کریم در مورد دسته اول یعنی ((مؤمنین)) چنین می فرماید: ((فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَذَا مَا أَدْرَأُ كِتَابِيهِ أَنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيهِ)). (۱۶۷) ((آن کس که نامه اعمالش به دست راستش داده می شود (از روی خوشحالی) می گوید بیایید و نامه اعمالم را بخوانید من می دانستم که حساب اعمالم را خواهم دید و به آن خواهم رسید)). همچنانکه ملاحظه می شود، این گروه از قبل یعنی در دنیا می دانستند و باور کرده بودند که به روز حساب خواهند رسید. و برای همین بر طبق باور و اعتقاد خود عمل کرده بودند؛ یعنی اعمالی را انجام داده بودند که اینک از دیدن نتیجه آن بسیار راضی و خوشحال هستند. در مورد دسته دوم یعنی ((کافرین))، قرآن کریم بعد از اینکه بعضی از عذابهای آنان را ذکر می کند، چنین می فرماید: ((أَنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا)). (۱۶۸) ((آنان امیدی به اینکه اعمالشان مورد حسابرسی قرار گیرد نداشتند)). و همین عدم اعتقاد، موجب شده بود به هر کار خلافی دست بزنند. قرآن کریم در جای دیگر در

مورد این عده پس از اینکه به روز حساب می رسند و نامه اعمال خود را دریافت می کنند چنین می فرماید: ((... یا لَيْتَنِي لَمْ أُوْتِ كِتَابِيَهٗ وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهٗ)). (۱۶۹) ((... ای کاش! نامه اعمالم به من داده نمی شد و از حساب کردار خود آگاه نمی شدم)).

مطلب دیگر در مورد کیفیت حساب الهی است، در قرآن کریم از دو گونه حساب نام برده شده است؛ یکی حساب شدید و سخت و دیگری حساب یسیر و آسان. در سوره طلاق، درباره کسانی که مستکبران از اوامر الهی سرپیچی نمودند، چنین می فرماید: ((... فَحَاسِبُنَّهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَابُنَّهَا عَذَابًا نُكْرًا)). (۱۷۰) ((... ما آنان را شدیداً به حساب کشیدیم و به عذاب سخت مبتلایشان نمودیم)). و در سوره انشقاق در مورد کسانی که نامه اعمالشان درخشان است، چنین می فرماید: ((فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا)). (۱۷۱) ((چنین افرادی با حسابی آسان مورد محاسبه قرار خواهند گرفت)).

درباره آسانی و سختی حساب می توان چنین گفت: افراد گنهکاری که دارای گناهان سنگین هستند، مشمول هیچ نوع عفو و اغمازی در هنگام حسابرسی نمی شوند بلکه تمام کارهای آنان شدیداً مورد محاسبه قرار می گیرد و به سختترین وجه از آنان حساب کشیده می شود اما درباره دیگران که دارای نامه عمل خوبی هستند، این حسابرسی همراه با گذشت و اغماض فراوان است و بنابراین، محاسبه به آسانی انجام می پذیرد. البته باید توجه کرد که این سختی و آسانی هم دست آورد اعمال خود انسان است نه اینکه از جای دیگری به انسان تحمیل شده باشد. از مجموع مطالب سابق می توان چنین فهمید که انسان عاصی و طاعی، نه تنها در نهایت به آتش دوزخی که خود برافروخته گرفتار خواهد شد بلکه قبل از آن هم در تمام مراحل پس از مرگ از فشار قبر و عالم برزخ گرفته تا زمان زنده شدن دوباره و حسابرسی و... تحت فشار سختی می باشد، حتی در حیات دنیوی هم اگر با چشم حقیقت بین نگریسته شود، این افراد از آسایش و راحتی حقیقی محرومند. مطلب دیگر در مورد محاسبه ((روز حساب)) آن است که عده ای از انسانهای پاک و مطهر از حساب روز قیامت، معاف هستند و مورد حساب قرار نمی گیرند. و این مطلبی است که از بعضی از روایات استفاده می شود. درباره این افراد باید گفت آنان کسانی هستند که هیچ گناه و خلافی بر دوش ندارند اعم از اینکه اصلاً مرتکب گناه نشده باشند مانند معصومین و یا اینکه مرتکب شده باشند اما آن گناه از بین رفته باشد مانند شهدا. و مطلب آخر اینکه چنانچه در دنیا کار خوب، موجب سربلندی و افتخار می شود و اعمال زشت، موجب سرافکنندگی و آبروریزی می شوند، در جهان آخرت نیز آشکار شدن اعمال آدمی همین دو پیامد را به دنبال دارد، بلکه می توان گفت یکی از سختیهای بزرگ و عذابهای دردناک روز حساب، همین رسوا شدن آدمی و سرافکنندگی او نزد دیگران است. به همین جهت، در ((مناجات شعبانیه)) چنین آمده است: لَهِيَ قَدْ سَتَرْتَ عَلَيَّ ذُنُوبًا فِي الدُّنْيَا وَأَنَا أَحْوَجُ إِلَى سِتْرِهَا عَلَيَّ مِنْكَ فِي الْآخِرَةِ إِلَهِي قَدْ أَحْسَيْتَ إِلَيَّ، إِذْ لَمْ تُظْهِرْهَا لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ فَلَا تَفْضُخْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيَّ رُؤْسِ الْأَشْهَادِ)). (پروردگارا! در دنیا از من گناهی را پوشاندی و من به پوشش گناهان خود در جهان آخرت بیشتر نیازمند هستم. بارالها! تو به من خوبی نمودی از این جهت که گناهانم را بر بندگان خوبت آشکار نساختی، پس در روز قیامت هم مرا در برابر بینندگان، رسوا و مفتضح نگردان)).

خداوند، نویدبخش و بیم دهنده است

(۷۸) ((يا ذَا الْوَعْدِ وَالْوَعْدِ!)). (ای نوید بخش و بیم دهنده!). (۲۰) ((يا صَادِقَ الْوَعْدِ!)). (ای خوش (راست) وعده!). (۹۸) ((يا مَنْ وَعْدُهُ صَادِقٌ!)). (ای کسی که وعده اش راست است!). (۱۰۰) ((يا صَادِقًا لَا يُخْلِفُ!)). (ای راستگویی که در وعده خلاف نمی کند!). اینک به یکی دیگر از اصول تربیت الهی می رسیم و آن عبارت است از ((وعده و وعید)). (یا ذَا الْوَعْدِ وَالْوَعْدِ!)). (ای نویدبخش و بیم دهنده!). پروردگار متعال، جهان هستی را عبث و باطل نیافریده است بلکه این آفرینش، بر اساس هدفی معین و حساب شده می باشد. به همین جهت، خداوند متعال برای هر فعلی نتیجه ای متناسب با آن قراردادده است. به عبارت دیگر، نظام آفرینش بر اساس نظام علت و معلول در جریان است. لازمه چنین نظامی آن است که برای

اعمال انسان هم نتایج و ثمراتی متناسب با آن اعمال وجود داشته باشد. یکی از مهمترین وظایف انبیای الهی که فرستادگان خالق جهان آفرینش می باشند، بیان و آموزش کارهای درست و نادرست و اعلام نتایج هر یک از آن دو می باشد و اینجاست که وعده و وعید معنا پیدا می کند. در ((دعای روز جمعه)) چنین آمده است: ((أَنْتَ أَشْهَدُ... أَنَّ مُحَمَّدًا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ... وَأَنْتَ بَشَّرَ بِمَا هُوَ حَقٌّ مِنَ الثَّوَابِ وَأَنْذَرَ بِمَا هُوَ صِدْقٌ مِنَ الْعِقَابِ)). ((من شهادت می دهم که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) بنده و فرستاده تو است و آن حضرت به پاداشی که حق است بشارت داده و از عذابی که راست می باشد، ترسانده است)). ((وعده و وعید)) چه هستند و چه نیازی به آنها وجود دارد؟ در پاسخ باید گفت این دو از وسایل لازم برای رسیدن به اهداف تربیتی می باشند؛ به این معنا که مربی، آینده انسان را در قالب وعده و وعید برای او ترسیم می کند. این عمل موجب می شود تا انسان به سوی کارهای خوب و صحیح سوق داده شود و از کارهای خلاف و نادرست، دوری گزیند. ((وعده)) را به بیانی می توان تضمین آینده ای مشخص در قبال عمل معین دانست و این امری است که با اهداف گوناگون در میان انسانها رواج دارد. ولی به طور کلی می توان آن را وسیله ای برای تشویق دیگری به انجام یا عدم انجام کاری معین دانست. حال بینیم این عمل یعنی ((وعده و وعید)) از سوی خداوند متعال با چه منظوری انجام می شود؟ اولاً: باید دانست که وعده و وعید الهی یک نوع بیان حقایق می باشد؛ یعنی خداوندی که تمام هستی را خلق نموده، آینده اعمال انسان را برای او ترسیم می نماید تا انسان به سوی نور جذب شود و از ظلمتها دوری ورزد و بفهمد چه کاری شایسته انجام است و چه کاری این شایستگی را ندارد. و خلاصه اینکه هرکاری او را به چه سرانجامی می رساند. و ثانياً: باید دانست که خداوند متعال در تحقق وعده و وعید خود قدرت کامل دارد؛ زیرا قدرت مطلق هستی از آن اوست و معارضی هم برای او نیست. و ثالثاً: باید دانست که قبول یا عدم قبول وعده و وعید الهی، نفع و ضرری برای پروردگار جهان ندارد بلکه فایده یا خسارت آن متوجه خود انسان می گردد. همچنین باید توجه کرد که وعده و وعید خداوند، چیز کوچکی نیست که قابل چشم پوشی باشد بلکه عظمت آن به عظمت سرنوشت ابدی و دایمی بشر می باشد. اموری که ذکر شد اختصاص به وعده و وعیدهای خداوند متعال دارد و در مورد وعده و وعیدهای دیگران، امور مذکور یا اصلاً وجود ندارند و یا در محدوده بسیار کوچکی وجود دارند. ((یا صَادِقًا لَا يُخْلِفُ!)). ((ای راستگویی که هرگز خلاف نمی کند!)). ((یا صَادِقَ الْوَعْدِ!)). ((ای خوش (راست) وعده!)). ((یا مَنْ وَعَدُهُ صَادِقٌ!)). ((ای کسی که وعده اش راست است!)). با توجه به اموری که قبلاً ذکر شد، می توان صادق الوعد بودن پروردگار جهان را درک نمود: کسانی که وعده هایشان صادق نیست و خلف وعده می کنند، یا از این جهت است که به حقایق امور واقف نیستند و یا برای تحقق وعده خود، توان و قدرت لازم را ندارند و یا برای رسیدن به منافع شخصی خود، وعده ای کاذب می دهند و یا به خاطر خبث طینتی که دارند برای گمراه کردن دیگران، چنین کاری را می کنند. و این در حالی است که ساحت مقدس الهی از تمام این ضعفها و نقصها، پاک و منزّه است. در نماز حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) چنین آمده است: ((اللَّهُمَّ... أَنْتَ الْحَقُّ وَوَعْدُكَ حَقٌّ وَقَوْلُكَ حَقٌّ)). ((بارالها! تو خود حق هستی و وعده تو حق و قول تو هم حق است)). یعنی امکان ندارد از کسی که خود عین حق است وعده ناحق صادر بشود. منطبق قرآن در وعده های الهی اینک نگاهی به منطبق قرآن کریم در مورد وعده های الهی می افکنیم. یکی از اوصافی که قرآن کریم برای وعده الهی ذکر می کند ((حق)) بودن آن است و این مسأله در جاهای مختلفی از قرآن کریم تکرار شده است. حق بودن وعده الهی به این معناست که آن وعده تحقق خواهد یافت و به واقعیت خواهد پیوست. در سوره نساء، پس از بیان این مطلب که مؤمنین و صالحین داخل بهشت شده و در آن به صورت ابدی مستقر می شوند، چنین می فرماید: (... وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا). (۱۷۲)) (... این مطلب وعده حق الهی است و چه کسی در گفتار (و وعده دادن) از خداوند صادق تر است؟)). همانطور که ملاحظه می شود، ((وعده)) فی نفسه یک گفتار و سخن است و واقعیت پیدا کردن آن بستگی به مقدار صداقت گوینده و وعده دهنده دارد. مطلب دیگری که در آیات قرآن کریم بدان اشاره رفته است این است که برای تحقق وعده

الهی باید صبر نمود. ((صبر)) به این معناست که انسان در راهی که وعده در قبال آن داده شده تا آخر باقی بماند؛ مثلاً- اگر پروردگار در قبال عمل صالح، وعده جنت داده است، برای تحقق این وعده از سوی خداوند لازم است که انسان تا آخر بر عمل صالح باقی بماند و آن را ترک ننماید تا به آن وعده نایل گردد. و همانطور که قبلاً گفته شد، این بدان خاطر است که خداوند متعال و حکیم برای هر عملی نتیجه ای قرار داده است که تا آن عمل تحقق نیابد، آن نتیجه حاصل نخواهد شد. در سوره غافر، می فرماید: (فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ... (۱۷۳)) ((پس صبر کن که وعده پروردگار حق است...)). و به طور کلی می توان گفت تحقق وعده الهی، منوط به تحقق شرایط خاصی است که تا آن شرایط تحقق نیابد، وعده الهی متحقق نخواهد شد. از جمله شروط مهم تحقق بسیاری از وعده های بزرگ الهی، ((رسیدن به جهان آخرت)) است و این بدان جهت است که این دنیا قابلیت و ظرفیت تحقق چنین وعده هایی را ندارد و کوچکتر از آن است که چنین اموری در آن متحقق شود. و اینجاست که بسیاری را توان صبر و تحمل برای رسیدن به آن روز نمی باشد لذا به دنبال امور زودگذری که با چشم می بینند می روند و ظواهر دنیوی، آنان را از حقایق هستی باز می دارد به همین جهت پروردگار متعال حق بودن وعده خود را به انسان گوشزد می کند و به انسان تذکر می دهد که مبادا به دنیای خود مغرور شده و وعده الهی را که بیان کننده حقایق آینده انسان و جهان است فراموش نماید. در سوره فاطر، چنین می فرماید: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا... (۱۷۴)) ((ای مردم به درستی که وعده الهی حق است پس مبادا زندگی دنیا شما را مغرور نماید و فریب دهد...)). همینطور به دنبال وعده های دیگران رفتن موجب می شود انسان از وعده الهی غافل شود. در سوره نساء، چنین می فرماید: (يَعِدُّهُمْ وَيَمْنِيهِمْ وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا... (۱۷۵)) ((شیطان وعده می دهد مردم را و آنان را به آرزوهای طولانی و دراز گرفتار می سازد، ولی وعده نمی دهد شیطان مگر اینکه فریب می دهد و دروغ می گوید)). نکته دیگر آنکه چنین نیست که تمام وعده های الهی، اخروی باشند بلکه بسیاری از وعده های الهی در همین دنیا نیز تحقق می یابند؛ مثلاً وقتی که خداوند متعال می فرماید: (... ان تَصْرُوا لِلَّهِ يُنْصِرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ... (۱۷۶)) ((اگر خداوند را یاری کنید، او شما را یاری خواهد نمود و گامهایتان را استوار خواهد کرد)). این در واقع وعده ای است که در همین دنیا به وقوع خواهد پیوست. و یا زمانی که می فرماید: (... اَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ اَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ... (۱۷۷)) ((... شما به عهدی که با من بسته اید عمل کنید تا من هم به عهدی که با شما دارم وفا نمایم...)). این در واقع وعده وفا به عهدی است که می تواند در همین دنیا تحقق یابد. و از این قبیل وعده های الهی که در دنیا واقع خواهد شد در قرآن کریم و روایات معصومین (علیهم السّلام) فراوان است. و به طور کلی می توان نتایج دنیوی اعمال انسان را جزء این نوع از وعده و وعیدهای الهی دانست. درباره صدق وعده های الهی در ((اعمال مشترکه ماه رجب)) این چنین آمده است: ((اللَّهُمَّ وَمَوَاعِيدُكَ الصَّادِقَةُ وَأَيَادِيكَ الْفَاضِلَةُ وَرَحْمَتُكَ الْوَاسِعَةُ فَأَسْئَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَقْضِيَ حَوَائِجِي لِلدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)). ((بارالها! همه وعده هایت صادق و راست است و نعمتهای تو فراوان و رحمت و بخشش تو گسترده و فراگیر، پس، از تو می خواهم که بر محمد و آل محمد درود فرستی و حاجتهای دنیوی و اخروی مرا برآورده سازی که تو بر هر چیزی قادر هستی)).

خداوند شافع است

(۹) ((یا شافع!)). ((ای شفاعت کننده!)). (۶۹) ((یا شفیع!)). ((ای شفاعت کننده!)). (۲۷) ((یا اشفع الشافعين!)). ((ای شفاعت کننده ترین شفاعت کننده!)). (۶۷) ((یا من لا تنفع الشفاعة الا باذنه!)). ((ای کسی که هیچ شفاعتی جز با اذن و اجازه تو، سود نمی بخشد!)). معنای شفاعت در بحثهای قبل دانسته شد که انسان موجودی است که خواه ناخواه مرتکب معاصی و گناهانی می شود. و نیز دانسته شد که هر خلاف و معصیتی، نتیجه ای سوء و سرنوشتی نامطلوب - چه در دنیا و چه در آخرت - برای انسان به وجود می آورد. اما از سوی دیگر، پروردگار مهربان که دارای رحمتی فراگیر است؛ برای آنکه انسان بتواند خود را

از شرّ گناهان و نتایج ناگوار آن برهاند، راههایی را قرار داده است. اینک سخن درباره یکی از این راههاست. نام این راه ((شفاعت)) است. ((شفاعت)) را می توان واسطه قرار دادن چیزی بین خود و دیگری دانست، آن هم وساطتی که بدون آن نمی توان به هدف مورد نظر رسید. از نظر لغت ((شفع)) به معنای جفت و همراه کردن چیزی با دیگری و اضافه نمودن چیزی به دیگری می باشد، پس در واقع شفاعت کننده خود را همراه طالب شفاعت می کند تا او را به هدفش نزد دیگری برساند. بنابراین، خداوند متعال طریق شفاعت را قرار داده است تا انسان ضعیفی که خود به تنهایی نمی تواند بدیها را از خود دور و خوبیها را کسب نماید، از این طریق، به منظور خود نایل گردد. و این نهایت لطف و کرم و رحمت الهی در حق بنده خویش است. در اینجا باید گفت که جایگاه مسأله شفاعت در میان دیگر سنن و قوانین الهی، جایگاهی مشخص و حساب شده است، به طوری که این مسأله با بقیه اصول و سنن الهی، همخوانی و انطباق کامل دارد و این برخلاف تصور کسانی است که گمان می کنند قضیه شفاعت با بعضی از مبانی و سنن الهی در تناقض و تضاد می باشد. ((یا شافع!)). ((ای شفاعت کننده!)). ((یا شفیع!)). ((ای شفاعت کننده!)). تصویری که ما معمولاً از شفاعت داریم آن است که شخص دیگری را شافع قرار دهیم تا نزد خداوند از ما شفاعت نماید در حالی که در منطق قرآن کریم، شفاعت کننده اصلی، خود خداوند متعال است: (قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً...).

(۱۷۸) ((شفاعت کلاً از آن خداوند متعال است...)). اینک این سؤال مطرح می شود که چگونه خود خداوند می تواند شفیع باشد در حالی که شفیع باید واسطه بین انسان و خداوند باشد؟ در پاسخ باید گفت زمانی که ما خداوند را شفیع قرار می دهیم در واقع صفتی از او را واسطه بین خود و او قرار می دهیم. در دعای سی و یکم از ((صحیفه سجاده)) چنین آمده است: ((وَشَفِّعْ فِي خَطَايَايَ كَرَمَكَ)). ((کرم خودت را برای خطاهای من شفیع قرار بده)). و در چند سطر بعد آمده است: ((وَلَا شَفِّعَ لِي إِلَيْكَ، فَلْيَشْفَعْ لِي فَضْلُكَ)). ((کسی نیست تا شفاعت مرا نزد تو بنماید، پس تو فضل خودت را شفیع من قرار ده)). به عبارت دیگر، عدل الهی اقتضا می کند که خداوند متعال ما را بر اساس گناهانمان عقاب نماید، اما از سوی دیگر هم، فضل و کرم بی پایان الهی اقتضا می کند که خداوند ما را ببخشد پس ما دست به دامان فضل و کرم الهی می شویم و آنها را شفیع خود قرار می دهیم تا عقاب الهی شامل ما نگردد. حال اگر کسی اشکال کند که شفاعت باعث می شود فرد گنهکار به مجازات خود نرسد و این با سنت الهی که هر انسانی باید به نتیجه اعمال خود برسد، منافات دارد، در پاسخ این اشکال باید گفت: منافاتی در بین نیست بلکه در اینجا هم انسان به نتیجه اعمال خود می رسد. در توضیح این مطلب باید گفت کسی که مرتکب معصیت شده است می تواند با اعمال صالح خود، اثر آن معصیت را خنثی نماید، و حتی بالاتر از آن، می تواند آن معصیت را که از سیئات است به حسنه تبدیل نماید. یکی از این اعمال صالح، راز و نیاز به درگاه خداوند و طلب شفاعت از اوست؛ یعنی همانگونه که گناه باعث دوری انسان از درگاه الهی می شود و انسان را مستوجب عقاب می نماید، بازگشت به درگاه الهی و توسل به فضل و کرم خداوند، چیزی است که انسان را مستوجب ثواب و عفو و مغفرت خداوند می کند، پس در اینجا هم انسان به نتیجه عمل خود رسیده است. بیان این نکته نیز ضروری است که شفاعت هم مانند هر امر دیگری حساب و کتاب و شرایط خاص خود را دارد؛ یعنی چنین نیست که هر کس با هر شرایطی، از خداوند طلب شفاعت نماید و خداوند هم بدون حساب و کتاب، تمام خطاها و گناهان او را ببخشد بلکه در کنار طلب شفاعت، انسان باید هر کاری را که برای از بین رفتن گناهانش لازم است انجام بدهد؛ مثلاً حقوق الهی و حقوق مردم را که بر گردن دارد باید ادا نماید و از هیچ کار صوابی برای پاک کردن خطای خود دریغ نوزد. بنابراین، ملاحظه می کنیم که شفاعت از جهات زیادی با توبه و طلب مغفرت شباهت دارد. اینک ببینیم چه ارتباطی میان ((شفاعت و توبه)) وجود دارد. به طور خلاصه می توان گفت اگر شفاعت الهی نباشد توبه فایده و نتیجه ای ندارد. زمانی که انسان توبه می کند، دانسته یا ندانسته از خداوند طلب شفاعت می نماید و او را شفیع قرار می دهد، حال اگر شفاعت الهی شامل حال او بشود، توبه اش پذیرفته می گردد و الا پذیرفته نخواهد شد. نکته دیگری که قابل ذکر است در مورد شفاعت دنیوی و اخروی است. عده ای غفلت نموده گمان می

کنند شفاعت تنها مربوط به روز قیامت است، در حالی که می توان گفت شفاعت در دنیا از بعضی جهات مهمتر از شفاعت جهان آخرت است؛ چه اینکه شفاعت در دنیا علاوه بر اینکه گناهان را از بین می برد، موجب می شود انسان بتواند به کسب خوبیها و کمالات پردازد در حالی که در روز قیامت جایی برای کسب و به دست آوردن، وجود ندارد. بلکه، اهمیت شفاعت در روز قیامت در آن است که به عنوان آخرین حربه و وسیله می تواند انسان را از شر اعمال خلاف خود نجات بخشد. مسأله دیگر در مورد شفاعت روز قیامت این است که در آن جهان هم شفاعت شرایط و ضوابط خاص خود را دارد؛ یعنی چنین نیست که شفاعت شامل حال هر کسی بشود بلکه تنها عده ای که قابلیت آن را دارند مشمول شفاعت می شوند و این قابلیت چیزی است که انسان باید در دنیا کسب نموده باشد. بنابراین، ملاحظه می کنیم که شفاعت اخروی هم بستگی به اعمال خود انسان در حیات دنیوی دارد. ((یا أَشْفَعُ الشَّافِعِينَ!)). ((ای که در راس شفاعت کنندگان هستی!)). و این بدان خاطر است که شفاعت کننده اصلی، خود خداوند است و دیگران تنها با اذن او قادر به شفاعت می باشند. به عبارت دیگر، هیچکس خود، مستقلاً و جدای از پروردگار متعال، صاحب و دارای چیزی نیست بلکه این خداوند است که باید آن چیز را به او ببخشد تا دارای آن چیز بشود. مسأله شفاعت نیز چنین است؛ یعنی باید خداوند این قدرت و اختیار را به کسی واگذار نماید تا آن شخص بتواند شفیع باشد. پس همه شفاعت کنندگان، شفاعت خود را از خداوند اخذ نموده اند، بنابراین، او ((اشفع الشافعين)) است. ((یا مَنْ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا بِإِذْنِهِ!)). ((ای کسی که جز با اذن او شفاعت فایده ای ندارد!)). همانطور که قبلاً گفته شد، شفاعت کننده و شفیع اصلی، خداوند متعال است اما در این میان، انسانهایی هستند که آنچنان به درگاه الهی متقرب شده اند و چنان به مقامات الهی دست یافته اند که دارای صفاتی الهی گشته و از دیگر انسانها ممتاز گشته اند. پروردگار متعال به این افراد به لحاظ قابلیت و لیاقتشان امتیازاتی عنایت فرموده که دیگران از آن محروم هستند؛ به عنوان مثال این انسانها دارای علم، معرفت، طهارت، قدرت و تقربی هستند که دیگران فاقد آن می باشند. این افراد به واسطه داشتن این خصوصیات برای دیگر انسانها یک نعمت بزرگ محسوب می شوند و انسانهای دیگر به طرق متعدد می توانند از این نعمتهای بزرگ الهی، بهره مند شوند. انبیای بزرگ الهی و جانشینان معصوم آنان در راس این افراد قرار دارند، اینان واسطه های هدایت بین خدا و انسان می باشند، آنان از سوی خداوند مأمور هستند تا دست بشر را بگیرند و او را به سوی هدفی که خود بدان رسیده اند، راهنمایی کنند. آنان آمده اند تا با قدرت الهی که به آنان داده شده، بشریت را از منجلا بهای دنیوی و اخروی نجات دهند و او را از شر اعمال زشتش خلاصی بخشند. یکی از امتیازاتی که خداوند متعال به این افراد عنایت فرموده، ((شفاعت)) دیگر انسانها می باشد. و این یک نعمت بزرگ برای آدمیان است تا به این وسیله بتوانند خود را از بدیها گسسته و به خوبیها پیوند بزنند. باید دانست مطالبی که قبلاً درباره شفاعت الهی ذکر شد، در اینجا نیز صدق می کند؛ و آن اینکه اولیای الهی هر کسی را مورد شفاعت قرار نمی دهند بلکه کسانی که لیاقت آن را کسب کرده باشند، مورد شفاعت قرار می گیرند. و شفاعت آنان، هم در دنیا می تواند شامل انسان شود و هم در آخرت. مسأله دیگری که قابل توجه است اذن و اجازه الهی در مورد شفاعت است. همانگونه که در جمله ابتدای بحث آمده است، تنها شفاعتی فایده بخش است که همراه با اذن خداوند متعال باشد، حال این سؤال مطرح می شود که اذن به چه کسی و برای چه چیزی؟ در پاسخ می توان گفت اذن الهی در دو مورد لازم است: اول: در مورد شفاعت کننده، به این معنا که هر کس نمی تواند شفیع انسان نزد خداوند باشد بلکه تنها کسانی شفیع هستند که پروردگار متعال به آنان اذن شفاعت داده باشد. و البته واضح است که خداوند متعال هم به هر کسی اذن شفاعت نمی دهد بلکه فقط کسانی که به مقامات بالای الهی و معنوی رسیده باشند دارای چنین اذنی هستند. بنابراین، ما برای طلب شفاعت باید به دنبال انسانهایی بگردیم که دارای چنین اذنی از سوی باری تعالی باشند. دوم: در مورد شفاعت شونده است. به این معنا که پروردگار متعال به شفیع اجازه شفاعت هر کسی را نمی دهد، بلکه اولیای الهی فقط برای کسانی می توانند شافع باشند که پروردگار متعال اجازه بدهد. بنابراین، انسان باید سعی کند خود را به مرحله ای برساند که

اجازه الهی، شامل حال او بشود. خلاصه اینکه تمام مراحل شفاعت دارای ضوابط و معیارهای معین و حساب شده ای می باشد. سؤال دیگری که ممکن است به ذهن بیاید این است که با وجود شفیع بودن پروردگار متعال، چه احتیاجی به شفاعت دیگران است؟ در پاسخ باید گفت این شفاعت چیزی جدای از شفاعت الهی نیست بلکه نوعی از شفاعت الهی است که از طریق اولیای او انجام می گیرد. و این نشانگر مقام و مرتبه اولیای خداوند متعال است. از سوی دیگر این سؤال مانند آن است که پرسیده شود: با وجود آنکه خداوند متعال هدایت کننده است چه نیازی به پیامبران الهی می باشد؟ که پاسخ آن روشن است. زیرا آنان وسیله هدایت می باشند. نکته دیگری که قابل ذکر است، این است که بسیاری از اوقات، ما انسانها توان فهم و لیاقت ارتباط مستقیم با خداوند متعال را در خود نمی بینیم، پس به واسطه هایی روی می آوریم که قدرت چنین کاری را دارند و می توانند ما را در این راه به نحو احسن یاری نمایند. به هر حال، روی آوردن به اولیای الهی و شفیع قرار دادن آنان سعادت است که تنها نصیب عده ای خاص می شود، آنان که به مقامات و قابلیت های آن مردان الهی پی برده و به آن ایمان کامل دارند، آنانی که یاری آن انسانهای خدایی را در زندگی خود، احساس و تجربه نموده اند و با این تجارب، چشم امید به آینده خود دوخته اند. شفاعت در آیات و دعاها در سوره مبارکه سجده، اصل شفاعت از آن خداوند دانسته شده است: (... مَالِكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَّلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ). (۱۷۹) ((... غیر از پروردگار برای شما سرپرست و شفاعت کننده ای وجود ندارد پس چرا متوجه نیستید؟)). و در سوره بقره، آیه ۲۵۵ شفاعت دیگران را تنها با اذن او ممکن می داند: (... مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...). (۱۸۰) ((... چه کسی جز با اذن پروردگار می تواند نزد او شفاعت بنماید...)). در دعای شریف کمیل هم حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) خداوند را شفیع خود قرار می دهد: ((اللَّهُمَّ إِنِّي... أَسْتَشْفِعُ بِكَ إِلَى نَفْسِكَ)). (پروردگارا! من... تو را به سوی خودت شافع قرار می دهم)). و در ((دعای ام داوود)) چنین آمده است: ((اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَشْفِعُ بِكَ إِلَيْكَ وَبِكْرَمِكَ إِلَى كَرَمِكَ وَبِجُودِكَ إِلَى جُودِكَ وَبِرَحْمَتِكَ إِلَى رَحْمَتِكَ وَبِأَهْلِي طَاعَتِكَ إِلَيْكَ)). (بارالها! من از تو به درگاه خودت طلب شفاعت می کنم و کرم و جود و رحمتت را شفیع قرار می دهم به سوی خود آنها)). و در آخر می فرماید: ((از اهل طاعتت طلب شفاعت می کنم به سوی تو)). شاید معنای شفاعت کرم، جود و رحمت به سوی خود آنها این باشد که ما انسانها فی نفسه لیاقت کرم و جود تو را نداریم، پس کرم و جود تو را واسطه قرار می دهیم برای رسیدن به خود آنها، یعنی مرتبه ای از کرم و جود و رحمت تو باید شامل حال ما بشود تا لیاقت رسیدن به مراتب بالاتر از آن را پیدا کنیم. و اما در مورد شفاعت اولیای الهی، در ((دعای روز چهارشنبه)) چنین آمده است: ((وَأَرْزُقْنِي شَفَاعَةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)). (بارالها! شفاعت پیامبر اکرم که درود خداوند بر او خواندانش بادرانصیب من بگردان)). و در ((دعای توسل)) آمده است: ((يَا سَادَتِي وَمَوَالِي... وَأَسْتَشْفِعُ بِكُمْ إِلَى اللَّهِ فَاشْفَعُوا لِي عِنْدَ اللَّهِ وَأَسْتَقْدُونِي مِنْ ذُنُوبِي عِنْدَ اللَّهِ فَإِنَّكُمْ وَسِيلَتِي إِلَى اللَّهِ)). (ای بزرگان و سروران من (خطاب به معصومین (علیهم السلام))... و من به درگاه الهی از شما طلب شفاعت می کنم، پس شما هم برای من نزد خداوند شفاعت نمایید و مرا نزد خداوند از گناهانم نجات بدهید؛ زیرا شما وسیله من هستید در پیشگاه الهی)). و در ((اعمال مشترکه ماه شعبان)) چنین آمده است: ((اللَّهُمَّ وَاجْعَلْهُ لِي شَفِيعًا مُشْفَعًا)). (بارالها! پیامبر اکرم را برای من شفیع مقبول الشفاعة قرار بده)). و ادعیه به این مضمون فراوان است. بحث را با کلامی از صاحب کلام به پایان می بریم: ((لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا)). (۱۸۱) ((در روز قیامت تنها کسانی مالک شفاعت هستند و حق شفاعت دارند که با پروردگار خویش عهد و پیمانی داشته باشند)). (اینک از خود پرسیم چه کسانی بهتر و بالاتر از انبیا و معصومین (علیهم السلام) با خداوند پیمان بستند و بر سر پیمان خود باقی ماندند؟ آیا غفلت از شفاعت آنان و خود را از آن محروم ساختن، خسران عظیم در دنیا و آخرت نیست؟ آیا به دنبال شفاعت آن شفیعان الهی رفتن، ناشی از غرور و جهالت نیست؟ بارالها! بر ما منت بده و لیاقت شفاعت آن بندگان خالصت را به ما عنایت فرما.

(۴) ((یا مَنْ هُوَ شَدِيدُ الْعِقَابِ!!)). ((ای کسی که مجازاتش سخت و سنگین است!!)). (۴۲) ((یا مَنْ فِي النَّارِ عِقَابُهُ!!)). ((ای کسی که ، مجازات او در آتش است!!)). [با آتش کیفر می کند]. (۶۸) ((یا مَنْ جَعَلَ النَّارَ مِرْصَادًا!!)). ((ای کسی که آتش را کمینگاه قرار داده است!!)). (۴) ((یا مَنْ هُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ!!)). ((ای کسی که مکر و دشمنی او سخت است!!)). (۷۸) ((یا ذَا الْبَطْشِ الشَّدِيدِ!!)). ((ای سخت گرفتار کننده!!)). (۸۰) ((یا ذَا الْبَأْسِ وَالنَّقَمِ!!)). ((ای صاحب سختی و انتقام!!)). (۲۴) ((یا شَدِيدَ النِّقْمَاتِ!!)). ((ای کسی که انتقامهایش سخت است!!)). (۴۸) ((یا مَنْ عَذَابُهُ عَدْلٌ!!)). ((ای کسی که عذابش بر اساس عدالت است!!)). (۸۳) ((یا مَنْ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ!!)). ((ای کسی که هر کس را بخواهد عذاب می نماید!!)). (۷۸) ((یا ذَا الْوَعْدِ وَالْوَعْدِ!!)). ((ای صاحب بیم و نوید!!)). (۷۷) ((یا شَدِيدُ!!)). ((ای سخت و با شدت!!)). عقاب الهی ، نتیجه پیمودن راه ناصواب در بحثهای قبل دانسته شد که خداوند متعال راه صواب و ناصواب را برای انسان مشخص نموده است و قدرت پیمودن هر دو مسیر را هم به آدمی بخشیده است . اما در ضمن ، نتایج و عواقب پیمودن هریک از این دو راه را نیز به انسان گوشزد نموده است . اینک می خواهیم یکی از نتایج پیمودن طریق ناصواب را بررسی کنیم و آن عبارت است از ((عقاب الهی)). ((یا مَنْ هُوَ شَدِيدُ الْعِقَابِ!!)). ((ای کسی که سزایش سخت است!!)). در قرآن کریم ، سختی عقاب و عذاب الهی بارها تذکر داده شده است ؛ در سوره انفال ، درباره عده ای از گنهکاران چنین می فرماید : (... فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ). (۱۸۲) ((خداوند آنان را به سبب گناهانشان [به کیفر] گرفت ، به درستی که خداوند دارای قوت و سختی عقاب است)). عقاب الهی چیست ؟ و از چه چیزی ناشی می شود ؟ عقاب ، سزایی است که پروردگار متعال در مقابل اعمال خلاف انسان به او می دهد . بنابراین ، این عمل خود آدمی است که او را سزاوار چنین مجازاتی می سازد . آیا عقاب الهی مختص جهان آخرت است ؟ در پاسخ باید گفت : خیر ، در همین دنیا هم عقاب الهی گریبانگیر انسان می شود . البته از لحاظ اهمیت و عظمت ، عقاب دنیوی و اخروی قابل مقایسه با یکدیگر نیستند؛ چنانکه در مورد ثواب الهی نیز چنین است . و این (همانگونه که در بحثهای قبل آمد) به خاطر محدودیت و حقارت این دنیا است . سؤال دیگر این است که : چرا عقاب و کیفر الهی شدید و سخت است ؟ باید گفت که این عقاب چیزی است که از ناحیه با عظمت پروردگار صادر شده است و از آنجایی که خداوند خود عظیم است ، هرآنچه از ناحیه او رخ بدهد دارای عظمت است و بزرگی عقاب هم ملازم با شدت آن است . از سوی دیگر ، از بزرگی و سختی کیفر الهی می توان به بزرگی گناه و معصیت پی برد؛ یعنی برخلاف آن ظاهری که ما از گناه می بینیم و درک می کنیم ، گناه دارای باطن و حقیقتی بسیار عظیم است آنچنانکه کیفر بزرگ و شدید الهی را می طلبد . ((یا مَنْ فِي النَّارِ عِقَابُهُ!!)). ((ای کسی که مؤاخذه و عذابش در آتش جهنم است!!)). آتش ، محل عقاب الهی است آتشی برافروخته از اعمال خود انسان ، آتشی که تجلی کردار آدمی است . و شاید به همین خاطر باشد که در قرآن کریم از انسان به عنوان هیزم آتش جهنم نامبرده شده است ؛ چه اینکه هیزم ، خود ، مولد آتش است . در سوره مبارکه بقره ، می فرماید : (... فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ...). (۱۸۳) ((... پرهیزید از آتشی که هیزم آن ، مردم و سنگها می باشند...)). ((یا مَنْ جَعَلَ النَّارَ مِرْصَادًا!!)). ((ای کسی که آتش جهنم را کمینگاه قرار دادی!!)). ((مرصاد)) به معنای کمینگاه است ، ((کمینگاه)) چه خصوصیتی دارد ؟ یکی از خصوصیات ((کمین)) ، غیر منتظره بودن آن است . خصوصیت دیگر آن است که تا قبل از رسیدن به کمینگاه ، آسیبی از آن متوجه شخص نمی شود . این دو حالت را ما در مورد دوزخ و دوزخیان مشاهده می کنیم ؛ یعنی کسانی که پایان کارشان آتش است در این دنیا آنچنان بی خیال و غافل زندگی می کنند و آنچنان در زندگی دنیوی خود فرورفته اند که اصلاً انتظار رسیدن به چنان عاقبت تلخی را ندارند . و از سوی دیگر ، آتش دوزخ هم در این زندگی دنیوی کاری به آنها ندارد و به آنها اجازه می دهد که در لهو و لعب خود فرو روند ، پس به یک باره ، با رفتن از این دنیا در مقابل آنها ظاهر می شود و آنان را غافلگیر می کند . در سوره نباء ، نیز این مطلب بیان شده

است: (إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا). (۱۸۴) ((همانا جهنم در کمین است)). ((یا مَنْ هُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ!)). (ای کسی که مکر و خصومت او سخت و شدید است!). ((محال)) به معنای مکر و نیرنگ آمده است و آن عبارت است از وارونه جلوه دادن حقایق و واقعیات، و این کار، زمانی انجام می گیرد که کسی با دیگری دشمنی دارد پس، از این طریق می خواهد به او آسیب برساند و او را گرفتار سازد. قرآن کریم درباره عده ای می فرماید: (... وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ). (۱۸۵) (... آنان درباره خداوند مجادله می کنند در حالی که خداوند هم شدیدالمحال است)). شاید بتوان چنین گفت که عده ای از کفار هستند که به ناحق درباره خداوند مجادله می کنند و می خواهند با دلایل نابخق و غیرمعقول حرف خود را به کرسی بنشانند و حقایق را به گونه ای دیگر جلوه داده و دیگران را گمراه نمایند. پس به سبب این دشمنی و خصومتی که با حق و اهل حق می نمایند، خداوند هم واقعیات را برای آنان به گونه ای دیگر جلوه می دهد به طوری که به راه خطا رفته و به عذاب سخت الهی گرفتار می شوند. ((یا ذَا الْبُطْشِ الشَّدِيدِ!)). ((ای سخت گرفتار کننده!)). ((بطش)) به معنای گرفتن، مسلط شدن و در اختیار درآوردن است، آن هم با قوت و قدرت تمام. و خداوند متعال آدمی را به خاطر اعمالش به سختی مؤاخذه می کند، قرآن کریم در سوره بروج، این عبارت را بیان می فرماید: (إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ). (۱۸۶) ((همانا گرفتار نمودن پروردگارت بسیار سخت و سنگین است)). یعنی چنین نیست که انسان برای همیشه یله ورها باشد و هرکاری که خواست بتواند انجام بدهد، بلکه دست قدرتمند الهی برای مؤاخذه و بازخواست در انتظار اوست. ((یا ذَا الْإِيَّاسِ وَالنَّعْمِ!)). ((ای دارنده عذاب و انتقام!)). ((باءس)) به معنای در سختی افتادن و گرفتار شدن است. ((نعم)) هم جمع ((نعمه)) و به معنای انتقام کشیدن است. به هر حال، در هر دو مورد، عذاب وجود دارد. در قرآن کریم باءس اکثرا در مورد عذابها و سختیهای دنیا استعمال شده است؛ مانند: (فَلَمَّا رَأَوْا بَاءَسْنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَهُ. ...). (۱۸۷) ((زمانی که عذاب و سختی ما را دیدند گفتند به خدای واحد ایمان آوردیم...)). بنابراین، در این دنیا عذاب و باءس الهی بر افراد و اقوام گنهکار وارد می شود. در قرآن کریم نمونه های مهمی از آمدن باءس الهی بر سر اقوام گوناگون ذکر شده است، هرچند که ما در زمان خود نیز می توانیم شاهد نمونه های عینی آن در ابعاد کوچک و بزرگ باشیم. کلمه ((انتقام)) در قرآن کریم، هم بر عذابهای دنیوی اطلاق شده و هم بر عذابهای اخروی. در سوره اعراف، آیه ۱۳۶ می فرماید: (فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ فَأَعْرَفْنَاهُمْ فِي آيَاتِنَا...)). (۱۸۸) ((ما از آنان انتقام گرفتیم پس در دریا غرقشان نمودیم...)). و در مورد انتقام الهی در جهان آخرت، می فرماید: (يَوْمَ نَبِطِشُ الْبُطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنتَقِمُونَ). (۱۸۹) ((روزی که به گرفتاری بزرگ، گرفتار کنیم، همانا که ما انتقام گیرنده ایم)). همچنین در قرآن کریم، ((جرم)) به عنوان علت باءس و انتقام ذکر شده است. در سوره انعام، می فرماید: (... وَلَا يَزِدُّ بَاءَسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ). (۱۹۰) (... عذاب و سختی پروردگار متعال از مجرمین برنخواهد گشت و برداشته نمی شود)). و در سوره سجده، می فرماید: (... إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ). (۱۹۱) (... ما از مجرمین، انتقام گیرنده هستیم)). یعنی همانگونه که ثواب الهی به خاطر اعمال نیک انسان است، عقاب الهی هم به خاطر بدیها و گناهان انسان است. ((یا شَدِيدَ النَّقِمَاتِ!)). ((ای سخت انتقام گیرنده!)). از مطالب گذشته معنای این عبارت نیز معلوم می شود. در سوره آل عمران، عذاب شدید الهی ناشی از انتقام الهی ذکر شده است و معلوم است که عذاب شدید، ناشی از انتقام شدید است: (... لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ). (۱۹۲) (... برای کفار عذاب شدیدی وجود دارد و خداوند انتقام گیرنده ای با عزت است)). ((یا مَنْ عَذَابُهُ عَدْلٌ!)). ((ای کسی که عذابش براساس عدل است!)). تمام عذابها، عقابها، انتقامهای الهی و... که تا اینجا گفته شد، همه بر اساس عدالت الهی انجام می پذیرد؛ یعنی عدل الهی اقتضای چنین اموری را دارد؛ زیرا عدل آن است که به هر موجودی حقیقت داده شود و حق افراد گنهکار و مجرم نیز امور مذکور است. در سوره غافر، می فرماید: (الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ...)). (۱۹۳) ((در روز جزا هرکس بر طبق اعمال انجام شده اش جزا داده می شود و هیچ ظلمی در این روز نیست...)). و در سوره آل عمران، درباره عده ای از کفار چنین آمده است: (... وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ آيَاتِكُمْ وَأَنَّ

اللَّهُ لَيْسَ بِظَالِمٍ لِّلْعَبِيدِ). (۱۹۴) ((... به آنان می گویم که عذاب آتشین را بچشید، این عذاب به سبب آن اعمالی است که خود انجام داده اید و خداوند نسبت به بندگان ظالم نیست)). ((یا مَنْ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ!)). ((ای خدایی که هر کس را بخواهد عذاب می کند!)). عذاب الهی بر اساس خواست الهی انجام می گیرد. و خواست الهی نیز با عدالت، حکمت و دیگر صفات الهی، انطباق و هماهنگی کامل دارد. بنابراین، عذاب ((من یشاء)) با ((عدل)) بودن عذاب، هیچگونه منافاتی ندارد بلکه عین یکدیگر هستند. در واقع از آنجایی که در صفات پروردگار متعال هیچگونه عیب و نقصی وجود ندارد، بنابراین، خواست برخاسته از این صفات نیز فاقد هرگونه عیب و نقص می باشد و این برخلاف موجوداتی چون انسان است که به لحاظ ناقص بودن صفاتشان، دارای خواست و کرداری معیوب و ناقص می باشند. ((یا ذَا اللّٰوَعِيْدِ وَالْوَعِيْدِ!)). ((ای دارنده بیم و نوید!)). این عبارت در بحث ((وعده و وعیدهای الهی)) آمد. در اینجا باید گفت که عذاب دوزخ محل اصلی تحقق ((وعید)) الهی می باشد. ((یا شَدِيْدُ!)). ((ای بسیار سخت!)). ((شدت)) به معنای سختی و تندی و امثال آن است. در قرآن کریم، کلمه شدید بیش از همه در دو مورد ((عذاب و عقاب)) استعمال شده است؛ مانند شدیدالعذاب و شدیدالعقاب. ((شدت))، احتیاج به قوت و قدرت دارد و در خداوند هم ضعفی نیست که مانع از شدید بودن او باشد. در سوره بقره، می فرماید: ((... اَنَّ الْقُوَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعًا وَاَنَّ اللّٰهَ شَدِيْدُ الْعَذَابِ)). (۱۹۵) ((... به درستی که همه توان و قدرت از آن خداوند است. و عذاب خداوند بسیار سخت می باشد)). بررسی آیات و دعاها پیرامون عقوبت الهی اینک به بررسی آیات و ادعیه مربوطه می پردازیم: در اولین جمله از دعای ابی حمزه ثمالی چنین آمده است: ((الهی! لا تُؤدِّبْنِي بِعُقُوْبَتِكَ)). ((خدایا! مرا با کیفر و عقوبت خودت ادب مکن)). از این جمله می توان فهمید که گاهی اوقات، مجازات الهی برای آن است که انسان بیدار شود و طریق انحرافی را ترک نماید. حال در این جمله از دعا از خداوند خواسته می شود که خدایا! مرا از اعمال انحرافی حفظ کن تا لازم نباشد برای تبه من، مرا عقاب نمایی. در دعای شریف ((کمیل)) حضرت علی (علیه السلام) ملاکهای خلاصی از آتش دوزخ را چنین بیان می فرمایند: *الهی وَسَيِّدِي وَرَبِّي! اُتْرَاكَ مُعَذِّبِي بِنَارِكَ بَعْدَ تَوْحِيْدِكَ وَبَعْدَ مَا اَنْطَوَى عَلَيْهِ قَلْبِي مِنْ مَعْرِفَتِكَ وَلَهِيْجٍ بِهٖ لِسَانِي مِنْ ذِكْرِكَ وَاَعْتَقَدُهُ ضَمِيْرِي مِنْ حُبِّكَ وَبَعْدَ صِدْقِ اغْتِرَافِي وَدَعَائِي خَاضِعًا لِرُبُوْبِيَّتِكَ)).* ((ای خدای من و ای آقا و پروردگارم! آیا ممکن است مرا به آتش خودت عذاب کنی آن هم بعد از اینکه موحد شدم و قلبم از معرفت تو پر شد و زبانم به ذکر تو روان و محبت تو در درونم استوار گردید. و پس از آنکه حقیقتاً به ربوبیت تو اعتراف کردم و خاضعانه تو را خواندم؟)). در اینجا حضرت علی (علیه السلام) با بیان صفات خود به خداوند عرض می کنند که چگونه ممکن است تو شخصی را با چنین خصوصیتی عذاب نمایی؛ یعنی همانگونه که سابقاً گفته شد، ثواب و عقاب الهی طبق ضوابط و شرایط خاص و حساب شده ای به انسانها تعلق می گیرد و خداوند کوچکترین ظلم و بی عدالتی در حق کسی روا نمی دارد. بعضی از صفاتی را که حضرت بیان می کنند چنین است: موحد بودن، داشتن قلبی لبریز از معرفت پروردگار، ذاکر پروردگار بودن، محبت خداوند را داشتن و... و معلوم است کسی که در درون دارای چنین حالات و صفاتی باشد در برون هم انسان صالح و سالمی خواهد بود و چنین شخصی البته استحقاق عذاب الهی را نخواهد داشت. در چند سطر بعد، حضرت در مقام مقایسه عقاب دنیا و آخرت چنین می فرماید: *! وَاَنْتَ تَعْلَمُ صَعْفِي عَنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَعُقُوْبَاتِهَا... عَلٰی اَنَّ ذٰلِكَ بَلَاءٌ وَمَكْرُوْهُ، قَلِيْلٌ مَّكْتُوْبٌ يَسِيْرٌ بَقَاةٌ قَصِيْرٌ مُدَّتُهُ فَكَيْفَ اِحْتِمَالِيْ لِبَلَاءِ الْاٰخِرَةِ وَجَلِيْلٌ وُقُوْعِ الْمَكَارِهِ فِيْهَا وَهُوَ بَلَاءٌ تَطُوْلُ مُدَّتُهُ وَيَدُوْمُ مَقَامُهُ وَلَا يُخَفَّفُ عَنْ اَهْلِهِ)).* (۱۹۶) ((ای بخشنده، ای پروردگار! تو ضعف و کم طاقتی مرا نسبت به بلاها و کیفرهای دنیایی می دانی... با اینکه این بلاها طولانی مدت نیستند و دوام آنها کم است، حال من چگونه بلاها و سختیهای آخرت را تحمل نمایم در حالی که بلای آخرت، طولانی و دایمی است و نسبت به اهلش تخفیف پذیر نیست)). قبلاً در مورد مطابقت عذاب الهی با عدالت الهی صحبت شد در ((دعای ابی حمزه ثمالی)) در این باره چنین می فرماید: ((الهی اِنْعَفُوْا تَفَمَّنَا وَاَوْلٰى مِنْكَبِالْعَفْوِ؟ وَاِنْعَدِّبْنَا عَدْلًا مِنْكَ فِي الْحُكْمِ؟)). ((خدایا! اگر عفو کنی، کسی سزاوارتر از تو برای عفو کردن نیست و اگر هم

عذاب نمایی، کسی از تو عادلتر در قضاوت و حکم نیست. (به عبارت دیگر، عذاب تو مطابق با عدل و بر اساس عدالت است)) از آنجایی که آتش دوزخ بدترین عاقبت و سرنوشت ممکن برای آدمی است، لذا در لابلای اکثر ادعیه، درخواست نجات و خلاصی از آن آمده است، به عنوان نمونه به دعای زیر که در ((اعمال مشترکه شبهای قدر)) آمده است می توان توجه نمود (لازم به تذکر است که این دعا را خواننده باید در حالی بخواند که قرآن کریم را گشوده و در مقابل خود نهاده است): ((اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكِتَابِكَ الْمُنَزَّلِ وَمَا فِيهِ وَفِيهِ اسْمُكَ الْأَكْبَرُ وَأَسْمَائُكَ الْحُسْنَى وَمَا يُخَافُ وَيُرْجَى أَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ عُقَاتِكَ مِنَ النَّارِ)). (بارالها! من به کتابت که نازل فرموده ای و به آنچه در آن هست و در آن نام بزرگ تو و نامهای نیک تو است و در آن آنچه مایه بیم و امید است می باشد، از تو می طلبم که مرا از آزاد شدگان از آتش قرار بدهی)). در این دعا با واسطه قرار دادن قرآن کریم و بیان محتوای آن، از خداوند متعال تقاضای آزادی از آتش شده است. مناسبت این دعا در شبهای قدر این است که خداوند رحیم در لیالی قدر به رحمت و مغفرت عظیم خویش تعداد بی شماری از آدمیان را از عذاب دوزخ خلاصی می بخشد و نجات می دهد. سعادت مند آنکه بتواند از فرصت این شبها حسن استفاده را بنماید و خود را در شمار آزاد شدگان قرار دهد. و بی سعادت کسی است که چنین نصیب بزرگی را به راحتی از کف بدهد. از جمله دعاهای معتبری که در این زمینه خوانده می شود، همین دعای شریف ((جوشن کبیر)) است. از عبارتی که در پایان هر فصل از این دعا باید گفته شود می توان به اهمیت درخواست خلاصی از آتش دوزخ پی برد آن عبارت چنین است: ((سُبْحَانَكَ يَا لَإِلَهَ إِلَّا أَنْتَ! الْغُوثُ! الْغُوثُ! الْغُوثُ! خَلِّصْنَا مِنَ النَّارِ يَا رَبُّ!)). ((پاک و منزهی ای که جز تو پروردگاری نیست، به فریاد رس، به فریاد رس و ما را ای پروردگار! از آتش، خلاصی بخش)). استحباب خواندن این دعا نیز در ماه مبارک رمضان وارد شده است و خواندن آن در شبهای قدر، رایج و مرسوم است. در اینجا باید توجه کرد که خلاص شدن از آتش دوزخ، امری نیست که اثر آن فقط در روز قیامت ظاهر شود بلکه اثرات مهم آن در همین دنیا ظاهر می شود؛ زیرا این آتش چیزی است که ما با دست خود برافروخته ایم، این آتش، آتش زشتیهای ماست، آتش کردارهای نابجا و ناصواب ماست، آتش ناپاکیها و بدیهای ماست، آتش سرکشیها و طغیانهای ماست، آتش گناهان و عصیانهای ماست، آتش تیرگیها و ظلمتهای درونی ماست، آتش اوصاف غیرانسانی ماست، آتش خواسته های حیوانی ماست، آتش نامردمیها و خودخواهیهای ماست، آتش دوری از خداوند و غفلتهای ماست و خلاصه آتشی است برخاسته از تمامی بدیهای ما. بنابراین، خلاصی از چنین آتشی؛ به معنای خلاصی از تمام این بدیهاست، به معنای شستشوی تمام ناپاکیهاست، به معنای زدودن تمام ظلمتهاست، به معنای دور شدن از همه پلیدیهاست، به معنای رهایی از تمام گرفتاریهای خودساخته است، به معنای فرار از آینده نامعلوم و سرنوشت تاریک و مبهم است، به معنای رهایی از خشم و غضب خالق متعال است و... و از سوی دیگر، این رهایی و خلاصی، مقدمه ای است برای پاکیها و طهارتها، برای نورانی شدن و به سوی نور رفتن، برای محبوب خدا شدن و به خداوند عشق ورزیدن، برای بازشدن چشمها و گوشها و دریافت حقایق، برای کسب معرفت و در طریق حق گام برداشتن، برای رسیدن به اوصاف و کمالات انسانی و الهی. برای ساختن آخرتی به زیبایی و عظمت بهشت و دنیایی به خوبی تمام خوبیها و... حال با این اوصاف، آیا سعادت بالتر از این رهایی و خلاصی وجود دارد؟ و آیا خواسته مهمتری وجود دارد که جایگزین این طلب و خواسته بشود؟ بنابراین، بی جهت نیست که دعای عظیم الشانی مانند دعای جوشن کبیر، در طلب این خواسته، خوانده شود، و یا در شبهای قدر با گشودن قرآن کریم و واسطه قرار دادن آن، چنین خواسته ای از خداوند متعال طلب شود. اینک به یکی دیگر از ابعاد عذاب الهی از دید قرآن کریم نگاه می کنیم، قرآن کریم، آتش دوزخ را مایه ذلت، خواری و زبونی می داند. در سوره آل عمران، آیه ۱۹۲ چنین می فرماید: ((رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَيْتَهُ...)). ((پروردگارا! هرکس را که تو داخل آتش نمایی، در واقع خوارش نموده ای...)). از طرف دیگر می دانیم که خواری و ذلت، امری است مربوط به شخصیت انسان، بنابراین، می توان چنین فهمید که عذاب الهی تنها یک عذاب جسمانی نیست بلکه بالاتر و مهمتر از آن یک عذاب روحی و روانی

است و این مسأله ای است که سختی و دردناکی آن بسیار بیشتر از عذاب جسمانی است. در پایان، مطلب را با طرح سؤال به آخر می بریم: آیا از آتش دوزخ سخت تر هم چیزی هست؟ در پاسخ باید گفت: برای ما انسانهای معمولی که دارای معارف و ادراکات معمولی هستیم، چیزی بدتر از آتش جهنم قابل تصور نیست. اما آنانکه به حقایق بالاتر و والاتر دست یافته اند به گونه ای دیگر پاسخ می دهند، امیرمؤمنان علی (علیه السلام) ((فراق پروردگار)) را سخت تر از عذاب دوزخ می شمارند و در دعای ((کمیل)) چنین می فرمایند: ((فَهَبْنِي يَا إِلَهِي وَسَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَرَبِّي! صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ)). ((خدای من! آقا و مولایم و ای پروردگار من! فرضاً که عذاب تو را تحمل کنم اما دوری و فراق تو را چگونه تحمل کنم؟)). به عبارت دیگر، حضرت سختی عذاب جهنم را نه از جهت آتش آن، بلکه بالاتر و مهمتر از آن، جهنم را از این جهت دردناک می دانند که سبب دوری و جدایی انسان از پروردگارش می شود. البته این گفتار کسانی است که وصال یار را چشیده اند و در جوار قرب الهی جای گرفته اند، پس دردناکی و هولناکی فراق پروردگار را با تمام وجود، می توانند احساس کنند. بنابراین، دوری از عذاب را طلب می کنند تا در نزدیکی دوست، باقی بمانند.

خداوند، بهترین پاداش دهنده است

(۴۴) ((يا مُثِيبُ!)). ((ای پاداش دهنده!)). (۴) ((يا مَنْ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ!)). ((ای کسی که پاداش نیکو، نزد اوست!)). (۴۲) ((يا مَنْ فِي الْجَنَّةِ ثَوَابُهُ!)). ((ای کسی که پاداش او در بهشت است!)). (۵۶) ((يا مَنْ لَهُ الْجَنَّةُ الْمَأْوَى!)). ((ای کسی که بهشت محل سکنی، از آن اوست!)). (۶۴) ((يا شَرِيفَ الْجَزَاءِ!)). ((ای که پاداشش بزرگوارانه و شرافتمندانه است!)). (۵) ((يا دَيَّانُ!)). ((ای جزا دهنده!)). (۶۳) ((يا مَنْ لَا يُضِيحُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ!)). ((ای کسی که پاداش نیکوکاران را ضایع نمی گرداند!)). ((یا مُثِيبُ!)). ((ای پاداش دهنده)). ((ثواب)) به معنای اجر و پاداش است و آن چیزی است که در مقابل اعمال نیک آدمی، به او داده می شود. در قرآن کریم از دو نوع ثواب نام برده شده است؛ یکی ((ثواب دنیا)) و دیگری ((ثواب آخرت)). و در ضمن، تذکر داده شده که هر دو نوع ثواب، نزد خداوند و از آن اوست لذا برای کسب آنها چاره ای جز رفتن به سوی حقتعالی نیست. در این میان، عده ای تنگ نظری و غفلت می کنند و فقط به دنبال پاداشها و نتایج دنیوی می گردند و اعمال خود را بر طبق رسیدن به چنین نتیجه ای تنظیم می کنند و بر این اساس چه بسا از خداوند و راه حق، فاصله می گیرند و مرتکب انواع گناه و معصیت و حتی جنایت می شوند تا به دنیای خود نایل شوند. این عده نه تنها خود را از ثواب آخرت محروم می کنند بلکه حتی می توان گفت به ثواب واقعی دنیا هم نمی رسند. چه اینکه ((ثواب)) چیزی است که در آن خیر و خوبی و برکت وجود داشته باشد و آیا با اعمال شر و نادرست می توان به نتیجه خیر و نیک رسید؟ بنابراین، برای رسیدن به نتایج و پاداشهای خوب دنیوی هم راهی جز راه حق وجود ندارد. و همینطور برای رسیدن به پاداش اخروی باید راهی را که خداوند متعال در دنیا برای انسان ترسیم نموده پیمود، به عبارت دیگر، ثواب دنیا و آخرت به صورت حساب شده و بر طبق اعمال خاصی نصیب انسان می شود به طوری که تا آن اعمال انجام نگیرد، آن نتایج حاصل نمی شود. بنابراین، به طور کلی مشاهده می کنیم که برای رسیدن به ثواب، چه در دنیا و چه در آخرت، باید راه حق الهی را پیمود، پس ثواب دهنده و مثیب، پروردگار قادر است. در سوره نساء، چنین می فرماید: ((مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ...)). (۱۹۷) ((کسی که خواستار ثواب دنیوی است، باید بداند که ثواب دنیوی و اخروی، نزد خداوند است...))؛ یعنی برای رسیدن به آن دو باید راه حق الهی را پیمود. ((یا مَنْ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ!)). ((ای کسی که پاداش نیکو، نزد اوست!)). گفته شد که ثواب، پاداشی است که در قبال اعمال آدمی به او داده می شود، اما باید دانست که تمام پاداش اعمال انسان را نمی توان در دنیا به او داد. و این به خاطر آن است که این دنیا حقیرتر و کوچکتر از آن است که قابلیت و ظرفیت همه این پاداشها را داشته باشد. پس پروردگار عالمیان، برای ما خاکیان،

جهانی دیگر با عظمتی غیرقابل تصور، خلق نموده تا انسان را در آن جهان به پاداش اعمالش برساند. البته این مطلب از طرفی هم عظمت کارها و اعمال آدمی را می‌رساند؛ یعنی کارهایی را که ما در این دنیا انجام می‌دهیم و پس از اتمامشان، آنها را پایان یافته تلقی می‌کنیم، دارای چنان اهمیت و عظمتی هستند که فقط در آن جهان می‌توان به آن پی برد. به هر حال، قرآن کریم از ثواب اخروی به نام ((حسن الثواب)) نام می‌برد تا انسان به اهمیت آن پی برده و به خاطر دنیای گذرا از آن غافل نگردد. در سوره آل عمران، پس از بیان این مطلب که مجاهدین و کشته شدگان در راه خدا وارد بهشت خواهند شد، چنین می‌فرماید: ((... ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ)). (۱۹۸) ((... این ورود به بهشت، ثواب و پاداشی است از سوی پروردگار و ثواب نیکو، نزد خداوند است)). ((یا مَنْ لَهُ الْجَنَّةُ الْمَأْوَى!)). ((ای کسی که بهشت محل سکنی، از آن اوست!)). ((یا مَنْ فِي الْجَنَّةِ ثَوَابُهُ!)). ((ای کسی که پاداش او در بهشت است!)). قرآن کریم با تعابیر گوناگون، اوصاف بهشت و بهشتیان را بیان فرموده است؛ در سوره نحل، دخول در جنت و بهشت را نتیجه کردار و اعمال بهشتیان ذکر می‌کند: ((... سَلَامٌ عَلَيْكُمْ اَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)). (۱۹۹) ((... سلام بر شما! داخل بهشت شوید به سبب کارهایی که انجام داده اید)). و در سوره نازعات، بهشت، ماءوی و مسکن چنین افرادی دانسته شده: ((وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى)). (۲۰۰) ((و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش بترسد (و مرتکب معصیت نشود) و نفس خویش را از پیروی هوا و هوس باز دارد، پس بهشت برای او مسکن و ماءوی خواهد بود)). بنابراین، همانگونه که ملاحظه می‌شود و قبلاً نیز بیان شد، ثواب الهی و بهشت ابدی بر اساس ضوابط و معیارهایی دقیق و مشخص که از سوی پروردگار متعال وضع شده، نصیب آدمی می‌شود. در سوره مبارکه صافات، برخی از ثوابهای الهی در جنت چنین بیان شده است: ((الْأَعْيَادَ اللَّهُ الْمُخْلِصِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ بَيْضَاءَ لَمَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنزَفُونَ)). (۲۰۱) در چند آیه قبل از این، قرآن کریم ابتدا عذابها و گرفتاریهای گوناگون مردم را در روز قیامت و در دوزخ بیان می‌کند و سپس چنین می‌فرماید: ((بجزبندگان خالص خداوند که برای آنان در بهشت، رزق و روزی معینی وجود دارد که آن میوه های بهشتی است و ایشان اکرام می‌شوند، در بهشتهای پر نعمت، آنان در تختها و سریرها در مقابل یکدیگر قرار گیرند، به دست ساقیان بهشتی، جامی از شراب که از نهر جاری است، بر گرد آنان چرخانده شود، شرابی سفید که برای نوشندگانش لذیذ است، در آن شراب نه چیزی هست که سبب کسالتی شود و نه آنان از خوردنش بی عقل می‌شوند)). باید دانست که اینها گوشه ای از نعمتهای بهشت است که برای ما تا اندازه ای قابل درک می‌باشد، اما نعمتهای الهی در روز قیامت، به این امور اختصاص ندارد بلکه برخی نعمتهای بالاتر وجود دارد که برای ما خاکیان قابل درک و تصور نیست. ((یا شَرِيفَ الْجَزَاءِ!)). ((ای آنکه دارای جزایی بلند مرتبه هستی!)). جزایی که از کسی به دیگری می‌رسد، هر چند متناسب با شخص گیرنده جزا می‌باشد، اما از سوی دیگر و بلکه می‌توان گفت مهمتر از آن، این جزا متناسب با شخص جزا دهنده است؛ برای همین ملاحظه می‌کنیم افرادی که کار یکسانی انجام داده اند از سوی افراد مختلف به پاداش و جزای متفاوتی می‌رسند. و اما در مورد جزای الهی، از آنجایی که خداوند خود اشرف از هر شریفی می‌باشد: ((یا أَشْرَفَ مِنْ كُلِّ شَرِيفٍ!))، بنابراین، جزای او هم جزایی شریف و متناسب با شرافت خود او می‌باشد، در ضمن باید توجه کرد که وقتی جزا شریف باشد، گیرنده آن نیز به نوعی شرافت، دست می‌یابد، به همین جهت، بهشت برای بهشتیان یک شرافت بزرگ محسوب می‌شود، همانگونه که دوزخ برای اهلس مایه ذلت و خواری است. ((یا ذَيَّانُ!)). ((ای جزا دهنده!)). ((دیان)) یک معنایش پاداش و جزا دهنده است و خداوند متعال ((دیان)) است از آن جهت که عادل، حکیم و رحیم است. پروردگار متعال جزای اصلی را در روز قیامت به انسانها می‌دهد و به همین خاطر، روز قیامت ((یوم الدین)) نامیده شده و خداوند متعال نیز در قرآن کریم خود را ((مالک یوم الدین)) معرفی نموده. به هر حال، این عبارت نیز با عبارات قبلی، قریب المعنی است. ((یا مَنْ لَا يُضْعِغُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ!)). ((ای کسی که اجر و پاداش نیکوکاران را هدر

نمی دهد!) . این عبارت نیز در بحث ((حسنت)) آمده است . پاداش الهی در دیگر دعاها و آیات در ((دعای روز چهارشنبه)) چنین آمده است : ((اللَّهُمَّ ... اجْعَلْ ... رَغْبَتِي فِي ثَوَابِكَ)). (پروردگارا! ... رغبت مرا در کسب ثواب خودت قرار ده) . به عبارت دیگر ، رغبت هر کس به چیزی تعلق می گیرد ، اما اگر این رغبت به ثواب الهی تعلق گیرد ، موجب می شود که انسان راه کسب ثواب الهی را ببیند و آن همان راه حق و راه صحیح زندگانی است . و در ((دعای روز شنبه)) آمده است : ((أَسْأَلُكَ ... أَنْ تُعَيِّنِي عَلَى طَاعَتِكَ وَ لُزُومِ عِبَادَتِكَ وَ اسْتِحْقَاقِ مَثُوبَتِكَ)). (از تو می خواهم ... که مرا بر اطاعت و عبادت خودت و سزاوار شدن برای ثوابت ، یاری نمایی) . نکته ای که در این جمله هست آن است که برای نایل شدن به ثواب الهی باید استحقاق آن را داشت ، به همین جهت ، قبل از استحقاق ثواب می فرماید مرا بر اطاعت و عبادت یاری نما؛ چون این امر در واقع ، مقدمه ای است برای مستحق شدن . شبیه این جمله در ((دعای روز پنجشنبه)) آمده است : ((اللَّهُمَّ أَقْضِ لِي ... عِبَادَةً اسْتَحِقُّ بِهَا جَزِيلَ مَثُوبَتِكَ)). (خدایا! ... عبادتی را برای من مقدر فرما که به واسطه آن به ثواب بزرگ تو نایل گردم) . بنابراین ، کسب پاداش ، بدون عمل لازم برای آن معنا ندارد . مطلب دیگر ، ((امیدداشتن)) به ثواب الهی است ، در ((مناجات شعبانیه)) چنین آمده است : ((یا جواداً لا يَبْخُلُ عَمَّنْ رَجَا ثَوَابَهُ!)). (ای بخشنده ای که ثواب خود را از شخص امیدوار به ثوابت ، دریغ نمی کنی!) . واضح است که امید داشتن به ثواب الهی ، لازمه اش قطع امید از ثوابهای غیرخدایی است ؛ یعنی کسی که منتظر پاداش از دست این و آن است و یا به خویشتن مغرور است و می گوید : ما خود به پاداش خویش خواهیم رسید ، چنین کسی را نمی توان امیدوار به ثواب الهی دانست . درباره جزای شریف الهی نیز در قرآن کریم چنین آمده است : ((وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَلَهُ جِزَاءُ الْخُسْنَى ...)). (۲۰۲) ((آن کس که ایمان آورده و عمل شایسته و صالح انجام بدهد ، برایش پاداش و جزایی نیکوست ...)). در این آیه نیز جزای الهی ، به ایمان و عمل صالح مشروط شده است . مطلب دیگری که از آن می توان به شرافت و بزرگواری پروردگار متعال در جزا دادن ، پی برد آن است که پروردگار متعال جزایی بیشتر و بهتر از اعمال آدمی به او می دهد ، یعنی جزایی بالاتر از استحقاق انسان (البته اگر بتوان نام آن را استحقاق گذاشت ؛ چون همان عملی را هم که انسان انجام می دهد با توفیق و فضل الهی انجام می شود) در سوره نمل ، چنین می فرماید : ((مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) . (۲۰۳) ((کسی که با حالت ایمان ، عمل صالح انجام بدهد اعم از زن و مرد ، ما به او زندگانی پاکیزه ای می بخشیم و پاداش او را به بهتر از آن چیزی که انجام داده می بخشیم)). به هر حال ، مخازن بخشش الهی محدود نیست تا خداوند نتواند زیاد ببخشد ، اگر محدودیتی هست از جانب ماست که نمی توانیم دریافت خودمان را بسیار کنیم ، لذا ما باید در صدد افزایش ظرفیت خود باشیم ، همچنین این آیه از سوره انعام ، مضامین بالا را می رساند : ((مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا ...)). (۲۰۴) ((آن کس که کار نیکی انجام دهد برایش ده برابر آن خواهد بود ...)).

خداوند صاحب تمام روزیها و نعمتهاست

(۸) ((یا ذالالاءِ وَالنَّعْمَاءِ!)). (ای صاحب روزیها و نعمتها!) . (۷۶) ((یا مَنْ لَا تُحْصِي الْأَثْمَةَ!)). (ای کسی که نعمتهایش قابل شمارش نیست!) . (۵۵) ((یا مَنْ لَا تُحْصِي الْعِبَادَ نِعْمَةً!)). (ای کسی که بندگانش ، نعمتهای او را نتوانند شمرد!) . (۷۶) ((یا مَنْ لَا تُعِيدُ نِعْمَاتَهُ!)). (ای کسی که نعمتهایش به عدد نیاید!) . (۷۱) ((یا مَنْ لَهُ نِعْمٌ لَا تُعَدُّ!)). (ای کسی که نعمتهایش بی شمار است!) . (۱۱) ((یا وَوَلِيِّ عِنْدَ نِعْمَتِي!)). (ای صاحب و ولی نعمت من!) . (۲۳) ((یا ذالْنِعْمَةِ السَّابِعَةِ!)). (ای صاحب نعمت فراگیر!) . (۹۰) ((یا مَنْ لَا يُنِئِمُ النَّعْمَةَ إِلَّا هُوَ!)). (ای کسی که جز او کسی نعمت را کامل و تمام نمی کند!) . (۸۲) ((یا مَنْ أَنْعَمَ بِطَوْلِهِ!)). (ای کسی که به سبب فضلش ، نعمت می بخشد!) . راه رسیدن به نعمتهای الهی ((نعمت)) در لغت به معنای نرمی ، لطافت و خوشی می باشد . و معلوم است که هر چیزی که چنین باشد ، موجب آسایش ، راحتی و لذت برای انسان می

شود. اما در این موضوع، نکته ای هست که لازم است انسان در آن تفکر و تأمل نماید: آن نکته این است که: مقصود از نعمت چیست و این نعمت، شامل چه چیزهایی می شود؟ و به عبارت دیگر، مصادیق نعمت کدامند؟ در پاسخ باید گفت: خداوند متعال، نخست همه چیز را به عنوان نعمت برای انسان خلق نموده است، اما این انسان است که با عملکرد نامطلوب خویش بسیاری از نعمتهای الهی را تغییر می دهد و آنها را از حالت نعمت بودن خارج می سازد. و شاید بتوان گفت یکی از علل مهم این عملکرد نامطلوب، عدم درک صحیح مفاهیم ((رفاه و آسایش و لذت)) باشد، به این معنا که انسان معمولاً آسایش و لذایذ ظاهری و زودگذر را خوب درک می کند، اما از ادراک بسیاری از راحتیها و لذایذ معنوی و باطنی، عاجز و یا غافل است. اینجاست که آدمی دچار خطا و اشتباه می شود به طوری که از بسیاری نعمتها دوری می کند و از آنها استفاده نمی نماید و بسیاری دیگر از نعمتها را هم در غیر جای خود و در مسیری باطل، مورد استفاده قرار می دهد و به نتایج ناخوش و ناگوار آن می رسد. برای همین است که ملاحظه می کنیم یکی از وظایف مهم انبیا، شناساندن نعمتها به انسان و معرفی راه صحیح استفاده از آنها به آدمی بوده است. ((یا ذالْاَلاَءِ وَالنَّعْمَاءِ!!)). ((ای صاحب راحتیها و نعمتها!!)). ((الاء)) جمع ((الی)) و به معنای نعمت می باشد، در اینجا سخن از ((دارنده و صاحب)) اصلی نعمتها می باشد، چه کسی این نعمتها را خلق نموده و به وجود آورده است؟ این نعمتها از کجا سرچشمه می گیرد و صادر می شود؟ و این نکته ای است که بسیاری از ما انسانها نسبت به آن جاهل و یا غافل هستیم، در حالی که قرآن کریم موضوع ((نعمتهای الهی)) را بارها و بارها به انسان تذکر می دهد، این تذکرات چند فایده دارد: اول اینکه: انسان به رابطه رحمانی پروردگار با خود پی ببرد و توجه نماید که خدای رحمان و رحیم چقدر به او نظر داشته و چه مقدار امکانات گوناگون و فراوان در اختیار او قرار داده است پس به دنبال کسب و استفاده از آنها برآید. دوم اینکه: انسان متوجه باشد که اگر خواستار نعمتی است، برای به دست آوردن آن به صاحب اصلی آن؛ یعنی پروردگار متعال مراجعه نماید؛ چه اینکه در این مرحله نیز بسیاری دچار گمراهی شده و برای کسب نعمتهای مختلف به بیراهه می روند. سوم اینکه: انسان به جایگاه نعمت در نظام هستی توجه نماید و ملاحظه کند که خداوند این نظام هستی را بر اساس نعمت بودن؛ یعنی بر این اساس که انسان را به آسایش و راحتی حقیقی برساند، خلق نموده است. بنابراین، ما اگر سوء ظنی داریم باید این سوء ظن نسبت به اعمال و کردار خود ما باشد نه نسبت به خالق جهان هستی. در سوره مبارکه الرحمن، پروردگار متعال نعمتهای گوناگون خود را بیان می فرماید: ((الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بَحْسِبَانٍ... وَالْأَرْضُ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ فِيهَا فَالِكِهْمُ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ)). (۲۰۵) و سپس چنین می فرماید: ((فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)). (۲۰۶) ((پس کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید)). یعنی هیچ یک از نعمتهای باری تعالی قابل انکار و چشم پوشی نیست. در این سوره دنیا و آخرت با تمام شئون و مراحل و مراتبش به عنوان ((نعمت))، از سوی پروردگار متعال معرفی شده است. ((یا مَنْ لَا تُحْصِي الْأَثْمَةَ!!)). ((ای کسی که نعمتهایش به شماره نیاید!!)). ((یا مَنْ لَا تُحْصِي الْعِبَادُ نِعْمَهُ!!)). ((ای کسی که بندگانش نعمتهای او را نتوانند شمرد!!)). ((یا مَنْ لَا تُعَدُّ نِعْمَاتُهُ!!)). ((ای کسی که نعمتهایش به عدد نیاید!!)). ((یا مَنْ لَهُ نِعْمٌ لَا تُعَدُّ!!)). ((ای کسی که برای او نعمتهای غیر قابل شمارش وجود دارد!!)). در این چند جمله سخن از مقدار و اندازه نعمتهای الهی می باشد در این باره باید گفت: از آنجایی که نعمتهای الهی از چشمه جوشان فضل و رحمت پروردگار متعال سرچشمه گرفته است و خداوند هم دارای فضل عظیم و رحمت واسعه است، بنابراین، برای این نعمتها هم حد و حصری نیست. به عبارت دیگر، خداوند متعال در هیچ بعدی، دارای محدودیت نیست تا در زمینه آفرینش و بخشش نعمتها، دچار محدودیت شود قرآن کریم می فرماید: ((وَأَنْ تَعْبُدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا...)). (۲۰۷) ((اگر نعمتهای الهی را شماره کنید، مقدار آن را به دست نخواهید آورد...)). در دعای روز عرفه هم حضرت اباعبدالله (علیه السلام) می فرماید: ((وَأَنْ أَعَدَّ نِعْمَكَ... لا أُحْصِيهَا)). ((اگر نعمتهای را شماره کنم نمی توانم آنها را حساب نمایم. اگر فقط به مادیات نظر کنیم باید بگوییم که هر ذره ای از مواد، یک نعمت جداگانه

محسوب می شود. حال ما مادیات را تا چه اندازه شناخته ایم و چه مقداری از آن برای ما ناشناخته باقی مانده است؟ گذشته از خود ماده، قوانین و قواعد حاکم بر جهان ماده، خود، نعمت جداگانه ای محسوب می شود؛ زیرا بر اساس این قوانین است که جهان ماده نظام خود را حفظ کرده و به حرکت خود ادامه می دهد. شناخت ما از این قوانین و اصول چه مقدار است؟ از عالم ماده که بگذریم، در عوالم معنوی و فوق مادی چه خبر است؟ و ما تا چه اندازه نسبت به آن عوالم و مافیها شناخت و اطلاع داریم؟ در جهان آخرت چه نعمتهایی وجود دارد و مقدار آنها چه اندازه است؟ گذشته از همه اینها هرشناختی که ما نسبت به یکی از نعمتهای الهی پیدا می کنیم، خود این شناخت، نعمت جدیدی برای ما محسوب می شود علاوه بر اینکه این شناخت نیز با نعمتهای دیگری همچون عقل و فکر و... به دست می آید با این حساب ما کجا و احصای نعمتهای الهی کجا؟ در دعای ((روز عرفه)) می فرماید: ((وَلَوْ حَرَضْتُ اَنَا وَالْعَادُوْنَ مِنْ اَنَامِكَ اَنْ نُحْصِيَ مَدَى اِنْعَامِكَ سَالِفِهِ وَاِنْفِهِ مَا حَصِيْرُنَاهُ عَدَدًا وَلَا اَحْصِيْهِنَّ اَمَدًا)). ((اگر من و بندگان حسابگرت، سعی کنیم نعمتهای گذشته و آینده ات را حساب کنیم، هرگز نخواهیم توانست آنها را بشماریم و به نهایت آنها برسیم)). اما سخن اصلی در اینجا، شمردن یا نشمردن نعمتهای الهی نیست، بلکه منظور آن است که انسان توجه نماید که چه مقدار نعمت درون و پیرامون او را فرا گرفته است و او با این نعمتها چگونه برخورد می کند و در چه راهی از آنها استفاده می کند و چه عقیده ای نسبت به آنها دارد؟ ((يا وَلِيّیْ عِنْدَ نِعْمَتِيْ !)). ((ای صاحب و ولی نعمت من!)). ((ولی نعمت)) عنوانی است که بسیاری از ما انسانها در شناخت مصداق حقیقی آن گرفتار خطا و اشتباه هستیم. ما معمولاً نعمتهای خود را به این و آن نسبت می دهیم؛ مثلاً پدر، مادر، خویشان، اساتید، دانشمندان، عقل و فکر و استعداد خود، طبیعت، روزگار، شانس و... چیزها و کسانی هستند که ما نعمتهای گوناگون خود را از آنان می دانیم، غافل از اینکه خالق و بخشنده این افراد و اشیا چه کسی است. و غافل از اینکه این نعمتها تحت چه نظامی و چگونه به دست ما رسیده است؟ شناخت ((ولی نعمت)) از امور واجب و لازم برای دارنده نعمت است؛ زیرا این امر موجب می شود که دارنده نعمت بتواند وظایف خود را در قبال ولی نعمت انجام دهد و به مراحل بالاتری از نعمتها برسد و به نعمتهای بیشتری دست یابد. البته انسان چه خداوند را به عنوان ولی نعمت بشناسد و چه نشناسد، می تواند از بسیاری نعمتهای مادی استفاده کند، اما اگر پروردگار متعال را ولی نعمت خویش بداند، اولاً: راه صحیح استفاده از نعمتها را پیدا می کند و ثانياً: می تواند به نعمتهای عظیم معنوی و فوق مادی هم دست یابد، چه اینکه دستیابی به آنگونه نعمتها، بدون شناخت ولی نعمت اصلی، امکان ندارد. برای همین، ملاحظه می کنیم که اولیای الهی هنگام دعا و مسئلت، خداوند را با صفاتی مانند ذیل مورد خطاب قرار می دهند: ((يا مُنْزِلُ نِعْمَتِيْ !؛ ای فرستنده نعمت من!))، (در دعای نماز حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام)). و یا مانند: ((يا وَلِيّیْ عِنْدَ نِعْمَتِيْ !؛ ای مالک و عهده دار نعمت من!))، (در دعای نماز حضرت رضا (علیه السلام)). و در ((تعقیب نماز مغرب)) نیز چنین آمده است: ((اللّٰهُمَّ اَنْتَ وَلِيّیْ نِعْمَتِيْ)). ((بارالها! تو ولی نعمت من هستی)). (یعنی رساننده و بخشنده نعمت به من، تو هستی). ((يا ذَا النُّعْمَةِ السَّابِغَةِ !)). ((ای صاحب نعمت فراگیر و گسترده!)). ((سبغ))، به معنای وسعت و گستردگی و کامل شدن است. قرآن کریم در سوره لقمان، چنین می فرماید: (... وَاشْبِغْ عَلَیْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً...)). (۲۰۸) (... خداوند نعمتهای ظاهری و باطنی (پیدا و ناپیدا) را برای شما گسترانید و تمام کرد...)). یعنی خداوند متعال چیزی از نعمتها را کم نگذاشت بلکه هرآن چیزی که برای راحتی و آسایش انسان لازم بود، برای آدمی خلق نموده است. و در دعای هر روز ((ماه رجب)) نیز چنین آمده است: ((يا مَنْ اَنْعَمَ فَاشْبِغْ !)). ((ای خدایی که نعمت بخشیدی و آن را فراگیر و گسترده نمودی!)). البته بر آدمی لازم است که خود، مرتکب اعمالی نشود که او را از این نعمتهای فراوان محروم نماید. بدین خاطر حضرت در عمل دهم از ((اعمال شب نیمه شعبان)) چنین می فرمایند: ((اللّٰهُمَّ... لا تُؤَيِّسِنِيْ مِنْ سَابِغِ نِعْمِكَ)). ((بارالها!... مرا از نعمتهای گسترده خود ناامید مکن)). به عبارت دیگر، ممکن است انسان مرتکب کردار ناشایستی بشود که او را از دستیابی به این نعمتها ناامید و محروم بگرداند. بنابراین، دادن و بخشیدن نعمتهای گوناگون از سوی باری تعالی بر اساس

یک نظام و حساب دقیق انجام می گیرد، هرچند ما نسبت به این نظام و قوانین حاکم بر آن، جاهل یا غافل باشیم. ((یا مَنْ لَا يُعِيْمُ النَّعْمَةَ إِلَّا هُوَ!)). ((ای کسی که نعمت را به آخر نمی رساند مگر او!)). ((تمام شدن)) با ((کامل شدن)) قریب المعنی می باشد، تمام شدن یک چیز به آن است که آن چیز به مرحله ای برسد که دیگر نیازی به اضافه کردن چیز دیگر به آن نباشد. نعمتهای الهی نیز دارای مراحل گوناگونی می باشند که از ناقص ترین مرحله که همان مرحله عدم است شروع می شود و تا مرحله ای که دیگر نقص و نیازی در آن نعمت نباشد، ادامه می یابد. در چنین مرحله ای (مرحله اتمام) غرض نهایی از آن نعمت نیز قابل حصول است. از مطالب گفته شده معلوم می شود که ((تمام کننده)) نعمت کسی جز ((به وجود آورنده)) آن نمی تواند باشد؛ زیرا تمام کردن نعمت به وسیله به وجود آوردن مراحل بالاتری از همان نعمت صورت می گیرد و این ایجاد و به وجود آوردن، تنها به وسیله کسی ممکن است که مراحل قبلی را به وجود آورده باشد. بنابراین، تنها خداوندی که اصل نعمت را خلق و ایجاد نموده است، می تواند آن را تمام و کامل بنماید. علت اتمام نعمت از سوی خداوند نیز آن است که خداوند متعال می خواهد بشر به نهایت سعادت و کمال دست یابد و این جز با اتمام نعمت برای انسان امکان ندارد. قرآن کریم درباره اتمام نعمت از سوی پروردگار متعال، چنین می فرماید: ((... الْيَوْمَ كَمَلْنَا لَكُمُ دِينَكُمْ وَ تَنَكَّمُوا أَلْمُتَّعَلِكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...)). (۲۰۹). ((... امروز دین شما را کامل و نعمت خودم را بر شما تمام نمودم و دین اسلام را برای شما پسندیدم...)). این آیه شریفه همانگونه که در بحث تفسیری و تاریخی آن آمده است، مربوط به ولایت و خلافت امیر مؤمنان حضرت علی (علیه السلام) می باشد؛ یعنی پروردگار متعال می فرماید با نصب حضرت علی (علیه السلام) به عنوان ولی امر مسلمین پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دین شما را کامل نمودم و نعمت خودم را که همان دین مبین اسلام باشد، برای شما به آخر رساندم و تمام کردم. بنابراین، اگر نقصی باشد در مردم است که قسمتی از این نعمت را گرفتند و قسمتی دیگر را رها نمودند، اما از سوی خداوند هیچگونه نقص و کمبودی در این نعمت قرار داده نشده است. به هر حال، همانگونه که اصل نعمت را باید از خداوند درخواست نمود، اتمام و کامل شدن آن را هم باید از او طلبید؛ چه اینکه کامل کننده نعمت، همان بخشنده نعمت است. در اعمال روز ((عید غدیر)) نیز در این باره چنین آمده است. ((الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ كَمَالَ دِينِهِ وَ تَمَامَ نِعْمَتِهِ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام)). ((حمد و سپاس خدای را که کامل شدن دینش و اتمام نعمتش را به وسیله ولایت حضرت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) انجام داد)). ((یا مَنْ أَنْعَمَ بِطَوْلِهِ!)). ((ای کسی که با فضل و غنایش نعمت می بخشد!)). ((طَوْل)) به معنای فضل و غنا می باشد؛ یعنی انعام پروردگار متعال به بندگانش از آن جهت است که خداوند دارای ذخایری بی کران، بخششی بی پایان و قدرتی لایتناهی است. بنابراین، بر بندگانش مَّت نهاده و آنان را از خزائن نامحدود نعمتش سیراب می سازد. به عبارتی دیگر، ((نعمت))، حقی برای بندگان نیست بلکه فضل و کرمی از سوی پروردگار متعال است. در قرآن کریم نیز خداوند متعال به ((... ذِي الطَّوْلِ...)) معرفی شده است: ((غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ...)). (۲۱۰) ((آمرزنده گناه و قبول کننده توبه، دارای مجازات سخت، صاحب بخشش و نعمت خدایی جز او نیست و...)). خداوند متعال آفریننده و بخشنده نعمتهاست. اما در این آفرینش و بخشش هم مانند هر کار دیگری، نظم، حساب و هدفی کاملاً دقیق و مشخص وجود دارد. هر نعمتی به هر کسی داده نمی شود و هر کس هم بدون حساب و کتاب نمی تواند به هر نعمتی برسد به طور کلی نعمتهای الهی را می توان به دو بخش اصلی تقسیم نمود: اول: نعمتهایی که به صورت عمومی در اختیار همگان قرار داده شده است و دستیابی به آنها نیازمند تلاش خاصی نیست. و دوم: نعمتهایی که دستیابی به آنها مستلزم استفاده از نعمتهای دسته اول، آن هم به گونه ای خاص می باشد؛ مثلاً حیات، آب، هوا، خاک، عقل، فکر، چشم، گوش، پدر، مادر، و... از نعمتهای دسته اول می باشند و چیزهایی مانند: علم، ثروت، اخلاق، قدرت، معرفت، و... از نعمتهای دسته دوم می باشند. اما این نعمتها نیز در یک رتبه قرار ندارند بلکه در اینجا نیز برخی از نعمتها، وسیله ای هستند برای رسیدن به برخی دیگر از نعمتها که در مرتبه ای بالاتر قرار دارند؛

مثلاً علم و ثروت و قدرت، وسیله ای هستند برای رسیدن به کمالات اخلاق انسانی و معارف والای الهی. و یا به طور کلی می توان گفت که دنیا نعمت بزرگی است برای دستیابی به نعمتهای بزرگتر در جهان آخرت. اشتباه بزرگ انسان نیز در همین نکته است که نمی داند از هر نعمتی چگونه و در چه راهی باید استفاده کند. اینجاست که آدمی از رسیدن به بسیاری از نعمتهای بزرگ الهی باز می ماند و همان نعمتهای موجود نیز تبدیل به وسیله ای برای تباهی انسان می شوند؛ یعنی دیگر از حالت نعمت بودن خارج می شوند. در ((اعمال شب جمعه)) می فرماید: ((أَبْوَةٌ بِنِعْمَتِكَ وَأَبْوَةٌ بِذُنْبِي)). ((از تو به من نعمت می رسد و از من گناه صادر می شود)). و در دعای ابی حمزه ثمالی آمده است: ((تَتَحَبَّبُ إِلَيْنَا بِالنَّعْمِ وَنُعَارِضُكَ بِالذُّنُوبِ)). ((تو با نعمتهای خودت با ما دوستی می کنی اما ما با گناهان خویش با تو معارضه می کنیم)). بنابراین، پروردگار متعال، انبیا را به سوی بشر فرستاده است تا هم نعمتهای گوناگون الهی را به بشر معرفی نمایند و هم راههای دستیابی به آنها را به انسانها بیاموزند و هم راههای به مصرف رساندن این نعم را به او یاد بدهند، بدین جهت قرآن کریم کسانی را که اطاعت خدا و رسول را بنمایند، از کسانی می داند که خداوند متعال به آنها نعمت بخشیده است: ((وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا)). (۲۱۱) ((کسانی که خدا و رسول را اطاعت می کنند با کسانی هستند که خداوند به آنها نعمت بخشیده است و آنها عبارتند از پیامبران و صدیقین و شهیدان و نیکوکاران و آنها رفیقان و همراهان خوبی هستند)). به عبارت دیگر، انسان باید همه نعمتهای الهی را در راه اطاعت از خدا و رسول به کار بندد تا به مقامی برسد که نعمتهای والا و عالی الهی نصیب او بشود. مطلب دیگری که قرآن کریم خیلی بر روی آن تاءکید می کند، عبارت است از به یاد داشتن و ((توجه)) به نعمتهای پروردگار متعال؛ یعنی انسان این نعمتها را از یاد نبرد و آنها را به فراموشی نسپارد. عباراتی مانند: ((... وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ ...)). (۲۱۲) در قرآن کریم زیاد آمده است. ذکر نعمتهای الهی موجب می شود که انسان خود را در قبال این نعمتها مسؤول ببیند و در نتیجه در طریق الهی گام بردارد. و اساساً یکی از صفات مردان الهی آن است که همیشه خود را غرق در نعمتهای الهی احساس می کنند و جهان را سراسر نعمت الهی می بینند، در ((دعای عشرات)) حضرت چنین می فرماید: ((اللَّهُمَّ... وَبِنِعْمَتِكَ أَصْبَحْتُ وَأَمْسَيْتُ)). ((بارالها!... با نعمت تو صبح و شام می کنم (یعنی سراسر زندگی مان با نعمتهای تومی گذرد)). مشابه این سخن در ((دعای روز پنجشنبه)) آمده است: ((الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ اللَّيْلَ مُظْلِمًا بِقُدْرَتِهِ وَجَاءَ بِالنَّهَارِ مُبْصِرًا بِرَحْمَتِهِ وَكَسَانِي ضِيَاءَهُ وَأَنَا فِي نِعْمَتِهِ)). ((حمد و سپاس خدای را که با قدرت خود شب ظلمانی را برد و با رحمت خود روز روشن را آورد و پرتو آن مرا فرا گرفت و اکنون من در نعمت او هستم)). و این برخلاف نظر جاهلان و بدبینانی است که یا معتقد هستند خداوند اصلاً نعمتی به آنان نداده است و خود را فاقد هرگونه نعمتی می دانند و یا اعتقاد دارند که نعمتهایی که به آنان رسیده، از غیر خداوند است و منشاء این نعمتها را اشخاص و اشیای دیگری می دانند. این افراد در واقع منکر نعمتهای الهی هستند. این انکار، موجب می شود که اینگونه افراد یا دچار یک نوع بدبینی شدید نسبت به زندگی بشوند به طوری که امیدی به هیچ گونه ترقی و پیشرفتی در هیچ زمینه ای نداشته باشند و یا اینکه از نعمتهای الهی در راه باطل و راهی که مطابق میل آنان باشد، استفاده کنند؛ زیرا این نعمتها را از خود می دانند نه از خداوند. در حالی که اولیای الهی هرگونه نعمتی را که به آنان برسد از جانب، خداوند می دانند و چنین می گویند: ((اللَّهُمَّ مَا بِنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ)). (۲۱۳) ((بارالها! هر نعمتی که برای ما هست از جانب تو است)). و البته واضح است که بر طبق چنین عقیده ای، از هر نعمتی فقط در راهی که مورد رضایت پروردگار متعال است، استفاده می کنند. کسانی که نعمتهای الهی را انکار می نمایند در واقع مرتکب کفران نعمتهای پروردگار متعال می شوند. قرآن کریم درباره آنانکه نعمتهای الهی را کفران می کنند، چنین می فرماید: ((... فَكَفَرْتُمْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَادَّعَاهَا اللَّهُ لِيَأْسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ)). (۲۱۴) ((... آنان به نعمتهای الهی کافر شدند، پس خداوند هم در مقابل این کار، ترس و گرسنگی را نصیب آنان کرد)). در واقع، هر نوع ناسپاسی و بی توجهی به نعمتهای الهی نتایج سوء دنیوی و اخروی خاصی دارد؛ مثلاً کسانی که نعمت ((هدایت و هدایت کنندگان

((را نادیده می گیرند و به آن پشت پا می زنند ، گرفتار ((ضلالت و گمراهی)) می شوند و از تشخیص حقایق باز می مانند و در نتیجه به انواع ذلت‌های دنیوی و اخروی گرفتار می شوند . و یا کسانی که از نعمتهای مادی در طریق صحیح آن استفاده نمی کنند ، همین نعمتهای مادی از حالت نعمت بودن خارج می شوند و تبدیل به وسایلی در جهت خسران آدمی می گردند . به همین جهت ، حضرت در ((دعای کمیل)) از خداوند متعال تقاضای بخشش گناہانی را می کند که موجب تغییر نعمت می شوند : ((اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُعَيِّرُ النَّعْمَ)). ((بارالها ! گناہانی را که باعث تغییر نعمت می شوند بر من ببخشاى)). یعنی انسان با اعمال خلاف خود موجب می شود که نعمتهای الهی تغییر کرده و به جای آنکه باعث آسایش و راحتی برای انسان شوند ، موجبات انواع ناراحتیها و گرفتاریها را در دنیا و آخرت برای آدمی فراهم سازند؛ مثلاً علم و ثروت ، دو نعمت بزرگ برای انسان می باشند ، اما هنگامی که در طریق خلاف و گناه به کار گرفته شوند ، باعث گرفتاریهای گوناگون برای خود و دیگران می گردند و دیگر فایده ای حقیقی از آنها حاصل نمی شود . بنابراین ، این بشر است که با دست خود ، خود را از نعمتهای الهی محروم می کند و الا در نعمتهای پروردگار متعال هیچگونه کمبود و نقصانی وجود ندارد . قرآن کریم در این باره چنین می فرماید : ((ذَلِكَبَاءُ اللَّهِ لَمْ يَكُ مُغَيَّرًا نِعْمَةً اءُنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بَاءَ نَفْسِهِمْ ...)). (۲۱۵) ((این (عقاب الهی) بدان خاطر است که خداوند نعمتی را که به افرادی بخشیده است ، دگرگون نمی سازد مگر آنکه آنها ، خود را تغییر دهند ...)). یعنی از بین رفتن نعمتها به خاطر اعمال خود انسانها می باشد ، به همین جهت ، حضرت از زوال نعمت به خدا پناه می برند و در عمل سیزدهم از ((اعمال شب نیمه شعبان)) چنین می فرماید : ((اَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِكَ ... مِنْ زَوَالِ نِعْمَتِكَ)). ((بارالها ! از زوال و نابودی نعمت به نور وجه تو پناه می برم !)). به عبارت دیگر ، همانگونه که خداوند به انسانها نعمت می بخشد ، به همان ترتیب هم ممکن است که این نعمتها را از انسان بگیرد و آنان را زایل نماید ، پس برای حفظ نعمتها و عدم زوال آنها هم باید از خود خداوند متعال یاری طلبید و در طریق الهی گام برداشت . قبلاً درباره نعمتهای مادی و معنوی یا به عبارتی ، نعمتهایی که وسیله هستند و نعمتهایی که هدف می باشند ، سخن به میان آمد ، در ((مناجاة الذاکرین)) درباره برخی از نعمتهای معنوی ، چنین آمده است : ((الهِی ... وَمِنَا عَظَمَ النُّعْمِ عَلَيْنَا جَزِيَانُ ذِكْرِكَ عَلَى اَلْسِنَتِنَا وَاذْنُكَ لَنَا بِدَعَائِكَ وَتَنْزِيهِكَ وَتَسْبِيحِكَ)). ((بارالها ! از بزرگترین نعمتهای تو بر ما ، جاری شدن یاد و ذکر تو بر زبانهای ماست و همچنین اجازه ای است که به ما برای خواندن و پاک و منزه دانستن و تسبیح گویی خودت ، عنایت نموده ای)). اینها نعمتهایی است که خداوند به بندگان خاص خود می بخشد ، نعمتهایی که بسیاری از ما انسانهای ظاهربین و مادیگرا از آنها غافل هستیم . البته هر کس به مقدار توان و زحمتی که می کشد ، می تواند به این نعمتهای عظیم دست یابد و از فواید آنها بهره مند شود . در واقع اولیای الهی آسایش و راحتی حقیقی را در چنین نعمتهایی می یابند و احساس می کنند . همچنین انبیای الهی و دستورات حیاتبخش آنان که تضمین کننده سعادت مادی و معنوی انسان است ، از بزرگترین نعمتهای الهی بر انسان به شمار می روند ، به طوری که پروردگار متعال ، خلافت و ولایت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را که ضامن بقای راه و دین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می باشد را ((اتمام نعمت)) خود بر بشریت می خوانند اما دریغاً ! که این بشر ، بسیاری از نعمتهای الهی را کفران نموده و خود را از بهره های عظیم دنیوی و اخروی آنها بی بهره کرده است . در ((دعای روز دوشنبه)) نیز حضرت چنین نعمتی را از پروردگار متعال می طلبد : ((اللَّهُمَّ اُولِنِي ... سِعَادَةً فِي اَوَّلِهِ بِطَاعَتِكَ وَنِعْمَةً فِي اٰخِرِهِ بِمَغْفِرَتِكَ)). ((بارالها ! در چنین روزی (روزهای دوشنبه) دو چیز به من عطا کن ؛ اول سعادت در ابتدای روز که با اطاعت از تو حاصل شود و دوم ، نعمتی در پایان روز که مغفرت تو باشد)). یعنی حضرت ، مغفرت الهی را به عنوان یک نعمت از خداوند متعال طلب می نماید . به هر حال ، نعمتهای بی کران و گوناگون الهی ، بشر را احاطه نموده است ، تا این بشر چه مقدار قابلیت درک و برداشت از این نعمتها را داشته باشد . نکته دیگر آنکه ، همانگونه که قبلاً گفته شد ، نعمتهای الهی ، حقی برای انسان نیستند بلکه فضل و رحمتی از جانب پروردگار می باشند . در دعای ((نماز حضرت زین العابدین (علیه السلام)) در این باره چنین می فرماید : ((يَا مُبْتَدئًا بِالنَّعْمِ قَبْلَ

استَحَقَّهَا!) . ((ای آغاز کننده به نعمتها، قبل از استحقاق آنها!) . و در ((دعای روز عرفه (دعای امام حسین (علیه السلام)))) آمده است: ((إِيْتِدَاتِنِي بِنِعْمَتِكَ قَبْلَ أَنْ أَكُونَ شَيْئًا مَذْكُورًا)). ((قبل از آنکه من چیزی قابل ذکر باشم، تو نعمت را بر من شروع کردی (یعنی نعمت حیات و زندگی را به من بخشیدی)) . ((مطلب مهم دیگر در باب نعمتهای الهی، ((شکر این نعمتهاست)) در ((دعای جوشن صغیر)) می فرماید: ((الهی... وَاجْعَلْنِي لِنِعْمَاتِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَلَا لِإِيْتِكَ مِنَ الذَّاكِرِينَ)). ((بارالها! مرا از شکر گزاران و در یاد دارندگان نعمتها و بخششهای خودت قرار ده)). این مطلب ان شاء الله در بحث ((شکر)) مستقلاً خواهد آمد . قبلاً درباره نعمتهای الهی و اتمام آنها از سوی خداوند متعال بر بندگان سخن به میان آمد و گفته شد که هر کس در این رهگذر، به مقدار لیاقتی که دارد از این نعمتها استفاده می کند، اما در این میان بندگان خاصی هستند که به تمام نعمتهای الهی دست یافته اند و بهره ای تمام از نعمتهای تام الهی برده اند . امام حسین (علیه السلام) در ((دعای روز عرفه)) درباره خویش چنین می فرماید: يَا رَحِيمُ يَا رَحْمَنُ! ... أَتَمَّمْتَ عَلَيَّ سَوَابِغَ الْأَنْعَامِ ... ثُمَّ إِذْ خَلَقْتَنِي مِنْ خَيْرِ الثَّرَى لَمْ تَوْضَعْ لِي يَا إِلَهِي نِعْمَةً دُونَ أُخْرَى ... حَتَّى إِذَا أَتَمَّمْتَ عَلَيَّ جَمِيعَ النَّعْمِ وَصَرَفْتَ عَنِّي كُلَّ النَّقَمِ ... فَإِنَّ دَعْوَتَكَ أَجَبْتَنِي وَإِنْ سَأَلْتُكَ أَعْطَيْتَنِي ... كُلُّ ذَلِكَ إِكْمَالٌ لِأَنْعَمِكَ عَلَيَّ وَإِحْسَانِكَ إِلَيَّ)). حضرت اباعبدالله (علیه السلام) پس از ذکر بسیاری از نعمتهای الهی در حق خویش، چنین می فرماید: ((بلند مرتبه ای، ای خدای رحمان و رحیم! ... نعمتهای بی کرانت را بر من تمام نمودی ... آنگاه که مرا از بهترین خاک خلق نمودی، به بخشش بعضی از نعمتهایت به من راضی نشدی ... تا اینکه همه نعمتها را بر من تمام کردی و همه بدیها را از من دور نمودی . . اگر تو را بخوانم، پاسخم می دهی و اگر از تو درخواست نمایم، عطایم می نمایی . . تمام اینها بدین خاطر است که نعمتهایت و خوبیهایت برای من کامل شود)). بنابراین، این اولیای بزرگ الهی، مصداق حقیقی ((انعمت علیهم)) می باشند، همان کسانی که در سوره حمد از خداوند می طلبیم که ما را به راه آنان هدایت نماید: ((اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ ...)). (۲۱۶) ((بارالها! ما را به راه راست هدایت کن؛ راه کسانی که به آنان نعمت بخشیدی ...)).

دامنه جود و بخشش خداوند

(۴۵) ((يا أَجْوَدَ مِنْ كُلِّ جَوَادٍ!)). ((ای بخشنده تر از هر بخشنده!)). (۸) ((يا ذَا الْجُودِ وَالسَّخَاءِ!)). ((ای بخشنده و بلند نظر!)). (۱۵) ((يا ذَا الْجُودِ وَالْإِحْسَانِ!)). ((ای دارنده بخشش و نیکی!)). (۸۰) ((يا ذَا الْجُودِ وَالنَّعَمِ!)). ((ای صاحب بخشش و نعمت!)). (۸۲) ((يا مَنْ أَكْرَمَ بِجُودِهِ!)). ((ای کسی که با جود و بخشش، گرمی می دارد!)). (۸۲) ((يا مَنْ جَادَ بِلُطْفِهِ!)). ((ای کسی که به سبب لطفش می بخشد!)). (۱۰۰) ((يا جَوَاداً لَا يَبْخُلُ!)). ((ای بخشنده ای که تنگ نظری نمی کند!)). ((جود)) به معنای ((سخاوت و بخشندگی)) است . کسی که دارای چنین صفتی است، مایل است از آنچه دارد به دیگران ببخشد و آنها را از داشته های خویش بهره مند سازد . و خداوند ((جواد)) است به این معنا که از هیچگونه بخشش و دهشی به مخلوقات و بندگان خود دریغ ندارد . ((يا أَجْوَدَ مِنْ كُلِّ جَوَادٍ!)). ((ای بخشنده تر از هر بخشنده!)). بالا-ترین ((جود و بخشش)) از آن پروردگار متعال است، بلکه باید گفت تنها جواد حقیقی، خود خداوند است چه اینکه دیگران اگر دارای جود هستند، اولاً: این صفت را خداوند به آنان بخشیده است و ثانياً: آنچه را هم که به وسیله آن جود و بخشش می کنند، خداوند به آنان داده است . جود خداوند آنقدر فراوان است که حضرت در ((مناجات شعبانیه)) چنین می فرماید: ((الْهِيَ جُودُكَ بَسَطَ أَمَلِي!)). ((بارالها! سخاوت تو آرزوی مرا گسترانیده است)). یعنی هنگامی که به جود تو می نگریم، تحقق آرزوهای خویش را در آن می یابم و وسعت جود تو موجب می شود که آرزوهای خود را در چیز کوچکی محدود نکنم بلکه آن را تا کرانه های ناپیدا برای ادراکات معمولی، بگسترانم . البته شناختی که اولیای الهی از ((جود)) پروردگار متعال دارند و آرزویی که به دنبال آن هستند با شناخت و آرزوی ما بسیار متفاوت است . ما معمولاً جود و بخشش الهی را در ابعاد مادی و آن هم به مقداری کم می شناسیم و آرزوهای

مانیز (هرچند بلند بالا- هم باشد) در همین چارچوب می گنجد، در صورتی که جود مادی پروردگار متعال با تمام عظمتش در مقابل جود معنوی او بسیار حقیر می نماید. لازم به ذکر است که بسیاری از مطالبی که در باب نعمتهای الهی بیان شد در اینجا نیز جاری است؛ یعنی جود الهی نیز مراتب مختلفی دارد و خداوند بر اساس حسابی بسیار دقیق به هرکسی به مقدار لیاقت و قابلیتش جود می نماید و می بخشد. بنابراین، لازم است که آدمی تمام سعی و کوشش خود را در راه دستیابی به جود بی انتهای پروردگار، صرف نماید و با کردار ناشایست، خود را از آن محروم نسازد. نکته دیگری که جمله ((یا أَجُودَ مِنْ كُلِّ جَوَادٍ!))، به ما گوشزد می کند آن است که مبدا جود و بخشش دیگران، ما را از خدای خود غافل کند و گمان کنیم که فلاں فرد یا فلاں گروه، جوادترین افراد هستند پس به دنبال آنان روان شویم و از جود آجود موجودات، محروم بمانیم. برای همین ملاحظه می کنیم که اولیای الهی چشم به جود پروردگار متعال دوخته و تمام خواسته های خود را از آن بخشنده کریم طلب می کنند. در دعای ابی حمزه ثمالی، حضرت چنین می فرماید: ((یا خَيْرَ مَنْ سِئَلٍ وَأَجُودَ مَنْ أَعْطَى! أَعْطَى سُؤْلِي فِي نَفْسِي وَأَهْلِي وَوَالِدِي وَوَلَدِي وَأَهْلِي حُرَاتِي وَأَخْوَانِي فِيكَ)). (ای بهترین درخواست شونده! و ای بخشنده ترین عطا کننده! خواسته هایم را در مورد خودم و بستگانم و والدین و فرزندانم و نزدیکان و برادران دینی ام به من عطا کن)). البته همانطور که گفته شد، آن بزرگان را به جود الهی معرفتی دگر است، معرفتی که چنین می گوید: ((فَوَعَزَّتْكَ يَا سَيِّدِي! لَوْ نَهَرْتَنِي مَا بَرَحْتُ مِنْ بَابِكَ وَلَا كَفَفْتُ عَنْ تَمَلُّقِكَ، لِمَا أَتْتَنِي إِلَيَّ مِنَ الْمَعْرِفَةِ بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ)). (۲۱۷) ((به عزت قسم ای سرورم! که اگر مرا از خود برانی و دور کنی، هرگز از درگاهت نخواهم رفت و از خواهش و تملق به درگاهت دست برنخواهم داشت؛ زیرا به جود و کرم آگاهم و معرفت آن به من رسیده است)). ((یا ذَا الْجُودِ وَالسَّخَاءِ!)). ((ای صاحب بخشش و بلند نظری!)). ((یا ذَا الْجُودِ وَالْإِحْسَانِ!)). ((ای صاحب بخشندگی و نیکی نمودن!)). ((یا ذَا الْجُودِ وَالنِّعَمِ!)). ((ای دارنده بخشش و نعمت!)). در این عبارات، ((جود)) را می توان منشأ صفات دوّم دانست؛ یعنی خداوند متعال چون جواد است، پس سخی و محسن و منعم است. البته باید دانست که این صفات و صفات مشابهی مانند فضل، کرم، رحمت، عطاء و... با یکدیگر قریب المعنی و متناسب می باشند و بدین جهت در ادعیه نیز معمولاً- به همراه یکدیگر ذکر می شوند، هرچند از لحاظ منطقی نیز رابطه ای دقیق و ظریف ما بین این اوصاف برقرار است. به هرحال، تناسب مابین جود و صفات مذکور آشکار است، ((سخاوت)) به معنای جوانمردی و بلندنظری و بخشندگی است ((احسان)) نیز به معنای نیکی نمودن است و ((نعمت)) هم به معنای راحتی آورنده و آسایش دهنده می باشد، حال کسی که دارای جود، بذل و بخشش است، در او بلند نظری و جوانمردی نیز هست. و چنین شخصی، البته اهل احسان و نیکی نمودن به دیگران نیز می باشد. و اعمال و افعال و نیات این شخص نیز برای دیگران نعمت به شمار می آید. ((یا مَنْ أَكْرَمَ بِجُودِهِ!)). ((ای کسی که با بخشش گرامی می دارد!)). ((اکرام)) به معنای گرامی داشتن و ارجمند نمودن است. خداوند متعال به وسیله جود خود، بندگانش را کرامت می بخشد و آنان را بزرگ و گرامی می دارد. بذل و بخشش الهی در هر بُعد و جهتی که باشد، چون بخشش و عطایی از جانب پروردگار متعال است، موجب رفع نقصی از انسان و کسب کمالی برای اوست. و این همان چیزی است که موجب کرامت و بزرگواری انسان می شود؛ مثلاً- اگر خداوند متعال به سبب جود خود، انسان را عفو نماید و گناهان او را ببخشد، در واقع او را اکرام نموده است؛ زیرا از بین رفتن گناهان و خطاها به منزله از دست دادن نقایص و پستیهاست و این همان گرامی شدن آدمی است. و یا اگر خداوند متعال با جود و بخشش خود، انسان را در ابعاد مادی یا معنوی مستغنی و بی نیاز سازد، همانگونه که حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) در دعای روز عرفه می فرماید: ((أَنْتَ الَّذِي بِجُودِكَ أَعْنَيْتَنِي!)). ((خدایا! این تویی که با جودت مرا غنا بخشیدی!)). این غنا موجب کرامت انسان می شود؛ یعنی خداوند با این غنا آدمی را اکرام نموده است؛ مثلاً خداوند به جود خودش به افرادی که شایستگی آن را دارند، بصیرت، معرفت، قدرت دستیابی به حقایق و کمالات و... عنایت می کند و یا از نظر مادی آنان را بی نیاز از دیگران می سازد که تمام این امور در واقع اکرام انسان از سوی پروردگار قادر

متعال است. ((یا مَنْ جَادَ بِلُطْفِهِ!)). ((ای کسی که به سبب لطفش، می بخشد!)). ((لطف)) به معنای مهربانی و ملایمت است، این مهربانی سبب جود و بذل و بخشش می شود؛ زیرا وقتی که شخصی نسبت به دیگری لطف داشته و مهربان باشد، سعی می کند نیازمندیهای او را برطرف نماید و از آنچه در توان دارد به او بدهد و ببخشد. واضح است که هر مقدار لطف پروردگار متعال نسبت به بنده ای بیشتر باشد، جود الهی نیز نسبت به آن بنده، فزونی خواهد گرفت. ((یا جواداً لَا یَبْخُلُ!)). ((ای بخشنده ای که تنگ نظری ندارد!)). ((بخل)) ضد ((جود)) و به معنای تنگ نظری و امساک و امتناع است. و معلوم است کسی که جواد باشد هیچگاه بخیل نخواهد بود. اما در ((مناجات شعبانیه)) برای آنکه جود الهی شامل حال آدمی بشود، یک شرط به این جمله اضافه شده است: ((یا جواداً لَا یَبْخُلُ عَمَّنْ رَجَا ثَوَابَهُ!)). ((ای بخشنده ای که از امیدوار به ثوابت، دریغ نمی کنی!)). یعنی یکی از شرایط لازم برای رسیدن به جود الهی آن است که آدمی به پاداش و دهنش پروردگار متعال ((امیدوار)) باشد، بنابراین، کسی که به هر دلیلی از درگاه باری تعالی ناامید است، نمی تواند منتظر بخشش خداوند باشد. به عبارت دیگر، دستیابی به جود الهی مستلزم داشتن یک حالت و قابلیت خاص روحی به نام ((امید و رجاست))؛ زیرا کسی که ناامید از بخششهای الهی است، یا خداوند را ناتوان می داند و یا خود را به لحاظ گناه مستحق نمی داند، که در صورت اول باید ایمان و عقیده خود را اصلاح نماید و در صورت دوم باید موانع را برطرف سازد. در ((دعای ابی حمزه ثمالی)) نیز در باره نقش ((رجا)) چنین می فرماید: ((وَأَعْلَمُ أَنَّكَ لِلرَّاجِي بِمَوْضِعِ إِجَابَةٍ!)). ((بارالها! من می دانم که تو خواسته کسانی را که امیدوار هستند، اجابت می کنی و برآورده می سازی)). همچنین در دعای ابی حمزه ثمالی درباره رفتن به سوی جود پروردگار متعال و ترک انسانهای بخیل، چنین آمده است: ((وَأَنَّ فِي اللَّهْفِ إِلَى جُودِكَ وَالرِّضَا بِقَضَائِكَ عَوْضاً مِنْ مَنَعِ الْبَاخِلِينَ وَمَنْدُوحَةً عَمَّا فِي أَيْدِي الْمُسْتَائِرِينَ)). ((بارالها! در نالیدن به درگاه جود و بذلت و راضی بودن به قضا و قدرت، عوضی وجود دارد از ندادن افراد بخیل، و بی نیازی وجود دارد از آنچه در دست دنیا طلبان است)). یعنی اگر انسان منتظر بخشش پروردگار متعال و راضی به قضا و قدر الهی باشد، هر چند این انتظار و رضایت سخت باشد، اما آنچه از این رهگذر نصیب انسان می شود، بسیار بهتر از آن است که آدمی به انسانهای بخیل روی آورد و به دنیایی که در دست دیگران است، چشم داشته باشد. اکنون که سخن از ((بخل)) به میان آمد، باید دانست که بخل آدمی، وسعت زیادی دارد و یکی از بدترین بخلها، بخل انسان در انجام کارهای نیک است؛ یعنی اینکه انسان از بذل و بخشش تواناییها و سرمایه های خود در راه پروردگار متعال، خودداری و امتناع ورزد، در حالی که تمام این سرمایه ها و توانمندی ها را خداوند به انسان عنایت نموده است. در همین رابطه در ((تعقیب نماز ظهر)) چنین آمده است: ((اللَّهُمَّ... إِنْ دَامَ بُخْلِي فَأَنْتَ أَجُودُ... اللَّهُمَّ وَأَقْمَعُ بُخْلِي بِفَضْلِ جُودِكَ)). ((بارالها!... هر چند من بخیل هستم اما جود تو بیشتر است،... بارالها! بخل مرا به فراوانی جود خودت، از بین ببرد)). یعنی خداوند! تو به بخل من که مانع از انجام کارهای خیر می شود نظر نکن، بلکه با جود خودت با من رفتار نما و به سبب آن، بخل مرا هم از من بگیر تا بتوانم آنگونه که تو می خواهی عمل نمایم. نگاهی دیگر به جود و کرم خداوند قبلاً درباره وسعت و دامنه ((جود الهی)) سخن گفته شد، اینکه به گوشه های دیگری از این مطلب می پردازیم در دعای ابی حمزه ثمالی چنین آمده است: ((حَجَّتِي يَا اللَّهُ! فِي جُزْأَتِي عَلَى مَسَلَّتِكَ مَعَ إِتْيَانِي مَاتَكْرَهُ، جُودَكَ وَكَرَمَكَ)). ((بارالها! آنچه موجب می شود که من با وجود گناه باز هم به درگاه تو بیایم و از تو خواسته هایم را بطلبم، جود و کرم تو است)). یعنی جود و کرم تو آنقدر گسترده است که موجب می شود من با تمام کردارهای قبیح و زشتی از تو دست بردارم. در قرآن کریم نیز این سخن به گونه ای دیگر بیان شده است: ((قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ...)). ((بگو ای بندگانم که بر خود ستم کرده اید از رحمت پروردگار مایوس و ناامید نباشید)). چه اینکه جود پروردگار متعال از رحمت او ناشی می شود. یا به عبارتی، جود از مصادیق رحمت الهی است. و در جای دیگری از همان دعا چنین آمده است: ((أَنْتَ الْجَوَادُ الَّذِي لَا يَضِيقُ عَفْوُكَ)). ((بارالها! تو بخشنده و جوادی هستی که عفو و گذشتت کم و نارسا نیست)). بنابراین، ما جود الهی را

نباید منحصر در دادن آب و نان بدانیم، بلکه دادن و بخشیدن عفو مغفرت و... از جانب خداوند متعال به انسان، از بارزترین و ضروری ترین مصادیق جود پروردگار متعال می باشد؛ همچنانکه تقرب به درگاه الهی نیز با جود الهی میسر می شود. در دعای کمیل، حضرت چنین می فرمایند: ((أَسْأَلُكَ بِجُودِكَ أَنْ تُدَيِّنِي مِنْ قُرْبِكَ)). ((به جود و بخشش از تو می خواهم که مرا به قرب خویش نزدیک سازی)). و در جای دیگری از همان دعای شریف ابی حمزه، وسعت جود و بخشش الهی چنین بیان شده است: ((وَأَيُّ جَهْلٍ يَارَبِّ لَا يَسِعُهُ جُودُكَ!)). ((و کدامین جهالت و نادانی است خدایا! که جود تو آن را فرا نگیرد و شامل نشود)). یعنی همه خلافها و گناههای ما انسانها، نوعی جهالت و نادانی محسوب می شود، اما جود پروردگار متعال آنقدر فراوان و وسیع است که می تواند تمام این جهالتها را فرا بگیرد. این فراگیری به این معنا است که خداوند متعال با جود و بخشش فراوان خود، از این جهالتها می گذرد و یا با دادن تواناییها و قابلیت‌های لازم به انسان، آدمی را از این جهالتها خلاصی می بخشد. مطلب دیگری که قبلاً نیز در باره آن سخن گفته شد، امیدواری و چشم دوختن به جود و بخشش الهی است. در دعای ابی حمزه ثمالی چنین می فریاید: ((وَالِي جُودِكَ وَكَرَمِكَ أَرْفَعُ بَصِيرِي)). ((به جود و کرم تو چشم دوخته ام)). و در جای دیگر از همان دعا آمده است: ((وَبِجُودِكَ أَقْصِدُ طَلِبَتِي)). ((با جود تو به دنبال خواسته هایم می باشم)). یعنی چون جود و بخشش تو را در نظر می گیرم، در رسیدن به مطلوب خویش امیدوار می شوم و به دنبال آن روان می گردم. در ((دعای روز عرفه)) نیز درباره نوعی از جود پروردگار متعال چنین آمده است: ((أَنْتَ الْجَوَادُ بِالْعَطَاءِ قَبِيلَ طَلَبِ الطَّالِبِينَ)). ((بارالها! قبل از اینکه از تو درخواست بشود، تو بخشنده بخششها هستی)). در واقع بسیاری از سرمایه های گوناگون ما در دایره این جود الهی قرار می گیرد سرمایه ها و داشته هایی که ما در حال استفاده از آنها می باشیم اما معمولاً از بخشنده و دهنده آنها غافل هستیم، سرمایه هایی که ما برای به دست آوردن و داشتن آنها از خداوند تقاضایی نکرده ایم و خداوند به جود فراوان خود آنها را به ما داده است. اما نوعی دیگر از جود الهی، وجود دارد که رسیدن به آن مستلزم ((درخواست)) از پروردگار متعال می باشد؛ یعنی بدون یک درخواست واقعی، انسان سزاوار آن نمی شود. بدین جهت، چنین درخواستی را در دعاها مشاهده می کنیم. در ((دعای کمیل))، حضرت چنین می فرمایند: ((وَجُدُّ لِي بِجُودِكَ)). ((به بخشش خود بر من ببخش)). و در دعا ابی حمزه آمده است: ((فَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَجُودَ عَلَيْنَا... وَجُدْ عَلَيْنَا فَإِنَّا مُحْتَاجُونَ إِلَيْ نَيْلِكَ)). ((بارالها! تو شایسته آنی که بر ما جود و بخشندگی نمایی،... و بر ما بخشندگی نما که ما به عطای تو احتیاج داریم)). و در این میان، دسته ای از بندگان الهی آنچنان شایستگی جود و کرم الهی را پیدا می کنند که همانند باب الحواج؛ حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) در ((دعای جوشن صغیر)) چنین می فرمایند: ((فَقَدْ فَضَّلْتَنِي عَلَى كَثِيرٍ مِنْ خَلْقِكَ جُوداً مِنْكَ وَكَرَمًا لَا يَسْتَحِقُّاقِي مَنِّي)). ((بارالها! مرا بر بسیاری از خلق خود برتری بخشیدی و این به خاطر جود و کرمی است که تو داری، نه به خاطر استحقاقی که من دارم)).

خداوند، کریمتر از هر کریم است

(۱) ((یا کریم!)). ((ای ارجمند و بزرگوار!)). ((۳۳)) ((یا اَكْرَمَ مِنْ كُلِّ كَرِيمٍ!)). ((ای ارجمندتر از هر ارجمندی!)). ((۲۷)) ((یا اَكْرَمَ الْاَكْرَمِينَ!)). ((ای بزرگوارترین بزرگواران!)). ((۹۱)) ((یا اَكْرَمَ الْكُرَمَاءِ!)). ((ای گرانمایه ترین گرانمایه ها!)). ((۲۳)) ((یا ذَا الْكِرَامِيَةِ الظَّاهِرَةِ!)). ((ای دارنده کرامت آشکار!)). ((۸۲)) ((یا مَنْ اَكْرَمَ بِجُودِهِ!)). ((ای کسی که با جود و بخشش گرامی می دارد!)). ((۹۳)) ((یا مُكْرِمًا!)). ((ای گرامی دارنده!)). ((۳۰)) ((یا مُكْرِمًا مِنْ اِسْتَكْرَمَهُ!)). ((ای اکرام کننده آن کس که از تو طلب اکرام نماید!)). ((کرم و کرامت)) به معنای شرافت، بزرگواری، گرانمایه بودن، ارجمند بودن، ارزشمند بودن و با مقدار بودن است. یکی از نتایج بارز چنین صفتی، بخشش و بخشندگی است. بنابراین، ((کرم)) با ((جود، سخاوت و فضل)) قریب المعنی می باشد. ((یا کریم!)). ((ای بزرگوار و ارجمند!)). ((یا اَكْرَمَ مِنْ كُلِّ كَرِيمٍ!)). ((ای بزرگوارتر از هر بزرگوار!

((یا اَکْرَمَ الْاَکْرَمِینَ!)). ((ای بزرگوارترین بزرگواران!)). ((یا اَکْرَمَ الْکَرْمَاءِ!)). ((ای گرانمایه ترین گرانمایه ها!)). ((کریم)) یعنی داشتن بزرگواری و ارزشمندی فراوان و همیشگی، و خداوند متعال ((کریم)) است از آن جهت که هر آنچه مایه کرامت و ارزش است، برای پروردگار وجود دارد؛ یعنی خداوند صاحب و مالک همه خوبیها و ارزندگیهاست آن هم در حد اعلی، بنابراین، خداوند نه تنها کریم است، بلکه ((اکرم)) هم می باشد؛ زیرا دیگران اگر دارای کرم باشند، این کرامت را از خداوند متعال کسب نموده اند و خود فاقد همه چیز می باشند. قرآن کریم در سوره الرحمن، چنین می فرماید: (تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ). (۲۱۹) ((پربرکت است نام پروردگارت که دارای جلال و اکرام است)). ((جلال)) در این آیه اشاره به صفات جلالیه پروردگار متعال دارد؛ یعنی صفاتی که بیان کننده پاکی و تنزیه خداوند از هر عیب و نقصی دارند؛ مانند علو، عزت، تعالی و... این صفات در واقع علو و رفعت باری تعالی را می رسانند. و ((اکرام)) نیز اشاره به صفات جمالیه پروردگار متعال دارد؛ یعنی صفاتی که بیان کننده وجود خوبیها و حسننها برای پروردگار متعال است؛ مانند علم، قدرت، حیات، رحمت و... بنابراین، هر آنچه موجب کرامتی باشد، در بالا-ترین مرتبه اش برای ذات اقدس الهی، وجود دارد. ((در)) ((دعای روز عرفه)) نیز حضرت چنین می فرماید: ((یا مَنْ لَهٗ اَکْرَمُ الْاَسْمَاءِ!)). ((ای کسی که باارزشتین و گرانقدرترین اسمها از آن تو است!)). حال، آنچه برای ما در این رابطه مهم است این است که توجه نماییم در مقابل چگونه خدایی قرار گرفته ایم و در برابر پروردگاری با این همه کرامت چگونه باید رفتار نموده و چگونه باید از این همه کرم الهی استفاده و بهره برداری کنیم و با جهالتها و غفلتها، خود را از آن محروم نسازیم. بدین جهت ملاحظه می کنیم که اولیای بزرگ الهی چگونه از کرم بی کران خداوند بهره برده و آن را واسطه درخواستهای خود قرار داده اند: ((جَعَلْتُ بِكَ اسْتِغَاثَتِي وَبِدَعَائِكَ تَوَسَّلِي مِنْ غَيْرِ اسْتِحْقَاقٍ لِاسْتِمَاعِكَ مِنِّي وَلَا اسْتِجَابٍ لِعَفْوِكَ عَنِّي، بَلْ لِيُثَقِّنِي بِكَرَمِكَ وَسَيُكُونِي اِلَى صِدْقٍ وَعَدِكَ)). (۲۲۰) ((بارالها! از تو یاری می طلبم و با خواندنت به تو توسل می جویم نه از جهت آنکه مستحق آن باشم که سخنم را بشنوی یا واجب باشد که عفو تو را شامل من گردانی، بلکه از آن جهت که به کرم تو اطمینان دارم و به راستی وعده هایت، خاطر جمع هستم)). ((یا ذَا الْکَرَامَةِ الظَّاهِرَةِ!)). ((ای دارنده کرامت آشکار!)). ممکن است منظور این باشد که بزرگواری و بخشش الهی آنقدر فراوان و فراگیر است که همگان می توانند آن را مشاهده و ملاحظه کنند. مقداری توجه به ابعاد گوناگون زندگی و جهان خلقت، این مطلب را برای آدمی روشن می کند. و این در مقابل کرامتهای غیرظاهری پروردگار متعال است؛ یعنی کرامتهایی که تنها افراد خاص که دارای قابلیتهای خاصی می باشند، قادر به درک و احساس آنها هستند. در ((تعقیب نماز ظهر)) نیز چنین آمده است: ((اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي... كَثِيرَ تَقْرِيطِي بِظَاهِرِ كَرَمِكَ)). ((بارالها! با کرم و بزرگواری آشکارت، از خطاها و لغزشهای فراوان من در گذر)). یعنی اگر تفریط و خطای من فراوان است، کرم و بخشش تو نیز فراوان و آشکار است. ((یا مَنْ اَکْرَمَ بِجُودِهِ!)). (۲۲۱) ((ای کسی که با جود و بخشش، گرامی می داری!)). خداوند چگونه انسان را اکرام می کند و به او ارزش می دهد؟ در پاسخ باید گفت: با جود و بخششهای فراوان خود هر خیر و خوبی که به سبب جود الهی به انسان برسد، در واقع اکرام انسان از سوی خداوند متعال است. در ((اعمال روزهای ماه رمضان)) چنین آمده است: ((اللَّهُمَّ... وَلَمْ يَسْأَلِ الْعِبَادُ مِثْلَكَ كَرَمًا وَجُودًا!)). ((بارالها!... بندگانت تاکنون از کسی که در جود و کرم مانند تو باشد، درخواست نکرده اند)). ((یا مُكْرِمًا!)). ((ای گرامی دارنده!)). ((یا مُكْرِمًا مِّنْ اَسْتِتْرَمَةٍ!)). ((ای اکرام کننده آن کس که از تو طلب اکرام نماید!)). این جمله بیان کننده یکی از شرایط مهم دستیابی به کرم الهی می باشد. و آن عبارت است از ((استکرام))؛ یعنی طلب کرامت نمودن از پروردگار متعال. به عبارت دیگر، باید از انسان ((طلبی)) صورت گیرد تا از خداوند متعال ((بخششی)) به انجام برسد بدین جهت، ملاحظه می کنیم که اولیای الهی در ادعیه مبارکشان با زبانها و بیانهای گوناگون به دنبال کرم خدای خویش می باشند. البته واضح است که هراندازه این درخواست و طلب حقیقی تر باشد و هراندازه معرفت آدمی به کرم پروردگار متعال بیشتر باشد، دستیابی به این مقصود، عملی تر خواهد شد. البته در اینجا هم مانند بقیه موارد

، بسیاری از ما انسانها دچار اشتباه شده و کرامت و ارجمندی را در جاهای دیگر و در دستان افراد دیگری جستجو می کنیم ، در حالی که حضرت در دعای ابی حمزه ثمالی چنین می فرماید : ((وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَكَلَنِي إِلَيْهِ فَمَا كَرَمْتَنِي وَلَمْ يَكِلْنِي إِلَى النَّاسِ فَيَهِينُونِي)). (حمد و ستایش خدایی را که امور مرا به خودش واگذار نمود و در نتیجه مرا گرامی داشت و اکرام نمود و مرا به مردم واگذار نکرد تا آنان مرا خوار و پست نمایند)). ما معمولاً کرامت و بزرگواری را در امور دنیوی می بینیم و با هزار و یک پستی به دنبال این کرامتهای خیالی ، روان و دوان می شویم . چه بسیار از پستیها و ذلتها که در میان ما انسانها رنگ شرافت و کرامت به خود گرفته است و چه بسیار انسانهای پست و بی ارزش که در جایگاه کرامت بخشیدن به دیگران قرار گرفته اند ! به هرحال ، رسیدن به کرامت حقیقی که همان کرامت الهی است ، آنچنان مهم است که پیامبر گرامی اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آن را هدف از بعثت خود بیان می فرماید : ((إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ)). (۲۲۲) ((من برانگیخته شدم تا ارزشهای اخلاقی را کامل کنم)). بنابراین ، انبیای الهی هدفشان از زحمات و تعلیماتشان آن بوده است که بشر را از پستیها و ذلتها گوناگون نجات بخشند و او را به ارزشهای والا و حقیقی برسانند . و اینجاست که تمامی دستورات و تعالیم دینی معنا پیدا می کند . کرامت انسان قرآن کریم در مورد انسان می فرماید : ((وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ... وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا)). (۲۲۳) ((و ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم... و آنها را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری بخشیدیم)). یعنی خداوند متعال با بخشیدن ویژگیهایی به انسان ، او را بر دیگر مخلوقات برتری داده است ؛ مثلاً خداوند متعال به آدمی عقل و شعور خاصی عنایت نموده است که بسیاری از مخلوقات دیگر فاقد آن می باشند . و این خود موجب برتری و کرامت آدمی می شود . اما باید دانست برتری و کرامت حقیقی زمانی حاصل می شود که انسان از مواهب الهی در جهت صحیح استفاده نماید . در غیر این صورت ، این بخششها نه تنها موجب سعادت و کرامت انسان نمی شود بلکه او را در مرتبه ای پایین تر از دیگر موجودات قرار می دهد . درست مانند آنکه برای اکرام شخصی ، ثروتی به او داده شود اما آن شخص از این ثروت ، در جهت تباهی خود استفاده نماید . مطلب دیگر آنکه : همانگونه که قبلاً بیان شد ، مقتضای کرم و بزرگواری پروردگار متعال ، بخشش است و یکی از نمونه های بارز و مهم گذشت ، بخشیدن گناهان و خطاهای آدمی است ؛ زیرا با این کرم ، آدمی هم از عذابهای اُخروی نجات می یابد و هم در دنیا از ظلمتها و ناپاکیها پاک می شود و توانایی حرکت در طریق سعادت را می یابد . اینجاست که ملاحظه می کنیم چگونه اولیای الهی با چنگ زدن به دامان کرم الهی ، چنین بخشش و کرمی را از خداوند درخواست می کنند در ((دعای ابی حمزه ثمالی)) ، حضرت چنین می فرماید : ((إِذَا رَأَيْتُ مَوْلَايَ ذُنُوبِي فَرِعْتُ وَإِذَا رَأَيْتُ كَرَمَكَ طَمِعْتُ)). ((بارالها ! آنگاه که به گناهان خود می نگرم ، گریزان و ترسناک می شوم ، اما هنگامی که به کرم و بزرگواری تو نگاه می کنم ، امیدوار شده و طمع می کنم)). و در جای دیگر می فرماید : ((وَلَا تَوَاخِذْنِي بِسَاءِ عَمَلِي فَإِنَّ كَرَمَكَ يَجِلُّ عَنِ مُجَازَاةِ الْمُذْنِبِينَ)). ((بارالها ! مرا به کردار زشتم بازخواست و مؤاخذه مکن ؛ چه اینکه کرم و بخشش تو بالاتر از آن است که گنهکاران را مجازات نمایی)). و در جای دیگر آمده است : ((تَشْتَرُ الذَّنْبَ بِكَرَمِكَ)). ((با کرم خویش ، گناهان را می پوشانی)). و در ((مناجات شعبانیه)) چنین آمده است : ((إِلَهِي... أَطْلُبُ الْعَفْوَ مِنْكَ إِذَا الْعَفْوُ نَعَتْ لِكَرَمِكَ)). ((بارالها !... از تو طلب عفو می کنم ؛ زیرا عفو ، ویژگی کرم و بزرگواری تو است)). این امید و معرفت به کرم الهی تا بدانجاست که حضرت در ((دعای کمیل)) چنین می فرماید : ((هَبْنِي صَبْرْتُ عَلَى حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَى كَرَامَتِكَ)). ((خدایا ! گیرم که بر حرارت آتش تو صبر نمودم ، اما بر دوری و چشم پوشی از کرمت چگونه صبر نمایم)). و در ((مناجات شعبانیه)) پابندی خود را به کرم الهی چنین بیان می فرماید : ((إِلَهِي لَمْ أُسَلِّطْ عَلَى حُسْنِ ظَنِّي قُنُوطَ الْأَيَّاسِ وَلَا أَنْقَطَعَ رَجَائِي مِنْ جَمِيلِ كَرَمِكَ)). ((بارالها ! بر حسن ظنی که به تو دارم ناامیدی و یأس را غالب نمی کنم و امیدم از کرم زیبایت هرگز قطع نخواهد شد)). و در ((اعمال شب نیمه شعبان)) آمده است : ((اللَّهُمَّ فَلَا تَحْرِثْنِي مَا رَجَوْتُ مِنْ كَرَمِكَ)). ((خداوندا ! مرا از آن امیددی که به کرمت دارم محروم مگردان)). در مقابل ((کرم و کرامت)) پروردگار متعال ،

((پستی و لثامت)) ما انسانها قرار دارد؛ یعنی ما انسانها صرف نظر از یاری پروردگار متعال و به صورت مستقل از نور الهی، موجوداتی ناقص و ظلمانی هستیم که جز بدی چیزی در ما وجود ندارد. حضرت در ((دعای ابی حمزه ثمالی)) در این باره چنین می فرماید: **كُنَّا نَزَلْنَا نَزْلًا وَشَرُّنَا إِلَيْكَ صَاعِدٌ وَلَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ مَلَكُ كَرِيمٌ**، **يَا تَيْكُ عَنَّا بِعَمَلٍ قَبِيحٍ فَلَا يَمْنَعُكَ ذَلِكَ مِنْ أَنْ تَحُوطَنَا بِنِعْمِكَ وَتَتَفَضَّلَ عَلَيْنَا بِالْإِيكُ فَشَبَّحْنَاكَ مَا حَلَمْنَاكَ وَأَعْظَمْنَاكَ وَأَكْرَمْنَاكَ**((. (خیر و خوبی تو به سوی ما سرازیر است و شر و بدی ما به سوی تو بلند است. اما همیشه تا بوده و هست تو خدای کریمی هستی، اعمال زشت ما به سوی تو می آید اما این موجب نمی شود که نعمتهایت ما را فرا نگیرد و خویبهایت را بر ما نبخشی. پس ای خدای سبحان! تو چقدر بردبار و بزرگ و بزرگوار هستی)). در ((دعای روز عرفه)) نیز حضرت چنین می فرماید: ((**إِلَهِي مَنِّي مَا يَلِيْقُ بِلُؤْمِي وَمِنْكَ مَا يَلِيْقُ بِكَرَمِكَ**)). ((بارالها! از من آن بر آید که سزاوار پستی ام می باشد و از تو آن شاید که به کرمت سزد)). و مشابه این عبارت، در ((دعای ابی حمزه)) چنین آمده است: ((**لَيْسَ طَالِبْتَنِي بِلُؤْمِي لِأَطَالِبْتَنِي بِكَرَمِكَ**)). ((خدایا! اگر مرا به پستی ام بگیری، به راستی تو را به کرمت خواهم گرفت)). یعنی خدایا! تو مطابق شائن من با من رفتار مکن بلکه بر طبق شائن خودت با من معامله کن؛ زیرا شائن و مقام موجودی چون من جز پستی و بی مقداری چیزی نیست و مطابق با چنین شائنی است که این همه خلاف و عصیان از من سر می زند، اما آنچه از موجودی چون تو شاید و باید، کرم است و بزرگواری و امید من نیز فقط به همین است و بس. و در ((دعای روز عرفه)) نیز حضرت چنین می فرماید: ((**إِلَهِي كَلَّمَا أَخْرَسَنِي لُؤْمِي، أَنْطَقَنِي كَرَمُكَ**)). ((خدایا! هرگاه که لثامت و بی مقداریم مرا گنگ و لال می کند، کرم و بزرگواریت مرا به زبان می آورد)). یعنی چون به خویشتن می نگرم، چیزی برای گفتن ندارم، اما آنگاه که به کرم تو نگاه می کنم. زبانم برای طلب و درخواست گشوده می شود: ((**وَبِكَرَمِكَ أَيُّ رَبِّ أَسْتَفْتِحُ دَعَائِي!**)). (۲۲۴) ((با توجه به کرم تو ای پروردگار! خواندن و خواستنم را آغاز می کنم)). و در ((دعای روز عرفه)) آمده است: ((**وَقَدْ أَوْقَعَنِي عِلْمِي بِكَرَمِكَ عَلَيَّ**)). ((خدایا! علم و آگاهییم به کرمت مرا به سوی تو کشانده است)). مطلب دیگر آنکه: همانگونه که در این جهان ما را به کرم الهی احتیاج است، در جهان آخرت نیز ما نیازمندان به کرامت پروردگار متعال می باشیم. در ((دعای ابی حمزه ثمالی)) چنین می فرماید: ((**وَأَجْعَلْ لِي فِي لِقَائِكَ الرَّاحَةَ وَالْفَرَجَ وَالْكَرَامَةَ**)). ((بارالها! در رسیدن و لقائت، برای من آرامش، گشایش و کرامت قرار بده)). و در جای دیگر از همان دعا آمده است: ((**يَا مَنْ... أَشَارَ لِي فِي الْأَخْرَةِ إِلَى عَفْوِهِ وَكَرَمِهِ**)). ((ای خداوندی که در جهان آخرت به من عفو و کرمت را نشان می دهی)). و مطلب دیگر آنکه خداوند متعال به برخی از اولیای خود چنان کرامتی عنایت فرموده است که باید آنان را مجسمه کرامت دانست. هرگونه نزدیکی و معرفت به این بزرگان، سبب کسب کرامت و هرگونه دوری از آنان سبب سلب کرامت می شود اینجاست که باید از روی آوردن به این اولیای بزرگ الهی غفلت نکرد و با چنگ زدن به دامان ایشان خود را از کرم آنان بهره مند کرد در ((اعمال روز سیم شعبان)) چنین آمده است: ((**اللَّهُمَّ فَصَلْ عَلَي مُحَمَّدٍ وَعِزَّتِهِ... اللَّهُمَّ كَمَا أَكْرَمْتَنَا بِمَعْرِفَتِهِ فَأَكْرِمْنَا بِزُلْفَتِهِ**)). ((بارالها! بر محمد و خاندانش درود فرست... بارالها! همچنانکه ما را به معرفت آن حضرت کرامت بخشیدی، پس به تقرب و نزدیکی به آن حضرت نیز اکران نما)). یعنی در واقع ((معرفت و نزدیکی)) به آن حضرت، سرمایه های عظیمی هستند که موجب گرامی شدن و ارزشمند بودن آدمی می گردند و به انسان شرافت و بزرگواری می بخشند. در ((زیارت عاشورا)) نیز درباره سیدالشهداء حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) چنین آمده است: ((**فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَأَكْرَمَنِي بِكَ أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكَ مَعَ إِمَامٍ مَنْصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ**)). ((از خداوندی که مقام و مرتبه تو را بلند نمود و گرامی داشت و مرا هم به واسطه شما کرامت بخشید، می خواهم که خونخواهی شما را در رکاب امامی یاری شده از اهل بیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نصیبم فرماید)). و در جای دیگر از همان زیارت آمده است: ((**فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِكُمْ وَمَعْرِفَةِ أَوْلِيَائِكُمْ...**)). ((از خداوندی که مرا به سبب شناخت و معرفت شما و دوستان شما کرامت داد می خواهم که...)). و در ((زیارت عاشورای غیر معروفه)) آمده است: ((**أَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ يَا مَوْلَى مَقَامِكُمْ**

وَشَرَفَ مَنْزِلَتِكُمْ وَشَاءَ نَكْمَ أَنْ يُكْرِمَنِي بَوْلَايَتِكُمْ وَمَحَبَّتِكُمْ وَالْإِيْتِمَامَ بِكُمْ)). (ای سرورانم! از خداوندی که مقام شما را گرامی نمود و جایگاه و مرتبه شما را شرافت بخشید، می خواهم که مرا هم به وسیله دوستی و محبت و اقتدا به شما گرامی نماید)). یعنی ولایت و محبت آن بزرگان، تغییراتی در انسان ایجاد می کند و سرمایه هایی را به انسان می بخشد که سبب پیدا شدن کرامت حقیقی در آدمی می شود. همچنین درباره کریم بودن این بزرگان الهی، در زیارت حضرت صاحب - عجل الله تعالی فرجه الشریف - ((در صبح جمعه)) چنین آمده است: ((أَنْتَ يَا مَوْلَايَ! كَرِيمٌ مِنْ أَوْلَادِ الْكِرَامِ!)). ((تو ای سرورم! کریمی از اولاد کریمان هستی)). و در (زیارت جامعه کبیره)) آمده است: ((الْسَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا... أَصُولَ الْكَرَمِ!)). ((سلام بر شما ای... ریشه های کرامت!)). حسن ختام بحث را جمله ای از حضرت سیدالساجدین - علیه الاف التحية والسلام - در دعای ابی حمزه ثمالی قرار می دهیم: ((فَوْعَزَّيْتِكَ لَوْ أَنْتَهْرْتَنِي مَا بَرَحْتُ مِنْ بَابِكَ وَلَا كَفَفْتُ عَيْنَ تَمَلُّقِكَ لِمَا أَلْهِمَ قَلْبِي مِنَ الْمَعْرِفَةِ بِكَرَمِكَ وَسِعَةِ رَحْمَتِكَ)). ((به عزت قسم! که اگر مرا از خود برانی، هرگز از درگاہت به جایی نخواهم رفت و از تملق و خواهش از تو، دست برنخواهم داشت؛ زیرا قلبم مملو از معرفت به کرم و بزرگواری و رحمت واسعه تو است)).

دایمی بودن فضل خداوند

(۸۰) ((يَا ذَا الْفَضْلِ وَالْكَرَمِ!)). (ای دارنده فزونی و بزرگواری!). (۴۸) ((يَا مَنْ فَضْلُهُ عَمِيمٌ!)). (ای کسی که فضلش فراگیر و گسترده است!). (۳۴) ((يَا قَدِيمَ الْفَضْلِ!)). (ای آنکه فضلش همیشگی است!). (۴۹) ((يَا مُفْضِلًا!)). (ای فضل دهنده!). (۱۹) ((يَا مَنْ لَا يُرْجَى إِلَّا فَضْلُهُ!)). (ای آنکه جز به فضلش امیدی نیست!). (فضل) به معنای فزونی و فراوانی و زیادتی است. و معلوم است هر چیزی که چنین باشد، بر دیگری که چنین نیست، دارای برتری و کمال است. همچنین کسی که دارای فضل در چیزی باشد، می تواند از آن چیز به دیگران بدهد و ببخشد. بنابراین، فراوانی، برتری و بخشش، اموری هستند که ((فضل)) بر آنها دلالت دارد. ((يَا ذَا الْفَضْلِ وَالْكَرَمِ!)). (ای صاحب فزونی و بزرگواری!). خداوند متعال دارنده همه کمالات به مقدار فراوان و بلکه نامتناهی است. و چون خداوند دارای چنین خزائن نامتناهی می باشد، عطا و بخشش او بر دیگران، امری ساده و آسان است و چنین دهنش و بخششی چیزی از خزائن الهی نمی کاهد و خداوند از آنچه به دیگران می دهد و عطا می کند، غنی و بی نیاز است و این همان معنای ((فضل)) پروردگار متعال است بنابراین، تمام خوبیهایی که خداوند به ما بخشیده، مصادیقی از فضل الهی می باشند. نکته ای که در قرآن کریم بر آن تاءکید شده است، عظیم بودن فضل پروردگار است عباراتی مانند: ((... وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ)) (۲۲۵) در قرآن کریم بارها تکرار شده است. و این بدان خاطر است که این فضل، از ناحیه باعظمت الهی سرچشمه گرفته است. درباره ((کرم الهی)) نیز در بحث خود، سخن به میان آمد. و ذکر این صفت در کنار فضل، به خاطر تناسبی است که بین آن دو وجود دارد. ((يَا مَنْ فَضْلُهُ عَمِيمٌ!)). (ای کسی که فضلش فراگیر و گسترده است!). فضل پروردگار متعال، فضلی است فراگیر و گسترده؛ زیرا همگان به فضل خداوند احتیاج دارند و از آن استفاده می کنند به طوری که بدون فضل الهی، هیچ موجودی قادر به انجام کاری و بلکه قادر به ادامه هستی نیست. تمام نعمتهای الهی را می توان از فضل الهی دانست؛ یعنی فضل الهی، اقتضای چنین انعام نعمتی می کند و هیچ موجودی نیست که به گونه ای از نعمتهای الهی برخوردار نباشد. قرآن کریم درباره عمومیت فضل الهی چنین می فرماید: ((... إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ)). (۲۲۶) ((... خداوند نسبت به بندگان دارای فضل و بخشش است اما بیشتر مردم سپاسگزار نیستند)). و در آیه دیگر آمده است: ((... وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ)). (۲۲۷) ((... و لکن خداوند را بر همه اهل عالم، فضل و بخشش است)). درباره عمومیت فضل الهی باید گفت: در فضل پروردگار متعال، نقص و کمبودی نیست تا نتواند شامل همگان شود، اگر نقصی باشد در ماست که به دنبال فضل الهی نمی رویم. البته در مقابل فضل عمومی پروردگار باید دانست که خداوند دارای فضل خاصی نیز

می باشد همانگونه که در نعمتهای الهی نیز چنین است (در واقع بسیاری از مطالب که در بحث نعمتهای الهی مطرح است در اینجا نیز جاری و ساری می باشد). در این باره قرآن کریم چنین می فرماید: (... وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ) (۲۲۸) ((... خداوند بر بندگان مؤمن، دارای فضل است)). واضح است که این فضل، نسبت به فضل عمومی پروردگار بر تمام بندگان، یک (فضل خاص) محسوب می شود. و در آیه ای دیگر چنین می فرماید: (... قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ...) (۲۲۹) ((... بگو بخشش در دست خداوند است، آن را به هر کس که بخواهد می دهد...)). در واقع به دست آوردن هر فضلی، شرایط و قابلیت‌های خاص خود را می طلبد و خداوند از فضل بی کران خود بر حسب لیاقت افراد به آنها عنایت می کند. ((یا قَدِيمَ الْفَضْلِ!)) ((ای که فضلش همیشگی است!)). یعنی هیچگاه نبوده است که خداوند فاقد فضل باشد؛ زیرا خداوند خود قدیم است و صفات و کمالات او نیز تغییر پذیر نیستند؛ چنانچه فضل الهی را نسبت به خود در نظر بگیریم، تا آنجا که فکر و گمان ما می رسد، می توانیم فضل الهی را مشاهده کنیم و اساساً هستی ما از فضل الهی است در ((دعای معروف شب جمعه)) نیز چنین آمده است: ((یا دَائِمَ الْفَضْلِ عَلَى الْبَرِّيَّةِ! يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالْعَطِيَّةِ!...)). ((ای خدایی که فضلش بر خلائق، دایمی است و داستان عطا و بخشش برای دادن و عطا کردن، باز است!...)). ((یا مُفْضِلُ!)). ((ای فضل دهنده!)). خداوند دارای فضل است و آن را به دیگران (در حد لیاقتشان) می دهد و می بخشد، بنابراین، بدین جهت، خداوند مفضل؛ یعنی دهنده و بخشنده فضل است. نکته ای که برای ما مهم است این است که خداوند را به مفضل بودن بشناسیم و به این صفت الهی، مؤمن باشیم. در این صورت است که به دنبال فضل الهی خواهیم رفت و فضل الهی را خواستار خواهیم شد. در دعای ابی حمزه ثمالی، حضرت چنین می فرماید: ((یا مُفْضِلُ! لَسْتُ أَتَكَلَّفِي النَّجَاةَ مِنْ عِقَابِكَ عَلَى أَعْمَالِنَا بَلْ بِفَضْلِكَ عَلَيْنَا)). ((ای فضل کننده! ما برای نجات از عذاب تو بر اعمال و کردار خود، تکیه نمی کنیم بلکه تمام توکل و امیدواری ما به فضل و بخششهای تو است)). یعنی اعمال ما قادر به نجات ما نیست بلکه این فضل و بخششهای بی کران تو است که می تواند ما را از این عواقب سوء، نجات بدهد و حفظ نماید؛ همچنانکه ملاحظه می شود، ابتدا حضرت، خداوند را به چنین نامی می خوانند و می شناسند و آنگاه خواسته خود را در این رابطه بیان می فرمایند. ((یا مَنْ لَا يُزْجِي إِلَّا فَضْلَهُ!)). ((ای کسی که جز به فضلش امیدی نیست!)). امید انسان همیشه به کارسازترین امور تعلق می گیرد و حق مطلب نیز همین است؛ زیرا امید به چیزی که فایده ای بر آن مترتب نباشد، معقول نیست. اما اشتباهی که معمولاً رخ می دهد، در تشخیص مصادیق امور مفید و کارساز می باشد. در این میان آنانکه فضل الهی را شناخته اند و به عظمت آن پی برده اند، نمی توانند به غیر آن چشم امیدی داشته باشند. و این برخلاف افراد جاهل یا غافل است که تمام امیدشان به داشته های خود و یا دیگران است. در واقع آنانکه به فضل الهی پی برده اند و از سوی دیگر، اهداف والا- و عالی بشریت را شناخته اند و به پرتگاههای هولناکی که در سر راه انسان قرار دارد، واقف شده اند، به عیان می بینند که تنها با فضل الهی می توان از این پرتگاههای هلاک کننده نجات یافت و به آن قله های رفیع دست یافت؛ زیرا این فضل الهی است که تمام سرمایه های لازم را در اختیار انسان قرار می دهد و تواناییهای لازم برای حرکت در چنین راه خطیری را به آدمی می بخشد. در واقع، اشتباه ما این است که یا به عظمت فضل الهی پی نبرده ایم و یا به آن اهداف عالی آشنا نیستیم؛ یعنی به اهداف پایین دنیوی بسنده کرده ایم و تواناییهای خود را هم برای رسیدن به چنین اهدافی کافی می بینیم، هر چند که همین تواناییها هم از فضل الهی بر ما انسانهاست و ما از شکر آن غافل هستیم. به هر حال، همانگونه که در دعای اخیر گفته شد: ((یا مُفْضِلُ لَسْتُ أَتَكَلَّفِي النَّجَاةَ مِنْ عِقَابِكَ...))، ما برای رهایی از زشتیها و ظلمتها و رسیدن به پاکیزه و نورها، نباید به داشته های خود مغرور شویم و خود را از فضل الهی بی نیاز بینیم همانگونه که نباید از کمبود داشته های خود مأیوس و ناامید شویم و فضل پروردگار متعال را فراموش نماییم. در ((دعای شریف جوشن کبیر)) پس از جمله ((یا مَنْ لَا يُزْجِي إِلَّا فَضْلَهُ!))، این جمله آمده است: ((یا مَنْ لَا يُخَافُ إِلَّا عَذْلَهُ!)). ((ای کسی که ترسی نیست مگر از عدل او!)). یعنی خداوند! ترس ما از آن است که تو با عدل خودت با ما رفتار نمایی؛ زیرا در این

صورت است که حساب ((اعمال)) ما به میان می آید و این اعمال هم چیزهایی نیستند که بتوانند ما را نجات بدهند، اما امید ما آن است که تو با فضل و بخششهای خود با ما رفتار نمایی تا ما با تکیه بر فضل تو بتوانیم نجات یابیم. البته باید دانست که این مطلب اختصاصی به جهان آخرت ندارد بلکه در دنیا نیز چنین است؛ یعنی در دنیا هم برای رستگاری نیاز به فضل الهی است؛ زیرا اگر فضل الهی نباشد، از موجودی چون انسان جز شر و بدی، چیزی صادر نمی شود. در ((دعای روز عرفه)) حضرت اباعبدالله (علیه السلام) چنین می فرماید: ((الْهِيَ اِنْ ظَهَرْتَ الْمَحَاسِنُ مِنِّي فَبِفَضْلِكَ وَلِمَكَ الْمِنَّةُ عَلَيَّ وَاِنْ ظَهَرْتَ الْمَسَاوِي مِنِّي فَبِعَدْلِكَ وَلَكَ الْحُجَّةُ عَلَيَّ)). ((بارالها! اگر محاسن و نیکیها از من سر بزند، این به خاطر آن است که فضل تو شامل حال من شده است و در این حالت تو را بر من منت است و اگر زشتیها و بدیها از من آشکار شود، به خاطر آن است که عدل تو چنین اقتضا نموده و در این صورت تو را بر من حجت است)). یعنی خدایا! اگر فضل تو شامل من شود، در این صورت تو تمام نیکیها را به من بخشیده ای و سرمایه های لازم برای انجام خوبیها را به من عنایت کرده ای، پس در این صورت از من هم جز خوبی چیزی صادر و ظاهر نمی شود، اما اگر مرا به خود واگذار کنی تا با داشته ها و سرمایه های خود، فعالیت نمایم؛ چنانکه عدل تو چنین اقتضا دارد، در این صورت از موجودی فقیر و ناقص چون من، چیزی جز بدی ظاهر نخواهد شد. در دعای بعد از زیارت حضرت امام رضا (علیه السلام) نیز چنین آمده است: ((جَلَلْتَ اَنْ يُخَافَ مِنْكَ اِلَّا الْعَدْلُ وَاَنْ يُرْجَى مِنْكَ اِلَّا الْاِحْسَانُ وَالْفَضْلُ فَاَمْتُنُّ عَلَيَّ بِمَا اَوْجَبَهُ فَضْلُكَ وَلَا تَخْذُلْنِي بِمَا يَحْكُمُ بِهِ عَدْلُكَ)). ((تو برتر از آنی که جز به خاطر عدل، ترسی از تو باشد و جز فضل و احسان، از تو امیدی باشد، پس پروردگارا! بر من منت بگذار با چیزی که فضلت اقتضا می کند و مرا رسوا مساز با چیزی که عدلت حکم می کند)). پس ما آدمیان نباید به چیزی که آنها را سرمایه ها و داشته های خود می دانیم بنازیم و مغرور شویم، نباید علم و عقل و هوش و استعداد و ثروت و مقام و دیگر امکانات خود را برای فلاح و رستگاری در دنیا و آخرت کافی بدانیم و گمان کنیم مستقلاً می توانیم ره یابیم و به جایی برسیم، بلکه در کنار تمام این داشته ها و امکانات باید دست طلب به سوی درگاه باری تعالی بلند کنیم و خود را فاقد همه چیز معرفی نماییم و از او بخواهیم که با فضل و عطای خودش ما را مستغنی نماید و به سر منزل مقصود رهسپار کند. تمامی امکانات و سرمایه ها تنها زمانی به کار می آیند که لطف و عنایت الهی شامل حال آدمی باشد، در غیر این صورت، خود این امکانات تبدیل به وسایلی برای نابودی و هلاکت آدمی می شوند. قرآن کریم نتیجه عدم فضل و رحمت الهی را چنین بیان می فرماید: ((... فَلَوْلَا- فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ)). (۲۳۰) ((... اگر فضل و رحمت پروردگار بر شما نباشد، هرآینه از زیانکاران و خسارت دیدگان خواهید بود)). راه رسیدن به بخشش الهی ((فضل)) در چیزهایی است که خداوند به آدمی می بخشاید بدون آنکه انسان سزاوار و مستحق آن باشد و در برابر آن کاری انجام داده باشد، بلکه به صورت زیادی و اضافی در اختیار انسان قرار می گیرد. و این به خاطر رحمت فراوانی است که خداوند نسبت به بندگانش خود دارد، بنابراین، از رحمت واسعه خود چنین بخششی را نصیب انسان می فرماید؛ مثلاً گاهی اوقات انسان برای کسی کاری انجام می دهد و در مقابل آن، مزدی می گیرد، این مقتضای عدل است، اما گاهی انسان برای دیگری کاری انجام نمی دهد، بلکه صرفاً از او تقاضا و درخواست می کند، در این صورت، اگر آن شخص چیزی به انسان بدهد بر طبق فضل و بخشش خود چنین نموده است. معامله خداوند با انسان نیز چنین است؛ اگر خداوند عادلانه با ما رفتار نماید، چیزی نصیب ما نمی شود بلکه سرتاپا بدهکار هم خواهیم بود، اما خداوند رحیم، دریای بی کران فضل خود را برای آدمیان قرار داده است تا بلکه از این طریق، ما انسانها به جایی برسیم و نصیبی یابیم. اما دستیابی به فضل الهی نیز خود شرایطی دارد؛ یکی از این شرایط سؤال و درخواست فضل از خداوند متعال است؛ زیرا درخواست، نشانه شدت احتیاج و نشانه ایمان به قدرت الهی می باشد و تا انسان این دو صفت و حالت را نداشته باشد، سزاوار فضل الهی نمی شود. بدین جهت ملاحظه می کنیم که خداوند، خود امر به سؤال از فضل خویش نموده است: ((... وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ اِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً)). (۲۳۱) ((... از فضل الهی درخواست نمایید، خداوند به همه چیز آگاه است)). و بر طبق این آیه،

حضرت در ((دعای ابی حمزه)) چنین می فرماید: نَتَّ الْقَائِلُ وَقَوْلُكَ حَقٌّ وَوَعْدُكَ صِدْقٌ وَأَسْتَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا وَلَيْسَ مِنْ صِفَاتِكَ يَا سَيِّدِي أَنْ تَأْتُمَّرَ بِالسُّؤَالِ وَتَمْنَعَ الْعَطِيَّةَ وَأَنْتَ الْمَنَّانُ بِالْعَطِيَّاتِ عَلَى أَهْلِ مَمْلَكَتِكَ)). ((بارالها! تو خود فرمودی، در حالی که فرمایش تو حق و وعده تو راست است که از فضل الهی سؤال و درخواست کنی، همانا خداوند نسبت به شمارحیم و مهربان است. بارالها! تو چنین نیستی که خود امر به سؤال نمایی و آنگاه از دادن پاسخ و عطا خودداری نمایی. آن هم در حالی که تو بخشنده بخششها بر اهل مملکت خود می باشی)). برای همین ملاحظه می کنیم که اولیای الهی به بیانهای گوناگون، فضل الهی را درخواست می کنند. در ((تعقیبات مشترکه)) چنین آمده است. ((اللَّهُمَّ... أَفْضُ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ)). ((بارالها! از فضل خودت بر من جاری ساز)). و در ((تعقیب نماز عشا)) چنین آمده است: ((اللَّهُمَّ... جُيِدْ عَلَيَّ عَيْدِكَ بِفَضْلِكَ إِنَّكَ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ)). ((بارالها!... از فضل خود بر بنده ات ببخشای به درستی که تو دارای فضل عظیم هستی)). یکی دیگر از شرایط آن است که آدمی به فضل پروردگار امیدوار باشد. در ((دعای روز یکشنبه)) چنین آمده است: ((بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا أَرْجُو إِلَّا فَضْلَهُ)). ((به نام خدایی که جز به فضلش امید ندارم)). و در ((دعای ابی حمزه ثمالی)) آمده است: ((اللَّهُمَّ إِنِّي أَجِدُ... الْأَسْرِيَّةَ بَفَضْلِكَ لِمَنْ أَمَلَكَ مُبَاحَةً)). ((بارالها! من یاری جستن از فضلت را برای کسی که به تو آرزومند است، مباح و آسان می یابم)). و در ((دعای شریف کمال)) آمده است: ((فِعِزَّتِكَ!... بَلِّغْنِي مُنَايَ وَلَا تَقْطَعْ مِنْ فَضْلِكَ رَجَائِي)). ((پس به عزت قسم!... که مرابه آرزویم برسان و امیدم را از فضل خودت قطع مکن)). و در ((دعای صباح)) چنین آمده است: ((وَحَقَّقْ بِفَضْلِكَ أَمَلِي وَرَجَائِي)). ((بارالها! امید و آرزویم را با فضل خود، محقق فرما)). نکته قابل توجه در این زمینه آن است که انسان هنگام درخواست و طلب نباید پستی و حقارت خود را بنگرد و ناامید شود، بلکه باید به عظمت و قدرت پروردگار توجه نماید. در ((اعمال روزهای ماه مبارک رمضان)) چنین آمده است: ((اللَّهُمَّ... إِنْ لَمْ أَكُنْ لِلْجَائِيَةِ أَهْلًا فَانْتِ أَهْلُ الْفَضْلِ)). ((بارالها!... اگر من سزاوار برآورده شدن حاجت‌هایم نیستم، اما توسزاوار فضل نمودن هستی)). اینک ببینیم دستیابی به فضل الهی چه نتایجی برای انسان دارد. در ((دعای روز عرفه))، حضرت چنین می فرماید: ((وَاعْنِي بِفَضْلِكَ حَتَّى اسْتَغْنِي بِكَ عَنْ طَلْبِي)). ((بارالها! با فضل خودت مرا غنی و سیراب کن تا به وسیله تو از طلب خودم بی نیاز شوم)). بنابراین، مهمترین نتیجه فضل پروردگار، خروج از فقر در زمینه های گوناگون و غنی شدن است. غنایی که تنها از راه فضل الهی حاصل می شود و بس. و در ((دعای ابی حمزه ثمالی)) در این باره چنین می فرماید: ((وَبِفَضْلِكَ اسْتَغْنِيَا)). ((و با فضل تو ما مستغنی و بی نیاز شدیم)). از دیگر نتایج فضل پروردگار متعال، دستیابی به مراحل و مقامات بالای معنوی است. در ((دعای شریف کمال))، حضرت در این باره چنین می فرماید: ((اللَّهُمَّ... وَاجْعَلْنِي مِّنْ أَحْسَنِ نَعِيدِكَ نَصِيْبًا عِنْدَ كَوَافِرِهِمْ مَنزِلَةً مِّنْكَ وَأَخْصِهِمْ زُلْفَةً لَدَيْكَ فَإِنَّهُ لَا يُنَالُ ذَلِكَ إِلَّا بِفَضْلِكَ)). ((بارالها!... مرا از بهترین بندگانت از نظر نصیبی که از تو به ایشان رسیده است، قرار بده و مرا از نزدیکترین بندگانت به خود قرار بده و مرا از خاص ترین بندگانت از لحاظ جایگاهشان نسبت به خودت، قرار بده، به درستی که جز با فضل تو به این امور نتوان دست یافت)). مطلب دیگر، نتایج اخروی فضل الهی است؛ یعنی همچنانکه ما در این جهان به فضل پروردگار محتاجیم و باید به دنبال آن باشیم، در جهان آخرت نیز تنها فضل و کرم پروردگار متعال است که می تواند ناجی ما باشد. بدین جهت است که حضرت در دعای ابی حمزه چنین می فرماید: ((يَا مُفْضِلُ لَسْتُ أَتَّكِلُ فِي النَّجَاةِ مِنْ عِقَابِكَ عَلَى أَعْمَالِنَا بَلْ بِفَضْلِكَ عَلَيْنَا))، که بیان آن قبلاً گذشت و در ((دعای کمال))، حضرت در این رابطه چنین می فرماید: ((يَا مَوْلَايَ!... كَيْفَتُؤَلِّمُهُمُ النَّارَ وَهُوَ يَأْمُرُ بِالْفَضْلِ وَرَحْمَتِكَ... أَمْ كَيْفَتُؤَلِّمُهُمُ الْفَضْلَ فِي عَيْتِهِ مِنْهَا فَتَتَرَّكُهُ فِيهَا، هَيْهَاتَ مَا ذَلِكَ الظَّنُّ بِكَ وَلَا الْمَعْرُوفُ مِنْ فَضْلِكَ)). ((بارالها!... چگونه آتش، بنده ات را فراگیرد در حالی که او در آرزوی فضل و رحمت تو است... یا چگونه تو او را در آتش رها می کنی در حالی که او به فضل تو امید رهایی از آن را دارد، هیهات! که چنین گمانی به تو نمی رود و از فضل تو چنین امری به دور است)). قرآن کریم نیز درباره طریقه دستیابی به فضل الهی و نتیجه آن، چنین می فرماید: ((يَا أَيُّهَا

الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَقُولَ اللَّهُ يَجْعَلُ لَكُمْ فُزْقَانًا وَيُكْفِّرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرُ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ . (۲۳۲) ((ای اهل ایمان! اگر تقوای الهی را پیشه کنید، خداوند راه را به شما می‌نماید، بدیهای شما را می‌پوشاند و گناهانتان را می‌آمرزد و خداوند دارای فضل عظیم است)). یعنی تقوای الهی موجب می‌شود که فضل الهی شامل حال انسان شود و خداوند هم با فضل خود چنین اموری را برای انسان به انجام می‌رساند. فضل الهی نه تنها بدیهای آدمی را از بین می‌برد بلکه خوبیهای انسان را هم چند برابر می‌کند، در دعای بعد از زیارت حضرت رضا (علیه السلام) چنین آمده است: ((فَكَمْ مِنْ... حَسَنَةٍ ضَاعَتْهَا فَضْلُكَ حَتَّى عَظُمَتْ)). ((بارالها! چه بسیار خوبیهایی که فضل تو آنها را زیاد نمود تا جایی که آن خوبیها بزرگ و با عظمت شدند)). ((وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهیرین)).

پی نوشتها

پی نوشتها ۱

۱- غافر (مؤ من) / ۶۰. ((بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را)). ۲- بقره / ۱۸۶. ((ای پیامبر!) هنگامی که بندگانم از تو درباره من سؤال می‌کنند (پس بدانند) که من نزدیک هستم و پاسخ کسی که مرا بخواند، می‌دهم)). ۳- اعراف / ۱۸۰. ۴- حدید / ۳. ۵- بقره / ۱۹۹. ۶- نور / ۱۰. ۷- بقره / ۲۲۴. ۸- بقره / ۱۴۸. ۹- نحل / ۶۰. ۱۰- لقمان / ۱۲. ۱۱- حج / ۶۳. ۱۲- حج / ۶۱. ۱۳- لقمان / ۳۰. ۱۴- جمعه / ۱۱. ۱۵- بقره / ۱۹۵. ۱۶- بقره / ۱۹۰. ۱۷- بقره / ۱۹۶. ۱۸- بقره / ۱۰۵. ۱۹- بقره / ۲۵۸. ۲۰- حشر / ۲۴. ۲۱- اعراف / ۱۸۰. ۲۲- رحمان / ۷۸. ۲۳- رحمان / ۱. ۲۴- ۳. ۲۵- غافر / ۶۰. ۲۶- علق / ۶. ۲۷- آل عمران / ۸. ۲۸- تعقیبات نماز عصر. ۲۹- ابراهیم / ۳۹. ۳۰- آل عمران / ۳۸. ۳۱- ابراهیم / ۳۹. ۳۲- نور / ۴۵. ۳۳- غافر / ۶۰. ۳۴- نحل / ۶۲. ۳۵- ابراهیم / ۴۰. ۳۶- دعای حضرت سجاد (علیه السلام) که بعد از حرز آن حضرت در مفاتیح آمده است. ۳۷- ذاریات / ۵۶. ۳۸- بقره / ۱۸۶. ۳۹- واقعه / ۱۰. ۴۰. ۱۱- واقعه / ۸۸. ۸۹. ۴۱- مطفین / ۲۷ و ۲۸. ۴۲- یونس / ۶۳. ۴۳- فرقان / ۲۸. ۴۴- بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۱۰. و ج ۷۸، ص ۳۷۹. ۴۵- رعد / ۲۸. ۴۶- بقره / ۱۵۲. ۴۷- غاشیه / ۲۱. ۴۸- قمر / ۱۷. ۴۹- قلم / ۵۲. ۵۰- اعراف / ۱۳۰. ۵۱- رعد / ۲۸. ۵۲- نور / ۳۷. ۵۳- منافقون / ۹. ۵۴- طه / ۱۴. ۵۵- زمر / ۴۵. ۵۶- کهف / ۲۸. ۵۷- مناجاة الراجین. ۵۸- مناجاة الذاکرین. ۵۹- بقره / ۱۰. ۶۰- شعراء / ۸۸ - ۸۹. ۶۱- انفال / ۲۴. ۶۲- رعد / ۲۸. ۶۳- آل عمران / ۱۵۱. ۶۴- تغابن / ۱۱. ۶۵- توبه / ۸۷. ۶۶- بقره / ۲۰۱. ۶۷- نور / ۳۶. ۶۸- حج / ۵۴. ۶۹- بقره / ۲. ۷۰- عنکبوت / ۶۹. ۷۱- لقمان / ۲ و ۳. ۷۲- رعد / ۲۷. ۷۳- آل عمران / ۱۰۱. ۷۴- مائده / ۱۰۸. ۷۵- بقره / ۲۶۴. ۷۶- مائده / ۵۱. ۷۷- غافر / ۲۸. ۷۸- قلم / ۷۹. ۷۹- اعلی / ۱. ۸۰- طه / ۵. ۸۱- آل عمران / ۱۹۱. ۸۲- فصلت / ۲۷. ۸۳- شوری / ۲۹. ۸۴- آل عمران / ۱۰۳. ۸۵- یونس / ۹۲. ۸۶- رعد / ۴. ۸۷- روم / ۳۷. ۸۸- رعد / ۳. ۸۹- حدید / ۹. ۹۰- نازعات / ۱۹. ۹۱- کهف / ۱۰. ۹۲- بقره / ۲۵۷. ۹۳- ابراهیم / ۱. ۹۴- نور / ۳۵. ۹۵- انعام / ۱۲۵. ۹۶- زمر / ۲۲. ۹۷- توبه / ۳۳. ۹۸- شوری / ۵۲. ۹۹- قصص / ۵۶. ۱۰۰- بقره / ۲۵۶. ۱۰۱- بقره / ۱۸۶. ۱۰۲- آل عمران / ۸. ۱۰۳- مریم / ۷۶. ۱۰۴- اعراف / ۵۹. ۱۰۵- انبیا / ۲۵. ۱۰۶- ذاریات / ۵۶. ۱۰۷- هود / ۱۲۳. ۱۰۸- بقره / ۱۵۸. ۱۰۹- آل عمران / ۵۱. ۱۱۰- احزاب / ۷۱.

پی نوشتها ۲

۱۱۱- بقره / ۲۰۱. ۱۱۲- اعراف / ۵۶. ۱۱۳- هود / ۱۱۵. ۱۱۴- نساء / ۴۰. ۱۱۵- انعام / ۱۶۰. ۱۱۶- فرقان / ۶۹. ۱۱۷- زمر / ۵۳ - ۵۴. ۱۱۸- غافر / ۳. ۱۱۹- توبه / ۱۰۴. ۱۲۰- بقره / ۲۲۲. ۱۲۱- قرآن کریم در این باره می‌فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ ...)، (انفال / ۲۴). ((ای اهل ایمان! هنگامی که خدا و رسول، شما را به سوی چیزی که شما را

حیات می بخشد دعوت می کنند، اجابت نمایند (...)). ۱۲۲- مائده / ۳۹. ۱۲۳- طه / ۸۲. ۱۲۴- فرقان / ۷۰. ۱۲۵- طه / ۸۲. ۱۲۶- اعراف / ۱۵۳. ۱۲۷- طه / ۷۳. ۱۲۸- بقره / ۲۸۶. ۱۲۹- زمر / ۵۳. ۱۳۰- آل عمران / ۱۳۵. ۱۳۱- مائده / ۷۴. ۱۳۲- نساء / ۱۰۶. ۱۳۳- آل عمران / ۱۵۹. ۱۳۴- این دعا به نحو اختصار ذکر گردید. ۱۳۵- توبه / ۷۲. ۱۳۶- آل عمران / ۱۵۲. ۱۳۷- تغابن / ۱۴. ۱۳۸- هود / ۱۱۴. ۱۳۹- نور / ۱۹. ۱۴۰- نور / ۴۲. ۱۴۱- غافر / ۳. ۱۴۲- ممتحنه / ۴. ۱۴۳- جمعه / ۸. ۱۴۴- ملک / ۲. ۱۴۵- انفال / ۲۴. ۱۴۶- نحل / ۹۷. ۱۴۷- حج / ۷. ۱۴۸- آل عمران / ۹. ۱۴۹- آل عمران / ۱۶۴. ۱۵۰- یونس / ۴. ۱۵۱- روم / ۱۰. ۱۵۲- یونس / ۴. ۱۵۳- یونس / ۴. ۱۵۴- المیزان ، ج ۱۰، ص ۱۱. ۱۵۵- المیزان ، ج ۱۵، ص ۳۸۴. ۱۵۶- نجم / ۲۵. ۱۵۷- لیل / ۱۳. ۱۵۸- اعلی / ۱۸. ۱۵۹- ضحی / ۴. ۱۶۰- ق / ۴۳. ۱۶۱- غافر / ۱۶. ۱۶۲- مانند زینب کبرا - سلام الله علیها - که پس از دیدن آن همه رنج و مصیبت در واقعه عظیم کربلا، چنین فرمود: ((ما رأیتُ منه الا جمیلاً؛ از خداوند جز نیکی چیزی ندیدم))، آنان کجایند و چه می بینند و ما کجا هستیم و چه درک می کنیم؟ ۱۶۳- نساء / ۶. ۱۶۴- اعراف / ۸. ۱۶۵- غافر / ۲۰. ۱۶۶- یونس / ۱۰۹. ۱۶۷- حاقه / ۱۹ - ۲۰. ۱۶۸- نباء / ۲۷. ۱۶۹- حاقه / ۲۵ - ۲۶. ۱۷۰- طلاق / ۸. ۱۷۱- انشقاق / ۸. ۱۷۲- نساء / ۱۲۲. ۱۷۳- غافر / ۷۷. ۱۷۴- فاطر / ۵. ۱۷۵- نساء / ۱۲۰. ۱۷۶- سوره محمد (ص) / ۷. ۱۷۷- بقره / ۴۰. ۱۷۸- زمر / ۴۴. ۱۷۹- سجده / ۴. ۱۸۰- بقره / ۲۵۵. ۱۸۱- مریم / ۸۷. ۱۸۲- انفال / ۵۲. ۱۸۳- بقره / ۲۴. ۱۸۴- نباء / ۲۱. ۱۸۵- رعد / ۱۳. ۱۸۶- بروج / ۱۲. ۱۸۷- غافر / ۸۴. ۱۸۸- اعراف / ۱۳۶. ۱۸۹- دخان / ۱۶. ۱۹۰- انعام / ۱۴۷. ۱۹۱- سجده / ۲۲. ۱۹۲- آل عمران / ۴. ۱۹۳- غافر / ۱۷. ۱۹۴- آل عمران / ۱۸۱ - ۱۸۲. ۱۹۵- بقره / ۱۶۵. ۱۹۶- مفاتیح الجنان ، دعای کمیل . ۱۹۷- نساء / ۱۳۴. ۱۹۸- آل عمران / ۱۹۵. ۱۹۹- نحل / ۳۲. ۲۰۰- نازعات / ۴۰ - ۴۱. ۲۰۱- صافات / ۴۰ - ۴۷. ۲۰۲- کهف / ۸۸. ۲۰۳- نمل / ۹۷. ۲۰۴- انعام / ۱۶. ۲۰۵- الرحمن / ۱ - ۱۲. ۲۰۶- الرحمن / ۱۳. ۲۰۷- نحل / ۱۸. ۲۰۸- لقمان / ۲۰. ۲۰۹- مائده / ۳. ۲۱۰- غافر / ۳. ۲۱۱- نساء / ۶۹. ۲۱۲- ((... نعمتهای الهی را در مورد خود به یاد آورید ...))، (بقره / ۲۳۱). ۲۱۳- در تعقیبات نماز ظهر. ۲۱۴- نحل / ۱۱۲. ۲۱۵- انفال / ۵۳. ۲۱۶- حمد / ۶ - ۷. ۲۱۷- دعای ابی حمزه ثمالی . ۲۱۸- زمر / ۵۳. ۲۱۹- الرحمن / ۷۸. ۲۲۰- دعای ابی حمزه ثمالی . ۲۲۱- این جمله در بحث ((جود)) نیز بیان گردید. ۲۲۲- بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰ و ج ۷۱، ص ۳۸۲ لازم به تذکر است که این روایت با اندکی اختلاف در منابع گوناگون نقل شده است . ۲۲۳- اسرا / ۷۰. ۲۲۴- دعای ابی حمزه ثمالی . ۲۲۵- خداوند دارای فضلی بزرگ است (بقره / ۱۰۵). ۲۲۶- بقره / ۲۴۳. ۲۲۷- بقره / ۲۵۱. ۲۲۸- آل عمران / ۱۵۲. ۲۲۹- آل عمران / ۷۳. ۲۳۰- بقره / ۶۴. ۲۳۱- نساء / ۳۲. ۲۳۲- انفال / ۲۹.